

یادداشت‌های سیاسی

و

رویدادهای تاریخی

خاطرات شخصی

بابر هه هائی از:

تاریخ سیاسی معاصر افغانستان

نویسنده: سلطان علی کشتمند

(جلد سوم)

قاءد تا هر برهه ای از تاریخ معاصر افغانستان بایستی بدون تعصب، به نام
 و مشخصه د. از جمله در این خاطرات، هدف روشن ساختن آن بخشی از
 واقعتهای ستان است که در برخی موارد در تحت تأثیر تبلیغات
 دوران جنگ سوی تاریک نگریسته میشد و هنوز هم بعضا چنین
 نگاه هائی بخونه مثال: گاهگاهی تمام ناهنجاریها، ویرانگریها و
 نبودها به * دوده گذشته نسبت داده میشود که نگرش واقعگرایانه
 نیست. چنان در برخی موارد گفته میشود: طی ۲۳ سال جنگ در افغانستان یا در
 دو دهه اخیر مکاتب، مدارس، دانشگاه ها، نهادهای فرهنگی، بیمارستانها،
 سازمانهای دفاع از حقوق زنان و کودکان، نظام حقوقی و قانونگذاری، بازسازی،
 اقتصاد، تولید..... و غیره وجود نداشت یا از میان رفته بود.

در حالیکه این، نیمه ای از حقیقت است نه تمام آن، ولی صرف بر نیمه
 دوم میتواند اطلاق گردد. زیرا تلاش برای انجام کارهای سازنده بسود کشور
 و مردم و برخوردهای غیر مسئولانه در این رابطه، مشخصه جداگانه یی
 هر دوده هشتاد و نود بالترتیب در تاریخ معاصر افغانستان است و منصفانه
 نخواهد بود که آنها همسنگ و همسان تلقی گردند.

واقعیت اینست که در دهه هشتاد، برغم دشواریها و کمبودها و با وجود
 جوی پدید آمده ناشی از تبلیغات سرسام آور پیرامون حضور نیروهای شوروی
 سابق در افغانستان، از یکسو زیربنای اقتصادی و بر بنیاد آن نهادهای اجتماعی و
 فرهنگی بگونه گسترده ای پایه گذاری میشد و توسعه می یافت و از سوی دیگر
 ویرانیهای ناشی از جنگی که از خارج، از طریق پاکستان تحمیل و تمویل میشد،
 بازسازی و نو سازی میگردد. ۱۰۱۱ خاطرات سعی بعمل آمده است تا رخدادهای
 عمده آن ریخ پیوسته اند، بازگو گردد.

6۱۹

جلد سوم

دهه هشتاد:

تلاش برای عادی ساختن اوضاع سیاسی

و پیشرفت اجتماعی - اقتصادی افغانستان



تاریخهای عمده از رویدادهای سیاسی مورد بحث در این جلد کتاب:

۲۷ دسامبر ۱۹۷۹

• اعلام منشی سیاسی دولت جدید ج د ا

• ببرک کارمل بعنوان منشی عمومی

• کمیته مرکزی ح د خ ا و رئیس شورای انقلابی

۲۸ دسامبر ۱۹۷۹

• جمهوری دموکراتیک افغانستان

• آغاز رهایی زندانیان سیاسی و از جمله

۲۸ دسامبر ۱۹۷۹

• س ع کشتمند، عبدالقادر و محمد رفیع

• اعلام اعضای هیأت رئیسه شورای انقلابی، حکومت ج د ا

۲۸، ۲۷ و ۲۹ دسامبر ۱۹۷۹

• بیروی سیاسی و دارالانشا کمیته مرکزی

۶ جنیوری ۱۹۸۰

• ابلاغ آزادی تمام زندانیان سیاسی (۱۶ هزار تن)

۱۴ اپریل ۱۹۸۰

• تصویب و اعلام اصول اساسی ج د ا

۲۱ اپریل ۱۹۸۰

• تعدیل بیرق و نشان دولتی و مراسم برافراشتن آن

• نخستین مسافرت رسمی رهبری

۱۵ اکتوبر ۱۹۸۰

• حزبی و دولتی ج د ا به اتحاد شوروی

۲۰ جون ۱۹۸۱

• تعیین سلطان علی کشتمند بعنوان صدراعظم

۱۵ جون ۱۹۸۱

• تشکیل جبهه ملی پدروطن

جون ۱۹۸۱

• تشکیل و اعلام اعضای کابینه جدید

• آغاز مذاکرات میان افغانستان و پاکستان

جون ۱۹۸۲

• روی مسأله عدم مداخله در امور افغانستان

• شرکت س ع کشتمند در هفتمین کنفرانس سران

۷-۱۲ مارچ ۱۹۸۳

• کشورهای غیر منسلک منعقدده دهلی (هند)

• مسافرت غیررسمی هیأت رهبری افغانی به اتحاد شوروی

اکتوبر ۱۹۸۵

• برای مشاوره و ملاقات با میخائیل گرجاچوف

• اعلام تزه‌های ده گانه ببرک کارمل

- در جهت آغاز مصالحه ملی
- ۱۳ نومبر ۱۹۸۵
- برگزاری پلنوم هجدهم کمیته مرکزی حزب،
 - بررسی استعفای بیرک کارمل از مقام منشی عمومی
- ۴ می ۱۹۸۶
- و برگماری نجیب الله بجای وی
 - شرکت س ع کشتمند در هشتمین کنفرانس سران
- ۱-۶ سپتمبر ۱۹۸۶
- کشورهای غیر منسلک، منعقدہ ہراری (زمبابوی)
 - تعیین حاجی محمد چمکنی بعنوان کفیل رئیس
- ۲۰ نومبر ۱۹۸۶
- شورای انقلابی بجای بیرک کارمل
- ۱۶ جنوری ۱۹۸۷
- اعلام منشی مصالحه ملی از سوی نجیب الله
- ۳۰ سپتمبر ۱۹۸۷
- اعلام نجیب الله بعنوان رئیس شورای انقلابی
- ۲۰ اکتوبر ۱۹۸۷
- برگزاری کنفرانس حزبی و تصویب برنامه عمل حزب
 - تصویب قانون اساسی جدید و انتخاب نجیب الله
- ۳۰ نومبر ۱۹۸۷
- بعنوان رئیس جمهور افغانستان از سوی لویه جرگه
 - امضاء موافقتنامه های ژنیو درباره عدم مداخله
- ۱۴ اپریل ۱۹۸۸
- در امور افغانستان و تضمینات در اینبارہ
- ۲۷ می ۱۹۸۸
- تعیین دوکتور محمد حسن شرق بعنوان صدراعظم
- ۱۵ فبروری ۱۹۸۹
- تکمیل خروج نیروهای شوروی از افغانستان
- ۲۰ فبروری ۱۹۸۹
- تعیین س ع کشتمند بعنوان صدراعظم برای بار دوم
 - برگزاری لویه جرگه برای وارد آوردن
- ۲۹ جون ۱۹۸۹
- تعدیلات در قانون اساسی سال ۱۹۸۸
- ۴-۷ سپتمبر ۱۹۸۹
- شرکت نجیب الله در نهمین کنفرانس سران
 - کشورهای غیر منسلک، منعقدہ بلگراد (یوگوسلاویا)
- ۷ مارچ ۱۹۹۰
- کودتای شهنواز تنی
- ۱۲ می ۱۹۹۰
- انتخاب س ع کشتمند بعنوان معاون اول رئیس جمهور

- اعلام فضل حق خالقیار بعنوان صدراعظم
 - تدویر دومین کنگره حزب دموکراتیک خلق افغانستان
 - و تعدیل نام آن حزب بنام "حزب وطن"
 - سبکدوشی س ع کشتمند از مقام
 - معاون اول رئیس جمهور
 - استعفاء س ع کشتمند از عضویت
 - هیأت اجرائیه حزب وطن و از عضویت در آن حزب
 - سازماندهی توطئه ترور در برابر س ع کشتمند
 - سقوط مزار شریف بدست نیروهای شمال به
 - رهبری عبدالرشید دوستم
 - استعفاء دوکتور نجیب الله از مقام ریاست جمهوری
 - پناهنده شدن دوکتور نجیب الله به نمایندگی
 - سازمان ملل متحد در افغانستان
 - امضاء موافقتنامه پشاور
 - برای تشکیل حکومت در افغانستان
 - انتقال قدرت به مجاهدین
- ۲۸ می ۱۹۹۰
- جون ۱۹۹۰
- سپتمبر ۱۹۹۰
- ۲۳ جولای ۱۹۹۱
- ۷ فبروری ۱۹۹۲
- مارچ ۱۹۹۲
- ۱۸ مارچ ۱۹۹۲
- ۱۶ اپریل ۱۹۹۲
- ۲۴ اپریل ۱۹۹۲
- ۲۸ اپریل ۱۹۹۲

بخش هفتم

سیستم دولتی

بیرک کارمل در رأس حزب
و اداره دولت



- بجای پیشگفتار:
- ۶۲۳ نخستین وظایف هیأت رهبری حزب و دولت:
- ۶۲۷ اوضاع پدید شده جدید:
- ۶۲۸ اجرای نخستین وظایف از جانب من:
- ۶۳۰ شرکت در نخستین جلسات حزبی و نخستین تصامیم:
- فصل اول:
- اعلام مقامات عالیه دولت،
- ۶۳۵ مشی سیاسی و آزادی تمام زندانیان سیاسی:
- ۶۳۸ اعلام مشی سیاسی دولت:
- ۶۳۹ شناسائی دولت جدید:
- ۶۴۰ آزادی زندانیان سیاسی:
- فصل دوم:
- ۶۴۳ چند نکته قابل یادآوری شخصی:
- ۶۴۳ خاطره ای در ارتباط به زندان ارگ:
- ۶۴۵ ابتلاء به بیماری زردی و تداوی آن:
- فصل سوم:
- ۶۴۷ اقدامات نخست و عاجل دولت جدید:
- ۶۴۸ احترام به معتقدات مذهبی مردم:
- ۶۵۰ اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان:
- ۶۵۵ برافراشتن بیرق ملی دولتی:
- فصل چهارم:
- ۶۵۷ مسافرت به چکوسلواکیا و آغاز به کار دولتی:
- نخستین اقدامات
- ۶۵۹ در راستای بهبود وضع اقتصادی - اجتماعی کشور:

فصل پنجم:

دومین سالگرد قیام

۶۶۳ و نخستین مسافرت رسمی به اتحاد شوروی:

۶۶۵ بازدید از اتحاد شوروی:

یادآوری از خاطره ای

ضمن بازدید از تاجیکستان و

۶۶۶ یادداشت‌هایی درباره زبان فارسی - تاجیکی:

فصل ششم:

۶۷۱ ایجاد سازمان‌های اجتماعی - توده ای:

۶۷۲ جبهه ملی پدروطن:

فصل هفتم:

۶۷۹ تشدید مداخلات از قلمرو پاکستان در درون افغانستان:

تلفات مادی و انسانی در سالهای هشتاد

۶۸۶ در نتیجه مداخلات پاکستان:

فصل هشتم:

پیشنهادات ج د ا برای انجام مذاکرات با پاکستان و ایران

۶۹۱ جهت حل سیاسی مسأله افغانستان:

فصل نهم:

تحلیل مختصری از اوضاع سیاسی و نظامی در شورطی

۷۰۱ سالهای حاکمیت - بیرک کارمل در رأس حزب و دولت:

فصل دهم:

۷۰۷ بروز اختلافات و تعویض رهبری حزب:

۷۱۰ مسافرت غیررسمی به اتحاد شوروی:

اعلام تزه‌ای ده گانه ببرک کارمل

۷۱۵

درباره مشخصه انقلاب ملی و دموکراتیک اپریل:

۷۲۴

نجیب الله بعنوان منشی عمومی کمیته مرکزی ح د خ ا:

629

بجای پیشگفتار

نخستین وظایف هیأت رهبری حزب و دولت

مرحله نوین پس از قیام اپریل از آخرین روزهای سال ۱۹۷۹ و نخستین روزهای سال ۱۹۸۰ آغاز یافت. تاریخ این تحول را غربی‌ها "اشغال افغانستان بوسیله اتحاد شوروی و کودتای کرسمس" و چیزهای دیگر نام گذاشتند. دولت‌ها و رسانه‌های گروهی دست راستی غرب چنان سر و صداهائی به راه انداختند که گوش فلک را کر میکرد. چنان سیل عظیم تبلیغات و افتراآت علیه دولت جدید افغانستان و تحولی که به وقوع پیوسته بود، در جریان افتاد که بنیاد هرگونه اندیشه‌ای را حتی برای دریافت حقایق درباره علل رویدادهای نوین پدید آمده از ریشه برمیکند. یک شبه، کشور گمنام، عقب مانده و بسیار فقیر، "بزرگ" ساخته شد و کلمه افغانستان "مشهور" جهان گردید. چنان تبلیغات وسیع بود که حتی نام بسیاری از مناطق و قریه‌های گمنام آن باحروف و عناوین درشت در صفحات روزنامه‌ها و بر روی پرده‌های تلویزیونها ظاهر شد و از ورای امواج رادیوها پخش گردید، در حالیکه قبلاً در غرب صرف شمار محدودی و آنهم در آموزشگاه‌ها میدانستند که چنین کشوری روی نقشه جهانی وجود دارد. باید اذعان کرد که برخی از رسانه‌های گروهی با اعتبار جهانی چون رادیو بی بی سی، رادیو بین‌المللی فرانسه، روزنامه‌های معروف گاردین انگلیسی و لوموند فرانسوی و شماری انگشت‌شمار دیگر تا آنجا که اطلاعات مؤثق بدست می‌آوردند، آنرا نیز انعکاس میدادند. ولی بطور کلی طی چندین سال متوالی وقایع و اخبار نه چندان مؤثق درجه چندم دارای ماهیت محلی مربوط به

افغانستان را بویژه در پاکستان و در مطبوعات دست راستی غرب چه درست و چه نادرست غالباً دست خورده و پرداخته شده مطابق به سیاستهای مروج و مسلط در کشور های مربوط، در صدر اخبار قرار میدادند. این اخبار اکثراً توأم با مبالغه های ژورنالیستیک و حتی با صحنه سازیها ارائه میگردد. تبصره ها، پیشبینی ها، پیشنهادها و حتی غیب گوئیها در مطبوعات دست راستی جهانی در ارتباط به مسایل و وقایع افغانستان همیشه جایگاه معتبر داشت. هدف معلوم بود: جاق کردن جنگ مطبوعاتی و تبلیغاتی در وجود افغانستان که در بحبوحه جنگ سرد میان ابرقدرتها، به زخم خونریز مبدل شده بود. چنانکه در هر ۲۴ ساعت جمعاً بیش از ۱۲۰ ساعت از طریق رسانه های گروهی جهان در برابر افغانستان مطالب تبلیغاتی پخش میگردد. در این زمینه ها بیش از همه صدای آزادی و اروپای آزاد، صدای امریکا، صدای اسرائیل، صدای آلمان، رادیو رومانی، رادیوهای پاکستان، ایران و چین و کشورهای عربی فعال بودند. همچنان برنامه های ویژه و گسترده تبلیغاتی تلویزیونی مربوط به کشورهای معین نیز در این جهت پخش میشد. بدینسان یک جنگ تبلیغاتی و روانی تمام عیار با گستره تقریباً جهانی در ضدیت با افغانستان آنزمان در جریان بود.

درباره آن جنگ تبلیغاتی و روانی، عزیز آریانفر نویسنده، پژوهشگر و مترجم توانای کشور که در سالهای اخیر کتابهای زیادی را در رابطه به رخدادهای دهه هشتاد در افغانستان به زبان فارسی با شیوه های نوین نثرنویسی برگردانده است، در مقدمه یکی از آثارش که ترجمه نموده، چنین مینویسد: «در سالهای حضور نیروهای شوروی در افغانستان جنگ پردامنه و پر مصرف روانی میان امریکا و هم پیمانانش با شوروی بر سر افغانستان روان بود و رسانه های گروهی دوطرف، با صرف میلیونها دلار سرگرم زور آزمایی در یکی از بزرگترین و پرهنگامه ترین هماوردیهای تبلیغاتی تاریخ بودند. از این رو سلی از اطلاعات نادرست و فریبنده، در چارچوبهای از پیش ساخته، درباره رخدادهای افغانستان پخش گردید. در این راهرو روزنامه نگاران، خبرنگاران، سیمابرداران و پژوهندگان، در کشورهای مختلف جهان، نوشتارها، گزارشها، فیلمها، رسالات و

کتابهای فراوان درباره افغانستان تهیه و به نگارش کشیدند که شوربختانه بیشتر جنبه تبلیغاتی داشتند.»

بنابر آن، در رابطه به ورود قوای شوروی به افغانستان بر طبق انقطابهای سیاسی و ایدئولوژیک آن دوران در عرصه جهانی مخالفین و موافقین، تقبیح کنندگان و تحسین کنندگان وجود داشت. کشورهای غربی و متحدین جهانی و منظوقی آن دریکسو و کشورهای سوسیالیستی، برخی کشورهای بیطرف و جنبشهای ملی در میان برخی از کشورهای آسیائی و افریقائی درسوی دیگر، قرار گرفته بودند. ولی امکانات مدافعین کمک نظامی شوروی به افغانستان محدود و صدای خفیف آنها در زیر گبار تبلیغات و اطلاعات پردامنه مخالفین آن در حلقوم شان میخسکید. حکومت نظامی پاکستان که به پایگاه اساسی علیه دولت افغانستان مبدل شده بود، به کرات سوگند یاد میکرد که در مورد افغانستان هیچگونه مداخله ای ندارد و تجاوزی از خاک آن کشور در کار نیست و رسانه های دست راستی غرب آنرا باور (!) میکردند.

دگروال محمد یوسف رئیس شعبه مربوط به افغانستان در اداره استخبارات نظامی پاکستان (آی، اس، آی) در اثر مشترک خویش با نویسنده انگلیسی زبان، مارک ادکین تحت عنوان "تلک خرس" که بوسیله دوکتور نثار احمد صمد به فارسی برگردانده شده است، افشاگریهای بیسابقه و حیرت انگیزی از پیمانانه عظیم مداخلات پاکستان در امور افغانستان بعمل آورده است.

دگروال یوسف درباره تبدیل پشاور به مرکز پخش سلاح و اخبار (ص ۴۸، تلک خرس) چنین مینویسد:

«پشاور هسته جنبش مقاومت افغان در حال تبعید را تشکیل میدهد. دفاتر احزاب سیاسی این نهضت، کارهای اداری و رسمی و رهبران شان در اینجا مستقر و مصروف فعالیت اند. سلاح کوت های آنها در اینجا واقع بوده که اکثر این اسلحه مستقیماً از اینجا به سرحد منتقل شده و البته بعد از تجمع به افغانستان ارسال میگردد. قوماندانها و مجاهدین غرض اکمالات و خیر بدینجا میآیند. همین پشاور است که خبرنگاران و جواسیس را مانند مناطیس بخود جلب میکند.



ناشرانیشاهی دموکراتیک خلق افغانستان

شماره (شماره دوم) دوشنبه ۲۳ سرطان - ۱۳۴۷ هـ - ۲۴ جون ۱۹۶۸ ع

مبارزه برای دموکراسی

عجده ترین رسالت کنونی ماست

در هر کشور مطابق به شرایط مشخص آن رسالت مبارزه در راه دموکراسی صورت های گوناگونی بخود می گیرد و کسی این مبارزه را رسالت مبارزه و با هدف تنوع انگیز آن، با مبارزه در راه صلح، استقلال ملی، مساختمان جامعه نوین و مترقی بیرون ناکستنی ندارد. به همین جهت است که نیروی برقیخواه وطن پرست همواره دوزخ دموکراسی را جن لاینکه مبارزه دوزخ سوسیالیزمه، بلقی می کند و در راه بسط و توسعه و پیوند میان آنها در جریان دررفت زها نمی بخشند. لذا نه مبارزه میبایند.

از همینجاست که در شرایط کنونی مسأله استقرار و بسط دموکراسی در زمره اساسی ترین و عهده ترین وظیفه مبارزه در مرکز نقل مسایل تکمیل کشور ما قرار می گیرد.

چنانکه ما بارها اعلام داشته ایم عملاً نظام سیاسی اقتصادی اجتماعی و فرهنگی افغانستان خصلت ضد دموکراسی و تروری اجتماعی و رفاه عمومی مردم میبایست دارد. قضاوت با آن ها یا در زمینه خصلت فوق العاده تحویل ملی شرایط اجتماعی، یعنی کشور ما بیایند و علی رغم بیگانه گویی که طی دهه اخیر رسالت ما خلق و سازندگی و بسط دموکراسی است. با وجود آنکه اساس حکم و اساس مبارزه ما با وجود

چند اصل اخلاق متر

- ولادی به اربانبهای پیشرو
- زحمتستان:
- احسب مسؤلیت در برابر خلق.
- دفاع از خدمت به خلق، تواضع در برابر خلق، اندیشیدن به نوجها و منا فح
- آستی نایدید
- اکثریت عظیم خلق و مبارزه در راه باطیقات
- باسپیداد
- عشق بوطن، دفاع از استقلال ملی.
- ملی باحه

سلطنتی کشنده

صنایع دستوری

صنایع دستی افغانستان یکی از بنیان منادی تجزیه های مرغان و بازاریابی هنری و صنایع طریقه را بوجود آورده و آنه بو آنها و با هنر متفق و مهارت خود غنی تر ساخته اند. صنعت قالین بافی برده است. کشور ما نیز تاریخی کهن دارد و مالی های ما با اشکال و طرحهای مرغوب تزئین و رنگهای شفاف گام خلق و درخشان آنه علاوه بر استحکام و کیفیت عالی یکی از هنر تر بین پرده های هنری است.

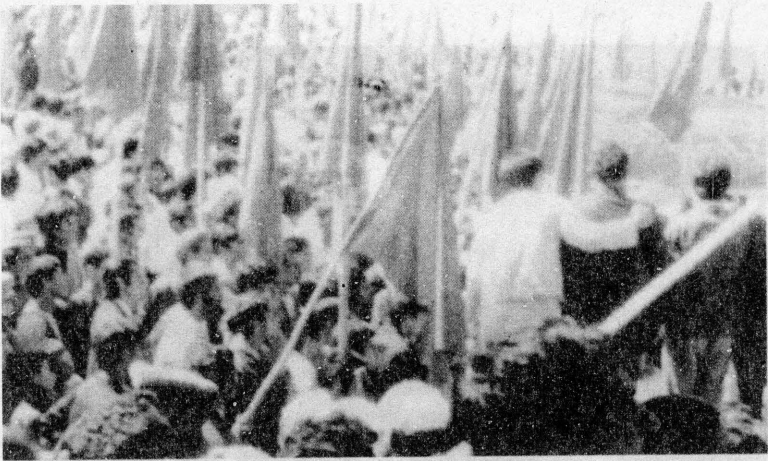
صنوعات نفیس قالین کسود که بصورت سر انگشتان هنر آفرین مزایان بافته پیر و جوان در شرایط دشوار کار و زندگی میبایند. از دیگر یاز به اینطرف هم صنایع دستی و هم وسیله هنر نامی مردم و مستحکم

انجام پیروزمندان مبارزات کارگران

- ۱- یک هیات پنج نفری سرپرست یک صندوق بنظیر حمایت و احیای حقوق کارگران و نام کارگران تعیین و باپشان وظیفه داده شد تا شده که ۲۰ با هیات منتخب شرکت نساجی در حضور دو نماینده سرپرست بود کارگران برسانند.
- ۲- هر گاه باعضای هیات و یا سایر کارگران سبیده و یا ضروری برسانند. موجه گردد سایر کارگران متعاضد نه علیه آن به مبارزه بپردازند.
- ۳- هر گاه در نظر مخالفان یا خشک است

کارگران دیر نساجی پنجمی که سهم عظیمی در جنبشهای اخیر کارگری افغانستان گذاشته اند. تقریباً از یکده با اینطرف بخاطر خواستهای اقتصادی و صنعتی خود دست به مبارزه زدند. و نتیجه کار برمایان شرکت نساجی در مذاکرات خود با نمایندگان کارگران، که جهت انجام مذاکرات بکابل آمده بودند، بی نتیجه ماند. کارگران به تاریخ ۲۷

یک نسخه از یکصد شماره پرچم که بنیادگذار ادبیات سیاسی مترقی در کشور و وسیله مؤثر آگاهی دهنده، تبلیغ کننده و بسیج کننده جمعی بود



در یکی از تظاهرات خیابانی و اجتماعات سیاسی سازمان یافته از سوی حزب

دموکراتیک خلق افغانستان (پرچمیها) در سالهای ۱۹۶۰

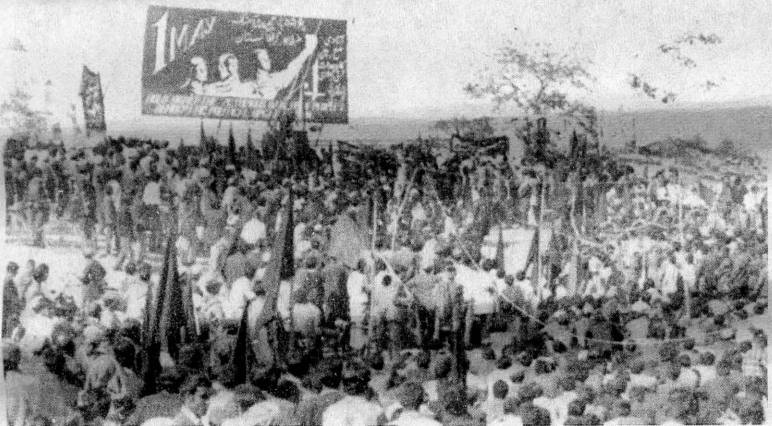


نمونه ای از یک اجتماع بزرگ پرچمیها در سالهای ۱۹۶۰

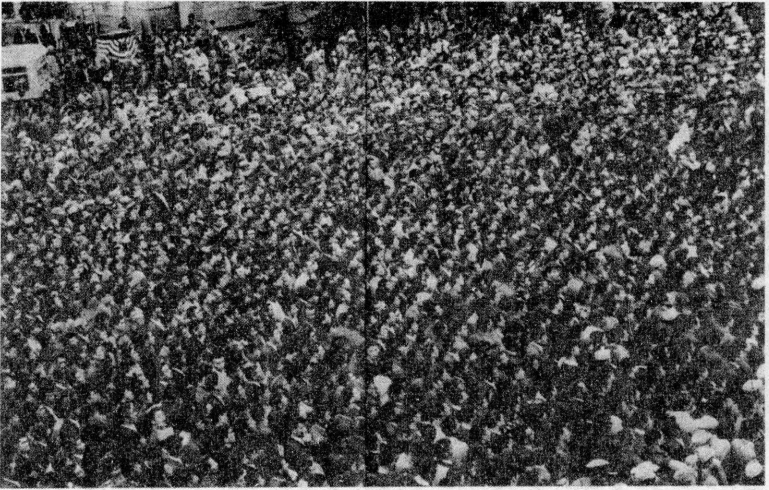
شمار عظیمی از روشنفکران و زحمتکشان



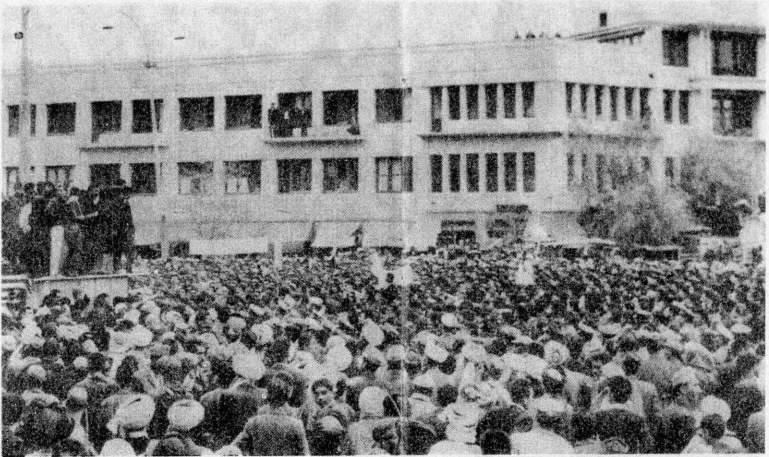
در جریان مبارزات انتخاباتی برای دوره دوازدهم شورا (۱۹۶۵)
در حوزه انتخاباتی چهاردهی، پلاکارد تبلیغاتی بدست یکتن از همکاران



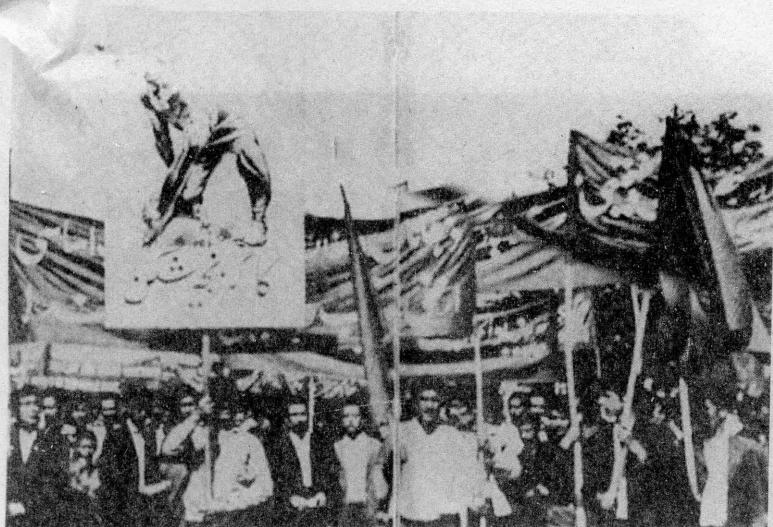
فوتوئی از یک اجتماع سیاسی سازمانداده شده بوسیله ح د خ ا
پرچمیها در پارک زرنگار کابل (سال ۱۹۶۸)



اجتماع عظیمی از روشنفکران و جوانان که نمونه ای از میتنگهای سیاسی ح د خ (پرچمیها) بود که بخاطر دفاع از منافع توده های مردم افغانستان برپا میگردد



گرد همآئی انبوهی از اهالی شهر کابل که به سلسله تظاهرات خیابانی و میتنگهای سیاسی از سوی ح د خ (پرچمیها) در سال ۱۹۶۹ برگذار شده بود



گروهی از تظاهر کنندگان پرچمی با شعارها، پرچمها و پلاکاردهای معروف دههٔ شصت



ببرک کارمل، اناهیتا راتبزاد، میراکبرخیبر و سلطان علی کشتمند در پیشاپیش راه پیمائی بمناسبت اول می، روز جهانی کارگران

رخدادهای آنروزها، ماه و سالها در افغانستان، شکل گرائی جای حقیقت یابی را گرفت، ساده سازی جای تعمق را و تنفر بیجا جای واقعیتها را. در اینجا هدف من دفاع از ورود قوای شوروی به افغانستان و اقامت طولانی آنها یا تقبیح کارزار مبارزه تبلیغاتی علیه آن نیست، بلکه می‌خواهم اکنون که خاک باد فرو نشسته است، توجه را به این حقیقت جلب نمایم که دیگر جایی برای برخورد تعصب آمیز وجود ندارد.

اوضاع پدید شده جدید:

در پی هفده ماه حاکمیت انحصاری حفیظ الله امین، تغییرات دراماتیک در حیات سیاسی و اجتماعی کشور، در سرنوشت حزب دموکراتیک خلق افغانستان و از جمله در زندگی اعضای رهبری و فعالان حزبی نیز بوقوع پیوسته بود. شمار بزرگی از پرجمیها و شمار معینی از خلقیها بشمول من از شکنجه های کشنده و از زندان وحشتناک امین جان سلامت برده و رهائی یافته بودیم و گروهی از رفقا نیز پس از دوری اجباری، به وطن باز گشته بودند.

در بخش پیشین درباره رهائی خویش از زندان و نخستین دیدار با هیأت رهبری حزب و دولت نوین در مقرر فرماندهی واقع در "کلوب عسکری" سخن گفتم. بگونه ایکه نوشتم آنجا ببرک کارمل، نوراحمد نور، دوکتور اناهیتا راتبزاد و محمد اسلم وطنجار نشسته بودند و اثری از وجود شوروی ها اعم از نظامی و غیر نظامی بمشاهده نمیرسید. رفقای مؤظف از برون پیوسته از طریق تلفونها و دستگاه های مخابره نظامی اطلاعات و گزارشهایی ارائه میکردند و طالب هدایت میشدند و دستاثر اخذ میکردند. من هم در جمع رفقا پیرامون میز نشستم و از احوال رفقای دیگر جو یا شدم. گفتند که آنان همه سر وظیفه اند و من نیز باید فوراً مسئولیتی را بدوش بگیرم. همه ما در آن نخستین دیدار حرفهای زیادی برای گفتن و شنیدن داشتیم؛ ولی همه را موکول به آینده کردیم.

در حالیکه، من خود پس از زندان اهانت بار، دیگر دل و هوای کار دولتی را نداشتم، ولی قبلاً در غیاب، بحیث معاون رئیس شورای انقلابی، معاون صدراعظم و وزیر پلانگذاری با حفظ عضویت در بیرونی سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، اعلام شده بودم.

اجرای نخستین وظایف از سوی من:

بنا به تجویز رفقا و به تمایل خودم مؤظف شدم که اداره امور رادیو و تلویزیون را موقتاً بر عهده بگیرم. بدینقرار، یکسره به کار سابق و ساده گذشته یعنی تبلیغ سیاسی، ولی این بار در سطح کشوری، در رادیو و تلویزیون کابل رفتم و در آنجا بطور غیر رسمی برای چند روزی کار کردم.

من همراه با محمد اسلم و طنچار که در شب پیش رهبری بر کنترل نظامی آن دستگاه را بر عهده داشت و کماکان مؤظف به تأمین امنیت آن بود، با همان لباس زندان بر تن رهسپار آنجا شدم. حین ورود با استقبال گرم و خیلی صمیمانه فرهنگیان، برنامه ریزان، هنرمندان و دیگر کارکنان رادیو و تلویزیون مواجه شدم. پس از مصافحه کوتاه با کارمندان، دادن اطمینانهای لازم بخاطر برخورد واقعینانه و عاری از هرگونه کینه جوئی نسبت به کارکنان در دستگاه و تقاضا برای جلب همکاریهای صمیمانه ایشان و همچنان تلفون زدن به منزل و صحبت با همسر و فرزندانم، پدرم و مادرم و برادرانم و خواهرانم، فوراً بکار آغاز کردم.

پس از استماع گزارشهای خیلی مختصر از جانب رؤسا و مسئولین هر دو دستگاه و مشوره با شماری از رفقا و کارمندان وارد در کار، به اجرای سه وظیفه مهم پرداختم که عبارت بودند از: اجرای وظایف عاجل بخاطر انتشارات رادیوئی و تلویزیونی در کوتاه مدت؛ تعیین هیأت رهبری جدید رادیو و تلویزیون؛ و تعیین مشی جدید برای کار، نشرات و برنامه های رادیوئی و تلویزیونی در دراز مدت.

بخاطر انجام نخستین وظیفه، گروهی از صاحبان اندیشه و قلم را گماشتم تا شعارها، مقالات و جیزه هائی را بنویسند و از نظر من بگذرانند. هدف این

بود تا پس از پخش برنامه‌های مناسب عادی، آهنگهای رزمی و انقلابی، بیانیه‌ها و اعلامیه‌های حزبی و دولتی، آنها را تبلیغ نمایند. در نظر بود که باینوسیله درباره ماهیت رژیم جدید، هدفها و سیاستهای آن به مردم آگاهی داده شود و پشتیبانی ایشان از مشی جدید حزب و دولت جدید جلب گردد. دراین راستا کار قابل توجهی طی نخستین روزها انجام گرفت و من علاوه بر ارائه رهنمودهای لازم و دستکاری بر نوشته‌ها، خودچیزهای زیادی نوشتم.

تعیین رؤسای جدید برای رادیو و تلویزیون و جابجائی برخی از مسئولین درجه اول در دستگاه‌های متذکره یک امر فوری و لازمی شمرده میشد. زیرا باید اشخاصی مسئولیت پیشبرد این وظایف را برعهده میگرفتند که هم اعتقاد به مشی جدید حزبی و دولتی داشتند و هم توانائی انجام این کار را. زیرا دستگاه‌های متذکره بخصوص در آن شرایط ویژه بمثابه زبان نظام جدید تلقی میگردد. این امر پس از مشوره‌های لازم با کارمندان باصلاحیت دستگاه‌های متذکره توأم با پیروزی انجام گردید. زیرا تجربه نشان داد که شماریشترایشان نه تنها در آن روزهای پرمسئولیت، بلکه در آینده نیز در زمره شخصیت‌های با اعتبار در شکل دهی سیاست جدید فرهنگی کشور مؤفّقانه ایفای وظیفه کردند. رؤسا و مسئولین قبلی نیز با جلب رضایت و همکاری ایشان به وظایف مناسب جدید، گماشته شدند.

بخاطر شکل گیری مشی نشراتی دستگاه‌های رادیو و تلویزیون، کمیسیونی متشکل از فرهنگیان، برنامه‌سازان و کارگزاران رادیو و تلویزیون را تعیین نمودم که دست بکار شوند. برطبق مشوره‌ها و رهنمود هائیکه سپرده شد، ایشان به این امر با اهمیت آغاز کردند و نتایج کار از جانب وزیر مربوطه بعداً به شورای وزیران گزارش گردید.

در طی نخستین روزها، دستگاه رادیو و تلویزیون به مرکز تجمع شمار زیادی از رفقا که قبلاً در شرایط اختفاء بسر میبردند یا زندانی بودند، مبدل شده بود. زیرا قبل از استقرار نهاد‌های حزبی و دولتی در شرایط انتقال به نظام جدید، دستگاه رادیو و تلویزیون محل قابل دسترس برای رفقا و دوستان شمرده میشد.

در اینجا میان رفقا تبادل نظر صورت می‌گرفت و از دوران سپری شده قصه‌های پایان‌ناپذیر گفته می‌شد. من با استفاده از امکانات برخی از رفقا از ایشان می‌خواستم که چیز بنویسند و در رابطه به مسایل جاری با آنان مشورت می‌کردم. در همان نخستین ساعات رهائی از زندان آرزو داشتم که برای دیدار خانواده خویش به منزل بروم، ولی میسر نگردید و همانطوریکه شرح آن گذشت ضرورت پرداختن فوری به کار، پیش آمد. ساعتی از کار من در رادیو و تلویزیون گذشته بود که همسر من آنجا آمد و با خود لباسهای ضروری و وسایل ریش تراشی را آورد تا باشد که گویا قیافه ام نیز برای کار رسمی متناسب گردد. دیدار ما پس از تحمل آنهمه رنجهای بزرگ و مشترک، شباهت به دیدار گمشده‌ها را داشت که از روی حسن تصادف همدیگر را می‌یابند. شایان به یاد آوری میدانم که همسرم کریمه کشتمند با شهامت و سرافرازی نمونه واری دوران زندانی بودن مرا با قبول فداکاریهای بزرگ، سپری کرده بود. من توانستم که صرف پس از نیمه‌های شب روز دوم به منزل بروم و به دست بوسی مادر و پدر و دیدار فرزندان عزیز و خواهران و برادران مهربانم و خویشاوندان و دوستان خانوادگی نایل آیم. استراحت در محیط آرامش بخش خانوادگی پس از دوشب و نیم و سه روز متوالی، نزدیک به ۷۲ ساعت بیخوابی، آنهم توأم با دلهره و احساس عظیم مسئولیت، چقدر گوارا است!

شرکت در نخستین

جلسات حزبی و نخستین تصامیم:

در دومین روز پس از آغاز مرحله جدید، مقر هیأت رهبری حزبی و دولتی از کلوب عسکری به قصر چهلستون منتقل گردید. این کاخ بزرگ و زیبا بالای تپه ای بلند در میان یک باغ بزرگ و آراسته در حدود پانزده کیلومتری شهر کابل در نیمه راه میان دارالامان و چهار آسیاب، قد برافراشته است. هدف این بود که در فضائی آرامتر و مؤقتاً دروازه دسترسی مراجعین و خبرنگاران داخلی و خارجی شیرازه حزب و دولت جدید بنا نهاده شود. معهدا، در روز

سوم، کنفرانس اطلاعاتی متشکل از جمع بزرگی از خبرنگاران داخلی و خارجی در همانجا برگزار گردید.

نخستین مسأله، رسمیت بخشیدن و قانونی ساختن هیأت رهبری حزبی، وحدت مجدد جناح های دوگانه حزب و انتصابات در مقامات حزبی و دولتی بود. نخست جلسه کمیته مرکزی حزب و سپس جلسه شورای انقلابی با اشتراک آینده از اعضای سابق که حاضر و موافق به تحولات جدید بودند، در قصر چهلستون دایر گردید. در جلسات متذکره اکثریت اعضای منتخب پس از قیام نظامی ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ شرکت داشتند. البته قبل از برپائی جلسات متذکره کار وسیع سیاسی و افتناعی با هریک از اعضاء قبلاً بوسیله شماری از اعضای رهبری و بخصوص ببرک کارمل انجام شده بود.

در امر گزینش اعضای رهبری دوسوال عمده وجود داشت: یکی اینکه با اعضای ناپایدار پرچمی چه باید کرد و دیگر اینکه با خلقیها باید چگونه معامله نمود؟ سوال مهمترین بود که اصلاً چه تصمیمی باید در برابر مجموعه همکاران رژیم سابق اتخاذ گردد؟

ولی قبل از آنکه باین سوالات پاسخ گفته شود، لازم میدانم که نقش معین شخص خویش را در آن لحظات سرنوشت ساز توضیح نمایم. من که در آن نخستین روزها، پس از تحمل شکنجه های غیر قابل تحمل، از زندان امین تصادفاً جان سلامت برده بودم، نظریات من در موارد گوناگون و از جمله در رابطه بمسائل متذکره، با توجه و جدی در نظر گرفته میشد. ببرک کارمل مسایل عمده را با من مشورت میکرد و نظر مرا تا حدود زیادی رعایت مینمود. موضع من بطور قاطع علیه تکرار سیاستهای گذشته و در برابر گرایشهای ابراز شده از سوی برخی از اعضای حزبی برای دست زدن به ماجراجوئیها و خشونت بود. بطور کلی من باین عقیده بودم که باید در برابر احساسات انتقام جویانه بمبارزه پرداخت. من خود برای اینکه ثابت کرده باشم که احساس کینه و انتقام را در وجود خود از بین برده ام، حتی حاضر شدم که روبروی شکنجه گریب رحم قلبی خویشتم، اسدالله سروری، پشت یک میز بنشینم و وی را از لحاظ برخورد های شخصی نسبت به

خویش عفو شده بپندارم. ولی طبعاً نه من و نه دیگران حق عفو او را در برابر اعمالش نسبت به دیگران، نداشتیم.

بر پایه این اندیشه‌ها من به بیرک کارمل دو پیشنهاد نمودم: یکی اینکه از من نخواهد که هیچگونه وظیفه و مداخله‌ای در امور نظامی و امنیتی داشته باشم و بگذارند که صرف در امور اقتصادی و اجتماعی کشور در ارتباط به انجام کمک و خدمت معینی به مردم رنج‌دیده کشور کار نمایم. این در واقع بگونه مفهوم شده شرطی بود برای همکاری با رژیم جدید. زیرا من پس از تحمل آنهمه رنج‌های بزرگ شکنجه و زندان دیگر تمایل چندانی به ادامه کار دولتی نداشتیم و میخواستیم که صرف در چهارچوب حزب کار نمایم. ولی طوریکه قبلاً اشاره کرده‌ام در برابر قضیه انجام شده‌ای قرار گرفته بودم. در واقع همینطور هم شد و من طی ده سال کار، عمدتاً در مسایل اقتصادی و فرهنگی و تأمینات اجتماعی مردم ایفای وظیفه کردم. در مجموع این سالها من در امور نظامی و امنیتی مداخله و صلاحیتی نداشتیم و صرف در برخی موارد معین که نمایندگان گروه‌هایی از مردم کشور نزد من مراجعه میکردند، مشوره‌هایی در جهت کمک به ایشان به ارگانه‌های نظامی و امنیتی ارائه میکردم که غالباً مورد اجرا قرار میگرفت. در ارتباط به اینگونه موارد طی این یادداشتها در جاهای لازم یادآوریهائی بعمل خواهد آمد.

پیشنهاد دوم من این بود که درباره کارمندان حزبی، دولتی و نظامی سابق و دیگران باید برخورد جداگانه بر پایه ارزیابی دقیق از صلاحیتها و مسئولیت‌های فردی ایشان صورت گیرد و نه اینکه، باصطلاح کار را ساده ساخت و چنین قضاوت کرد که چون رژیم امین بد بود، پس کلیه همکاران رژیم بد اند و باید رد شوند. در این مورد نظریات من و کارمل یکسان بود.

بنابراین، پاسخ درست در برابر سوالات فوق چنین بود: موقف و خصوصیات شخصی بر پایه صلاحیتها، مواضع سیاسی و عملکردهای قبلی آنان جداگانه مورد ارزیابی قرار گیرد. باینسان از میان اعضای سابق پرچمی در کمیته مرکزی و دولت افرادی همراه با شمار دیگری از نزدیکترین افراد امین از حزب

اخراج شده پنداشته شدند و دربارہ مصوبه معینی صادر گردید. سرنوشت اشخاص دیگری موقوف گذاشته شد و از میان فعالان حزبی شماری که ضعف و تسلیم طلبی از خویشان بروز داده بودند، تصفیه شده از حزب، شمرده شدند.

درانتخاب اعضای رهبری از میان خلقیها، دشواریهای زیادی وجود داشت. نخست اینکه بجز شمارمعینی، اکثریت قاطع درسیاستهای امین اشتراک فکری و عملی داشتند و ثانیاً اکثریت قاطع پرچمیها و مردم بر ایشان هیچگونه اعتماد نداشتند. بنا برآن، با اعضای رهبری خلقیها در چهاردهم بر خورد متناسب صورت گرفت. شمار معینی از اعضای کمیته مرکزی حزب و شورای انقلابی دوران گذشته که بگونه فعال و مشهود با سیاستهای خشونت آمیز امینی اشتراک عملی داشتند، مورد بازجوئی و بازداشت قرار گیرند. بدینگونه شماری از ایشان تا مدت‌های زیادی در زندان بزرگ پلچرخی به تنهایی بسر بردند. زیرا مجموع زندانیان قبلی آزاد شده بودند و بطور کلی زندان تخلیه بود. چند تن از اعضای رهبری و شمار دیگری از فعالان خلقی، تصفیه شده از حزب تلقی شدند.

درباره چهار تن از اعضای رهبری: محمد اسلم و طنجار، سید محمد گلابزوی، شیرجان مزدوریار و اسدالله سروری قبلاً تصمیم سیاسی اتخاذ شده بود و ایشان عملاً در برانداختن رژیم امین فعالانه شرکت ورزیده بودند. البته درباره و طنجار و گلابزوی حرفی وجود نداشت و دربارہ مزدوریار که پیوسته موضع لرزان داشت چندان توجهی صورت نگرفت، ولی قبول سروری و وجود او طی چند ماه اول در مقامات رهبری حزب و دولت بزرگترین نقطه ضعف رژیم جدید شمرده میشد. وی که از لحاظ خشونت و بیرحمی شهره بود و صفوف حزبی و مردم ناگزیریهای رهبری حزب را الا اقل در نخستین هفته‌ها و ماه‌ها بخاطر امر مهم حفظ وحدت حزبی بخصوص در میان ارتش، تشخیص نمیکردند، از این امر بحق رنجیده خاطر شدند. واقعیت اینست که اصلاً راه دادن و پذیرش وی و شمار دیگری تحت نام وحدت حزبی یکی از اشتباهات نخستین رهبری حزب بود که تا حدودی موجب شک و تردید و ناباوری مردم نسبت به ادعاهای نظام نوین میگردد.

در هر حال، رهبری پرچمیها بدون تبارز نشانه‌های تعصب گروهی و جناحی، انتقام جوئی و کینه ورزی، با نظر فراع سیاسی به ساختار متناسب حزبی و دولتی متشکل از هر دو جناح قبلاً متخاصم حزب دموکراتیک خلق افغانستان پرداخت و باینگونه خطر از هم پاشیدن بدنه حزب را رفع نمود. رهبری تمام تصامیم لازم را بشمول برخورد با طرفداران امین در حزب به اشتراک خلقیها و بگونه جمعی اتخاذ نمود. اگرچه از همان آغاز تا انجام وحدت دو جناح، پرچم و خلق حزب غیرارگانیک، متزلزل و توأم با ناباوریهها و شک و تردیدهها بود و دستخوش تحولات و تغییرات گوناگون گردید، ولی در صحنه عمل، تاحدود معینی مؤثریت خود را، بویژه در عرصه نظامی، متبارز میساخت.

(فصل اول)

اعلام مقامات عالیه دولت، مشی سیاسی
و
آزادی تمام زندانیان سیاسی

بر پایه ابلاغیه مؤرخ ۲۷ دسمبر ۱۹۷۹ شورای انقلابی، ترکیب هیأت
رئیسه شورای انقلابی و حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان، بقرار ذیل
اعلام گردید:

ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان
بعنوان رئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان و قوماندان اعلی
قوای مسلح.

اسدالله سروری: معاون شورای انقلابی.

سلطان علی کشتمند: معاون شورای انقلابی.

اعضای هیأت رئیسه شورای انقلابی:

نوراحمد نور، عبدالقادر، محمد اسلم وطنجار و گل آقا.

(چند تن از اعضای دیگر هیأت رئیسه بعداً انتخاب و اعلام گردید. چنانکه
صالح محمد زبیری نیز به عضویت آن پذیرفته شد.)

رئیس و اعضای حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان:

ببرک کارمل: صدراعظم

اسدالله سروری: معاون صدراعظم

سلطان علی کشتمند: معاون صدراعظم و وزیر پلانگذاری

محمد رفیع: وزیر دفاع ملی
 سید محمد گلابزوی: وزیر امور داخله
 شاه محمد دوست: وزیر امور خارجه
 اناهیتا راتبزاد: وزیر تعلیم و تربیه
 عبدالوکیل: وزیر مالیه
 شیرجان مزدوریار: وزیر ترانسپورت
 فیض محمد: وزیر سرحدات و قبایل
 محمد خان جلالر: وزیر تجارت
 (اعضای دیگر حکومت بعداً اعلام شد)

بر اساس مصوبه مشترک مؤرخ ۲۹ دسمبر ۱۹۷۹، نخستین پلنوم (مجمع عمومی) کمیته مرکزی ح د خ ا و شورای انقلابی ج د ا فیصله بعمل آمد که نامهای اعضای بیروی سیاسی، کمیته مرکزی و اعضای شورای انقلابی اعلام گردد.

اعضای بیروی سیاسی:

۱. ببرک کارمل
 ۲. اسدالله سروری
 ۳. سلطان علی کشتمند
 ۴. اناهیتا راتبزاد
 ۵. صالح محمد زبری
 ۶. غلام دستگیر پنجشیری
 ۷. نور احمد نور
- اعضای دارالانشاء کمیته مرکزی:
۱. ببرک کارمل
 ۲. صالح محمد زبری
 ۳. نور احمد نور

اعضای کمیته مرکزی متشکل از ۳۶ تن و اعضای علی البدل آن متشکل از ۸ تن بودند که اعلام گردیدند.

اعضای شورای انقلابی متشکل از ۵۸ تن و هیأت رئیسه آن مشتمل بر ۷ تن اعلام گردید.

در این جلسه مشترک فیصله بعمل آمد که مطابق به موازین اساسنامه حزب و برحسب شایستگی در شرایط لازم، کمیته مرکزی، بیروی سیاسی و درالانشاء آن و همچنان شورای انقلابی با انتخاب و انتصاب اعضای جدید توسعه یابند. در فیصله نامه جلسه تأکید بعمل آمده بود که در دستگاه اداره دولت تناسب لازم از لحاظ جبهه ملی پدروطن رعایت گردد.

در جلسه مشترک هیأت رئیسه شورای انقلابی و حکومت ج ۱ به تاریخ ۳۱ دسمبر ۱۹۷۹ اعضای جدید حکومت با حفظ اعضای قبلی، به قرار زیر تعیین و اعلام گردید:

محمد اسلم وطنجار: وزیر مخابرات
 عبدالمجید سربلند: وزیر اطلاعات و کلتور
 عبدالرشید آراین: وزیر عدلیه
 محمد اسمعیل دانش: وزیر معادن و صنایع
 راز محمد پکتین: وزیر آب و برق
 گلداد: وزیر تحصیلات عالی و مسلکی
 نظر محمد وزیر فواید عامه
 محمد ابراهیم عظیم: وزیر صحت عامه
 فضل الرحیم مهنند: وزیر زراعت و اصلاحات ارضی

اعلام مشی سیاسی دولت:

خطوط عمده سیاست داخلی و خارجی دولت در همان نخستین روز، یعنی ۲۷ دسمبر ۱۹۷۹ با بیانیه ببرک کارمل اعلام گردید. در مقدمه بیانیه کارمل خطاب به مردم افغانستان چنین آمده بود:

«اجازه بدهید تا عمیقترین تأثرات و همدردیها، عظیمترین احترامات و دروهای آتشین را بمناسبت رنجهای بیکران و اشکهای خونین شما، بمناسبت حبس و زندان، تبعید و مهاجرت‌های جبری، زجر و شکنجه‌های وحشیانه و غیر انسانی، شهادت و کشتار جمعی ده‌ها هزار مادران و پدران ما، برادران و خواهران ما، دختران و پسران و کودکان ما که از طرف حفیظ الله امین میر غضب و به دستور مستقیم این جلاد آدمکش، بعمل آمده به پیشگاه شما تقدیم بدارم...»

سپس تحت عنوان وظایف مبرم، در بیانیه کارمل چنین آمده بود:

۱. «اعلام آزادی تمام زندانیان سیاسی که از دم تیغ ساطور حفیظ الله امین تبهکار سر سلامت برده باشند و در شرایط لازم لغو قانون اعدام.

۲. لغو تمام مقررات ضد دموکراتیک و ضد انسانی و منع گرفتاریها، توقیفها، تعقیبات خود سرانه و تفتیش منازل و عقاید.

۳. احترام به اصول دین مقدس اسلام، آزادی وجدان، عقیده و مراسم مذهبی، حمایت از نظام کانون خانواده، رعایت اصل مالکیت قانونی و مشروع و عادلانه شخصی.

۴. احیای امنیت و مصئونیت فردی و جمعی، آرامش و صلح و نظم انقلابی در کشور.

۵. تأمین شرایط سالم آزادیهای دموکراتیک اعم از آزادی تشکیل احزاب مترقی و وطنپرست و سازمانهای توده‌ای یا اجتماعی؛ آزادی مطبوعات، تظاهرات، اجتماعات و نمایشهای خیابانی؛ تأمین حق کار و تحصیل؛ تأمین آزادی و محرمانگی مکاتبات، مخابرات، مسافرت و مصئونیت منزل.

۶. توجه و کمک جدی و بنیادی به نسل نوجوان و شاگردان مکاتب، محصلان و روشنفکران کشور بدون تبعیض».

مشی دولت در عرصه سیاست خارجی چنین اعلام گردید:

«دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان از سیاست صلجویانه بر مبنای

اصول بی طرفی مثبت و فعال و همزیستی مسالمت آمیز، از سیاست دفاع از صلح

و دینانت (تشنج زدائی)، از تحدید سلاحهای استراتژیک هسته ای و خلع سلاح عام و تام، از حقوق بشر و جنبشهای آزادیبخش خلقهای تحت ستم - بمثابه یک عضو وفادار سازمان ملل متحد و کشورهای غیر متعهد - پشتیبانی و پیروی میکند. نظام جدید تمام قرار دادهای منعقد شده میان افغانستان و کشورهای جهان را رعایت و احترام مینماید. این نظام با نیروهای صلحدوست در یک جبهه وسیع جهانی علیه جنگ و جنگ طلبان، استعمار کهن و نو، امپریالیزم و صهیونیزم، فاشیسم و راسیسم، اپارتاید و نژاد پرستی میرزند و همبستگی بین المللی خود را با سیستم جهانی اصالت اجتماعی، جنبشهای جهانی کارگری و نهضت‌های آزادیبخش ملی و اجتماعی کشورهای آسیا، افریقا و امریکای لاتین بسط و توسعه میدهد.

شناسائی دولت جدید:

به دنبال استقرار حاکمیت جدید، در دومین روز، رهبران شوروی تشکیل دولت جدید را شادباش گفتند و برسمیت شناختند و به تعقیب آن تمام کشورهای سوسیالیستی و برخی از کشورهای بیطرف به این امر مبادرت ورزیدند. همچنان به مناسبت پانزدهمین سالروز تأسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان که مصادف به اول جنوری ۱۹۶۵ میباشد، از جانب رهبران احزاب حاکم کشورهای سوسیالیستی و برخی از احزاب مترقی، جنبشها و سازمانهای اجتماعی کشورهای دیگر پیامهای شادباش به کابل مواصلت ورزید.

در نخستین روزها یک هیأت بالارته سازمان همبستگی خلقهای آسیا و افریقا به کابل آمد و با هیأت رهبری حزب و دولت ملاقات نمود و این بمثابه نشانه و تبارزی از پشتیبانی آن سازمان با اعتبار آنزمان، از نظام نوین در افغانستان تلقی گردید.

سفرا و شارژدافیرهای کشورهای مختلف اعم از کشورهای سوسیالیستی، غربی و بیطرف که تا آن هنگام با افغانستان مناسبات دیپلماتیک داشتند با رهبران دولتی دیدار کردند. طرفه اینکه سفارتخانه‌ها و نمایندگیهای سیاسی

کشورهای غربی برغم عدم آمادگی آنها برای شناسائی رسمی رژیم جدید، تا سالهای زیادی (تا خروج نیروهای شوروی در فبروری ۱۹۸۹) در افغانستان باز و خیلی فعال بودند. سفارتخانه های کشورهای همسایه: شوروی، چین، هند، ایران و پاکستان پر رونق ترین دوران مناسبات سیاسی خود را با افغانستان سپری میکردند.

آزادی زندانیان سیاسی:

به تاریخ ۶ جنیوری ۱۹۸۰ بر طبق مشی قبلا اعلام شده دولت از طریق رسانه های گروهی چنین ابلاغ گردید:

« عفو تمام زندانیان سیاسی که از دم تیغ خونین امین میر غضب سالم باقی مانده اند، بدون در نظر داشت طبقه، مذهب، زبان، قوم، ملیت، ایدئولوژی و اختلاف سیاسی و سازمانی اعلام میگردد».

همچنان در این ابلاغیه چنین اعلام گردید:

« بجز چند تن انگشت شمار از باند امین جنایتکار، دیگر هیچ زندانی سیاسی در سراسر افغانستان باقی نمی ماند».

به روز ۷ جنیوری ساعت ۱۰ قبل از ظهر، دروازه های زندانهای خونین و سیاه پلچرخی در کابل بر روی زندانیان سیاسی باز گردید و موج عظیمی از مردم از هزاران تن زندانی آزاد شده استقبال کردند.

درباره آزادی زندانیان سیاسی ببرک کارمل چنین اظهار داشت:

«هزاران انسان نجیب و وطنپرست از سلولهای باستیل پلچرخی، این مکتب ننگ و عبرت امین سفاک به کانون پرمحبت و عطف خانوادگی خود برگشته و آه و ناله عزیزان شان را به شادی و سرور مبدل ساختند.» (نقل از سالنامه ۱۹۸۰، ص ۶۰۳)

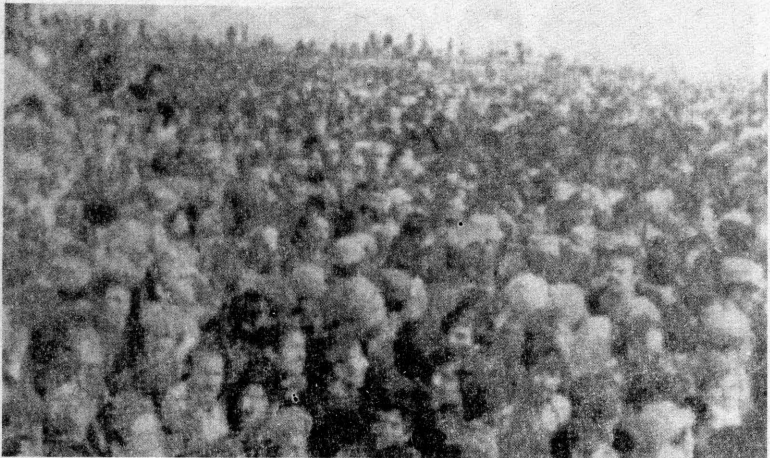
در مجموع در طی هجده روز از تاریخ ۲۷ دسمبر ۱۹۷۹ تا ۱۵ جنیوری ۱۹۸۰ در حدود شانزده هزار تن زندانی سیاسی در کابل و ولایات آزاد شدند. در میان آزاد شده ها از تمام سازمانها و گروه های سیاسی و کلیه اقشار اجتماعی و

شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی و نمایندگان ملیت‌های گوناگون کشور اعم از روحانیون، دانشمندان، استادان، معلمان، محصلان، هنرمندان، کارگران، پیشه‌وران، دهقانان موجود بود. از جمله تعداد کثیری از بنیادگرایان اسلامی وابسته به احزاب اخوانی بشمول برخی از رهبران ایشان نیز در جمله آزاد شدگان بود. همانگونه که اعلام شده بود، آزادی زندانیان سیاسی بدون هیچگونه قید و شرط و تبعیضی بطور آگاهانه انجام گردید.

استقبال مردم از این اقدام بیسابقه، گسترده و درخشان بود. خانواده‌ها و دوستان زندانی‌ها که هیچگونه امیدی به رهائی وزنده ماندن عزیزان خویش در صورت ادامه حاکمیت امین نداشتند، خوشنود و راضی، ولی شماری از ایشان که از سرنوشت عزیزان خود اطلاع نداشتند، توأم با دلهره به استقبال ایشان رفتند و هزاران بارسپاسگذاری نمودند. صحنه‌های دیدار موجهای عظیمی از افراد خانواده‌ها و دوستان دربرون دروازه‌های زندان مخوف پلچرخی که درهم میآمیختند و گمشده‌های خویش را در آغوش میکشیدند و اشک شوق از چشم میریختند، خلیها دیدنی بود و همیشه تاریخی باقی خواهد ماند. ولی متأسفانه برای تمام خانواده‌ها که به استقبال گمشده‌های خویش رفتند جایی برای مسرت باقی نمانده بود. برخی از ایشان با اندوه بزرگ بردل با دست خالی برگشتند. زیرا شماری از زندانیان بوسیله دار و دسته امین قبلاً به شهادت رسیده بودند. درباره سرنوشت برخی از این ناپدید شده‌ها، رژیم امین به خانواده‌های ایشان اطلاع داده و برخی‌های دیگر را مسکوت گذاشته بود. باری رژیم حفیظ الله امین فهرست دوازده هزار تن را که به قتل رسانده بود، فهرست بندی و اعلام کرد. آنها فهرستهای متذکره را در عقب دیوارهای وزارت داخله خویش نصب و درملاء عام قرار دادند. ولی رنجهای عظیم و اعتراضات شدید مردم موجب گردید که فهرستهای متذکره را بردارند و پس از آن درباره کشتارها سکوت اختیار نمایند. در هر حال، آنانیکه حتی مطلع هم بودند، به امید واهی باز یافتن عزیزان خویش عقب درهای زندان آمدند و



دوصحنه از آزادی هزاران تن زندانیان سیاسی و پیشواز
خانواده و دوستان از ایشان، جنیوری سال ۱۹۸۰





فوتوئی یادگاری از همسر و فرزندانم، هنگامیکه من در زندان بسر میبردم و این فوتو برای من فرستاده شده بود، ولی بدستم نرسید تا اینکه پس از رهائی دستیابم شد



پس از رهائی از زندان در آغوش خانواده:

همراه با مادرم، همسر و فرزندانم در نخستین روزهای سال ۱۹۸۰

اشک های اندوهگینانه خویش را با اشکهای مسرت بخش دیگران همراه
ساختند.

(فصل دوم)

چند نکته قابل یادآوری شخصی

هریک از زندانیان که جان سلامت بردند از جریان بازداشتها، بازجوئیهها، شکنجه ها و دوران زندانی بودن خویش چشم‌پدیده‌ها، خاطره ها و داستان هائی دارند. من یکتا از چنین اشخاص بودم که دربخش پنجم این یادداشتهای جریان را بحیث خاطرات دوران زندان نوشته ام. در اینجا دو نکته قابل یادداشت را از بقایای دوران زندان یادآور می‌شوم.

خاطره ای درارتباط به زندان ارگ:

درباره چگونگی فراخواندن من به ارگ یا باصطلاح "خانه خلق" به تاریخ ۱۷ اگست ۱۹۷۸ بنام دیدار با نورمحمد تره کی، رهبر حزب و دولت، ماجرای دستگیری و بازداشت در یکی از اتاقهای زیرزمینی قصر گلخانه ارگ، سپس انتقال به کوتی باغچه ارگ، بازجوئیهها و شکنجه های بیرحمانه ای را که در آنجا بر من اجرا کردند دربخش پنجم این یادداشتهای به تفصیل نوشته ام و اینک خاطره ای از آن روزهای سیاه را به یاد می‌آورم.

در نخستین روزهاییکه محل زندگی و کار ببرک کارمل به ارگ انتقال گردیده بود، وی (در جنیوری ۱۹۸۰) از من و مجموع خانواده ام به روز رخصتی جمعه برای دیدار از آنجا دعوت بعمل آورد. پس از صرف غذا من، همسر و فرزندانم همراه با کارمل و اعضای خانواده اش برای گردش به باغ حرمسرای ارگ برون شدیم و در ضمن دیدار از اینجا و آنجا در سمت جنوبی باغ به ساختمانی موسوم به "کوتی شب جمعه" وارد شدیم. من قبلاً آنجا را ندیده بودم. هنگامیکه وارد اتاق بزرگ نشیمن ساختمان گردیدم از تعجب یکه

خوردم. زیرا این همان اتاق بزرگ با پرده های مخملین سبز رنگ چرکین و رورفته بود که کلکینهای سمت بیضوی شکل آنها پوشانده بود و من آنها بخاطر داشتم. اتاق همچنان خالی و بی موبل بود و حتی از تخت بی پایه با روپوش تافته زردرنگ خیری نبود که در آنجا من روی آن ساعتی خوابیده بودم.

درباره چگونگی انتقال از آنجا به کوتی باغچه قبلاً در بخش پنجم این یادداشتهای نوشته ام. ولی تا آنگاه نمیدانستم که این کوتی شب جمعه پیوست به کوتی باغچه قرار دارد. بخاطر روشن شدن موضوع قابل تذکار میدانم که شب هنگام همان روز سیاه بازداشت، مراجشم بسته بوسیله موتس از زیرزمینی کباخ گلخانه ارگ با طی تقریباً بیست دقیقه به آنجا انتقال داده و وانمود کرده بودند که گویا بفاصله های دور میبرند، درحالیکه فاصله میان هردو محل بیش از دوصد متر نبود. اینکه هدف ایشان از آن صحنه سازی چه بوده است برایم معلوم نشد. شاید میخواستند که مرا از همان روز نخست تحت تأثیر قرار بدهند، همه چیز را مرموز و بیمناک وانمود کنند یا شاید هیچ هدف مشخصی نداشتند، صرف مرا میترساندند و شوخی میکردند. در حال، یک شیوه غیراخلاقی و یک برخورد انزجار برانگیز بود. این برخورد چنان مرموز و غیر طبیعی صورت گرفته بود که نمیتوانست بحیث یک خاطره قابل نگارش در ذهنم باقی نماند. بالاتر از آن، صحنه سازی مضحک دیگری است که مرا پس از نیمه ای همان شب باچشان بسته دقایق چندی در دهلیزها سرگردان ساخته و سرانجام از یک اتاق به اتاق دیگری هردو درانتهای یک دهلیز ارتباطی بگونه اسرار آمیزی انتقال داده بودند.

ما پس از بازدید کوتی شب جمعه از طریق دهلیز ارتباطی سرپوشیده به کوتی باغچه وارد شدیم و من اتاقتی را که در آن ندانی بودم، بازجویی و شکنجه شده بودم به همراهان نشان دادم و درباره با ایشان از سرگذشت دردناک خویش مختصراً صحبت نمودم و در ضمن گفتم که در یک اتاق کوچک بی کلکین زیر زینته های تعمیر نیز شبی شدید ترین شکنجه هارا از سر گذرانده بودم تا آوازم به برون سرایت نکند و بطور اعجاب انگیزی زنده ماندم. ببرک

کارمل اظهار داشت که هرگاه علاقمند باشیم میتوانیم از آن بازدید نمائیم، ولی باید با احتیاط بود که چیزی برهم نخورد، زیرا تاکنون شواهد همچنان بجای خود باقی مانده است. شخص محافظ مؤظف را صدازدند، وی آمد و دروازه اتاق را باز کرد. من بمجرد باز شدن دروازه، همان تخت آشنای بی پایه با روپوش از تافته زرد رنگ را فوراً تشخیص کردم. زیرا یکبار هنگامیکه از زیر زمینی قصر گلخانه ارگ به کوتی شب جمعه منتقل شده بودم ساعتی بر روی آن لمیده بودم و سپس در همین اتاق کوچک بر روی آن ساعتها در یک شب بوسیله جریانات برقی شکنجه شده بودم. بالاتراز همه برای من مایه اعجاب، انتباه و تأثر گردید که کارمل گفت: درست روی همین تخت و در همین اتاق، نورمحمد ترکی را جلادان امین بنحو فجیعی خفه کرده اند. هنوز چاپ بوت های عسکری بر روی روپوش زردگونه تخت بی پایه هویدا بود.

ابتلاء به بیماری زردی و تداوی آن:

از نخستین روزها پس از آزادی از زندان شدیداً احساس خستگی میکردم، ولی آنرا امری طبیعی و ناشی از دشواریهای دوران زندان میدانستم. همچنان با علاقمندی و با شدت کارمیکردم تا اینکه روزی تب شدید مرا از پا انداخت. همسرم علامت زردی مفرط را در چشمانم مشاهده نمود و بسرعت دوکتوران آمدند و مرا به بیمارستان منتقل کردند. بقرامعاینات و اظهارات دوکتوران بگمان غالب ویروس کشنده زردی در آخرین روزهای قبل از آزادی در زندان در وجودم زرق شده بود یا واقعاً ناشی از بیماریهای گوناگون و خستگی مفرط دوران زندان بود.

درواقع چندروز قبل از آزادی بنا بر بیماری های گوناگون ناشی از شرایط دشوار زندان مجرد که جسماً خیلی ناتوان شده بودم، طبیب مؤظف زندان در زمره ادویه دیگر، گویا ادویه تقویت کننده را در وجودم زرق کرده بود. من در آن لحظه از طبیب پرسیده بودم که چه چیزی را زرق مینماید و او گفته بود که ویتامینها و گلوکوز را تا جسماً تقویت گردد و در برابر بیماریها

مقاومت حاصل نمایم. قابل یادآوری میدانم که دسترسی به دوکتور و دوا صرف در آخرین ماه‌های زندان، هنگامیکه حکم اعدام درمورد من به حبس بیست سال تخفیف یافته بود، امکانپذیر شده بود. اینکه آیا ویروس بیماری جگر عمداً یا سهواً زرق شده بود، معلوم نیست.

من مدت ده روز را در بیمارستان چهارصد بستر کابل تحت تداوی قرار گرفتم، ولی از شدت بیماری چندان کاسته نمیشد تا اینکه به تجویز دوکتوران عازم مسکو شدم. تب سوزان و شدت بیماری تاحدی بود که اجباراً مرا افتاده بر تذکره طبی به طیاره بالا بردند و مشاهده اینوضع حدسیاتی را برای برخی از رسانه‌های خارجی بوجود آورد که گویا در اثر تیراندازی مخالفین یا در اثر برخورد درون حزبی به چنان روزگاری مبتلا شده باشم. من مدت دو ماه و نیم را در بخش بیمارستان جدیدالاعمار بیماریه‌های واگیر وابسته به بیمارستان بزرگ مرکزی مسکو تحت تداوی و قرانظین خاص قرار گرفتم.

بدینقرار پس از انجام چند روز کار سیاسی و مدتی تداوی، من صرف توانستم که در نیمه دوم ماه مارچ ۱۹۸۰ به کار آغاز نمایم. در حالیکه عنوان معاون رئیس شورای انقلابی یک مقام تشریفاتی و سمبولیک بیش نبود، به کار اصلی که معاونت صدراعظم و وزیر بلانگذاری باشد، پرداختم و در این مقام تجارب کاری بیشتر اندوختم.

(فصل سوم)

اقدامات نخست و عاجل دولت جدید

در برابر هیأت رهبری دولت وظایف بزرگ و عیدیده ای قرار داشت تا در قدم نخست اطمینان و اعتماد مردم بسوی حاکمیت نوین جلب گردد. این امر از یکسو با باطل ساختن سیاستهای نادرست رژیم پیشین و نتایج آنها و از سوی دیگر با اتخاذ سلسله ای از اقدامات فوری و ضروری نوین امکانپذیر بود.

نشانه های منفی از اقدامات چپروانه، ماجراجویانه و ضد مردمی رژیم امین در عرصه های مختلف حیات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه مشهود بود. باینلحاظ خیلی منطقی شمرده میشد که از همان آغاز بقدرت رسیدن مجدد حزب متشکل از هردو جناح آن، بر آن اقدامات و سیاستها تکیه نادرستی آنها در عمل و تجربه نیز ثابت شده بود، خط بطلان کشیده میشد. چنانکه تمام سیاستها و فرامین ضد دموکراتیک رژیم گذشته از لحاظ حقوقی و قانونی مغفلی اعلام گردید و عملاً شیوه ها و برخوردهای تنگ نظرانه و چپروانه پیشین ترک گردید. بیرق کاملاً سرخ رژیم که نشان خلق بر روی آن حک شده بود از جانب شورای انقلابی منسوخ اعلام گردید و بجای آن پرچم سه رنگ عنعنوی افغانستان با علاماتی از نشان محراب و منبر سنتی گذشته برافراشته شد. بگونه سمبولیک، مجموعه پارچه ها و بیرقهای سرخ که وسیعاً در همه جا پراکنده شده بود، برداشته شد و رنگ در و دیوار تمام عمارات، بناها و خانه ها که سرخ رنگ آمیزی شده بودند، زدوده گردید.

بخش بیشتر اعضای رهبری و فعالین خلقیها که پس از حوادث روزهای اخیر دسمبر ۱۹۷۹ در یک ائتلاف جدید با پرچمیها پیوسته بودند، عملاً بیهودگی، ناکامی و زبانهای سیاستهای گذشته را دریافته بودند. ایشان در برابر

سیاست‌های جدید نه تنها مقاومت نکردند، بلکه ابراز موافقت و همکاری کردند. تمام تصامیم عمده بشمول تعیین سرنوشت همکاران نزدیک امین با رضایت و رأی ایشان اتخاذ گردید. همچنان شورویها نیز کدام واکنش و مداخله مشهود در برابر سیاست‌های جدید حزب و دولت تبارز ندادند. اگرچه ایشان بی میل نبودند که برخی از جهات سیاست‌های گذشته در جهت سوسیالیزه کردن اقتصاد کشور و اصلاحات ارضی دنبال گردد، ولی در برابر تصامیم دولت از تبصره و مداخله احتراز میکردند. این تمایل بعضاً از سوی مشاورین اقتصادی شوروی در افغانستان بطور غیررسمی و ضمنی ابراز میگردد.

احترام به معتقدات مذهبی مردم:

در نخستین اعلامیه‌ها، ابلاغیه‌ها و بیانیه‌های رهبری حزب و دولت در رابطه به اعتقاد به دین مقدس اسلام، احترام به معتقدات دینی و مذهبی مردم و رعایت رسوم، سنتها و عنعنات ایشان پیوسته سخن گفته میشد. به تاریخ ۲۵ جنوری ۱۹۸۰ اعلامیه خاصی از نام شورای انقلابی و حکومت ج د ا در ارتباط به آزادی کامل اجرای مناسک مذهبی در کشور، صادر گردید. در اعلامیه متذکره منجمله چنین گفته میشد:

« دین مقدس اسلام، رسوم و عنعنات پسندیده اقوام، ملیتها و خلقهای کشور ما اصول جداناپذیر نظام ملی و کلتور ملی و گنجینه‌های گرانبهای معنوی وطن عزیز ما هستند.»

در اعلامیه آمده بود: شورای انقلابی و حکومت ج د ا، قاطعانه و صادقانه اعلام میدارند که آزادی عام و تام عقاید، مذاهب، رسوم و سنن ملی مردم کشور، آزادی کامل اجرای مراسم و عبادات مذهبی مردم اعم از اهل تسنن و تشیع بر طبق اصول دین مبین اسلام در مساجد، تکیه‌خانه‌ها، خانقاه‌ها و خانه‌ها؛ آزادی انجام شعایر مذاهب دیگر که بعنوان ارثیه‌های نیاکان آنان باقی مانده، آدی تمام مذاهب را که با اصول انسانی و انساندوستی تضاد ندارند، مصئونیت و مسبت جامعه اسلامی ما و مردم ما را بمخاطره نمی‌اندازد، رعایت، احترام و

حمایت میگردد. همچنان در اعلامیه به قاطعیت تذکار یافته بود: کسانی که بخواهند نسبت به معتقدات دینی و مذاهب، نسبت به سنن و عنعنات مردم ما بی احترامی کنند، مردم مسلمان ما را بنا بر معتقدات شان مورد تحقیر و توهین و تحت فشار قرار دهند و علیه دین مقدس اسلام قرار گیرند قانوناً جلب و برطبق قوانین دولتی مجازات خواهند شد.

پس از آن نیز با استفاده از هر فرصت و امکاناتی با صراحت کامل و به کرات در رابطه به موضوع فوق تأکید بعمل آمد و در اصول اساسی ج د ا عقیدت و احترام به دین مقدس اسلام، حمایت قاطع از آزادی ادای مراسم و شعایر مذهبی و تعقیب قانونی کسانی که علیه آن قرار گیرد، ثبت گردید. ولی نیروهای بنیاد گرا که سوگند یاد کرده بودند هرگز هیچ حرف دولت را نشنوند، کماکان به تبلیغات و افتراءات خویش که گویا دولت معتقد و پایبند به اصول دین اسلام نمی باشد، ادامه میدادند.

دولت به سلسله مساعی خویش بخاطر تبارز روحیه آمادگی برای ایجاد مناسبات دوستانه با کشورهای همجوار و نظام اسلامی، متن نامه سرگشاده ای را عنوانی حضرت آیت الله خمینی انتشار داد. این نامه که از سوی ببرک کارمل امضاء گردیده بود، مشحون از احترامات بزرگ نسبت به دین مقدس اسلام و نسبت به شخصیت امام خمینی بود و در آن ضرورت بوجود آمدن تحول نوین در افغانستان بررسی گردیده و آرزومندی برای ایجاد مناسبات حسن همجواری با جمهوری اسلامی ایران ابراز گردیده بود.

نامه متذکره (مؤرخ ۱۲ جنوری ۱۹۸۰) از جانب ببرک کارمل چنین

آغاز گردیده بود:

« بسم الله الرحمن الرحيم:

برادر بزرگوار حضرت آیت الله امام خمینی رهبر جلیل القدر خلق

برادر همان ایران:

نخست از همه سلام های گرم برادرانه خود، دولت و خلق آزاده جمهوری دموکراتیک افغانستان را از صمیم قلب و اخوت اسلامی به

جناب حضرت شما و به تمام برادران و قهرمانان مجاهد و مستضعف ایران میرسانم.»

سپس در نامه چنین آمده بود: «به آن حضرت محترم اطمینان داده میشود که زهبری کنونی دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان بنا بر روابط دیرینه برادرانه افغانی - ایرانی و برحسب سیاست صلحجویانه خود از صمیم قلب آرزومند نزدیکترین روابط دوستی و برادری اسلامی با جمهوری اسلامی ایران میباشد. ما به پیشگاه مردم مستضعف خود از جمله تعهد سپرده ایم که آنچه میگوئیم به آن معتقدیم و به آن عمل میکنیم. مقامات عالی دولتی و حکومتی جمهوری دموکراتیک افغانستان در همان روزهای اول پیروزی مرحله نوین انقلاب ثور ضمن ارائه خط مشی خویش اعلام داشت: دولت افغانستان در حالیکه انقلاب ملی و اسلامی ضد امپریالیستی و ضد سلطنتی توده های عظیم خلقهای برادر ایران را شادباش میگوید، ابتکار نزدیکی و تحکیم دوستی میان دو کشور دوست را که رشته های مشترک تاریخی بهم بسته دارند و در ماهیت امر کوچکترین اختلافی در بین نیست در دست خواهد گرفت. تاجائیکه به دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان تعلق میگیرد، اکنون هیچ عاملی وجود ندارد که موجب اختلاف میان دو خلق برادر مسلمان افغانستان و ایران و میان جمهوری دموکراتیک افغانستان و جمهوری اسلامی ایران شود.»

اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان:

اصول اساسی ج ۱ د بمثابه قانون اساسی مؤقت کشور به تاریخ ۱۴ اپریل ۱۹۸۰ بوسیله شورای انقلابی مورد تصویب قرار گرفت. این قانون که سنگپایه های تشکیل یک نظام سیاسی دموکراتیک را تا هنگام طرح و تدوین قانون اساسی افغانستان بر زمین گذاشت، از اهمیت بزرگی برخوردار بود. بوسیله این

قانون، خلای بزرگی را که بنا بر نبود قانون اساسی در کشور وجود آمده بود تا حدود زیادی پر نمود. این قانون به هدایت حکومت از سوی کمیسیون در چهارچوب وزارت عدلیه تدوین گردید و برای مطالعه به کمیسیون دیگری که از سوی حکومت وجود آمده بود سپرده شد و همچنان از سوی کمیته مرکزی ح د خ نیز تأیید گردید. سپس قانون متذکره به تصویب شورای وزیران و هیأت رئیسه شورای انقلابی رسید و برای تصویب نهائی به شورای انقلابی ارائه گردید.

اصول اساسی ح د ا که در ۶۸ ماده تدوین گردیده بود، نظام سیاسی و اقتصادی کشور، آزادیها، حقوق و وظایف اساسی اتباع و اساسات ساختار دولتی کشور را بمثابه یک دولت و قدرت سیاسی طراز نوین تثبیت و اعلام نمود. در اصول اساسی متذکره دفاع از استقلال، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، اعتقاد و احترام به دین مقدس اسلام و رعایت آزادی کامل اجرای مناسک دینی مردم، پیشینی گردیده بود.

در اصول اساسی در عرصه بین المللی بمثابه یک دولت صلحدوست، خطوط اساسی سیاست خارجی کشور اعلام گردیده بود که اساسات همکاری، عدم مداخله در امور داخلی، سیاست عدم انسلاک و همزیستی مسالمت آمیز با تمام کشورها را دربرمیگرفت.

اصول اساسی ساختمان جامعه نوین از طریق تسریع رشد اقتصادی، ارتقای سطح زندگی و رفاه مردم، دموکراتیزه کردن واقعی زندگی سیاسی کشور، ایجاد نظم دموکراتیک در عرصه اداره دولت، تحکیم قانونیت دموکراتیک، تضمین مالکیت خصوصی و شخصی مردم و نظم بخشیدن به مالکیت عامه را وظیفه دولت دموکراتیک قرار داده بود. چنانکه در ماده دوم آن چنین آمده بود:

« دولت برای رفاه و سعادت مردم خدمت نموده، زندگی صلح آمیز، مصئون و آرام و رشد همه جانبه افراد، حفظ حقوق، ملکیت، حیثیت، رسوم و عنعنات ملی ایشان را تأمین میکند. در جمهوری دموکراتیک افغانستان قدرت

دولتی متعلق به زحمتکشان شهر و ده میباشد و توسط ارگانهای دولتی مرکزی و محلی که از طریق دموکراتیک تأسیس میشوند، عملی میگردد».

بر پایه اصول اساسی، افغانستان بمثابة یک دولت مستقل و دموکراتیک از منافع کارگران، دهقانان، پیشه‌وران، روشنفکران و صاحبان ملکیتها و سرمایه‌های متوسط، نیروهای دموکراتیک و ترقیخواه کشور، تمام ملیتها و اقوام و تمام مسلمانان زحمتکش افغانستان، نمایندگی میکرد. در اصول اساسی گفته میشد که قدرت نیروهای دموکراتیک و ملی برجسته وسیع ملی بدروطن متکی میباشد و حزب دموکراتیک خلق افغانستان در آن نقش پیشآهنگ را ایفاء خواهد کرد. چنانکه در بخشی از ماده سوم اصول اساسی چنین آمده بود: «جبهه ملی بدروطن مؤظف است تا در امر اتحاد تمام نیروهای خلق جهت فعالیت مشترک در تکمیل وظایف انکشاف ملی و دموکراتیک کشور، در تربیه مردم به روحیه وطنپرستانه و جلب و وسیع اتباع در اداره امور دولت و جامعه مساعدت کند».

بنابراین، در اصول اساسی به شورای انقلابی و حکومت وظیفه سپرده شده بود که اساسات حقوقی تشکیل چنین جبهه‌ای را طرح نمایند. افزون بر آن، گفته میشد که روند توسعه و تحکیم جبهه ملی بدروطن و شرکت گسترده نمایندگان زحمتکشان و روشنفکران انقلابی در اداره دولت متکی بر سهم و فعالیت وسیع سازمانهای سیاسی و اجتماعی خواهد بود. بر پایه آن بویژه دولت مؤظف بود تا از تشکیل و فعالیت گسترده اتحادیه‌های کاری، سازمانهای زنان و جوانان و روشنفکران و سایر سازمانهای اجتماعی و دموکراتیک حمایت نماید.

در اصول اساسی از ملکیت‌های قانونی اعم از عامه، خصوصی، شخصی، کوپراتیفی و اشکال دیگر آن دفاع بعمل آمده و بویژه بر اصل حمایت از ملکیت‌های عامه و فراهم کردن زمینه‌ها برای سرمایه‌گذارهای خصوصی تأکید شده بود.

در اصول اساسی پیشبینی گردیده بود که باید علیه بیسوادی و در امر توسعه خدمات برای صحت عامه مبارزه مؤثر انجام گیرد؛ برنامه‌های خدمات

عامه، رشد علم و تکنیک، فرهنگ و هنر، تربیت بدنی و ورزش مورد تطبیق قرار گیرد.

بر پایه اصول اساسی، یکی از وظایف مهم دولت کمک به رشد و پرورش جوانان و برابری حقوق تمام اتباع در برابر قانون صرف نظر از تفاوت‌های نژادی، قبیله‌ای، زبانی، جنس، محل سکونت، دین و مذهب، تحصیلات، نسب، دارائی، موقف اجتماعی در عرصه‌های زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، شمرده می‌شد. از سوی دیگر وظایف اساسی مردم که عبارت از احترام به قانون و زبان نرساندن به حقوق و آزادیهای دیگران و اجرای مکلفیتهای اجتماعی باشد، پیشینی گردیده بود.

اصول اساسی پیشینی میکرد که دولت از حقوق حقه ملی، مذهبی و فرهنگی ملیتها و اقوام ساکن در افغانستان اعم از آنکه کوچک اند یا بزرگ، حمایت مینماید؛ برای براندختن هرگونه ستم و تبعیض اعم از اجتماعی و ملی تلاش میورزد؛ سعی مینماید تا بخاطر رشد آزادانه زبان و فرهنگ کلیه ملیتهای کشور شرایط مساعد پدید گردد؛ از موارث فرهنگی مردم حفاظت میکند و نابرابریها میان مناطق مختلف کشور را از لحاظ رشد اقتصادی متدرجا از بین میبرد.

در اصول اساسی مسأله حقوق و آزادیهای اساسی مردم، مسأله مرکزی را تشکیل میکرد و دولت موظف بود که شرایط لازم اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را بخاطر تحقق آنها در عمل فراهم سازد. برای اتباع کشور حقوق و آزادیهای دموکراتیک زیرین ثبت شده بود:

حق زندگی و مصئونیت فردی و اجتماعی؛

آزادی کامل ادای شعائر دین مبین اسلام و همچنان ادای مراسم مذهبی برای پیروان سایر ادیان؛

حق کار و تأمینات اجتماعی؛

حق وقایه صحت و بیمه های صحی؛

حق تحصیلات ابتدائی و متوسط به زبان مادری و توسعه تعلیمات رایگان؛

آزادی فعالیت‌های علمی، تخنیک‌ی؛ فرهنگی و هنری؛

حق بیان آزادانه و علنی اندیشه؛

حق تشکیل اجتماعات و تظاهرات مسالمت آمیز و حق ایجاد و شرکت در سازمانها؛

مصونیت منزل، محرمت مراسلات، صحبت‌های تلفونی، مخبرات تلگرافی و سایر انواع مخبرات؛

حق شکایت و عرض حال فردی و دسته جمعی به ارگانهای مربوط دولت.

ایجاد نظم دموکراتیک در دستگاه اداره دولت هدف عمده و اساسی را در اصول اساسی تشکیل میکرد و در آن انتخابات آزاد، سری و مستقیم برای ایجاد پارلمان پیشینی گردیده بود و تافراهم شدن شرایط، شورای انقلابی بمتابه عالیترین ارگان باصلاحیت دولتی و وظیفه قانونگذار رادر کشور مؤقتاً انجام میداد.

شورای انقلابی، هیأت رئیسه این شورا، حکومت و ارگانهای دیگر قدرت دولتی را بوجود میآورد، برنامه های رشد اقتصادی و بودجه دولتی را تصویب مینمود. در اصول اساسی ترکیب شورای وزیران، صلاحیتها و وظایف آن بعنوان مقام عالی اجرائی قدرت دولتی مشخص گردیده بود. همچنان تشکیل ارگانهای محلی دولتی و اصول عمده فعالیت‌های آنها پیشینی شده بود.

در اصول اساسی گفته میشد که امکانات برای ایجاد نظام دموکراتیک قضائی در کشور فراهم گردیده است و در نظر گرفته شده بود که در ارگانهای قضائی برای تمام اتباع در برابر قانون حق دفاع قانونی و محاکمه به زبان مادری متهمین صورت خواهد گرفت. همچنان در اصول اساسی تشکیل دادستانی کل (لوی حارنوال)، ارگانها و اساسات عمده فعالیت آنها و نظارت بر تطبیق قانونیت از جانب دادستانی تسجیل شده بود. مشخصات نشان و بیرق دولتی نیز در اصول اساسی تثبیت گردیده بود.

در مجموع، تصویب و تطبیق اصول اساسی در کشور ما یک گام مهم در راه تدوین قانون اساسی واقعاً دموکراتیک و مترقی شمرده میشد و نشان دهنده آینده روشن برای یک جامعه مترقی و دموکراتیک بود. بر بنیاد این قانون عمده، فعالیتهای مجموعه ارگانها و سازمانهای دولتی تنظیم میگردد. بدینگونه، اصول اساسی بنیاد استواری برای طرح و تدوین قوانین دموکراتیک و گام بزرگی در راه توسعه سیاسی و حقوقی کشور بود.

برافراشتن بیرق ملی - دولتی:

به تاریخ ۲۱ اپریل ۱۹۸۰ طی مراسم ویژه ای بیرق دولتی بر فراز برج در ورودی ارگ جمهوری در کابل برافراشته شد. پرچم سه رنگ دولتی (سیاه، سبز و سرخ) پس از حصول استقلال کشور در دوران سلطنت پادشاه مشروطه خواه امیرامان الله بوجود آمد که دارای ریشه ها و پس منظر طولانی تاریخی بود و نشان محراب و منبر و خوشه گندم که دارای سابقه قدیمی بود در دوران سلطنت محمد ظاهر شاه باردیگرمورد قبول قرار گرفت. این نشان در رژیم محمد داؤد و سپس بوسیله خلقیها تغییر داده شده بود.

در نشان جدید اصل ترکیب حفظ گردید و اندک تغییرات در طرح آن بوجود آمد، باینقرار: تصویر محراب و منبر بر روی متن سبز؛ کتاب مفتوح؛ اشعه طلوع خورشید در میان گراری که توسط خوشه های گندم مزین با فите های سیاه، سبز و سرخ احاطه شده و ستاره سرخ پنج گوشه که در قسمت فوقانی دربین دو انجام خوشه های گندم قرار داشت.

بیرق دولتی دارای سه رنگ بود که بشکل نوارهای سیاه، سرخ و سبز بالترتیب از بالا تا پائین بگونه افقی به اندازه های مساوی واقع شده بود. نسبت عرض بیرق به طول آن یک بر دو بود.

نشان و بیرق جدید با خواست مردم مناسبت و هماهنگی داشت و با تاریخ و عنعنات ملی و اسلامی و با آرمانهای ملی و مترقی نظام جدید و با شرایط و مرحله نوین دمساز بود. از لحاظ تاریخی، رنگ سیاه بیرق یادگاری از خراسان

کهن بود که حین پیکارهای تاریخی ابومسلم خراسانی در پیشاپیش برده میشد. رنگ سرخ تداعی ای از مبارزات استقلال طلبانه مردم و رنگ سبز انعکاسی از جامعه اسلامی و سرسبزی افغانستان بود.

در نشان دولتی هریک از علایم، حاوی مفاهیم زیرین بودند: محراب در جامعه اسلامی عبادتگاه مسلمانان؛ منبر جایگاه هدایت مؤمنان؛ خورشید از خراسان نام کهن افغانستان، یعنی کشور طلوع آفتاب؛ کتاب گشاده سمبول روشنگری و روشنفکران و فرهنگ؛ ستاره پنج گوش علامت اقبال و پیروزی؛ گراری یا چرخ ماشین نشانه کار و طبقه کارگر؛ خوشه گندم نمایانگر کشور زراعتی و نقش دهقانان.

بدینگونه، بیرق و نشان دولتی از یکسو بدون هیچگونه تنگ نظری و تلاش بیهوده برای تحمیل اراده خود بر واقعتهای عینی جامعه و از سوی دیگر بخاطر احترام به سنن و مواریث ملی در مطابقت با خواست جدی مردم، طرح و تثبیت گردیده بود.

(فصل چهارم)

مسافرت به چکوسلواکیا و آغاز به کار دولتی

قبلاً درباره بیماری زردی و اینکه از روی تصادف روزگار در شرایط آزادی از زندان، امکانات برای تداوی من میسر گردید، مطالبی نوشتم. اینک میپردازم به ادامه آن: تداوی خیلی مؤثر انجام گرفت و در پایان موفق شدم که به مسافرت مجوزه در رأس یک هیأت وسیع اقتصادی به چکوسلواکیا بروم. البته به غرض احتیاط هنوز دو کتور و آشپز مؤظف، مرا به آنکشور همراهی کردند. من در جریان بازدید از چکوسلواکیا مطالبات زیادی را برای دریافت کمکهای اقتصادی از آن کشور پیش کشیدم. مهماندار من معاون اول صدراعظم و رئیس کمیسیون دولتی چکوسلواکیا در شورای تعاون اقتصادی، روهریچک بود. من در این دیدار دومرتبه با شتروگل صدراعظم آن کشور ملاقات کردم و نظری را برای اعطای کمکهای قابل ملاحظه اقتصادی به افغانستان جلب نمودم. همچنان با واسلاو بیلاک، منشی کمیته مرکزی حزب کمونیست چکوسلواکیا و رئیس مناسبات خارجی آن حزب که شخصیت با صلاحیتی بود، ملاقات و مذاکره نمودم و با همراهی وی با گوستاو هوساک منشی عمومی حزب و رئیس جمهور چکوسلواکیا ملاقات تعارفی و دوستانه بعمل آوردم.

در نتیجه این مسافرت، چکوسلواکیا حاضر گردید که بکمک مالی و فنی خویش فابریکه جدید بزرگ سمنت سازی غوری را در پلخمیری در جوار فابریکه قبلی سمنت سازی که بکمک آنکشور به ظرفیت چهارصد تن در روز ایجاد شده بود، به ظرفیت تولیدی هشت صد تن در روز با مازک بلند احداث نماید. همچنان موافقت بعمل آمد تا کار مطالعاتی، سروی، استخراج و تجهیز

تخنیکی مجموع معادن ذغال سنگ افغانستان با کمک‌های مالی و فنی آنکشور انجام گیرد که برپایه آن تجدید ساختمان و کاراستخراج معدن ذغال سنگ کرکردرپلخمیری که برای اقتصاد افغانستان و اهالی کابل جنبه حیاتی داشت بمقیاس بزرگی انجام میگرفت. کاربهره برداری از معدن ذغال سنگ سبزک هرات و درجوار آن ایجاد دستگاه تولید برق به ظرفیت پنجاه هزار کیلووات در ساعت و همچنان کار بسته کاری تخنیکی فابریکه سمند سازی هرات آغاز گردید؛ ولی درآستانه مونتاز ماشین آلات آنها، در نتیجه تشدید حملات گروه های مسلح متوقف شد. کار مطالعات و استخراج معادن ذغال سنگ دره صوف و اشپشته نیز بنا بر دلایل امنیتی متأسفانه به زودی تعطیل شد. ولی بکمک مالی و فنی آن کشور (چکوسلواکیا) پروژه بزرگ و واحد تهیه و بکار انداختن دستگاه های بزرگ دیزل جنراتورها جهت تولید انژی برق برای تمام شهرهای افغانستان و کار توسعه بسهای برقی (ترولوی بوسها)، تجدید فابریکات قالین بافی و پروسس انواع پوستها و از جمله پوست قره قل در کابل و مزارشریف ادامه یافت.

یکی از دستاوردهای مهم آن بازدید هیأت افغانستان در تحت رهبری اینجناب از چکوسلواکیا، عقد موافقتنامه تجارت با آنکشور بر اساس کلیرنگ بود که بادر نظر داشت محدودیت‌های اسعاری ما، خیلی به نفع افغانستان تمام گردید؛ یعنی باز پرداخت اقساط قرضه ها بشمول واردات انواع گوناگون امتعه از آنکشور که بیشتر ماشین آلات و تجهیزات را احتوا میکرد، از طریق صدور امتعه افغانی به قیمت‌های بین المللی صورت میگرفت.

در راه بازگشت از چکوسلواکیا در جلسه سالانه هیأت اجرائیه شورای تعاون اقتصادی کشورهای سوسیالیستی و سمت گیری سوسیالیستی که در مسکو برگزار گردید، اینجناب و هیأت همراه شرکت کردیم و مطالبات خویش را بخاطر باز سازی اقتصاد افغانستان مطرح نمودیم. هیأت اجرائیه شورای متذکره کمیسونی را در جنب دارالانشاء شورا برای مطالعه و بررسی پیشنهادات ما تعیین نمود که برپایه آن بعداً همکاریهای قابل توجهی از لحاظ اعطای کمک‌های اقتصادی به افغانستان بعمل آمد.

در مسکو من فرصت یافتم که با برخی از مقامات حکومتی اتحاد شوروی از جمله با معاون صدراعظم در امور اقتصادی، ایوان آرخیپوف و با سیمان سکاچکوف معاون صدراعظم و رئیس کمیته دولتی روابط اقتصادی خارجی آنکشور و چند تن از وزرا ملاقات و مذاکره نمایم. بویژه مذاکرات با بابایکوف، معاون صدراعظم و رئیس کمیته دولتی پلانگذاری که از سالیان متمادی در این مقام قرار داشت و به پدر اقتصاد پلاننده شوروی معروف بود و با پتالیچف وزیر تجارت آن کشور با ثمر بود. زیرا در این مذاکرات من موفق شدم که نظر حکومت شوروی را برای افزایش کمکهای اقتصادی و بخصوص امدادهای بلاعوض مالی و مادی آن کشور جلب نمایم. چنانکه در جریان آن بازدید موافقتنامه اعطای کالاهای امدادی از سوی شوروی به افغانستان به ارزش یکصد میلیون دالر کلیرنگ در هر سال به امضاء رسید که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود.

همچنانکه ضمن توضیح سیاستهای اقتصادی حکومت ج د ا، با استدلال وسیع حالی نمودم که در طی چند سال نخست ضرورت به طرح و تطبیق پلانهای درازمدت اقتصادی در افغانستان و ادامه اصلاحات ارضی به شیوه گذشته وجود ندارد. همچنان برهم زدن مناسبات اقتصادی در کشور برپایه بازار آزاد به نفع مردم و حکومت افغانستان نیست. در صحبتها از سوی من تلویحاً اشاره بعمل آمد که مسئولین امور در کابل بهتر میدانند تا دیگران که چگونه مسایل اقتصادی و اجتماعی خویش را حل و فصل نمایند. به نظر میرسد که موضع حکومت افغانستان در اینموارد برای حکومت اتحاد شوروی قابل درک بود.

نخستین اقدامات در راستای

بهبود وضع اقتصادی - اجتماعی کشور:

در سال ۱۹۸۰، برای حکومت از رژیم حفیظ الله امین یک اقتصاد ویران، وضع مالی و اسعاری نابسامان، نظام مالیاتی ناجور، تورم بی کنترل، پول بی پشتوانه، سطح بلند قیمتها و قحطی بی لگام، فساد مالی و اداری مزمن

و در مجموع یک وضع ناهنجار اقتصادی و مالی، به ارث مانده بود. من در مدت یکسال و چند ماه، به رغم اینکه عنوان معاون صدراعظم را داشتم، ولی عملاً تمام مسئولیت اجتماعی - اقتصادی کشور را که از جانب بیرک کارمل، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم به من واگذار شده بود، برعهده داشتم. من با احساس مسئولیت در برابر مردم، فعالانه و دینامیک با همکاری جدی و پرتحرک برخی از وزرای کارآگاه، کارمندان و وطنپرست و اعضای سازمانهای حزبی و اجتماعی با وقف، بخاطر رفع نادرستیهای شمرده شده در بالا، دست به اقدامات جدی زدم تا اینکه اقتصاد کشور از پرتگاه ورشکستگی حتمی نجات یافت.

در نخستین روزهای آغاز به کار، پلان پنجساله انکشاف اجتماعی و اقتصادی برای سالهای ۱۹۷۸ - ۱۹۸۲ را که در غیاب من طرح و تصویب شده بود، مورد بررسی دقیق قرار دادم. درباره، نظریات تیم پلانگذاری اتحاد شوروی را در وزارت پلانگذاری، متخصصین پلانگذاری ملل متحد موسوم به «یونیدو» را در آن وزارت و متخصصین هندی را که در تحت پروگرام «آتیک» آنکشور در وزارت پلانگذاری همکاری میکردند، استماع نمودم. سپس بنا بر تقاضای من از حکومت اتحاد شوروی، رئیس هیأت پلانگذاری آنکشور که در طرح پلان پنجساله متذکره همکاری نموده بود، به کابل اعزام گردید. علاوه بر نظریات متخصصین متذکره در فوق، رئیس هیأت پلانگذاری شوروی نیز اظهار داشت که پیشبینی های پلان پنجساله بر اساس دساتیراز بالا و بخصوص در اثر فشار از سوی حفیظ الله امین، بگونه غیر واقعی و غیر عملی طرح گردیده بود.

شایان یادآوری است که در طرح تمام پلانهای اقتصادی افغانستان اعم از پلانهای پنجساله اول و دوم دوران صدارت محمد داؤد، پلانهای پنجساله سوم و چهارم حکومتهای دهه دموکراسی، پلان هفتساله دوران ریاست جمهوری محمد داؤد و پلان پنجساله دوران حکومت نورمحمد تره کی، پیوسته تیم متخصصین پگانگذاری اتحاد شوروی همکاری کردند. از نیمه های سالهای ۱۹۵۰ به بعد در وزارت پلان افغانستان افزون بر متخصصین شوروی، تیم متخصصین ملل متحد و متخصصینی از سوی حکومت هند نیز بطور دائمی همکاری میکردند؛ ولی حین

طرح پلانه‌های درازمدت اقتصادی، هیأت خاص پلانگذاری اتحاد شوروی عمدتاً بخاطر سنجش سهم کمکهای انکشافی آنکشور که در جریان تطبیق پلان باید انجام میشد، دعوت میگرددند و آنان مشوره‌های خویش را ارائه میکردند. نظریات و توافق این هیأت تلویحاً بمعنی تعهد قبلی برای اعطای قرضه‌ها و کمکهای مالی شوروی در امر تحقق پلانها تلقی میشد.

تعجب آور بود که در پلان پنجساله ۱۹۷۸ - ۱۹۸۲ سرمایه‌گذاریهای بزرگی از منابع داخلی نیز در نظر گرفته شده بود که نه تنها هیچگونه ضمانت اجرایی نداشت، بلکه موجب میگردید که کمکهای خارجی وابسته به آن مورد استفاده قرار گرفته نتواند. برپایه آن تعهدات بیپایه از منابع داخلی، انجام کارهای بزرگ اقتصادی - اجتماعی پیشبینی شده بود که بیشتر تخیلی بود تا واقعی.

ستون فقرات پلان پنجساله را انجام اصلاحات ارضی و امحای بیسوادی در کشور و آنهم طی یکمدت کوتاه تشکیل میکرد که هردو از همان آغاز نتایج فاجعه‌انگیز بار آورده. طرح‌ها و پیشبینی‌های دیگر پلان نیز بدون سنجشها و محاسبات دقیق اقتصادی و امکانات عینی مبتنی بر تصورات ذهنیگرانه صورت گرفته بود. در مجموع پلان متذکره برپایه احساسات خوشبینانه طرح گردیده بود تا برپایه واقعیت‌های عینی اقتصادی و اجتماعی در کشور. کوتاه سخن، پلان بیشتر مبتنی بر عاطفه و آرزومندی بی اساس بود تا اینکه حقیقت سرسخت و محدودیتهای منابع مالی، تخنیکی و بشری در کشور در نظر گرفته شود.

بنابر آن، از همان اولین روزهای آغاز بکار، امر تطبیق پلان متذکره که خیلها غیر عملی بود، در عمل معوق گذاشته شد و در عوض برنامه‌ای کوتاه مدت یکساله برای ادامه کارهای ساختمانی پروژه‌های در حال ساختمان و طرح پروژه‌های مفید اجتماعی و اقتصادی سریع‌الثمر، توأم با سنجشهای لازم فنی، تنظیم گردید. همچنان تدابیر عملی برای به تعویق انداختن ادامه اصلاحات ارضی به شیوه گذشته اتخاذ گردید. سپس برنامه جدید برای ادامه آن بر اساس قانون جدید و ضمایم آن طرح و تطبیق گردید.

پلانهای یکساله بطور واقعبینانه و با سنجشهای دقیق از کلیه امکانات مادی و فنی و منابع مالی و بشری در شرایط پیوسته در حال تغییر در شرایط ادامه جنگ در کشور، طرح و تطبیق میگردید. زیرا برپایه توسعه سیستم احصائیه گیری منظم، امکانات عملی برای کنترل از تحقق پلانها تا حدود زیادی فراهم شده بود.

(فصل پنجم)

دومین سالگرد قیام

و

نخستین مسافرت رسمی به اتحاد شوروی

تجلیل از دومین سالروز قیام نظامی اپریل ۱۹۷۸ و از اول می - روز جهانی کارگران در شرایطی بعمل آمد که رژیم جدید، حکومت نو و فضای نوین سیاسی در کشور حکمفرما شده بود. وحدت حزب شکست ناپذیر و پیروزی نظام نوین حتمی به نظر میرسید و کشورهای سوسیالیستی و سمتگیری سوسیالیستی و غالب نیروهای چپ از تحولات اخیر در افغانستان استقبال میکردند. چنانکه شرکت هیأت‌های عالی‌رتبه حزبی و دولتی کشورهای متذکره در مراسم دومین سالگرد مظهر نمایانی از پشتیبانی آنها و نمایش همبستگی انترناسیونالیستی شان بود.

با استفاده از فرصت، ببرک کارمل نقاط نظر دولت جدید را در رابطه به سیاست خارجی کشور در شرایط حضور قوای شوروی در افغانستان صراحت بخشید. وی کمک‌های شوروی را بشمول کمک نظامی آن کشور بمثابة مظهری از همبستگی بین المللی در مطابقت با اوضاع جدیداً پدید آمده در جهان در شرایط جنگ سرد و در مطابقت با منافع مردم افغانستان در قبال جلوگیری از مداخله و تجاوز از خارج، ضروری شمرد. او در سیاست خارجی کشور اصل عدم انسلاک را بمثابة سنگپایه این سیاست و اصل همزیستی مسالمت آمیز را در مناسبات با کشورهای دیگر بر پایه برابری حقوق، احترام متقابل، حفظ حاکمیت، عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر، تمامیت ارضی و حق هر ملت در تعیین راه رشد خود، برجسته ساخت. در بیانیه چنین آمده بود:

« یگانه هدف موجودیت مؤقتی قطعات نظامی اتحاد شوروی به کشور ما عبارت از کمک به افغانستان در دفع و طرد تجاوز خارجی میباشد. بمجرد اینکه تلاش دشمنان وطن ما برای مداخله در امور داخلی ما قطع و خطر تجاوز مسلحانه خارجی به خاک ما برطرف گردد قطعات نظامی شوروی مطابق موافقتنامه موجود بین دو کشور از افغانستان به کشور خود باز خواهند گشت.»

در زمینه مناسبات با کشورهای همجوار پیشنهادات مشخص برای انجام مذاکرات مستقیم و حل هرگونه اختلافات ارائه گردید. چنانکه در تزه‌های کمیته مرکزی ح د خ، بمناسبت دومین سالگرد قیام، پیشنهادات متذکره مطرح گردید و آرزومندی بعمل آمد که احتمالاً با عکس العمل مساعد و حسن استقبال از سوی کشورهای مربوطه مواجه گردد. در بیانیه باینمناسبت اظهار گردید که در میان افغانستان و دول همسایه، عمدتاً با پاکستان چنان اختلافاتی وجود ندارد که از راه مسالمت آمیز بر اساس اراده نیک، حسن نیت و خردمندی رجل دولتی آنها به نفع مردمان ما نتواند حل گردد. ولی در برابر این حرفها در آنروزها اصلاً گوش شنوائی وجود نداشت و بویزه رژیم نظامی پاکستان آن فرصت طلائی را نه بخاطر حل اختلافات بلکه در جهت تشدید آن مورد بهره برداری قرارداد. حاکم نظامی پاکستان، ضیاء الحق ضرورت داشت که برای تحکیم پایه های حاکمیت خویش در داخل آن کشور، از باصطلاح مسأله افغانستان حداکثر استفاده نماید. هدف وی جلب هرچه بیشتر اعتماد و کمکهای مالی و تسلیحاتی ایالات متحده امریکا و متحدین اروپائی و منطقوی آن بشمول چین، انتقام گرفتن از طرح مسأله پشتونستان بخاطر پشتیبانی آن از سوی حکومتهای افغانستان بود. بنابراین، به نفع وی بود تا به تنشها بیش از پیش دامن بزند. حکومت پاکستان آشکارا در نظر داشت که تحریکاتی هرچه بیشتر بوجود آورد، مداخلات را گسترده تر، فزونی و نیرومتر بسازد و افکار عامه جهانی را به بازی بگیرد که گویا از جانب پاکستان اصلاً مداخله ای در امور افغانستان در کار نیست.

بازدید از اتحاد شوروی:

هیأت به رهبری بیرک کارمل مشتمل بود بر: سع کشتمند معاون شورای انقلابی و معاون شورای وزیران، صالح محمد زیری منشی کمیته مرکزی و عضو هیأت رئیسه شورای انقلابی، اناهیتا راتبزاد عضو بیروی سیاسی و وزیر تعلیم و تربیه، شاه محمد دوست وزیر امور خارجه و محمود بریالی مسئول شعبه روابط بین المللی کمیته مرکزی.

این بازدید به تاریخ ۱۵ اکتوبر ۱۹۸۰ انجام گرفت و از هیأت در فرودگاه مسکو، رهبران طراز اول حزبی و دولتی اتحاد شوروی، در رأس لئونید برژنف، منشی عمومی حزب کمونیست و صدر هیأت رئیسه شورای عالی اتحاد شوروی استقبال بعمل آوردند و احترامات و تشریفات کامل و سرگشاده رسمی در پذیرائیها، ملاقاتها، نشستها، صحبتها و دعوتها اکیداً رعایت گردید. مذاکرات و تعاطی بیانیه های رسمی در فضای کاملاً برابر انجام شد و ملاقات خصوصی کارمل با برژنف جنبه تشریفاتی داشت و کدام مسأله خاص میان آنان مطرح نگردیده بود. هیأت در کاخ کرملین اقامت داشت و از مؤسسات علمی و فرهنگی آن کشور دیدار بعمل آورد و کارمل از طریق شبکه تلویزیونی سراسری اتحاد شوروی سخنرانی کرد. موافقتنامه های چندی در رابطه به همکاریهای علمی و اقتصادی میان کارمل و برژنف به امضاء رسید و از جانب شوروی عین رهبران پذیرائی کننده بشمول برژنف هیأت را تا میدان هوایی بدرقه کردند. هیأت همچنان از جمهوریهای ازبکستان و گرجستان شوروی و از شهرلنینگراد بازدید بعمل آورد و به استقبال شایان رهبران و اهالی آنجاها مواجه گردید. آخرین مرحله مسافرت قبل از بازگشت به کشور، دیدار از تاجیکستان شوروی بود.

یادآوری از خاطره ای ضمن بازدید

از تاجیکستان و یادداشتهائی درباره زبان فارسی - تاجیکی:

یکی از خاطرات جالب من از این مسافرت بازدید از دوشنبه شهر، مرکز جمهوری تاجیکستان بود. رهبران و مردم تاجیکستان از هیأت خیلی گرم و صمیمانه پذیرائی نمودند. صحبتها به زبان روسی و به زبان مشترک فارسی نیز انجام میگردد. در شب نخست اقامت، ضیافت بزرگی به افتخار هیأت در کاخ دولتی جمهوری برپاگردید که در آن جمع بزرگی از رهبران حزبی و دولتی و فرهنگیان تاجیک شرکت ورزیده بودند. بیانیه های رسمی و شعارها میان هر دو جانب تعاطی گردید و سپس کنسرت زیبایی اجرا شد. ساعت ۱۲ شب ضیافت به پایان رسید و همه برای استراحت رفتند. محل اقامت برای هیأت، مهمانخانه دولتی در میان یک باغ پردرخت و زیبا تعیین شده بود.

من تازه به اتاق خویش وارد شده بودم که دق الباب گردید و متعاقباً رهبران آنزمان جمهوری: خالوف رئیس شورای عالی، رسولوف منشی اول کمیته مرکزی حزب، رحمان نبی یوف صدراعظم و محکم قهاروف معاون صدراعظم و رئیس کمیته دولتی پلانگذاری به رسم دیرینه شرق با نان و نمک وارد شدند. ایشان اظهارداشتند که برای گفتن "خوش آمدید" دوستانه یکباردیگر آمده اند. من از ایشان دعوت کردم و نشستند. صحبت میان ما در فضای بسیار صمیمانه به زبان فارسی - تاجیکی - دری آغاز گردید. ایشان گفتند که هرگاه من مایل باشم فضای ضیافت را بگونه اختصاصی ادامه بدهیم و به تعقیب آن غذاهای متنوع یکی پی دیگر براساس عنعنه مهیمان نوازی شرقی باردیگر سرویس گردید و صحبتهای مان تا ساعت ۵ صبح ادامه یافت.

محتوای صحبتها را فقط یک مطلب و آن مسأله همزبانی، همجواری و احساسات مشترک تشکیل میکرد. آنان آشکارا از حسرت تاجیکها بنا بر دوری گزیدن معین از فرهنگ و ادبیات پر بار زبان فارسی بود و دلیل آنرا برخورد احساساتی اولیه در مورد تغییر رسم الخط عربی - فارسی به رسم الخط سیرالیک - روسی و برگزیدن زبان عامیانه تاجیکی (براساس خصلت پرولتری) بجای ادبیات

پرغنی این زبان میدانستند. آنان اظهار داشتند که باوصف برگرداندن بسیاری از آثار ذقیمت پیشینان و ادبیات کلاسیک مشترک مان به رسم الخط تاجیکی، نسلهائی از تاجیکها از پیشینه ادبیات پرافتخار و غنی مشترک فارسی زبانان و رشد و شگوفائی عظیم معاصر آن بی بهره و بی اطلاع باقی مانده اند و این ضایعه زبانباری شمرده میشود.

من درباره درک و تفاهم مشترک مان در رابطه به مسأله زبان صحبت کردم و پیشنهاد نمودم که ایشان برنامه مشخصی را با همکاری فرهنگیان افغانی و ایرانی در راستای همسان سازی و دمساز کردن فارسی تاجیکی با ادبیات فارسی مروج پیشرفته در ایران و فارسی دری در حال رشد سریع در افغانستان طرح نمایند که این مطلب مورد پشتیبانی رهبران تاجیک قرار گرفت. اصلاً صحبت روی این موضوع برای من جالب و خوش آیند بود و همچنان برای آنان نیز؛ زیرا از یک فرهنگ حرف در میان بود که از ریشه های قدیم مشترک آب میخورد.

تجربه چند سال اخیر، این نظریه را کمک مینماید که زبان فارسی برای تمام فارسی زبانان در ایران، افغانستان و تاجیکستان و همچنان زبان پشتو برای تمام پشتوزبانان در اینسو و آنسو خط دیورند، فقط یک زبان است. منظور من اینست که رشد زبانی و فرهنگی از طریق آمیزش بخشهای رسای لهجه های متفاوت عین زبان در طول زمان امکانپذیر میگردد.

اکنون که حرف روی مسافرت به تاجیکستان و مسأله زبان فارسی بمیان آمد، لازم میشمارم تا خاطره هائی از بازدید های دیگر خویش از آن جمهوری و تجربه خویش را در رابطه به مسایل زبانی و کاری در اینجا نقل نمایم.

نخستین دیدار من از دوشنبه شهر هنگامی رخ داد که در اوایل فبروری ۱۹۸۰، در تب شدید میسوختم و برای تداوی در راه مسافرت به مسکو بودم. از قضای روزگار، بگونه استثنائی بنا بر خرابی هوا، هواپیما به عوض تاشکند در دوشنبه شهر فرود آمد. رهبران تاجیک از وجود من در هواپیما مطلع شدند و به زودی در میدان هوائی به پیشواز آمدند. ایشان با تشریفات خاص و خیلی

صمیمانه من و همسرم را از میدان به مهمان‌خانه دولتی انتقال دادند و رسم کامل مهمان‌نوازی برادرانه را بجا آوردند. با وجود بیماری شدید، من طاقت آوردم که ساعتی چند آنجا بنشینم و دوستانه با آنان صحبت نمایم. مهماندار من شخصیتی فاضل بنام یوسف بیگ رستم بیگ اوف معاون صدراعظم و ازیست سال به آنسو وزیر معارف بود. همچنان در این دیدار با شخصیتهای دیگر و از جمله با مردی دانشمند، محمد عاصمی رئیس فرهنگستان علوم جمهوری تاجیکستان آشنا شدم. برای من میسر گردید که در جریان سالهای حاکمیت، چند بار دیگر به تاجیکستان مسافرت نمایم و هر بار آن، خاطره انگیز بود و همچنان برخی از رهبران و شخصیتهای علمی و فرهنگی تاجیک نیز و از جمله چند بار محمد عاصمی رئیس اکادمی علوم به افغانستان مسافرت نمودند. من همچنان برای انجام برخی کارهای رسمی نیز به بخشهایی از آن جمهوری سفر کردم. از جمله یکبار حین انتقال برق از آن جمهوری برای اهالی مناطق سرحدی فقیرنشین شغنان و زیباک و برخی مناطق دیگر ولایت بدخشان افغانستان به منطقه خود مختار بدخشان کوهی مربوط تاجیکستان مسافرت نمودم. بار دیگر، مسافرت من به تاشکند و دوشنبه شهر پس از افتتاح لاین انتقال برق از تاجیکستان به ولایت کندز که سپس تا مزارشریف و پلخمیری تمدید گردید، رخ داد. قرار بود که این لاین با ولتاز بلند از پلخمیری تا کابل امتداد یابد که بنا بر تخریبات از جانب گروه‌های مسلح، این امر امکان پذیر نگردید. یک بار دیگر اتفاق افتاد که از طریق شیرخان بندر به شهرک دوستی مرکز ولایت قرغان تپه بروم و سپس در دوشنبه شهر از جلسه وسیع مسئولین امور ترانسپورتی موتری افغانی و شوروی که بکارترانزیت و انتقالات برای افغانستان مشغول بودند، سرپرستی نمایم.

باری در سال ۱۹۹۱ هنگامیکه از لحاظ دولتی سبکدوش بودم، برای دیدار با دانشمندان خاورشناسی و علوم اجتماعی اکادمی علوم از مسکو به تاجیکستان مسافرت کردم و به گرمی پذیرائی شدم. در این دیدار از جانب اکادمیسین حق نظر اوف که برای من دوست محترمی بود در ضیافتی که از جانب

وی ترتیب گردید، با دانشمندان تاجیک آشنا شدم. در این دیدار با بانو گلرخسار شاعره شهیر تاجیک درباره فرهنگ و زبان فارسی و با لطف کریم تیمورخانوف پژوهشگر و خاور شناس تاجیک که در عین حال مؤلف اثر "تاریخ ملی هزاره ها" نیز میباشد درباره کتاب وی، تبادل نظر نمودم.

آخرین دیدار من از آن کشور در ماه می ۱۹۹۲ اتفاق افتاد؛ هنگامیکه تازه از بیماری ناشی از سوء قصد علیه خویش در فبروری ۱۹۹۲ اندکی بهبود یافته بودم. هنگام این دیدار تغییرات زیادی رخ داده بود. من در حالیکه بیکار و بیمار بودم و در تاجیکستان مانند جمهوریهای دیگر شوروی سابق تحولات بزرگی در حال وقوع بود. ولی دوستان تاجیکی از من مانند سابق به گرمی پذیرائی کردند و بازم در مهمان خانه دولتی اقامت گزیدم. در این دیدار با شخصیت‌های علمی و فرهنگی تاجیک دیدار نمودم و مهمان شخصی دوستان خوب خویش، پدر معارف - یوسف بیگ رستم بیگ اوف و عاصمی بودم. ایشان بملاحظه نفاقت من پس از جراحی، در کناره های دریای خروشان کافر نهران میله ها برپا کردند.

نتیجه اینکه، حوادث روزگار چنان آورد که خوشبختانه فرهنگ دوستان تاجیک اخیراً به آرزوی دیرین خویش دست یافته اند و امکانات آنرا بدست آورده اند که راه را برای ترویج زبان اصیل فارسی بر سرخ مردم خویش بکشایند. ولی بدبختانه در افغانستان روند شگوفاشدن زبان و فرهنگ فارسی در جریان سالهای ۱۹۹۰ نه تنها متوقف گردید، بلکه سیرقهقرائی پیمود.

با کمال تأسف در افغانستان زبان و فرهنگ فارسی طی دوسده و نیم اخیر بارها چنان مورد خصومت و تعصب قرار گرفت و چنان کوبیده شد که اگر سخت جانی فرهنگی و ریشه های عمیق و دیرینه آن نمی بود، خیلها قبل از بیخ و بن برانداخته میشد. گاهی زبان اکثریت مردم را بیگانه خواندند و خود در آن کلمات و اصطلاحات نامأنوس وارد کردند، بعضاً رشد آنرا بی جهت مانعی برای زبان های دیگر تلقی کردند و زمانی آنرا بنامهای دیگر یاد نمودند. صرف در دهه ۸۰ قرن بیستم امکانات دولتی زمینه های رشد و گسترش آنرا

فراهم آورد که اکنون فقط روشنیهای کوچکی از آن دوران درخارجه در عرصه هنر، ادبیات و نشرات باقیست.

میگویند که زبان فارسی در افغانستان با زبان فارسی در ایران و با زبان فارسی در تاجیکستان تفاوت عظیم دارد، ولی این حرف حقیقت نیست. صرف تفاوت در لهجه و برخی کلمات و اصطلاحات مورد استعمال روزمره متفاوت اند و ادبیات و زبان تحریر تقریباً در هر سه کشور یکسان است. معهذاً، وجود تفاوت‌های معینی طبیعی است و در هر زبان دیگری حتی در داخل یک کشور و میان گویندگان عین زبان نیز این تفاوتها وجود دارد. چنانکه زبان انگلیسی زبان مردم در بریتانیا، ایالات متحده امریکا، کانادا، استرالیا و چندین کشور دیگر میباشد و اندک تفاوت‌هایی در آن از یک کشور تا دیگری موجود است، ولی بقرار گفته یک تن نویسنده و شاعر آگاه کشور بیرنگ کوهدامنی، هیچ یک از این کشورها ادعا نکرده اند که نام زبان خویش را غیر از انگلیسی چیز دیگری مانند "زبان امریکائی"، "زبان کانادائی"، "زبان استرالیائی" و غیره بنامند.

من باین عقیده بودم و هستم که در یک کشور بخاطر رشد یا بخاطر کندی رشد این یا آن زبان نباید مانع رشد و پیشرفت زبان دیگر گردید و برعکس. بگذار همه زبانها شگوفان گردند و مردم خود به زبان مادری خویش حرف بزنند و افتخار کنند و دانشمندان، فرهنگیان، نویسندگان، شاعران و دیگران آزادانه به آن بنویسند.

(فصل ششم)

ایجاد سازمانهای اجتماعی - توده ای

سلسله اقدامات بخاطر تشکل اقشار گوناگون مردم، در سالهای اول و دوم حاکمیت نوین در کشور، محافل باشکوه برگزارها و برپائیها جهت تأسیس سازمانهای اجتماعی - توده ای بوجود آمد. در این برگزارها، افزون بر بخشهای وسیعی از نمایندگان عرصه های گوناگون که باید اتحادیه های صنفی و مسلکی ایشان تشکیل میگردد، رهبران حزبی و دولتی نیز شرکت مینمودند. غالب اینگونه محافل که خصلت رسمی داشتند عمدتاً در تالارهای تاریخی چون قصر سلام خانه در محوطه ارگ یا قصرستور در محوطه وزارت امور خارجه، برپا میگردد. در اینجا صرف از برخی سازمانهای اجتماعی و تاریخ تأسیس آنها بقرار زیر نام برده میشود:

- نخستین کنفرانس زراعتی به تاریخ ۲۶ فبروری ۱۹۸۰، بخاطر تشکیل کوپراتیفهای دهقانی؛
- نخستین گنگره معلمان، مؤرخ ۲۴ می ۱۹۸۰، بخاطر تشکیل اتحادیه های معلمان کشور؛
- اولین گنگره کارمندان طبی کشور، مؤرخ ۱۶ جون ۱۹۸۰، جهت ایجاد اتحادیه اطباء یا پزشکان کشور؛
- نخستین کنفرانس علماء و روحانیون کشور به تاریخ ۳۰ جون ۱۹۸۰ بخاطر تأسیس شورای عالی علماء و روحانیون؛
- تأسیس شورای مشورتی اقتصادی، مؤرخ ۲۰ اگست ۱۹۸۰، بخاطر تشکل متشبین ملی؛

- جلسه بزرگ روشنفکران شهر کابل، مؤرخ ۷ سپتمبر ۱۹۸۰، جهت مشوره برای تشکل اقشار روشنفکری در اتحادیه های مسلکی ایشان؛
- کنگره مؤسس اتحادیه ژورنالیستان ج ۱، مؤرخ ۱۵ سپتمبر ۱۹۸۰؛
- کنگره مؤسس اتحادیه هنرمندان ج ۱، مؤرخ ۲۲ سپتمبر ۱۹۸۰؛
- جلسه عمومی سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان، مؤرخ ۲۵ سپتمبر ۱۹۸۰، بخاطر تجدید ساختار تشکیلاتی و تعیین نقش آن در شرایط نوین؛
- کنفرانس سراسری سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، سال ۱۹۸۰ بخاطر تجدید سازمان بخشیدن و تجدید ساختار تشکیلاتی آن متناسب به شرایط نوین در کشور؛
- کنگره مؤسس اتحادیه نویسندگان و شعرای ج ۱، مؤرخ ۴ اکتوبر ۱۹۸۰؛
- کنگره کوپراتیفهای زراعتی، مؤرخ ۱۱ دسمبر ۱۹۸۰؛
- کنگره اول اتحادیه های صنفی افغانستان، مؤرخ ۷ مارچ ۱۹۸۱؛
- اولین کنفرانس سرتاسری سازمان صلح، همبستگی و دوستی ج ۱، مؤرخ ۲۰ مارچ ۱۹۸۱، بخاطر تشکل آن.

تشکیل و تجدید سازمانهای متذکره در بالا بمتابیه پایه های نخستین برای ایجاد جبهه ملی پدروطن در کشور شمرده میشوند. همچنان سازمانهاییکه بعداً نیز بوجود آمدند و شرکت شخصیتهای اجتماعی و سیاسی جداگانه ستون فقرات آنرا تشکیل میکرد.

جبهه ملی پدروطن:

کنگره مؤسس جبهه ملی پدروطن به تاریخ ۱۵ جون ۱۹۸۱ در تالار قصر سلامخانه دزارگ کابل به شرکت بیش از یک هزارتن از نمایندگان اقشار گوناگون اجتماعی کشور از میان مناطق و ملیتهای مختلف کشور، هیأتهای رهبری سازمانهای اجتماعی و سیاسی و شخصیتهای مستقل اجتماعی و سیاسی دایر گردید. این کنگره بوسیله کمیسیون عالی تدارک منتخب کنفرانس نیروهای ملی و وطنپرست دعوت و برگزار شده بود.

- درکنگره، آئین نامه و کمیته ملی جبهه بعنوان عالیترین مقام رهبری آن انتخاب گردید. اعضای کمیته ملی (به ترتیب الفبا) عبارت بودند از:
۱. احمد علی کارگر: کارگر سیلوی مرکز، عضو شورای انقلابی.
 ۲. احمد علی کهزاد: مؤرخ معروف، شخصیت اجتماعی.
 ۳. اسدالله حبیب (دوکتور): شاعر، نویسنده، پژوهشگر، استاد و رئیس دانشگاه و رئیس اتحادیه نویسندگان و شعرای ج د ا.
 ۴. اناهیتا راتبزاد: (دوکتور) عضو بیروی سیاسی کمیته مرکزی ح د خ ا، رئیس سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، رئیس سازمان همبستگی، صلح و دوستی ج د ا.
 ۵. باباه قلیچ: شخصیت اجتماعی ترکمنهای افغانستان از ولایت فاریاب، رئیس اتحادیه قالیبافان.
 ۶. برهان الدین غیاثی: عضو کمیته مرکزی ح د خ ا، منشی اول کمیته مرکزی سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان.
 ۷. جان محمد پلار، هنرپیشه سینما و تیاتر:
 ۸. حاجی محمد چمکنی: سناتور سابق، شخصیت اجتماعی از ولایت پکتیا.
 ۹. خدای داد بشرمل: (دوکتور طب)، عضو حزب، شخصیت اجتماعی از ننگرهار.
 ۱۰. خلقی بابا: از بزرگان ولایت پکتیا، رهبر گروه مدافعین انقلاب.
 ۱۱. خلیل الله کو هستانی: معین وزارت مخابرات، عضو شورای انقلابی.
 ۱۲. خواجه نفیس: کارگر نساجی گلپهار.
 ۱۳. رحیم الله اصولی: منشی کمیته ولایتی هلمند.
 ۱۴. زلیخا نورانی: هنرپیشه معروف تیاتر.
 ۱۵. زینب: عضو شورای مرکزی سازمان زنان.
 ۱۶. سخی مرجان: عضو هیأت رهبری سازمان جوانان.
 ۱۷. سلیمان لایق: شاعر، نویسنده، عضو کمیته مرکزی ح د خ ا، رئیس جرگه عالی اقوام و قبایل.

۱۸. احمد جان دهقان: از پنجشیر، شخصیت اجتماعی.
۱۹. سید اکرام پیگیر: عضو کمیته مرکزی و مسئول شعبه اسناد و ارتباط حزب.
۲۰. سید نسیم میهنپرست: منشی کمیته ولایتی جوزجان.
۲۱. سعید افغانی: رئیس عمومی شئون اسلامی و رئیس شورای عالی علما و روحانیون.
۲۲. سیف الرحمن: از شخصیت‌های اجتماعی از ولایت ننگرهار.
۲۳. شیراکرم کارگر: کارگر نساجی، عضو گروه مدافعين.
۲۴. شیرعباس مسعود: شخصیت اجتماعی از ولایت پکتیا.
۲۵. صالح محمد زیری: عضو بیروی سیاسی و منشی کمیته مرکزی ح د خ ا.
۲۶. صالحه فاروق اعتمادی: سابق رئیسه انجمن زنان افغانستان، شخصیت اجتماعی.
۲۷. عبدالحکیم خلیق: معاون تخنیکی رادیو - تلویزیون.
۲۸. عبدالحمید: پیشه ور از شهر کابل، عضو اتحادیه های صنفی.
۲۹. عبدالرحیم کارگر: کارگر تفحصات نفت و گاز از ولایت جوزجان.
۳۰. عبدالرحیم هاتف: وکیل سابق شورا، شخصیت اجتماعی، تجارت پیشه.
۳۱. عبدالستار پردلی: رئیس شورای مرکزی اتحادیه های صنفی افغانستان.
۳۲. عبداسلام: رئیس سره میاشت (هلال احمر).
۳۳. عبدالصمد ویسا: سابق عضو ویش زلمیان، مدیرمسئول روزنامه اصلاح.
۳۴. عبدالظاهر: منشی کمیته ولایتی سمنگان.
۳۵. عبدالغفار لکنوال: (دوکتور درزراعت) رئیس شورای مرکزی اتحادیه های دهقانی.
۳۶. عبدالغنی کارگر: کارگر نساجی گلپهار.
۳۷. عبداقادر آشنا: معین وزارت اطلاعات و کلتور.
۳۸. عبدالقیوم بیسد: هنرمند معروف تياتر.
۳۹. عبدالکریم حقانی: سابق رئیس تمیز.

۴۰. عبدالطیف ناظمی: شاعر، نویسنده، پژوهشگر و استاد دانشگاه.
۴۱. عبدالله بختانی: شاعر و نویسنده زبان پشتو.
۴۲. عبدالهادی داوی: مبارز معروف مشروطه خواه، سابق رئیس شورای ملی افغانستان.
۴۳. علی محمد زهما: استاد دانشگاه، نویسنده، مؤرخ، عضو اکادمی علوم ج د ا.
۴۴. غلام حضرت ابراهیمی: سناتور سابق، معین وزارت امور ملیتها.
۴۵. غوث الدین: (استاد) نقاش چیره دست، رئیس اتحادیه هنرمندان.
۴۶. فتح محمد فرقه مشر: مبارز آزاد بخواه و مشروطه طلب سابق، شخصیت اجتماعی هزاره های افغانستان.
۴۷. خورشید: هنرپیشه تياتر.
۴۸. فهيمد الله بار: معلمه.
۴۹. فيض الله ذكي: عضو هیأت رهبری سازمان جوانان.
۵۰. فرید احمد مزدک: منشی سازمان جوانان.
۵۱. فضل احمد طغیان: از رهبران گروه کارسابق، عضو د خ ا.
۵۲. سید کریم مهمند: از شخصیت‌های اجتماعی ولایت ننگرهار.
۵۳. گل احمد فرید: رئیس نشرات وزارت اطلاعات و کلتور.
۵۴. گل غتی: معلمه از ننگرهار.
۵۵. گیج گلدی: وکیل دوره ۱۲ شورا از ولایت فاریاب.
۵۶. لطیفه: معلمه از ولایت بلخ.
۵۷. ماهره: معلمه از ولایت کابل.
۵۸. محبوبه هوتکی: دوکتور طب، عضو هیأت رهبری سازمان زنان.
۵۹. محراب الدین پکتیاوال: (دوکتور در اقتصاد) معاون اول کمیته دولتی پلانگذاری.
۶۰. محرم علی: معاون شهرداری کابل.
۶۱. محمد آصف نبرد: منشی کمیته ولایتی پروان.

۶۲. محمد اسرائیل راسی: منشی کمیته ولایتی بدخشان.
۶۳. محمد اسلم اکرم: نقاش، هنرمند معروف.
۶۴. محمدالله وطندوست: عضو حزب از ولایت فاریاب.
۶۵. محمد جمال فخری: رئیس مطبعه وزارت دفاع، مدیر مسئول حقیقت سرباز.
۶۶. محمد حسن سپاهی: معاون اتحادیه های صنفی.
۶۷. محمد حسین سرآهنگ: هنرمند معروف، موسیقی دان و آواز خوان.
۶۸. محمد حیدر مسعود: (دوکتور در ژورنالیزم) رئیس کمیته دولتی رادیو - تلویزیون، رئیس اتحادیه ژورنالیستهای ج د ا.
۶۹. محمد دین ژواک: شاعر و نویسنده زبان پشتو.
۷۰. محمد رفیق صادق: هنرپیشه معروف تیاتر.
۷۱. محمد زمان مومند: معاون دثور انقلاب.
۷۲. محمد سالم علمی: (مولوی) عضو شورای عالی علماء و روحانیون.
۷۳. محمد صدیق طرزی: مؤرخ و شخصیت اجتماعی.
۷۴. محمد صدیق کاوون: شاعر، نویسنده، عضو انجمن نویسندگان.
۷۵. محمد کبیر مزاری: رئیس اتحادیه دهقانان.
۷۶. محمد موسی آتش: (نورستانی - دوکتور طب) شخصیت اجتماعی.
۷۷. محمد نبی کندهاری: منشی کمیته ولایتی کندهار.
۷۸. محمد نسیم جويا: عضو رهبری کمیته حزبی شهر کابل.
۷۹. محمد نعیم شایان: (مبارز معروف آزادخواه) از مبارزین مشروطه خواه دوره هفت شورا، شخصیت اجتماعی که سالهای زیادی در زندان بعنوان زندانی سیاسی سپری نموده بود.
۸۰. محمد ولی زلمی: از اعضای ویش زلمیان، معاون مدیرمسئول روزنامه هیواد.
۸۱. محمد هاشم علم: معاون کمیته ولایتی.
۸۲. محمد هاشم کامه وال: (مولوی) عضو شورای عالی علما و روحانیون.
۸۳. میرمحمد افضل: (پسر میرگاذرگاه) شخصیت روحانی و اجتماعی از هرات.
۸۴. محمد یوسف: تجارت پیشه، شخصیت اجتماعی.

۸۵. محمود حبیبی: (دوکتور در زورنالیزم)، والی کابل.
۸۶. مهرچند ورما: (تاجر) رئیس عمومی اتاقهای تجارت، عضو شورای مشورتی اقتصادی.
۸۷. سید ناصرشاه نادری: (کیانی) سابق معین شورای ملی، رهبر فرقه اسماعیلیه افغانستان.
۸۸. نجم الدین کاویانی: عضو کمیته مرکزی و مسئول تشکیلات کمیته مرکزی ح د خ ا.
۸۹. نجیبه هوتکی: عضو رهبری سازمان زنان، معاون اداره سواد آموزی.
۹۰. نواز علی سرود: پیشه ور (پوستین دوز)، مسئول تبلیغات اتحادیه های صنفی.
۹۱. نورالله تالقانی: نویسنده، پژوهشگر، رئیس نشرات وزارت دفاع ملی.
۹۲. نجم الرحمن مواج: معاون اتحادیه دهقانان.
۹۳. نورا کبرپایش: منشی جبهه پدروطن.
۹۴. واصف باختری: شاعر و نویسنده معروف، شخصیت اجتماعی.
۹۵. نورمحمد غمجن: پشه ای، عضو اکادمی علوم.
- از میان اعضای کمیته ملی جبهه متذکره دربالا، ۲۳ تن بحیث اعضای هیأت اجراییه انتخاب گردید که شامل رئیس، معاونین و سکرترجبهه نیزبودند.
- جبهه ملی پدروطن وظیفه خویش تجمع کلیه سازمانهای اجتماعی و سیاسی آنزمان را دریک سیستم، تعیین کرده بود که ستون فقرات آنرا اتحاد کارگران و دهقانان و تمام اقشار اجتماعی تحول طلب و نیروهای ملی و مذهبی دموکراتیک و وطنپرست، تشکیل میکرد. این جبهه اگرچه یک نهاد قابل اهمیت درنظام سیاسی و اجتماعی کشورشمرده میشد، ولی بهیچوجه نتوانست که جاگزین آن جبهه متحد ملی و دموکراتیک موعود و تشکیل دهنده دولت دموکراسی ملی باشد که درمرام ح د خ ا و درسایراسناد حزبی درباره آن بحثها و صحبتهای زیاد بعمل آمده بود. دلایل براین عدم مؤفقیته میتواند عوامل زیرین شمرده شود:

شرایط ناهنجار ادامه جنگ در کشور؛ تسلیح، تمویل، تشویق و تشجیع روزافزون نیروهای مسلح مخالف در خاک پاکستان و تشدید حملات آنها در داخل افغانستان؛ ادامه حضور نظامی اتحاد شوروی در کشور؛ عدم آمادگی نیروهای گوناگون و خلیه‌ها پراکنده سیاسی موجود برای همکاری؛ نبود احزاب سیاسی بمتابه نمایندگان واقعی طبقات و اقشار اجتماعی و ملیت‌های گوناگون در کشور؛ عدم موجودیت اراده لازم سیاسی از بالا برای تقسیم قدرت و عدم پذیرش کثرت‌گرایی سیاسی (پلورالیزم سیاسی).

(فصل هفتم)

تشدید مداخلات
از قلمرو پاکستان در درون افغانستان

دولت افغانستان از همان آغاز درباره مداخلات پاکستان، تجاوز از خارج بر قلمرو کشور، درباره تربیت، تجهیز، تسلیح، تمویل، تحریک، سازماندهی گروه‌های مسلح و اعزام آنان به داخل افغانستان برای جنگ و درباره ماهیت و هویت آن نیروها هر چه داد و فریاد و شکایت کردند، ولی رسانه‌های گروهی در غرب و کشورهای دیگر آنها کمتر شنیدند و کمتر باور کردند. معهذاً، ابعاد مداخله چنان وسیع و آشکار بود که برغم انکارهای مکرر حکومت پاکستان، از اینجا و آنجا حرفها و اعترافات آغاز گردید و بعدها همه درباره آن گفتند و نوشتند. در این فصل بمثابه مشیت نمونه خروار به تذکار چند مطلب عمده در اینباره به شهادت برخی از تاریخنگاران و پژوهشگران بگونه مشخص بسنده می‌گردد.

فرد هالیدی استاد در مکتب اقتصاد وابسته به دانشگاه لندن که یکی از آگاهان سیاسی در امور افغانستان و شرق میانه است، در اثر خویش بنام "سیاست خارجی شوروی و جنگ افغانستان" مینویسد:

« معلوم میشد که شورویها آرزومند بودند تا طی چند ماه دیگر (پس از ورود) از افغانستان خارج گردند. نیروهای ایشان در افغانستان به "قطعات محدود" مصطلح گردید. ولی در عوض رهبران شوروی خود را در یک جنگ طولانی درگیر یافتند. آنان شهرهای عمده و راه‌های تدارکاتی را تحت کنترل در آوردند، ولی قادر به کوبیدن مخالفین نشدند که بوسیله ایالات متحده امریکا، عربستان سعودی و پاکستان تسلیح، تمویل و کمک میشدند. »

ضیاءالحق رئیس جمهور پاکستان از آغاز تاهنگام مرگ خود میگفت که گویا به "مجاهدین" هیچگونه کمک نمیکند، ولی مشاهده افزایش چشمگیر کمکهای خارجی از طریق اداره استخبارات نظامی پاکستان به تنظیمهای مجاهدین، ادعاهای پاکستان را مبنی بر عدم مداخله در امور افغانستان بگونه روزافزون بی اعتبار میساخت. سرازیر شدن سیل آسای سلاح، تجهیزات و وسایل جنگی و کمکهای مالی بوسیله سی، آی، ای چنان مشهود بود که ناممکن بود از آن انکار کرد.

جورج آرنی پژوهشگر و سابق گزارشگر رادیو بی بی سی در اثر خویش که به زبان فارسی دری تحت عنوان "افغانستان: گذرگاه کشور گشایان" در پشاور به چاپ رسیده است، حقایق جالبی را درباره مواضع پاکستان، ایالات متحده امریکا، عربستان سعودی، چین، مصر و دیگران در همکاری یا گروه های مسلح مجاهدین گزارش داده است. در اینجا صرف به برخی مطالب آن اشاره میشود. وی اظهار میدارد که موقف پاکستان مبنی بر انکار از مداخله و موضع امریکا مبنی بر اینکه وانمود میکرد گویا مقاومت یک مسأله داخلی افغانستان است و اینکه سری نگهداشتن کمکهای نظامی را یک موضوع اساسی میشمرد، در وهله اول بدسترس گذاشتن سلاح امریکائی را به مجاهدین به صلاح ندیدند. باینمنظور انبارهای عظیم سلاح از مصر بوسیله هواپیماهای امریکائی و کشتیها به پاکستان انتقال گردید. منبع دیگر تهیه و ارسال مقادیر بزرگ سلاح برای گروه های مسلح، چین بود که معاملات سه جانبه میان پاکستان، امریکا و آنکشور زمینه های آنرا فراهم آورده بود. سازماندهی اصلی معاملات اسلحه را سی، آی، ای (سیا) برعهده داشت.

جورج آرنی در اثر خویش متذکره در فوق (ص ۱۴۹) چنین مینویسد:

«سیا در تهیه سلاح از کشورهای دیگر یا حیثیت دلال را داشت و یا مستقیماً به خرید میپرداخت. برای مثال، اسرائیل سلاحهایی را که در جنگ ۱۹۸۲ در لبنان از عساکر سوریه به غنیمت گرفته بود بالای سیا به فروش رسانید». وی در اینباره چنین ادامه میدهد: «در صورتیکه اسلحه ساخت شوروی

به اندازه کافی از کشورهای دیگر تهیه شده نمیتوانست سیاه‌ترتیب‌ها تولید آنرا می‌گرفت. به اساس معلومات منابع استخباراتی ایالات متحده، قسمتی از سلاح‌هایی که از مصر بدست آورده شد به یک فابریکه، تحت کنترل سیاه، که در نزدیکی قاهره قرار داشت برده شده در آنجا کاپی آنها ساخته شد. همچنان فابریکه‌های غرب و سطای امریکا توبه‌های بی‌پس‌لگد و راکت‌های زمین‌به‌زمین پیمان وارسا و کمپنی هواپیما سازی هیو راکت‌های ضد هوائی نوع سام ۷ ساخت شوروی را با کیفیت بهتر کاپی می‌نمود. افزون بر آن، سیاه به بهای میلیونها دالر نوت‌های جعلی افغانی می‌ساخت و بین مجاهدین توزیع می‌نمود تا با آن مصارف ترانسپورتی و دیگر امور خود را تکافو نمایند».

تمام منابع آگاه می‌گویند که عملیات مخفی سیاه در افغانستان، پس از جنگ ویتنام، در نوع خود بزرگترین عملیات بود. عربستان سعودی پس از ایالات متحده امریکا، بزرگترین کمک‌کننده به شورشیان افغانی شمرده میشود. بر طبق نوشته جورج آرنی در سال ۱۹۸۱ رهبران آن کشور موافقت کردند که در برابر هر دالر امریکائی یک دالر مصرف کند. چنانکه: «عربستان بیش از نیم میلیارد دالر به حساب بانکی سیاه در سویس و جزایر کیمان تنها در دو سال ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵ انتقال داد».

مجموعاً در دهه ۱۹۸۰ میلیاردها دالر امریکائی و عربستان سعودی به شکل کمک نظامی از طریق پاکستان بدسترس گروه‌های مسلح مخالف دولت افغانستان قرار داده شد. در مورد اینکه چرا حکومت پاکستان با چنان شور و شوق به اصطلاح از مجاهدین حمایت میکرد، غالب آگاهان و صاحب نظران متفق القول هستند که هدف آن به کرسی نشاندن حکومت دست‌نشانده خویش در افغانستان بود. از جمله جورج آرنی در اثر خویش (ص ۱۵۶) چنین مینویسد:

«سیاست پشتونستان داؤد، افغانستان و پاکستان را تا لبه جنگ کشانیده بود. اکنون ضیاء آرزو داشت که با اغتنام از این فرصت طلایی مسأله پشتونستان را برای همیشه و به نفع خود حل کند و در نتیجه به نقشه آسیای جنوب غربی شکل نوی بدهد. هدف نهایی او از جنگ با کمونیست‌ها سقوط رژیم کابل نبود

بلکه او میخواست که از طریق مجاهدین حکومتی را در کابل مستقر سازد که آن حکومت به نوبه خود بر سبیل سپاسگزاری از کمک پاکستان در یک کنفدراسیون اسلامی با آن ملحق گردد، تا به این وسیله قدرت پاکستان بیشتر گردیده و بتواند با هند حتی در مسأله استرداد کشمیر با شرایط مساویانه داخل معامله گردد.

ضیاء الحق برای تحقق بخشیدن چنان خواہیا، نیاز داشت که یک رهبری چریکی تسلیم شونده و دارای جهان بینی شبیه جهان بینی خود ایجاد کند. او به کمک با اقوامی چون تاجیک، ازبک و هزاره های شیعه کمترین علاقمندی نداشت. زیرا به عقیده او آن اقوام با مردم پاکستان روابط فرهنگی یا تاریخی کمتری داشتند. او حتی پشتونها را هم به صورت تبعیضی مسلخ میساخت.»

سازمانده و گرداننده اصلی مداخله و جنگ در افغانستان اداره استخبارات نظامی (آی، اس، آی) بود. جورج آرنی در اثر خویش (ص ۱۵۸) در اینباره چنین مینویسد:

« استخبارات نظامی که تنها در برابر جنرال ضیاء جوابده پنداشته میشد، به تدریج بین رهبری مجاهدین در پشاور نقش برادر کلان را اختیار نمود. استخبارات نظامی نه تنها اسلحه فراهم میساخت، بلکه تسهیلات تربیوی و همچنان تسهیلات لوژستیکی و استخباراتی را تنظیم میکرد و ضمناً افغانستان را بحیث تخته مشق کارهای عملی ارتش پاکستان و استعمال سلاحهای جدید مورد استفاده قرار میداد. علاوه بر آن، جنرال های پاکستانی (مجاهدین) را تا خط مرز بدرقه و به صورت روزافزونی برنامه های استراتژیک را در غیاب مجاهدین طرحریزی میکرد. وقتیکه راکت های سنگر بار نخست برای مجاهدین فرستاده شد، استخبارات نظامی پاکستان ترتیبات تربیوی آنرا گرفت. این تربیت نظامی در قرار گاه های نظامی پاکستان و توسط افسران پاکستانی و مریبون سابق امریکائی صورت گرفت.»

برای اینکه نقش گردانندگی واقعی جنگ در افغانستان بوسیله آی، اس، آی بدرستی تشخیص شده باشد بریده های کوچکی از بیانات دگروال محمد

یوسف از دو کتاب وی در اینجا تذکار می‌یابد. سر تا پای کتابهای وی تحت عناوین "تلک خرس" و "خاموش مجاهد" که در پاکستان به نشر رسیده است. بخاطر نشان دادن فعالیت‌های آی، اس، آی و شخص خود او مملو از چنار افشاگرها و حقایق تکانه‌دهنده از بُعد مداخله و تجاوز به افغانستان از قلمرو پاکستان است که هر انسان آگاهی آنرا فاجعه قرن می‌خواند. مترجم کتاب "تلک خرس" دوکتور نثار احمد صمد، بگونه مبتکرانه ای تحت عنوان "چکیده‌هایی از متن کتاب از مؤلف بخوانید" در یک صفحه برخی از نکات عمده را برگزیده است و از آن میان دگروال یوسف موصوف چنین اظهار می‌دارد:

«من بحیث رئیس شعبه افغانی (در آی، اس، آی) نه تنها مسئولیت آموزش و تسلیح مجاهدین را بعهدده داشتیم، بلکه عملیات ایشانرا در داخل افغانستان نیز پی ریزی مینمودم... هدف من این بود تا افغانستان را بحیث ویتنام شورویها در آورم... افغانستان را باید آهسته آهسته به آتش کشانید... ما در طی سال ۱۹۸۳ تقریباً ۱۰۰۰۰ تن اسلحه و مهمات را تسلیم شدیم، در حالیکه این مقدار در سال ۱۹۸۷ به ۶۵۰۰۰ تن رسید... قسمت عمده و بیشتر این اسلحه از چین، مصر و بعد ها از اسرائیل سرازیر میشد.

... یگانه ذریعه ای که بر طبق آن تنظیمها و قوماندانان را تحت اثر خود در آورده میتوانستیم و یا آنها را به خط سیر مطلوب سوق داده میتوانستیم، همانا تخصیص یا دریغ داشتن اکمالات و آموزش بود... معهدا در یک دست ... بخاطر پیشکش داشتن و در دست دیگر چوب دنده بخاطر راندن... کابل باید مشتعل و تباہ میگردد... این بود سرمنزل مقصود ما».

از گفته‌های فوق استنباط میگردد که دگروال یوسف نقشی بیشتر از وسیله ای برای "مجاهدین" بجز پیشبرد سیاست‌های پاکستان در مورد افغانستان، قابل نبوده است.

دگروال موصوف از سال ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۷ آمر دفترا افغانستان در اداره استخبارات نظامی پاکستان بود. اثر "تلک خرس" وی در واقع خاطرات شخصی او در سالهای کارش در آن دفتر میباشد. این کتاب جنجال برانگیز بطور مؤثق بُعد

وسیع مداخله مستقیم پاکستان را در امور داخلی افغانستان در سالهای متذکره در فوق افشاء کرده است که البته در سالهای قبل و بعد از زمان کار وی حدود این مداخلات بیشتر یادست کم در همین حدود بوده است. ناشرین ضمن معرفی کتاب او به زبان انگلیسی می نویسند:

«دگروال محمد یوسف با فعالیتهای مؤثر خویش در حقیقت قوماندان اعلیٰ مجاهدین بود... وی در جریان افتادن هزاران تن اسلحه را از اینسو به آنسوی پاکستان و انتقال به کشور همسایه تحت اداره خویش قرار داد، اسلحه ایکه با پول سی، آی، ای و عربستان سعودی منجمله از ایالات متحده امریکا، بریتانیا، چین، مصر، ترکیه و اسرائیل خریداری میگردد. او تربیت مجاهدین را در اردو گاه های مخفی در کشور خویش سازمان داد و رهبری کرد و گروه های نظامی پاکستان را بطور مخفیانه در داخل افغانستان فرستاد تا به چریکها در تعرض ها، کشتارها، هجوم ها و حملات راکتی کمک نماید. تحت نظر او مجاهدین تغذیه میشدند، حمایت میگرددند و هرگونه نیازمندی ایشان برآورده میشد. او سرباز گیری از میان هزاران مهاجر را سازمان بخشید.»

دگروال یوسف خود مینویسد:

« من مکلف بودم که در تحت پرده دود مخفی کاری دقیقاً تنظیم شده فعالیت نمایم... این ضرورت برای گمنامی مطلق از انکار رسمی حکومت درباره کمک پاکستان به مجاهدین نشأت میکرد. هیچیک از مقامات هرگز تائید نمیکردند که اسلحه، مهمات و تجهیزات از طریق پاکستان و توسط پاکستانیها برای چریکها تأمین میگردد. حتی مطلقیت بیشتر در زمینه رد این حقیقت صورت میگرفت که آی، اس، آی مجاهدین را تربیت نظامی میدهد، عملیات جنگی آنانرا طرح مینماید و غالباً آنانرا بحیث مشاورین در داخل افغانستان همراهی میکنند.»

دگروال موصوف اظهار میدارد که در جریان چهار سال کار او، در حدود هشتاد هزار تن "مجاهد" در داخل پاکستان تربیت جنگی دیدند، صدها هزار تن سلاح و مهمات به گروه های مسلح توزیع گردید، چندین میلیارد دالر

در این اقدامات بسیار بزرگ لوژستیکی بمصرف رسید و بطور منظم گروه‌های آی، اس، آی پاکستان در کنار مجاهدین به افغانستان داخل شدند. وی چنین مینویسد (ص ۱۲۸):

«... ما در آی، اس، آی پرسونل نظامی پاکستان را از ۱۹۸۱ - ۱۹۸۶ همواره به داخل افغانستان اعزام داشته‌ایم... بگمان اغلب این فعالیت‌های شدیدانه محرمانه به تعقیب منفصل شدن من از اردو همچنان ادامه یافته است.»

دگروال یوسف که به آمرخویش جنرال اختر عبدالرحمن (رئیس آی، اس، آی از ۱۹۸۰ - ۱۹۸۷) در هردو کتاب خویش خلیها اهمیت و حرمت قایل است و وی را دست راست ضیاء الحق، رئیس جمهور پاکستان می‌شمرد، اظهار میدارد که وی به مجاهدین تکرار این جمله را هرگز فراموش نمی‌کرد: «کابل باید سوختانده شود». زیرا تخریب کابل محور و هسته مرکزی پلان جنرال اختر بود. وی (ص ۱۷۲) چنین مینویسد:

«جنرال اختر با کابل عقده فطری و روانی داشت. وی به این امر که حملات در کابل باید چندین برابر سایر حملات باشد خیلی جدی بود. اگر کدام قوماندان از وی در ارتباط به زدن کابل هر نوع اسلحه ثقیلی طلب مینمود... حاضر به صدور آن میشد. فشار بر کابل هدف اساسی استراتژی ما را تشکیل میداد. سقوط کابل بمعنی فاتح آمدن ما تلقی میشد. این بود سرمنزل مقصود ما. در اثر همین اولویت کابل بود که بیشترین گروه‌های مشاورین پاکستانی بر علیه آن شهر گماشته میشدند.»

آیا افزون بر حقایق و اعترافات فوق، ثبوت دیگری برای نشان دادن ابعاد مداخله و سازماندهی تجاوز از جانب یک کشور، پاکستان بر کشور همسایه، افغانستان ضرورت است؟!!

تلفات مادی و انسانی

در سالهای هشتاد در نتیجه مداخلات پاکستان:

فصل تأثر انگیزی در تاریخ دههٔ هشتاد رویدادهائی است که افزون بر تلفات عظیم مادی و زبانه‌های بزرگ اقتصادی، مربوط به تلفات انسانی می‌گردد:

در سالهای متذکره ناشی از عملکرد غیر مسئولانه برخی از گروه‌های مسلح که مستقیماً از سوی مراجع معین پاکستان راهنمایی میشدند، خرابکاریهای بزرگ اقتصادی در افغانستان انجام می‌گردید و بویژه خطوط مواصلات و مخبرات، مکاتب و شفاخانه‌ها و مراکز صحتی مورد حملات قرار می‌گرفتند. در آن سالها شمار زیادی از پروژه‌های صنعتی و ساختمانی، کشاورزی و آبیاری، انرژی و برق رسانی، ترانسپورتی و انتقالی، تأسیسات مدنی و فرهنگی و حتی مساجد و مدارس بوسیله گروه‌های متذکره تخریب گردید و به آتش کشیده شد. در این میان بیش از همه سیستمها و خطوط برق رسانی و تلفون بین ولایات و شهرها و وسایل نقلیه موتوری آسیب پذیر بودند. چنانکه به طول ده‌ها هزار متر کیبل و خطوط انتقال برق تخریب و جمع‌آوری می‌گردید و پایه‌های استنادی آنها منفجر میشد.

دگروال محمد یوسف کارمند کرسی افغانستان در اداره استخبارات نظامی پاکستان که از وی و کتاب معروف او، بمثابه اعترافاتش مبنی بر مداخله در امور افغانستان، در بالا نام برده شد، بنام تلک خرس (بیرگردان به زبان فارسی - ص ۱۴۲)، چنین اظهار میدارد:

« پایه‌های برق آسیب پذیرترین اهداف ما را تشکیل میداد. لاین‌های کش شده بر پایه‌های یک مثلث عظیمی را در قسمت شمال و شرق کابل ساخته شده بود، چنانچه از حصص شرق کابل تا بند سروبی و از آنجا در سمت شمال غرب به جبل السراج رسیده و سپس تا کابل ممتد بود (نقشه ۱۳ ملاحظه شود) ما مجاهدین را در مورد واژگون ساختن و انهدام این پایه‌ها تحت آموزش گرفتیم. سوریها مابینهای ضد پرسونل را در اتصال باید. ما فرش نمود ولی ما نیز

مجاهدین را هدایت دادیم تا سنگهای کلان را بدانجا بیاندازند تا در نتیجه آن مابین های فرش شده منقلب و سپس مواد انفجاری کار گذاشته شود. این روش ساده ولی بسیار مؤثر بود. عظیمترین موفقیت ما در سال ۱۹۸۴ بود که ضمن آن بتعداد هشت پایه برق را در مسیر سروبی - کابل طی یک شب انفجار دادیم. در اثر این حمله شهر کابل دچار تاریکی محض گردید. صحنه های این عملیات ذریعه چند تن ژورنالیستهای امریکائی فلمبرداری و تحت عنوان «عملیات خاموش و سکوت» در صفحات تلویزیون نشان داده شد.»

هرگاه صرف در عرصه زیانهای رسیده در عرصه های آموزش و بهداشت در سالهای ۱۹۸۰ سخن گفته شود، بر طبق آمار و ارقام انکارناپذیر بیش از دوهزار مکتب و مدرسه و بیش از سه صد مرکز صحنی ویران و به آتش کشیده شده است. مجموعه ضایعات اقتصادی، زیانها و خسارات ناشی از فعالیتهای مستقیم و غیر مستقیم خرابکارانه و باندتیزم اقتصادی در طی دهه ۱۹۸۰ نزدیک به یکهزار میلیارد افغانی (به نرخهای سال ۱۹۹۰) بالغ میگردد.

درباره خرابکاریها و ضایعات اقتصادی در بالا صرف اشاراتی بعمل آمد، ولی حجم و حدود آنها بزرگ و گسترده بود. با آن، ویرانیه و زیانهای اقتصادی میتوانست تلافی گردد. ولی آنچه نتوانست هرگز جبران شود، تلفات انسانی - شهادت، جراحت و معلولیت ده ها هزار تن از بهترین فرزندان میهن بود.

وسایل ترانسپورتی بیش از همه در معرض نابودی از سوی گروه های متذکره مسلح قرار میگرفت. در طول سالهای ۱۹۸۰، تعداد بیشمار موترهای باربری با اموال آنها غارت یا سوختانده شدند. طی آن سالها اتفاق میافتاد که حتی در جریان یکروز ده ها عراده موتر غارت میگردد و شماری از رانندگان و مالکین وسایل، کلینرها و برخی از مسافری که در برابر زورگوئیها و راه گیریها مخالفت یا مقاومت نشان میدادند جابجا کشته میشدند یا مورد آزار و اذیت قرار میگرفتند. افسار دیگری که بیشتر در معرض خطر اذیت، شکنجه و نابودی از جانب دسته های مسلح قرار میگرفتند، عبارت از معلمان، کارمندان دولت،

دوکتوران و کارگران، روحانیون و ملامامان بودند. ایشان با همکاری با دولت متهم (!) و محکوم به جزا میشدند!

دگروال یوسف در صفحه ۱۶۶ کتاب متذکره خویش در رابطه به هدف قرار دادن آموزگاران، چنین مینویسد:

«در جمله حملات تحریری یکی آن عبارت از کار گذاشتن بمب در تحت یک میز طعامخانه پوهنتون کابل در اواخر ۱۹۸۳ بود. این بمب در جریان صرف غذا منفجر گردید که به اثر آن بشمول یک پروفیسور زن ۹ نفر شوروی کشته شدند. مؤسسات تعلیمی بهترین اهداف را تشکیل میداد چون همه پرسونل کمونیستهای بودند که به شاگردان عقاید مارکسیستی تلقیح مینمودند. مجاهدین این عمل را بمثابة فاسد ساختن قشر جوان دانسته و مدعی بودند که جوانان ما بدینگونه بسوی الحاد کشانیده میشوند.»

توجه شود که نامبرده گویا برای توجیه عمل ضد انسانی خویش بمب گذاری را در طعامخانه دانشگاه کابل وانمود میسازد که بصورت انتخابی صرف شوروی ها را کشت، در حالیکه شورویها در دانشگاه متذکره و آنهم در طعامخانه نبودند. سپس او هدف قرار دادن مؤسسات تعلیمی را بهترین هدف می شمارد و گویا آنرا توجیه مینماید که همه کمونیستها بودند؛ در حالیکه این امر از یکسو حقیقت ندارد و از سوی دیگر اینکه در مؤسسات تعلیمی درس الحاد داده نمی شد. آن ادعا بطور قطع دروغ است. بدینگونه بملاحظه میرسد که برپایه چه تصورات واهی چگونه انسانهای بیگناه بقتل میرسیدند.

دگروال موصوف که رهبری خرابکاریها و انسان کشی هارا از سوی اداره استخبارات نظامی پاکستان به اعتراف خودش برعهده داشت، یکبار دیگر میخواهد که راکت زنها بر شهرها و مناطق تجمع مردم را گویا توجیه نماید. باین گفته های وی (ص ۱۶۷) توجه نماید:

«طریق سومی استیصال و زون کابل همانا حملات وقفه ای راکتهای دوربرد بود. این شیوه بحيث تقریباً یک وسیله عادی چنین ضربات درآمد. با تعداد ده ها هزار راکت در مدت زمان این جنگ بر کابل و یا زوایای آن

فروریختانده شده است. بجز در روزهای خیلی سرد، وقفه ای چندان در حملات راکتی رخ نداده است... من هیچگاه ادعا نمیکنم که افراد ملکی و بیگناه و همچنان هواخواهان مجاهدین در اثر حملات راکتی ما بقتل نرسیده اند. چنین واقعات به کثرت رخ داده ولی بطور غیر عمدی! بتأسف. جنگهای امروزی را نمیتوان بدون تلفات افراد بیگناه براه انداخت. اگر ما حملات خویش را بر کابل با توجه به تلفات ملکی ها متوقف میساختیم این بمعنی انصراف و ترک گفتن استراتژی اساسی ما میبود. یک تعبیر افشاء گرانه قوماندان عبدالحق که در زدن کابل سهم فعال گرفته، مؤید این حقیقت بوده است. وی ضمن مصاحبه با «مارک اربان» نویسنده کتاب «جنگ در افغانستان» چنین میگوید: «هدف آنها (مجاهدین) افراد ملکی نبود... ولی اگر در تحت ضربات من واقع شوند باکی ندارم».

به نظر من تبصره بر اعترافات صریح فوق از سوی رهبر عملیات راکت زنی بر کابل و نقاط تجمع انسانی دیگر یعنی دگروال یوسف مامور استخبارات نظامی پاکستان مبنی بر پیشبرد مبارزه منفی خرابکارانه و ضد انسانی (پرتاب ده ها هزار راکت بعنوان یک وسیله عادی روزانه - به اعتراف وی) زاید است. با تأسف بزرگ در سالهای ۱۹۸۰ شمار بیشماری از بهترین فرزندان میهن اعم از حزبها و غیر حزبها، مشتمل بر دوکتوران، انجیران، فرهنگیان، آموزگاران، رانندگان، کارگران، کارمندان و دیگران که انقلابی خواننده میشدند، به شهادت رسیدند و ده ها هزار تن از مردان و زنان، جوانان، کهنسالان و کودکان قربانی راکتهای باصطلاح مردم ما کور، انفجارات و هجوم ها شدند. ده ها هزار تن دیگر که در صفوف ارتش، نیروهای امنیتی در شهرها و شاهراه ها، سپاهیان انقلاب، گروه های مدافعین، سازمانهای اجتماعی و نیروهای قومی و محلی گرد آمده بودند، در راه دفاع از دستاوردهای مردم خویش جان سپردند. جنگ ویرانگر بطور کلی موجب تلفات اسفناک در میان صفوف نیروهای درگیر جنگ از هردو سو گردید. ولی تلفات جنگی نیروهای مخالف در مقایسه با نیروهای دولتی بمراتب کمتر تخمین میگردد. زیرا شیوه های

جنگ چریکی، حملات بازقین، کمین‌گیریها، جنگ و گریز، عدم استقرار در یک موضع معین و مشخص، سیالیت و تقسیم‌بندی نظرات به دسته‌های کوچک که از سوی گروه‌های مسلح مخالف دولت اعمال میگردید و امکانات عقب‌نشینی و تجهیز مجدد آنان در خاک پاکستان یسادی وجود داشت، آسیب‌پذیری آنان را به حد اقل رسانده بود. با اشاره باین مطلب دگروال یوسف موصوف در اثر خویش (ص ۱۵۷) چنین ابراز می‌دارد:

«من در قریب الاختتام سال ۱۹۸۵ با مشاهده یک سلسله جنگ‌های مدهش و خونین مطمئن شدم که مجاهدین هنوز در موقف بهتری قرار دارند. آنها بجز در نواحی کابل با تحمل عقب‌نشینی که بر علل آن در فصل بعدی (فصل نهم) بحث خواهد شد، دیگر در هیچ نقطه کشتور متحمل کدام تلفات و یا شکست عمده‌ای نشده بود. این پایداری و مقاومت مجاهدین علیرغم فشارها و ضربات روز افزون شورویها و بهتر شدن کارکردگی قوای افغانی ثابت نگهداشته شد.»

شایان یاد آوری میدانم که اسناد و مدارک فراوان دال بر بیرحمیها در برابر اعضای حزب، سازمانهای اجتماعی، حتی اسیران و افراد ملکی که در سالهای ۱۹۸۰ اعمال گردید، گواهی میدهد. گورخونین هزاران شهید در تپه مرنجان کابل و ولایات مختلف از یکسو از بیرحمیها نسبت به آنان و از سوی دیگر از فداکاریها، قهرمانیها و از خود گذریهای ایشان بنام مردم و میهن حکایتها دارد.

در اینجا، افزون بر شهادت مستقیم دیگران، صرف بعنوان یک نمونه که چگونه فریب همراه با بیرحمی بکار گرفته میشد، از شهادت فیض محمد، وزیر امور قبایل و سرحدات افغانستان در نیمه اول سالهای ۱۹۸۰ تذکار بعمل می‌آید که وی بنام مصالحه دعوت برخی از سران گروه‌های مسلح و قبایل را پذیرفت ولی خلاف تمام موازین قبولشده و عنعنات بگونه بیرحمانه‌ای به شهادت رسید.

(فصل هشتم)

پیشنهادات ج د ا برای انجام مذاکرات
با پاکستان و ایران
جهت حل سیاسی مسأله افغانستان

دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان از نخستین روزها جانبدار حل هرگونه اختلافی با کشورهای همسایه از طریق مذاکرات و ایجاد مناسبات متقابل، برابر و مبتنی بر همسایگی نیک برپایه تفاهم و دوستی بود. در فصول قبلی درباره تأکیدات دولت افغانستان در زمینه سیاست خارجی بر دواصل عمده همزیستی مسالمت آمیز و موقف عدم انسلاک کشور، صحبت بعمل آمده است. همچنان خروج قوای شوروی از افغانستان مطلقاً مربوط و منوط به قطع مداخلات از خارج در امور افغانستان گردیده بود. ولی طوریکه در فصل قبلی دیدیم پاکستان برغم مداخلات برهنه و گسترده خویش مؤکداً از وجود هرگونه مداخله ای در امور افغانستان انکار میورزید. این امر وضع دشواری را بوجود آورده بود. زیرا از یکسو، پاکستان نه تنها از مداخلات دست نمی کشید بلکه بگونه روزافزون آنرا گسترده تر و پر دامنه تر میساخت و از سوی دیگر به وجود آن اذعان نمیکرد. بنا بر آن، از جستجوی هرگونه راه حلی برای پایان بخشیدن به تنش میان دو کشور سرباز میزد. زیرا ضیاء الحق میخواست که بر سر مسأله افغانستان با ایالات متحده امریکا معامله نماید. اعتماد و پشتیبانی آنکشور را از رژیم خویش جلب نماید و برای اخذ امتیازات و کمکهای نظامی از آن، هرچه بیشتر جانانه بزند.

اداره ایالات متحده امریکا و بویژه حکومت رونالد ریگن میخواست که نه تنها مداخله و جنگ در افغانستان پایان نیابد، بلکه بخاطر گرفتن انتقام جنگ ویتنام از اتحاد شوروی و تشدید جنگ سرد در جهان، جنگ در افغانستان هرچه بیشتر تمدید و تشدید گردد و نتیجتاً زمینه برای خروج نیروهای شوروی از افغانستان به زودی فراهم نشود. به قراریکه دینگو کوردوویز معاون سرمنشی سازمان ملل متحد و نماینده خاص آن سازمان در امور افغانستان اظهار میدارد، باوصف اینکه در اوایل دسامبر ۱۹۸۰ اتحاد شوروی تمایل خویش را برای پذیرش نقش ملل متحد برای حل سیاسی مسأله افغانستان ابراز داشت، ولی حکومت امریکا با آن مخالفت ورزید.

حکومت ج د ا به تاریخ ۱۴ می ۱۹۸۰ اعلامیه ای را به نشر سپرد و در آن خواهان مذاکره برای حل و فصل سیاسی مسأله افغانستان و قطع مداخله از خارج در امور افغانستان گردید. براساس آمادگی حکومت ج د ا برای انجام مذاکرات و تمایل اتحاد شوروی، کورت والد هایم سرمنشی ملل متحد، خاویر پیریز دو کویار را که در آن زمان بی‌حیث معاون سرمنشی در امور خاص سیاسی ایفای وظیفه میکرد، دو بار: در آغاز سال ۱۹۸۱ و در ماه اگست آنسال به کابل، اسلام آباد و تهران اعزام نمود. در این دیدارها و صحبت‌های بعدی در مرکز ملل متحد واضح گردید که اجندای مذاکرات باید دارای چهار جزء، یعنی: خروج شوروی از افغانستان، جلوگیری از مداخلات پاکستان در امور افغانستان، حل مسأله مهاجرین و تضمینات بین المللی باشد. ولی بر طبق نوشته کوردوویز، پاکستان برغم موافقت ضمنی و اولی خویش از قبول نظریات نماینده خاص ملل متحد به بهانه اینکه آنکشور در امور افغانستان مداخله نمی کند، اباورزید. باینقرار، سالهای دیگر فاجعه آمیز گذشت و سرانجام بر پایه همین پیشنهادات موافقتنامه ژنیو به امضاء رسید، ولی برغم آن، مداخله هرگز قطع نگردید.

پس از دومین مسافرت پیریز دو کویار، حکومت ج د ا به تاریخ ۱۴ اگست ۱۹۸۱ اعلامیه دیگری را با محتوی پیشنهادات نوین بخاطر انجام مذاکرات و حل سیاسی به نشر رسانید. این اعلامیه در یک اجلاس فوق العاده

شورای وزیران تحت ریاست اینجانب بحیث صدراعظم افغانستان مورد تصویب قرار گرفت. در این اجلاس شاه محمد دوست وزیر امور خارجه در مورد سیاست خارجی حکومت گزارشی ارائه نمود و بر پایه آن اعلامیه متذکره بمنابه قطعنامه حکومت پیرامون اوضاع سیاسی آنزمان در کشور، مورد تصویب قرار گرفت.

در اعلامیه به ادامه اصول اعلام شده قبلی در اعلامیه مؤرخ ۱۴ می ۱۹۸۰ پیشنهادات نوینی ارائه گردید که مبین انعطاف پذیری بیشتر جانب جمهوری دموکراتیک افغانستان برای انجام حل سیاسی بود و در آن گفته میشد که جانب افغانی مخالف اشتراک نماینده خاص سرمنشی ملل متحد در مذاکرات نمی باشد. چنانکه دیگو کوردوویز در اثر خویش تحت عنوان "آنسوی افغانستان" که ترجمه آن "حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان" نام گرفته است (ص ۱۶۲) می نویسد:

«افغانستان در ماه اگست یک تعداد پیشنهادهای دیگر را به نشر سپرد. در این پیشنهادها اساساً آنچه تکرار شده بود که در پیشنهاد های ماه می گفته شده بود. معیناً پیشنهادهای جدید یک نرمش قابل ملاحظه ای را در موقف کابل نشان میداد. کابل آماده بود که مذاکرات سه جانبه را بپذیرد. دوست (وزیر امور خارجه ج د ا) به والدهایم (سرمنشی ملل متحد) گفت که حکومتش تمام آنچه را انجام داد که بخاطر آغاز مذاکرات ضروری پنداشته میشد.»

بمنظور آشنائی با متن اعلامیه مؤرخ ۲۴ اگست ۱۹۸۱ حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان و بنا بر اهمیت سیاسی این سند، بخشهای عمده آن در اینجا (از سالنامه افغانستان، شماره ۴۷ سال ۱۳۶۰ خورشیدی، ص - ۳۲۳ - ۳۲۶) ذیلاً اقتباس میگردد:

«(۱) هدف عمده و محتوی اساسی حل و فصل سیاسی را باید قطع کامل و مطمئن مداخلات مسلحانه، و اشکال دیگر مداخلات از خارج در امور داخلی افغانستان و تضمین قابل اعتباری در جهت عدم تکرار آنها در آینده تشکیل دهد.

(۲) بعثت اینکه در حال حاضر مداخله مسلحانه و دیگراعمال تحریبی در افغانستان بیش از همه از خاک پاکستان صورت میگیرد، حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان بارها به حکومت پاکستان پیشنهاد نموده و بازهم پیشنهاد مینماید تا نمایندگان هر دو کشور برای بحث روی مسایل مربوط به آغاز مذاکرات بمنظور حصول توافق درباره عادی ساختن مناسبات بپردازند.

حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان آماده خواهد بود در جریان چنین مذاکراتی سایر مسایلی را که بین افغانستان و پاکستان وجود دارد نیز مورد بررسی قرار دهد تا روابط میان افغانستان و پاکستان عادی گردیده ثبات و آرامش تأمین شود.

حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان یکبار دیگر روی پیشنهاد خود .. حکومت جمهوری اسلامی ایران بمنظور آغاز مذاکرات در جهت تدارک مؤفقانه درباره انکشاف مناسبات دوستانه و همکاریهای همه جانبه متقابل مفید بین دو کشور بشمول تبادلات تجارتي، همکاریهای اقتصادی و ترانزیتی و روابط فرهنگی تأکید می نماید.

موافقتنامه ها میان افغانستان و پاکستان و افغانستان و ایران باید اساسات مورد قبول همگانی مبنی بر احترام متقابل به حاکمیت ملی، آمادگی برای رشد مناسبات براساس اصول همسایگی نیک و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر را احتوا نماید و همچنان شامل تعهدات مشخص در جهت منع فعالیت‌های مسلحانه و هرگونه فعالیت‌های خصمانه دیگر از خاک یک کشور علیه کشور دیگر باشد.

(۳) حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان با ترجیح دادن به تسر بخشیدن آغاز مذاکرات دوجانبه با پاکستان و هم با ایران در صورت تمایل طرف پاکستان و ایران آماده خواهد بود به مذاکرات سه جانبه نیز بپردازد. اما عدم تمایل یکی از کشورهای مذکور برای انجام مذاکرات نباید مانعی برای آغاز مفاهمه بین افغانستان و کشور سومی برای حصول توافقیهای مربوط بین آنها و همچنان برای تحقق بعدی این توافقات باشد.

بدیهی است کشوریکه ابتداء از مذاکرات اباہ میوزرد میتواند بعداً بآن ملحق گردد و یا مذاکرات مستقل را با جمهوری دموکراتیک افغانستان انجام دهد.

حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان مخالف آن نیست که سرمنشی سازمان ملل متحد و یا نماینده وی در مذاکرات جمهوری دموکراتیک افغانستان با حکومت پاکستان و ایران چه این مذاکرات دوجانبه و یا سه جانبه باشد، اشتراک نماید.

(۴) حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان طوریکه در فرمان هیأت رئیسه شورای انقلابی مؤرخ ۲۸ جوزای ۱۳۶۰ مطابق ۱۸ جون ۱۹۸۱ و سایر اسناد رسمی جمهوری دموکراتیک افغانستان در مورد عقو عمومی تذکار یافته برای آن‌عده از افغانهاییکه بنا بر علل مختلف مؤقتاً در خاک پاکستان و دیگر کشورهای همسایه بسر میبرند آزادی و مصئونیت کامل در صورت بازگشت شان به وطن تأمین خواهد نمود. حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان برای چنین اشخاص امنیت، آزادی انتخاب محل اقامت، اشتراک مساویانه در حل و فصل مسأله زمین در چهار چوب اصلاحات ارضی را تضمین مینماید و برای آنان شرایط لازم زندگی، کار و فعالیت با ثمر اجتماعی به نفع وطن ایجاد خواهد شد.

پس از آن در این اعلامیه از ایجاد شرایط مساعد برای بازگشت داوطلبانه مهاجرین به افغانستان و رساندن کمکهای همه جانبه مادی و معنوی به ایشان و رسیدن به توافق، در صورتیکه بخشی از ایشان مایل به بازگشت نباشند، صحبت بعمل آمده بود. اعلامیه مشعر بود که:

« (۵) جزء متشکله حل و فصل سیاسی را باید تضمینات قابل اطمینان بین المللی و توافقات در مورد قطع و عدم تجدید مداخله مسلحانه و هرگونه دخالت دیگر در امور افغانستان تشکیل دهد.

دولتهائیکه این تضمینات را ارائه میدارند باید خود از اعمال چنین مداخلات بطور قطعی خودداری نموده و از توافقات حاصله با استفاده از نفوذ و

اعتبارشان پشتیبانی نمایند. بدینمنظور دولتهای تضمین کننده میتوانند اسنادمربوط را طرح و تصویب نمایند و در آن تعهد بیاورند که حق حاکمیت و استقلال و تمامیت ارضی افغانستان و موقف آن را بحیث یک کشور غیر منسلک احترام و رعایت کنند. از جانب خود جمهوری دموکراتیک افغانستان، طرفداری خود را از سیاست صلح و عدم انسلاک و تمایل خود را به انکشاف روابط دوستانه، با تمام کشورها و به نوبه اول با کشورهای همسایه اعلام میدارد.

با اینکه جمهوری دموکراتیک افغانستان ترکیب کامل کشورهای تضمین کننده را در حال حاضر از قبل تعیین نمی کند، مانند سابق عقیده دارد که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و ایالات متحده امریکا و همچنان بعضی کشورهای دیگر که هم برای افغانستان و هم برای همسایگان آن که با افغانستان مذاکره میکنند مورد قبول قرار گیرد، باید شامل این ترکیب باشد.

طرح و تنظیم تضمینات بین المللی و حل تمام مسایل دیگری که با منافع افغانستان ارتباط دارد باید با شرکت حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان صورت گیرد. درعین حال حکومت ج د ا مخالف این امر نیست که بحث روی مسایل مربوط به طرح و تنظیم تضمینات بین المللی همزمان با مذاکرات دوجانبه یا سه جانبه بین افغانستان و پاکستان و ایران آغاز و موازی با آن جریان یابد. در مراحل اولیه چنین بحثها میتواند شکل مشوره های غیر رسمی را داشته و بعداً در یک جلسه مربوط بین المللی مطرح گردد.

(۶) در صورت قطع و عدم تجدید تضمین شده مداخلات مسلحانه و سایر اشکال دخالت در امور داخلی افغانستان، عللی که افغانستان را مجبور ساخت از اتحاد شوروی درخواست فرستادن قطعات نظامی خود را به قلمرو افغانستان نماید، برطرف خواهد شد.

مطابق بآن، برای نیل به حل و فصل سیاسی بشمول طرح و تنظیم تضمینات بین المللی، این امکان مهیا خواهد شد که براساس توافق طرفین افغانستان و اتحاد شوروی ترتیب و تنظیم مدت زمان یا بعباره دیگر جداول

بازگشت قطعات نظامی شوروی از افغانستان تعیین شود. بازگشت قطعات نظامی شوروی همگام با تحقق توافقات حاصله صورت خواهد گرفت.

بدین ترتیب به هر اندازه‌ای که توافقات مبنی بر منع مداخله در امور داخلی افغانستان زودتر حاصل و عملی گردد به همان پیمان‌های خروج نیروهای شوروی زودتر آغاز و انجام خواهد یافت و برعکس.

(۷) طوریکه از مواد فوق برمی آید، جمهوری دموکراتیک افغانستان اعتقاد عمیق دارد که حل و فصل سیاسی اوضاع پیرامون افغانستان که طرح و تنظیم و عملی کردن آن می‌تواند مرحله به مرحله اجرا شود، نه تنها پاسخگوی منافع مردم افغانستان و مردمان کشورهای همسایه می‌باشد، بلکه موجب رفع تشنج‌هاییکه در منطقه بطور کلی بوجود آمده است، خواهد گردید.

در صورتیکه اکثریت شرکت کنندگان موافق باشند، در این ارتباط حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان مخالف آن نیست که جنبه‌های بین‌المللی مسئله اطراف افغانستان همراه با مسایل تأمین صلح و امنیت در منطقه خلیج مورد بحث قرار گیرد، لیکن عدم توافق در مورد چنین بحث و ارزیابی مشترک هر دو مسئله نباید موجب به تأخیر انداختن آغاز حل و فصل سیاسی اوضاع پیرامون افغانستان گردد.

(۸) در هر نوع مذاکرات دو جانبه، سه جانبه و یا چند جانبه منجمله در بخشی که با تضمینات ارتباط دارد، مسایل مربوط به نظام موجود در افغانستان، ترکیب حکومت آن و یا دیگر مسایل داخلی آن مورد بحث قرار نمی‌گیرد. این مسایل تنها بوسیله مردم افغانستان، نه از جانب کس دیگری حل می‌شود و درآینده نیز چنین خواهد بود.»

طوریکه بملاحظه می‌رسد اعلامیه مذکوره حکومت ج ۱، تضمینات بین‌المللی قابل اعتماد و توافقاتی را که عمدتاً باید شامل قطع مداخله در امور داخلی افغانستان و عدم تجدید آن باشد، مشخص ساخته بود و در آن گفته می‌شد که می‌تواند مذاکرات در مراحل اولیه حتی شکل مشوره‌های غیر رسمی چند جانبه را داشته باشد و سپس در یک جلسه بین‌المللی مطرح گردد.

در اعلامیه متذکره مسأله مربوط به بازگشت قطعات نظامی شوروی از قلمرو افغانستان بگونه کاملتر نسبت به اعلامیه پیشین توضیح گردیده و پیشنهاد شده بود که بمجرد قطع مداخله از خارج و ارائه تضمینات بین‌المللی برای عدم تکرار آن، نیروهای شوروی از افغانستان خارج می‌گردد. چنانکه در اعلامیه به صراحت تذکار یافته بود: «به هر اندازه‌ایکه توافقات مبنی بر منع مداخله در امور افغانستان زودتر حاصل و عملی گردد، به همان پیمانانه خروج نیروهای شوروی زودتر آغاز و انجام خواهد یافت و برعکس».

همچنان به اظهارات دیگر حکومت ج د ا مبنی بر آمادگی جانب‌افغانی برای بررسی سایر مسایل موجود میان افغانستان و پاکستان بخاطر عادی ساختن روابط میان هر دو کشور و تأمین ثبات و آرامش که در اعلامیه تذکار یافته بود، نمیشد کم بهاء داد.

اعلامیه ۲۴ اگست حکومت ج د ا هرگاه مورد قبول قرار می‌گرفت، گام مهمی بود که راه را برای حل و فصل سیاسی مسأله افغانستان سالها قبل هموار می‌ساخت. باین جهت این سند در همان زمان مورد توجه خاص آنانی قرار گرفت که علاقمندی به عادی ساختن اوضاع در منطقه آسیای جنوب غربی داشتند. ولی طوریکه قبلاً دیدیم حکومت پاکستان در تحت رهبری ضیاءالحق میخواست که نقشه آسیای جنوب غربی را به نفع خود تغییر بدهد. چنانکه دیگور دو ویز در اثر مشترک خویش با سلیگ هریسن تحت عنوان «آنسوی افغانستان» بر گردان آن به زبان فارسی، (ص ۱۸۶) مینویسد که ضیاءالحق در یک مصاحبه به وی گفته بود: «هدفش از ابتدای جنگ این است که... یک رژیم دست‌نشانده پاکستان را در آنجا بوجود بیاورد و در صف بندیهای استراتژیک در آسیای جنوبی تجدید نظر صورت گیرد».

دیگور دو ویز به ادامه مینویسد که ضیاءالحق به وی چنین اظهار داشته بود:

«ما حق آنرا بدست آورده ایم که در افغانستان یک رژیم دوست ما بوجود آید. ما بحيث یک کشور جنبه، مقدم خطری را متقبل شدیم. هرگز اجازه

نخواهیم داد که حالات در آنجا به شکل سابقش برگردد، طوریکه اتحاد شوروی و هند در آنجا نفوذ داشته باشند و بر قلمرو ما دعوی وجود داشته باشد. حکومت افغانستان یک حکومت واقعاً اسلامی خواهد بود و بحیث جزء ای از جیب عمومی احیای اسلامی فعالیت خواهد کرد و روزی خواهد رسید که مسلمانان ب اتحاد شوروی را بخود جلب و جذب نمایند.

واقعاً تجربه نشان داد که پاکستان هرگز به حل مسأله در افغانستان و دست بردار از مداخله نبود. در غیر آن از همان آغاز بر پایه پیشنهادات ج د ا. امکانات عینی و عملی وجود داشت که صرف با قطع مداخله از سوی پاکستان. نیروهای شوروی از افغانستان فوراً خارج گردد. خواست حکومت ج د ا خیلی روشن بود که پاکستان از تشویق، تسلیح، تمویل، سازماندهی، تربیت نظامی، تحریک و اعزام گروه‌های مسلح مخالف و اعزام افراد نظامی پاکستان در داخل افغانستان دست بردارد. البته در هیچ جا گفته نشده بود که پاکستان تضمین نماید که با اصطلاح نیروهای مقاومت یا مجاهدین را از جنگ در داخل افغانستان با دولت افغانستان باز دارد. این امر در صورت قطع مداخله از پاکستان و خروج قوای شوروی از افغانستان، مربوط میشد به تناسب نیروها و مبارزه میان دولت و مخالفین که سرانجام به نفع یک جانب یا همسوئی آنها می انجامید و در آخرین تحلیل از رنجهای مردم، تلفات سنگین و بفرنجی اوضاع کاسته میشد.

به رغم پیچیدگی اوضاع و دقت در کاربرد اصطلاحات سیاسی و کشمکش‌های دیپلماتیک، مسأله به همان سادگی بود که در بالا تذکار یافت، ولی این حکومت پاکستان بود که در هر صورت و با هر قیمت تصمیم داشت وضع سیاسی را در افغانستان به نفع خود تغییر بدهد و پیوست با آن از هر اقدام خویش علیه افغانستان ولو که در عمل خیلی برهنه و آشکارا انجام میگرفت، از نگاه لفظی و به بیان دیپلماتی پیوسته انکار نماید. این سیاست پاکستان مبنی بر ایجاد حکومت دست‌نشانده خود در افغانستان در وجود طالبان سرانجام تحقق یافت، ولی به چه قیمت گران، با چه نتایج هولناک و با چه فجایع بعدی که یکسره

افغانستان و مردم آنرا از زندگی و هستی مادی و معنوی ساقط کرد و آنها را یکباره بمقیاسهای چندین قرن به عقب راند!!

به صراحت بمشاهده میرسد که اعلامیه ۲۴ اگست ۱۹۸۱ حکومت ج د ا در راستای تمایل نماینده خاص سرمنشی سازمان ملل متحد، پیریز دوکویار، مبتنی بر چهار اصل: عدم مداخله، خروج قوای شوروی، تضمینات بین المللی و مسأله مهاجرین، تنظیم گردیده بود. طوریکه بعداً ملاحظه خواهیم کرد، اعلامیه متذکره بگونه ای بنثابه سنگ پایه توافقات ژنیو در ۱۴ اپریل ۱۹۸۸ قرار گرفت، ولی چقدر به تأخیر!!

مساعی دیگو کوردو ویز که با انتخاب پیریز دوکویار بمقام سرمنشی ملل متحد، عین نقش وی را بحیث معاون سرمنشی در امور خاص سیاسی و نماینده ویژه ملل متحد برای افغانستان طی ۷ سال (از سال ۱۹۸۱ تا سال ۱۹۸۸) ایفاء نمود، موجب تقدیر بود. وی موفق گردید که سرانجام امکانات برای امضای توافقات ژنیو (مؤرخ ۱۴ اپریل ۱۹۸۸) فراهم گردد. این موضوع در بخش بعدی این یادداشتها و خاطرات دنبال خواهد شد.

(فصل نهم)

تحلیل مختصری از اوضاع سیاسی و نظامی در کشور
طی سالهای حاکمیت

ببرک کارمل در رأس حزب و دولت

پس از حوادث براندازی رژیم ترور و اختناق امین و استقرار نظام نوین در تحت رهبری ح د خ ا و در رأس آن ببرک کارمل در پایان سال ۱۹۷۹ در افغانستان، فضای جدید با توجیهاات گوناگون بوجود آمده بود. از این حوادث برداشتها و تلقیات متفاوت و متناسبا "ارزیابیها و برخوردهای گوناگون وجود داشت. دست کم سه گونه موضعگیری متفاوت در درون و برون کشور قابل تشخیص بود:

(۱) مردم عادی و اکثریت خاموش در داخل کشور از تغییرات و رویدادهائی که منجر به پایان یافتن یک دوران استبداد خونین در کشور گردیده بود، با خوشنودی استقبال کردند. در میان این اکثریت عظیم، خانواده های قربانیان جنگ و مقاومت و رژیم استبداد و اختناق، آنانیکه مستقیم یا غیرمستقیم زیان دیده بودند، زندانیان آزاد شده، اعضاء و هواداران حزب دموکراتیک خلق افغانستان، احزاب و سازمانهای سیاسی مترقی و اجتماعی و غالب روشنفکران کشور شامل بودند. خوشنودی، به پیشواز گرفتن و پشتیبانی این گروه های مردم چنان گسترده بود که اصلاً "به مسأله حضور نیروهای شوروی در کشور توجهی نداشتند و حتی در آغاز همکاری آنرا تا حدود معینی برای برانداختن اهریمن داخلی از اریکه قدرت لازمی و یگانه راه می شمردند. البته در عرصه جهانی تمام کشورهای سوسیالیستی و سمتگیری سوسیالیستی، برخی از

کشورهای بیطرف، احزاب کمونیستی و مترقی و جنبشهای رهاییبخش ملی جهان سوم از تغییرات متذکره پشتیبانی مینمودند.

(۲) دنیای غرب و در رأس ایالات متحده امریکا چنان واکنش سریع، وسیع و غیر مترقبه در برابر رویدادهای متذکره و در قبال ورود قوای شوروی به افغانستان از خود نشان دادند که به بیان اکثریت صاحب نظران و تاریخنگاران بیسابقه بود. این اقدام اتحاد شوروی در بجهت جنگ سرد به بزرگترین دستاویز برای امریکا و غرب علیه آن کشور مبدل گردید. شیوه هائی را که مقامات شوروی برای ورود نیروهای خویش به افغانستان بکار گرفتند تا حدودی دلایل برای واکنش شدید غرب و برای برخی از همسایگان افغانستان و متحد آنها، بویژه پاکستان و چین بدست داد. واکنش جمهوری اسلامی ایران همانند، ولی از موضع جداگانه و اندکی محطاطانه بود. عربستان سعودی و کشورهای دیگر عربی همانند از لحاظ موضعگیریهای خارجی خویش بسود سیاستهای غربی و با پولهای بزرگ با آورده نفتی خویش بهترین زمینه تظاهر بنیادگرایی با حضور در صحنه سیاسی منطقه را بدست آوردند. مجموع این کشورها از شیوه های پیاده شدن سریع نیروهای پر شمار و باساز و برگ نظامی شوروی به افغانستان به هراس افتادند. تبلیغات پردامنه و گسترده هدفمندانه غرب مبنی بر آنکه شورویها قصد رسیدن به آبهای گرم اقیانوس هند و خلیج فارس و دستیابی به منابع نفتی منطقه را دارند، در حالیکه خود به آن باور نداشتند، آتش خصومت را در وجود رهبران آن کشورها شعله ورساخت.

(۳) وضع جدید پدید آمده در کشور و حضور قوای خارجی، برای گروه های مسلح و تنظیمهای سیاسی آنها در داخل پاکستان بهانه نیرومندی برای تشدید و توسعه فعالیتهای ایشان بدست داد. نیروهای آنها که متدرجا از سالها قبل با همکاری آنکشور سازمان بخشیده شده و مسلح گردیده بودند، در برابر نظام نوین در افغانستان بیش از پیش تشویق گردیدند و جان گرفتند. در وجود برخی از این نیروهای بنیادگرا، مداخلات در امور افغانستان از سوی پاکستان همسایه و متحدان منطقوی و بین المللی آن، مقیاسهای وسیع بخود گرفت.

بقرار ارزیابی‌های فوق، حاکمیت جدید در افغانستان در برابر بزرگترین آزمایش تاریخ کشور قرار گرفت. به هر اندازه‌ای که درجات تبلیغات و بدنام سازی از خارج در برابر نظام نوین اوج میگرفت، به همان پیمان‌ه حزب حاکم، ح د خ ایستادگی و استواری بیشتر از خود نشان میداد. مبارزه حاد میان این حزب و جانب مقابل برای دستیابی به عقول و قلوب مردم افغانستان در جریان بود. وجود نیروهای شوروی در داخل افغانستان اثر دوگانه داشت. یکی اثر تقویت کننده روانی برای جانبداران نظام و دیگری اثر بهانه دهنده و سوال برانگیز برای مخالفان در رابطه به حاکمیت و ماهیت و فعالیت آن. ولی آنچه مهم است اینکه در میان ارتش افغانستان مقاومت یا اختلافاتی در رابطه به ورود و حضور نیروهای شوروی، طوریکه وسیعاً در غرب و کشورهای همسایه پیشینی میشد، بروز نکرد.

نیروهای شوروی به شهادت غالب آگاهان و صاحب نظران طی سالهای نخست تا اینکه تحت حملات شدید گروه‌های مسلح قرار نگرفته بودند، در قرارگاه‌های خویش قرار داشتند و به مبارزه فعال نمی پرداختند. طی این مدت نیروهای نظامی افغانستان خود تجدید تشکل یافتند، بیش از پیش مسلح شدند و تا حدود زیادی قدرت اتکاء بخود کسب کردند. در این سالها براساس موافقتنامه‌های قبلی که شوروی‌ها با حکومت‌های محمد داؤد و حفیظ الله امین عقد نموده بودند، به اكمال ارتش افغانستان از لحاظ تسلیحات، مهمات و تجهیزات ادامه دادند. آنها بر پایه موافقتنامه‌های متذکره صرف یک چهارم قیمت سلاح‌های تحویل داده شده خویش را کماکان دریافت می‌داشتند. مشاورین نظامی شوروی که از گذشته‌ها در وزارت دفاع افغانستان و قطعات نظامی وجود داشتند، برای تجهیز و سازماندهی این نیروها و ارتقای قدرت رزمی آنها کار می‌کردند. مشاورین نظامی، بوسیله سرمشاور اردو که از گذشته (از حکومت محمد داؤد باینسو) دارای دفتر و صلاحیت معین در چهارچوب وزارت دفاع افغانستان بود، سرپرستی می‌شدند. افزون بر آن، برخی از افسران عالی‌رتبه آن کشور بشمول مارشال لئونیدسکوف معاون اول وزیر دفاع شوروی و مارشال احرامیوف به

صفت معاون وی، بعضاً از طریق مشاورین نظامی همکاری میکردند. ولی مشوره های آنان از یکسو بخاطر سازماندهی بهتر و تسلیح بیشتر نیروهای نظامی اثرات معین داشت و از سوی دیگر، شماری از نظامیان رژیم پیشین، خود رادریز چتر حمایت آنان پنهان میکردند و موجب تضعیف انضباط حزبی و نظامی در صفوف ارتش میگرددیدند.

معهدا، کادر رهبری افسران پرچمی در ارتش در حالیکه میانه خوبی با افسران بالار تبه نظامی شوروی نداشتند، بزعم اینکه ایشان از بقایای خلیقها در ارتش دفاع مینمودند، طی چند سال کارزیادی بخاطر تقویت اردو انجام دادند. در این سالها شمار زیادی از اعضاء و هواخواهان حزب شامل کادرفسری شدند. ریاست امور سیاسی اردو کار وسیع حزبی در میان صفوف ارتش و ارتقای روحیه رزمی افسران و سربازان انجام میداد. قانون مکلفیت عمومی عسکری مورد تصویب و تطبیق قرار گرفت و بر پایه آن سطح جلب و احضار در اردو ارتقا حاصل کرد. سازمانهای ملکی حزب و سازمانهای اجتماعی نیز در کارا کمال صفوف ارتش از لحاظ نفرات و ایجاد شور و شوق حزبی در میان ایشان نقش شایانی ایفا میکردند.

وزارت امور داخله که در رأس آن سید محمد گلابزوی و اداره خدمات اطلاعات دولتی (خاد) که در رأس آن نجیب الله قرار داشت، افزون بر وظایف مشخص خویش، قطعات تمام عیار نظامی تشکیل دادند. در وزارت امور داخله غندهای اوپراتیفی مجهز با سلاح های سبک و سنگین بشمول زرهپوشهای نفربر و تانکها در تمام ولایات بوجود آمد و خاد نیز کندکها و لواهای رزمی مسلح تشکیل کرد. این هردو اداره که روحیه جناحی خلقی و پرچمی در میان آنها مسلط بود، غالباً به رقابت همدیگر نیروهای مسلح خویش را تقویت میکردند. نیروهای وزارت دفاع، وزارت داخله و خاد در مجموع قوای مسلح کشور را تشکیل میکردند و بیرک کارمل قوماندان اعلی قوای مسلح کشور شمرده میشد. بموجب بند ۷ ماده چهل و سوم اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان کنترل قوای مسلح و بر گماری و برکناری کادرهای آنها از صلاحیت شورای

انقلابی و هیأت رئیسه آن بود که عملاً رئیس شورای انقلابی و قوماندان اعلی قوای مسلح این صلاحیت را بگونه روزمره اعمال مینمود.

افزون بر نیروهای مسلح کشور، دسته های دیگری نیز بنامهای گروه های مدافعین انقلاب که متشکل از هواخواهان حزبی، سازمانهای اجتماعی و اعضای جبهه ملی پدروطن و مجهز با سلاح سبک بودند در محلات مختلف شهر کابل، در مراکز ولایات و در بسیاری از دهات تشکیل شده و فعالیت میکردند. آنها وظیفه دفاع از محلات زیست، مکاتب، مساجد، کلینیکهای صحنی و سایر مؤسسات مردمی را برعهده داشتند. همچنان، سپاهیان انقلاب متشکل از داوطلبان مسلح حزبی برای دفاع از تأسیسات اقتصادی و ادارات گوناگون، پوسته ها و سنگرها در کمربندهای امنیتی شهرها و شاهراه ها با قطعات نظامی همکاری مینمودند و در جبهات و محلات دشوار گذار، نیروهای مسلح منظم را تقویت میکردند.

باینگونه، قوای بالنسبه نیرومند رزمی، دفاعی و امنیتی مجهز و آزموده در افغانستان بمرحله ای از رشد خود رسیده بود که به تنهایی قادر به هرگونه مانور نظامی بود و شمار آن همراه با قطعات منظم قومی و منطقوی، قطعات خاص، قطعات گارد و قطعات نظامی اوپراتیفی به پنجصد هزار تن میرسید. همچنان وضع اقتصادی و اجتماعی در کشور پیوسته بهبود می یافت که در بخش بعدی در اینباره به تفصیل صحبت خواهد شد. همچنان قابل تذکار است که هنوز تبلیغات از بیرون کشور در رابطه به حضور نظامی شوروی در داخل کشور بقدر کافی در اذهان مردم تأثیر وارد نکرده بود.

در این اوضاع و احوال، هرگاه قوای شوروی خاک افغانستان را ترک میکردند، امکانات عینی برای دفاع نظام بوسیله نیروهای خودی پدید گردیده بود. ولی متأسفانه درک، پیش بینی و اراده سیاسی کفایت نکرد و دومین اشتباه جدی در رابطه به ورود و حضور قوای شوروی در افغانستان رخ داد که بعدها جبران ناپذیر گردید.

بسیاری از آگاهان و تاریخنگاران و از جمله دیگو کوردوویز معتقد اند که یوری اندروپوف هنگامیکه در رأس رهبری حزب و دولت شوروی قرار گرفت، مسأله خروج قوای شوروی را از افغانستان در صدر اقدامات خویش قرار داد. ولی او بنا بر دو عامل توفیق نیافت. یکی وجود اختلاف در درون هسته رهبری و نظامیان شوروی در این مورد در کوتاه مدت و دوم تشدید زود رس بیماری وی که در دراز مدت نتوانست این نظر خویش را به کرسی بنشاند. بقرار معلوم، این مسأله از جانب اندروپوف با ببرک کارمل نیز، در سال ۱۹۸۳ حین مسافرت وی به اتحاد شوروی و اقامت در آنجا برای تداوی، مطرح شده بود. در هر حال، واقعیت اینست که اندروپوف مجال آنرا نیافت که درباره بازگشتاندن نیروهای خویش از افغانستان تصمیم قاطع اتخاذ نماید. در غیر آن، موافقت یا مخالفت دیگران تأثیر تعیین کننده در این باره نداشت. زیرا این شوروی بود که خود نیروهای خود را فرا میخواند.

(فصل دهم)

بروز اختلافات و تعویض رهبری حزب

ببرک کارمل طی سالهای نخست فعالانه کار میکرد، ولی بعداً "تاحدودی خسته و بیمار شده بود. وی ناگزیر برای مدتی در بیمارستان ویژه رهبران درمسکو بستر گردید و درحالیکه تاحدودی بهبود یافته بود به کشور بازگشت. معلوم است که وی طی آن مدت به تصامیم معینی برای تصفیه نسبی درکادر رهبری حزب و دولت رسیده بود. زیرا بمجرد ورود، این مطلب را در یک جلسه وسیع حزبی و دولتی تحت نام آغاز "فاز نوین" اعلام داشت. از اوضاع چنین برمیآید که این تصمیم از آن خود وی بود و ارتباطی به مشوره‌های شورویها نداشت. زیرا رهبران شوروی در رابطه به برهم زدن موازنه موجود میان پرچمیها و خلقیها در حزب و بویژه در ارتش بر پایه تجربه قبلی خیلی حساس بودند. واقعیت اینست که از مدتی باینسو در میان اعضای رهبری و فعالان حزبی ناراضیتهائی بوجود آمده بود. طرح ناخوشنودیها از این یا آن نظر و عمل رهبری حزب بعضاً خصلت فراکسیونی و جناحی بخود میگرفت.

وحدت شکننده ای که در پایان سال ۱۹۷۹ میان پرچمیها و خلقیها بوجود آمده بود، تا نیمه‌های دهه ۱۹۸۰ در سطح شکست ناپذیر به نظر میآمد. در آنزمان دیگر ادعای گرفتن قدرت از سوی خلقیها منتفی شده تلقی میگردد، ولی گروه بندیهای جدید در میان اعضای رهبری حزب بشمول خلقیها و پرچمیها در حال شکل بود. موضع ببرک کارمل تا آنزمان در حزب تحکیم یافته بود، گرایشهای جدید موجب نگرانی وی گردید.

شماری از ناراضیهای پرچمی پیرامون عبدالوکیل عضو کمیته مرکزی حزب و وزیر مالیه گرد آمده بودند و سید محمد گلابزوی عضو کمیته

مرکزی و وزیر امورداخله بگونه مفهوم شده رهبرخلیق‌های ناراضی تلقی میگردید. کارمل انگیزه مخالفت هردو و جانبداران ایشان را تمایل به ارتقاء به مقامات رهبری حزب و جاه طلبی میخواند و آنان نسبت به "کیش شخصیت" بیرک کارمل انتقاد میکردند.

همچنان شماری از طرفداران محمد رفیع که وی ظاهراً بوسیله کارمل از سمت وزیردفاع برکنار و همراه با شماری از افسران بالا رتبه پرچمی برای تحصیلات اکادمیک به اتحاد شوروی فرستاده شده بودند، نیز اختلافات و انتقاداتی را بالا میکشیدند.

انتقادات برخی از اعضای رهبری حزب بشمول نجم الدین کاویانی عضو کمیته مرکزی و مسئول تشکیلات حزبی در رابطه به گرایشهای جدید کارمل که به نظر ایشان موجب تقویت ناسیونالیزم پشتون میگردد، خیلی جدی بود.

شماری از اعضای رهبری و فعالان حزبی انتقاد وارد میکردند که چرا سازمانده فعالی چون نوراحمد نور، عضو بیروی سیاسی و منشی کمیته مرکزی بموافقت کارمل بيموقع برای تحصیل درانستیتوت علوم اجتماعی به مسکو اعزام یا "تبعید" گردیده است.

صالح محمد زیری عضو بیروی سیاسی و منشی کمیته مرکزی و دستگیر پنجشیری عضو بیروی سیاسی و مسئول تفتیش مرکزی، مانند همیشه نقش اپوزیسیونی با رهبری را، ایفاء میکردند و ناخوشنود بودند.

نجیب الله نیز انتقاد داشت که در رأس رهبری حزب تحرک لازم درمبارزه برضد مخالفین وجود ندارد. شماری از اعضای کمیته مرکزی و فعالان حزبی نسبت به وجود فراکیسیونها که از مقامات بالائی حزب رهبری میشدند، شکایت داشتند.

درمجموع، جانبداران گروهبندهای متذکره تشویشهایی را آگاهانه یا ناآگاهانه ابراز میکردند مبنی براینکه مبادا اشتباهات گذشته بگونه ای تکرار

گردد. آنان به فوت‌وهای چندین متره ببرک کارمل درجاده‌ها و عمارات برای اثبات نگرانی خویش از تبارز کیش شخصیت اشاره مینمودند.

باینگونه اختلافات و انتقادات درون رهبری فراگیر شده بود و البته این مطالب از سوی برخی از اعضای بیروی سیاسی با من نیز در میان گذاشته میشد و من خود نیز شاهد هر عمل و عکس العمل بودم. کارمل و جانبداران وی نه تنها انتقادات متذکره در بالا را وارد نمیدانستند، بلکه متقابلاً رهبران گروه‌ها را به فراکسیونبازی محکوم میکردند.

در جریان کشمکش درون رهبری حزب، ببرک کارمل موفق گردید که عبدالوکیل را به سمت سفیر به ویتنام بفرستد، ولی سید محمد گلابزوی که پشتیبانی جدی خلقیها و شورویها را با خود داشت بجای خودش باقی ماند. درحالیکه اختلافات در درون رهبری کماکان وجود داشت، زمانی فروکش میکرد و در مواقع دیگری تبارز مینمود.

در چنین اوضاع و احوالی، مسأله پیش کشیدن برخی از اعضای کمیته مرکزی به حیث اعضای بیروی سیاسی و منشی‌های کمیته مرکزی مطرح گردید. مسأله خیلی جنجال برانگیز و اکنون نه تنها ملاحظات تناسب میان پرچمیها و خلقیها، بلکه میان جناح‌های مختلف پرچمیها نیز مطرح بود، ولی سرانجام بگونه‌ای سازش میان طرفهای معین بوجود آمد و شماری از اعضای کمیته مرکزی به عضویت بیروی سیاسی پذیرفته شدند. مسأله عمده تعیین یک تن از اعضای بیروی سیاسی بحیث منشی تشکیلات حزبی بجای نوراحمد نور بود. چندین کاندید برای این پست وجود داشت، ولی کارمل باوصف احتیاط‌های لازم بعدها معترف بود که در مورد ابراز موافقت به تعیین نجیب‌الله به این پست اشتباه کرده بود. کارمل برپایه گرایشهای جدید خویش معتقد بود که در چنین مقامی باید یک تن پشتون بی تعصب و درعین زمان پرچمی وفادار تعیین گردد. در آن زمان نجیب‌الله حایز چنین خصوصیتی بود. اگرچه پس از پایان یک جلسه خیلی مهم و سرنوشت ساز قبل از پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی در نظر داشت که

موافقت خود را به انتقال نجیب الله از خاد به دارالانشاء باز گیرد، ولی دیگر آب از ناوه ریخته بود.

- قبل از آنکه نجیب الله نخست در حزب و سپس در دستگاه دولت جانشین بیرک کارمل میگردید، از لحاظ تشکیلاتی باید مراحل چندی را می پیمود که ۰ راه یافتن در دارالانشاء کمیته مرکزی گام نخست، ولی خیلی مهم بود. زیرا براساس معیارهای مسلط آنزمان، اولاً طرح تعویض بیرک کارمل که در حزب بقدر کافی محبوبیت و طرفدارداشت از مقامات رهبری کار ساده ای نبود و از سوی دیگر هرگاه جانشین مطرح می بود، فقط عضو ارشد بیروی سیاسی میتوانست این شانس را داشته باشد. در این مقام تصادفاً من بودم که یکی از بنیاد گذاران حزب و پس از کارمل چهره دوم در حزب شمرده میشدم و در درون رهبری حزب نیز هیچگونه مخالفتی با من وجود نداشت. ولی من شخصاً ادعای رهبری نداشتم و همچنان شاید تمام شرایط لازم برای این امر فراهم نبود.

مسافرت غیر رسمی به اتحاد شوروی:

اینگونه مسافرتها به مسافرتها کاری مسمی گردیده بود و آخرین آن در دوران رهبری میخائیل گرباچوف و بیرک کارمل انجام گردید. گرباچوف که در فبروری ۱۹۸۵ بحیث منشی عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی انتخاب گردیده بود، از هیأت افغانی تحت رهبری بیرک کارمل برای انجام یک مسافرت غیررسمی بغرض مشاوره دعوت بعمل آورد. اعضای هیأت عبارت بودند از: سلطان علی کشتمند (عضو بیروی سیاسی و صدراعظم)، صالح محمد زبری (عضو بیروی سیاسی و منشی کمیته مرکزی)، عبدالقادر (عضو کمیته مرکزی و وزیر دفاع)، نجیب الله (عضو بیروی سیاسی و رئیس خاد). نجیب الله برای نخستین بار در ملاقاتهای نوبتی کاری سالانه که در مسکو برای مشاوره صورت میگرفت، شرکت کرده بود. او بعداً جریان این بازدید را در مصاحبه های خویش با رسانه های گروهی گویا بمنظور "افشاء"

موضوع‌گیریهای کارمل، علنی ساخت. بنا بر آن من لازم میدانم تا نکات عمده آن ملاقات غیررسمی را در اینجا یادداشت نمایم.

در جریان ملاقات درمسکو که یکروز تمام را دربر گرفت، در تحت رهبری گرباچوف شماری از اعضای بیروی سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی شرکت کردند که عبارت بودند از: آندره گرومیکو صدر هیأت رئیسه شورای عالی اتحاد شوروی، نیکولای ریشکوف صدراعظم، بوریس پونیماریوف منشی کمیته مرکزی و رئیس شعبه مناسبات بین المللی حزب کمونیست، مارشال لئونید سک洛夫 وزیر دفاع، ویکتور چپریکوف رئیس کمیته امنیت دولتی.

در آغاز مذاکرات، میخائیل گرباچوف که به تازگی از مسافرت به فرانسه بازگشته بود، در رابطه به وضع جهان و شوروی سخن گفت و آشکارا نگرانی خویش را از وخامت اوضاع بین المللی و جنگ سرد که میتواندست به یک جنگ سوزان اتمی مبدل گردد، ابراز داشت. وی به صراحت اعلام کرد که شوروی آماده دیالوگ با غرب برای رفع خطر جنگ اتمی و تخفیف تشنجات بین المللی میباشد. وی اظهار داشت که سعی بعمل آورده است تا از مسافرت خویش به فرانسه بمثابة یک تربیون برای بیان مقدماتی نظریات خویش بجانب غرب استفاده نماید. وی در این موارد خیلی مستدل و قناعت دهنده صحبت میکرد و به وضوح مطالبی را در جهت نرمش سیاسی تفهیم و تلقین مینمود. او در پایان صحبت مقدماتی خویش در رابطه به ضرورت حل سیاسی مسأله افغانستان اشاراتی بعمل آورد و گفت که پس از ورود به اوضاع کنونی افغانستان و استماع نظریات هیأت افغانی مشوره های جانب شوروی را ابراز خواهد کرد.

بیرک کارمل در صحبت خود به تحلیل و تجزیه مفصل عوامل جنگ داخلی، تناسب نیروها و نظریات درباره دفاع از حاکمیت و پایان نظامی جنگ پرداخت. گرباچوف خود شخصا نکات عمده گفته های کارمل را یادداشت میکرد و افزون بر آن تمام جریان صحبت از جانب دوتن کارمند وزارت امور خارجه که خیلی خوب زبان فارسی را میدانستند، مستقیماً یادداشت میگردید و دوتن دیگر آنچه را که ترجمان به روسی ابراز میکرد، یادداشت مینمودند. پس

از پایان صحبت کارمل، منحیث معمول من به اختصار درباره وضع مالی - اقتصادی افغانستان صحبت کردم.

پس از صرف غذا و تبادل نظرهای جداگانه، دربخش دوم گرباچوف به تفصیل سخن گفت و نظریات خویش را در رابطه به تحکیم قدرت دفاعی افغانستان، ضرورت تعدیل دربرنامه‌ها و سیاستهای حزب دموکراتیک خلق افغانستان و ضرورت انعطاف سیاسی در برخورد با مخالفین و اقشار مختلف جامعه افغانستان و در مجموع برای حل سیاسی مسأله ابراز کرد. در پایان صحبت او، وضع بفرنجی در جلسه بوجود آمد و سوالها آغاز گردید. کارمل با برافروختگی اظهار داشت که از ضرورت تحکیم قدرت دفاعی افغانستان و توجه به بهبود وضع سربازان و افسران در اینجا صحبت میشود، در حالیکه در تحت رهبری مارشال سک洛夫، وزیر دفاع شوروی در امور وزارت دفاع افغانستان مداخله صورت میگیرد. قوای شوروی در افغانستان بطور فعال نمی‌جنگند و فقط خود را حفظ مینمایند. مارشال سک洛夫 خیلی به وضوح از صحبت کارمل برافروخته گردید، ولی به اشاره گرباچوف خاموش باقی ماند. مارشال سک洛夫 از افسران خیلی قدیمی ارتش شوروی، از شرکت کنندگان جنگ جهانی دوم و از جمله فاتحین برلین شمرده میشد. طوریکه قبلاً "تذکار یافت او در عین زمان اینکه معاون اول وزیر دفاع شوروی بود، با همکار نزدیک خویش - مارشال اخرامیوف مدتی را در افغانستان سیری کرد و کارمل وی را به حیث یکتن از حامیان جدی افسران خلقی مینداشت و میانه خوبی با وی نداشت. زیرا وی و همکاران او باین عقیده بودند که در صفوف قوای مسلح افغانستان افسران خلقی نسبت به پرچمیها در اکثریت اند، در حالیکه عملاً چنین نبود و شمار زیادی از افسران صرف بخاطر پوشش خویش و ترس از پیگرد رژیم امین خود را خلقی وانمود کرده بودند. همچنان برخی از نظامیان شوروی معتقد بودند که خلقیها نسبت به پرچمیها برای سرکوب مخالفین قاطعیت بیشتر دارند و باینجهت از آنان حمایت میکردند. ولی این نظریات تا پایان به قوت خود باقی نماند. زیرا دردوران

رهبری گرباچوف سیاست‌های انعطاف پذیر پرچمیها برتری خویش را ثابت ساخت.

شاید منظور گرباچوف در جلسه از اشاره درباره ضرورت تحکیم قدرت دفاعی افغانستان و تکمیل صفوف اردو بدرستی درک نگردیده بود. تا جائیکه معلوم است هدف آماده کردن شرایط برای خروج نیروهای آنکشور از افغانستان بود نه اینکه نفوذ وزارت دفاع یا نظامیان شوروی در قوای مسلح افغانستان بیشتر گردد یا افسران خلقی در اردو بگونه خاص حمایت شوند.

در رابطه به ضرورت تعدیل در برنامه های حزب دموکراتیک خلق افغانستان، کارمل اظهار تشویش کرد که هدف مبادا تهی کردن حزب از ماهیت و سیاست‌های انقلابی آن باشد. در این ارتباط پونیماریوف توضیحات ارائه کرد و گفت که هدف از طرح این مسأله از سوی گرباچوف عبارت از کسب آمادگی حزب در برخورد با شرایط و قضایای نوین و متناسب بودن طرحها و برنامه های آن با پدیده های روزاست و بس. شاید آن توضیح کافی نبود و هدف گرباچوف تغییر ماهوی در ساختار، اهداف و سیاست‌های حزب متناسب با شرایط جدید بود. قناعت کارمل از توضیحات پونیماریوف فراهم نگردید. قابل یاد آوری است که چندی قبل در جریان برگزاری کنگره بیست و ششم حزب کمونیست اتحاد شوروی میان هردو بحث کوتاهی در رابطه به ماهیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان انجام گرفته بود. قضیه از این قرار است که هنگام ورود هیأت افغانی به مسکو جهت شرکت در کنگره، پونیماریوف در رابطه به هیأت‌های نمایندگی دعوت شده از احزاب کمونیستی و کارگری، احزاب سوسیالیستی و سوسیال دموکراسی، احزاب مترقی و جنبش‌های رهاییبخش ملی کشورهای جهان سوم، توضیحات مختصر ارائه کرد. کارمل از وی سوال کرد که حزب دموکراتیک خلق افغانستان درصفت کدام یک از سه کتگوری احزاب شرکت کننده به کنگره دعوت گردیده است. پونیماریوف اظهار داشت که البته بمنابه کتگوری سوم و کارمل اظهار ناخوشنودی کرد و گفت که این غیر عادلانه

است و جایگاه ح د خ بالاتر از آن می‌باشد. این چنین بحثها چه در جریان کارکنگره و چه بعداً انجام گرفت، ولی کارمل به قناعت کامل نرسید. در رابطه به طرح مسأله سوم، یعنی ضرورت تعدیل در سیاستهای دولت، کارمل موافقت خویش را اظهارداشت و نکاتی را متذکر شد که بعداً در یک سند حزبی که بنام تزه‌های ده گانه بیرک کارمل مشهور گردید، انعکاس یافت. ولی عکس العمل کارمل در برابر سوال خروج قوای شوروی غیرمترقبه بود. او اظهارداشت که باری در رابطه به این مسأله به اندروپوف گفته بود که کاری نکند که دومرتبه با دوچندان نیرو مجبور به لشکرکشی شود. نظر کارمل مبتنی بر آن بود که هرگاه قرار باشد انقلاب در افغانستان حفظ گردد مداخلات از پاکستان باید قطع گردد. ولی پاکستان تا ایجاد یک رژیم دست نشاندۀ خویش در افغانستان هرگز از مداخله دست نخواهد کشید و آنگاه باردیگر سوال مقابله با آن مطرح خواهد شد. گرباچوف جلسه را خاتمه بخشید و گفت که ما خیلی خوب تبادل نظر کردیم و نظریات هر دو طرف برای خود ایشان محفوظ باقی میماند.

صرف نظر از آنکه انگیزه کارمل در قبال طرح مسأله خروج نیروها در جلسه چه بوده باشد، ولی او در حلقه بسیار کوچک خصوصی پیوسته از اقامت دوامدار قوای شوروی در افغانستان شکایت میکرد و اظهار میداشت که عساکر شوروی نه درست می‌جنگند و نه برمیگردند. در اینجا باقی مانده اند که مارا در میان مردم ما و در انظار جهانیان بی اعتبار سازند. تاجائیکه معلوم است کارمل اظهار آمادگی رهبری شوروی را برای خارج ساختن نیروها از افغانستان جدی تلقی نمیکرد و آنرا بیشتر مانور میدانست تا حقیقت. آمادگی جانب شوروی در این مورد خیلی محظوظانه بود و شتاب در آن بملاحظه نمیرسید. شاید شوروی میخواست که در انظار جهانی و بویژه در برابر غرب عقب نشینی نظامی را نپذیرد و بازگشت نیروها آرام و برطبق توافقات انجام گیرد. البته عامل اساسی برای تأخیر شاید اقناع مجموع رهبری شوروی به ضرورت درک این امر و بویژه نظامیان آنکشور بوده باشد و همچنان این ضرورت که قوای مسلح افغانستان خود

را درخلاء احساس نمایند و متدرجاً به پای خود بایستند. باین مناسبت حتی دوران رهبری گرباچوف که وی طرفدار جدی خروج قوا بود، در حدود نیمی از زمان اقامت نیروهای شوروی را در افغانستان احتوا کرد.

اعلام تزه‌های ده گانه بیرک کارمل درباره مشخصه انقلاب ملی و دموکراتیک اپریل:

پس از بازگشت از مسافرت به شوروی و دیدار با رهبران آنکشور، بمنظور تحرک بخشیدن به روند مبارزه برای دستیابی به صلح احتمالی در کشور، روشن ساختن نظریات رهبری حزب پیرامون مسایل مطروحه در مسکو و دادن آگاهی به اعضای حزب و مردم درباره آنها، بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب تصمیم گرفت اعلامیه ای پختن نماید و در آن سیاست انعطاف پذیر بالنسبه جدید حزب و دولت در آن شرایط توضیح گردد. بیرک کارمل ضمن ارائه نکات اساسی، به من سپرد تا با همکاری محمود بریالی، برادر ایشان که رئیس شعبه مناسبات بین المللی کمیته مرکزی حزب بود، اعلامیه متذکره را آماده بسازم. سند آماده گردید و در جلسه بیروی سیاسی فیصله بعمل آمد که تحت عنوان پیشنهادات بیرک کارمل پخش گردد. سند را شورای انقلابی ج د ا نیز در جلسه مؤرخ ۱۳ نومبر ۱۹۸۵ خویش تحت عنوان "تزه‌های ده گانه بیرک کارمل" مورد تصویب قرار داد.

از آنجا که متن فارسی سند متذکره در خارج بدست نیامد، اینک برپایه برگردان آن از زبان انگلیسی که در روزنامه کابل نیوتایمز به نشر رسیده بود، استناد می‌گردد:

سند در مجموع دارای ده فقره است و در فقره اول آن تحت عنوان "تحکیم نظام دموکراتیک" ماهیت مرحله تکاملی تحول اپریل در سالهای ۱۹۸۰ بررسی گردیده است. در این فقره اهداف و راه‌های پیشرفت توضیح گردیده و بردشواریه‌های مبارزه و اشتباهات، تخطیها و انحرافات که در روند تحول رخ داده بود، انگشت گذاشته شده است. در این فقره گفته میشود: «راه دیگری بجز

مبارزه بخاطر آزادی، دموکراسی و ترقی اجتماعی بخاطر رهایی مردم ما از عقب ماندگی قرون، وجود ندارد. ولی تحقق این اصول هرگز امری سهل و ساده نبوده است و نخواهد بود. باید در نظر گرفت که در تحت شرایط موجود، رشد و تکامل انقلاب ملی - دموکراتیک در افغانستان بگونه عینی یک روند تاریخی و مرحله طولانی است. این امر قبل از همه، از این حقیقت نشأت مینماید که نظام نوین دموکراتیک افغانستان از رژیمهای پیشین اقتصادی عقب مانده، بیسوادی، کهنه پرستی، تاریک اندیشی، فقر، گرسنگی، بیکاری، بیماری، عقب ماندگی اجتماعی اکثریت وسیع مردم، مناسبات فئودالی و ماقبل فئودالی قرون وسطائی و پراگندگی نیروهای دموکراتیک و ناسازگاری ملی را، به ارث گرفته است. بنابراین، دستیابی به پیشرفت معنوی و مادی در کشور ما کار دوامدار درازمدت را با حوصله مندی میطلبد.»

در پایان فقره چنین نتیجه گیری بعمل میآید: «هدف اساسی ما اینست که راه را برای شرایطی در سرتاسر کشور هموار سازیم تا بدینوسیله تمام مسایل ملی مورد بحث در کشور در فضای انسانی آزاد و دموکراتیک با احساس اعتماد، همکاری، هماهنگی، برابری و برادری بگونه جمعی و مسالمت آمیز بر پایه اصل منافع ملی و مصالحه ملی بدون توسل به سلاح، حل و فصل گردد.»

در فقره دوم زیر عنوان "گسترش پایه های اجتماعی انقلاب" ماهیت حاکمیت دولتی در جمهوری دموکراتیک افغانستان، چنین توضیح گردیده است: «این حاکمیت حق اشتراک گسترده تمام وطنپرستان واقعی، نمایندگان تمام اقشار و گروه های اجتماعی کشور بشمول کارگران، دهقانان، زمینداران متوسط، پیشه وران، صنعتگران، روشنفکران، کارمندان، منسوبین نیروهای مسلح از سرباز تا جنرال، متششین خصوصی، صاحبان سرمایه های تجاری و صنعتی، روحانیون و شخصیتهای اجتماعی با نفوذ تمام ملیتها، اقوام و گروه های اثنیکی، یعنی نمایندگان تمام مردم افغانستان را در اداره ارگانهای قدرت و امور دولت و همچنان در فعالیتهای سیاسی، اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی، در نظر میگیرد و تضمین مینماید.»

در این فقره، وظایف حاکمیت نوین که عبارت از تأمین ترقی اجتماعی و اقتصادی، شگوفائی فرهنگ مترقی و ملی کشور، ارتقای سطح زندگی مردم، برقراری صلح و امنیت دوامدار و ایجاد شرایط لازم بخاطر فضای آرام و صلح آمیز کار برای تمام مردم افغانستان باشد، برشمرده شده و چنین نتیجه گیری میشود: «اقدامات اساسی بخاطر گسترش بنیاد اجتماعی جهت ساختمان یک جامعه جدید و عادلانه اتخاذ خواهد شد و تمام متحدین سیاسی مربوط به اقشار مختلف جامعه جلب خواهند گردید تا در تمام ارگانهای قدرت دولتی و اداره شرکت ورزند».

در این بخش یا فقره چنین پیشنهاد میگردد:

• «کسب آمادگی برای همکاری گسترده ملی و سراسری متکی بر منافع همه مردم و منافع ملی.

• تغییر و توسعه ترکیب رهبری ارگانهای دولتی، یعنی شمول نمایندگان با اعتبار مردم که انعکاس دهنده منافع اقشار و گروه های گوناگون جامعه ما باشند، در شورای انقلابی و شورای وزیران ج د ا. این بدان معنی است که این مقامات تنها در انحصار حزب دموکراتیک خلق افغانستان نخواهد بود.

• باز کردن راه مذاکره، تماس و تفاهم با عناصر و نیروهای مخالف.

• اعلام عفو عمومی در مطابقت با منافع ملی، آشتی و مصالحه انعطاف پذیر بخاطر صلح و امنیت سرتاسری.

در پایان این فقره گفته میشود: «ما از کلیه هموطنان خویش و

وطنپرستان واقعی افغانستان مستقل دعوت مینمائیم که در بازسازی و نوسازی تاریخی و رستاخیز ملی و همچنان بخاطر خوشبختی مردم خویش، فعالانه شرکت ورزند. دروازه های میهن بر روی تمام اتباع افغانی که در خارج بسر میبرند با صمیمیت و امنیت کامل و بدون هیچگونه تبعیض و تمایز باز است تا بخاطر شرکت در امر پیشرفت مستقلانه و دموکراتیک افغانستان نوین با حفظ حقوق و حیثیت انسانی، بازگردند».

درفقره سوم، در تحت عنوان "حل عادلانه مسأله زمین و آب" سیاست دولت در رابطه به انجام اصلاحات ارضی، تأمین آب و رشد کشاورزی در کشور بیان گردیده است و در آن گفته میشود که دهقانان زحمتکش، با حفظ حقوق کامل زمینداران متوسط، صاحبان احشام و فارمهای کشاورزی، مالکان خصوصی باغهای میوه و تاکستانها، کمک خواهند شد. در این بخش خطاب به کارگران، دهقانان و پیشه‌وران بعنوان پایه‌های اجتماعی توده‌ی تحولات در کشور ابراز میگردد که شرکت آنان در ساختمان جامعه نوین و امور دولتی یک ضرورت مبرم است.

درفقره چهارم زیر عنوان "همکاری متقابل" مفید میان بخشهای خصوصی و دولتی خطاب به صاحبان سرمایه‌های خصوصی تجاری و صنعتی اظهار میگردد که ضرورت جدی است تا بخش خصوصی سهم خویش را در امر رشد و تکامل جامعه و اقتصاد ملی ادا نماید. به ادامه آن درسند چنین اظهار میگردد: «سیاست دولت ملی و دموکراتیک ما هرگز در جهت مقابل منافع بخش خصوصی نبوده است، برعکس هدف آن تأمین همکاری مطمئن و صمیمانه میان دولت و متشبین خصوصی ملی میباشد. ما در نظر داریم که بنیاد اقتصادی و حقوقی برای سازماندهی مناسبات متقابل مفید میان سرمایه‌داران و دولت را گسترش بخشیم... ما در نظر داریم که امکانات عمل را برای حلقه‌های متشبین ملی بخاطر ابراز نمایندگی خویش و دفاع از منافع خویش در برابر ارگانهای دولتی و در جبهه ملی پدر وطن، بوجود آوریم».

درفقره پنجم زیر عنوان "جهاد ملی بر ضد بیسوادی" خطاب به شخصیت‌های محترم علمی، فرهنگی، هنری، استادان، معلمان، دوکتوران (پزشکان)، انجیران، مهندسان، متخصصان عرصه‌های گوناگون، کارمندان دولتی، کارشناسان و روشنفکران چنین ابراز گردیده است: «شما منبع الهام بخاطر مبارزه مردم و پرچمداران دانش، فرهنگ، هنر و خرد مردم هستید و شما باید تخم خردمندی و خیرخواهی را در قلبهای مردم بیفشانید و آنرا با محبت پایان ناپذیر نسبت به وطن انقلابی خویش پرورش بدهید».

همچنان درسند به شاگردان جوان تحصیلات عالی و مسلکی بمثابه سرچشمه پایان ناپذیر کادرهای کشور و فرزندان پویا و نیرومند پدروطن مراجعه بعمل آمده است. درسند گفته میشود که ماباید مبارزه بخاطر امحای میسوادای را در کشور و بویژه درمیان جوانان بعنوان جهاد ملی اعلام نمائیم و به دنبال آن اظهار میگردد که شعار ما چنین است: «هر آنچه بهترین است باید در خدمت کودکان قرار گیرد. برای نسلهای بالنده کشور آنچه برای آموزش مؤفقانه، رشد فزیکسی و فرهنگسی ایشان ضرورت باشد، باید تأمین گردد و ایشان بمثابه میهنپرستان واقعی و پرشور بار آیند».

درفقره متذکره گفته میشود که دولت شمار مکاتب، بیمارستانها، کودکستانها، شیرخوارگاه ها و پرورشگاه ها را افزایش میدهد و خانواده های قربانی جنگ، مساجد، مدارس مذهبی و اماکن مقدسه را حمایت مینماید. درپایان این فقره از روشنفکران بخاطر پیوستن داوطلبانه درسازمانهای مسلکی و اتحادیه های خویش و ایجاد سازمانهای آزاد اجتماعی و سیاسی نمایانگر منافع ایشان دعوت بعمل آمده است.

فقره ششم سند به مسأله "برابری ملیتهای برادر در عمل" اختصاص دارد. درسند گفته میشود که کلیه ملیتها، اقوام و گروه های اتنیکسی ساکن درافغانستان باید: «نه تنها از برابری حقوقی، دوستی و برادری برخوردار شوند، بلکه برابری واقعی را نیز درزندگی اقتصادی و در تکامل فرهنگهای کهن خویش بشمول آموزش در زبانهای مادری خود، احساس نمایند». درسند پیشنهاد گردیده است که باینمنظور لازم است تا حقوق نمایندگی عادلانه تمام ملیتها، اقوام، گروه های اتنیکسی و اقلیتهای محلی از لحاظ قانونی تضمین گردد و راه شمول ایشان در کلیه ارگانهای دولت مرکزی و مقامات محلی و درجبهه ملی پدروطن هموار شود.

درفقره هفتم زیرعنوان "تحکیم و توسعه سازمانهای توده بی" گفته شده است که زمینه ها برای رشد و تکامل همه بی سازمانهای اجتماعی در چهارچوب جبهه ملی پدروطن بیش از پیش آماده خواهد شد تا آنها در امر ساختمان جامعه

نوین بگونه مؤثر، کار و مبارزه نمایند. دربخشی از این فقره چنین آمده است: « فعالیت سازمانهای توده‌ی اجتماعی مانند اتحادیه‌های کارگری، سازمانهای دموکراتیک زنان و جوانان و اتحادیه‌های روشنفکران ایجادگر، گسترش و بهبود خواهد یافت. » به دنبال آن گفته میشود که هیچگونه مانعی درراه تشکیل سازمانها و گروه‌های دیگر اجتماعی - سیاسی وجود نخواهد داشت.

فقره هشتم سند متذکره چنین عنوان گرفته است: « آزادی، صلح، برابری، برادری، عدالت و امنیت: شعارهای مشترک اسلام و انقلاب اپریل و در آن به علمای مذهبی، روحانیون و ملاها چنین خطاب گردیده است: « شما مشعلداران ایمان در میان مردم متدین افغانستان هستید. شما به هریک از افراد کشور دعوت تاریخی اسلام را درباره آزادی، صلح، برابری، برادری، عدالت و امنیت که شعار انقلاب ما نیز است، برسانید. » به دنبال آن گفته میشود که دولت ج. د. ا. دین مقدس اسلام را احترام و پیروی مینماید و آزادی کامل ادای مناسک مذهبی را همانگونه که در اصول اساسی ج. د. ا. تضمین گردیده است، رعایت میکند.

در فقره متذکره چنین آمده است: « ما علمای مذهبی را در فعالیت میهنپرستانه ایشان کمک و همکاری مینمائیم. ما مواظبت خاص از مساجد و مؤسسات مذهبی بعمل میآوریم، ما مسأله حمایت مالی از روحانیون و تحصیل علمای جوان مذهبی و برگزاری اجتماعات اسلامی را در کشور تشویق و پشتیبانی میکنیم. اما هیچکس نباید اجازه داشته باشد که از اسلام بخاطر مقاصد ناپاک خویش و بر طبق منافع دشمنان افغانستان استفاده نماید. » در پایان این بخش اظهار میگردد که اصول انقلاب - ملی دموکراتیک ما بر اصول آزادی و برابری، دموکراسی و ترقی، انساندوستی و عدالت اجتماعی، احترام به دین مبین اسلام و نهاد خانواده، رعایت حقوق بشر و حیثیت انسانی، تأمین خوشبختی و آرامش مردم، حفظ عنعنات و سنن پسندیده پدران و نیاکان ما استوار خواهد بود.

عنوان فقره نهم چنین است: "دفاع از وطن و مخالفت با تجاوز و مداخله" و در آن به سربازان، افسران و جنرالها خطاب گردیده است که مسئولیت بزرگی در دفاع از وطن درقبال تجاوز مسلحانه ازخارج کشور برعهده دارند. درسند گفته میشود که مبارزه مسلحانه برخلاف اراده و خواست ما برما تحمیل گردیده است. ما مجبور هستیم که از حاکمیت، تمامیت ارضی و استقلال کشور دربرابر تجاوز مسلحانه ازخارج، دفاع نمائیم و دراین امر قطعاتی از نیروهای شوروی برپایه قوانین و موافقات میان دولتی با ما همکاری مینمایند و بمجردیکه تجاوز و مداخله ازخارج درامور کشورما قطع گردد، این قطعاعات ازخاک افغانستان خارج خواهند شد. درپایان این بخش درسند چنین آمده است: «تحکیم ظرفیتهای دفاعی کشورما، ادامه حرکت بسوی منافع ملی و مصالحه عامل جدیدی درامر تخفیف مداخله ازخارج و جنگ روانی علیه جمهوری دموکراتیک افغانستان، خواهد بود».

دهمین و آخرین فقره سند به بررسی مسأله "راه صلح آمیز وضع پیرامون افغانستان" اختصاص دارد و در آن چنین آمده است: «هدف سیاست خارجی دولت ج د ا، تأمین صلح فراگیر و گسترش همکاری همه جانبه بین المللی است. فعالیت ما درعرصه سیاست خارجی متکی بر رعایت منشور ملل متحد، اصول همزیستی مسالمت آمیز و عدم تشدید تنش میباشد و راه رسیدن به صلح و دوستی متقابلاً مفید با تمام کشورهای جهان، ادامه سیاست عدم انسلاک فعال و مثبت، تحکیم مناسبات دوستانه با کشورهای غیر منسلک و با تمام کشورهای اسلامی و بویژه با کشورهای همسایه را، دنبال مینماید. دولت ج د ا با احساس مسئولیت درقبال مردم و تاریخ، صادقانه آرزومند حل مسالمت آمیز وضع پیرامون افغانستان است».

دراین سند گفته میشود که حزب دموکراتیک خلق افغانستان ایدئولوژی و استنباطات خویش را برهیچکسی تحمیل نمی نماید و اعتقادات سیاسی کلیه وطنپرستان و نیروهای دموکراتیک را احترام میگذارد. درپایان سند ده فقره یی بالا چنین نتیجه گیری بعمل آمده بود:

« در این لحظه تاریخی ما بصراحت عقیده خویش را بیان می‌داریم که بخاطر آرمانها و اهداف انقلاب - ملی دموکراتیک اپریل وحدت و همبستگی و همکاری در میان تمام شهروندان کشور، کلیه نیروهای میهنپرست، دموکراتیک و ترقیخواه ضرورت حیاتی دارد. اتحاد تمام مردم، ملیتها، اقوام و گروه‌های اتنیکی در کشور موجب توسعه پایگاه اجتماعی انقلاب میگردد و پیروزی، ترقی و شگوفائی پدر وطن ما - افغانستان دموکراتیک، انقلابی و نوین را، تضمین مینماید.»

بامورسند متذکره در فوق (تزه‌های ده گانه) بملاحظه میرسد که رهبری ح د خ ا و دولت ج د ا قاطعانه باین حقیقت رسیده بودند که باید تغییرات معینی در سیاستهای خویش در رابطه به مسأله جنگ و صلح در کشور، جلب نیروهای بالقوه مردم در دفاع از حاکمیت و نظام نوین و نشان دادن نرمش و انعطاف در برابر مخالفین مسلح و کشورهای حامی آنها، پدید آورند. در واقع این سند سرآغاز و مقدمه اعلام سیاست مصالحه ملی بود که چندی بعد در جریان حاکمیت نجیب الله بگونه مشخصتر، صریحتر و با تفصیل بیشتر اعلام گردید. چنانکه در این سند: (۱) از تمام جناحها رسماً دعوت به مصالحه و آشتی بعمل آمد؛ (۲) مسأله شرکت طیف وسیعی از متحدین سیاسی در مقامات رهبری کننده دولت مطرح گردید؛ (۳) در برابر مخالفین مسلح راه‌های مذاکره و مفاهمه باز گذاشته شد؛ (۴) در صورت قبول مصالحه اعلام عفو عمومی تعهد گردید؛ (۵) خروج فوری نیروهای شوروی از افغانستان بمجرد قطع مداخله از خارج (البته عمدتاً از پاکستان) باردیگر تأکید شد؛ و (۶) بخاطر بازگشت داوطلبانه مهاجرین از خارج (البته عمدتاً از پاکستان) تضمینات ارائه گردید.

همچنان در این سند نکات اساسی سیاست داخلی و خارجی دولت مبتنی بر اصول دموکراتیک و شیوه‌های نوین و برخورد آن نسبت به مسائل اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، حقوقی و مذهبی در مطابقت با منافع اقشار گوناگون مردم و مجموعه ملیتها، اقوام و گروه‌های اتنیکی مسکون در کشور، باصراحت بیان

گردید. از افشار اجتماعی مردم اعم از کارگران، دهقانان، روشنفکران، نظامیان و سرمایه داران بگونه مشخص دعوت بعمل آمد که در سازمانهای اجتماعی و سیاسی بپیوندند یا سازمانهای خود را تشکیل بدهند و در اداره امور کشور شرکت ورزند.

پس از اعلام این سند که به تصویب شورای انقلابی ج د ا رسیده بود، در عمل نیز تغییرات معینی رخ داد. از جمله شخصیت‌های معین غیر حزبی و وابسته به احزاب و سازمانهای موجود برای عضویت در شورای انقلابی و شورای وزیران و در جبهه ملی پدر وطن دعوت شدند؛ مذاکرات با احزاب، سازمانها و گروه‌های اجتماعی و سیاسی موجود در کشور آغاز گردید و زمینه‌ها برای فعالیتهای سیاسی و اجتماعی آنها فراهم گردید؛ شماری چند از احزاب جدید اجازه فعالیت سیاسی یافتند؛ قوانین معینی بخاطر تحقق ایده‌ها و تعهدات ارائه شده در سند در موارد مشخص مطرح شد؛ و اقدامات مشخص برای تأمین تماس و انجام مذاکرات با احزاب، گروه‌ها و شخصیت‌های مخالف دولت در عمل اتخاذ گردید و در نحوه برخورد و تبلیغ سیاسی در برابر آنها تغییرات محسوسی پدید آمد (در این موارد در بخشهای بعدی بگونه مشخص پرداخته خواهد شد).

در هر حال، این آغاز سیاست جدید انعطاف پذیر اعلام شده رهبری حزب و دولت نسبت بمسائل حاد و مبرم آن زمان بود که بعداً با شیوه‌ها و روشهای متفاوت، کج دار و مریز و با فرود و فراز، ادامه یافت که مورد بحث یکی از بخشهای بعدی این اثر خواهد بود.

اگرچه بیرک کارمل بعنوان رهبر حزب و دولت با اعلام تزه‌های ده گانه آمادگی خود را برای تغییر و انعطاف در شیوه‌های برخورد سیاسی و در سیاستهای حزب و دولت ابراز داشت، ولی برای مخالفین (مجاهدین) موجودیت نیروهای شوروی در افغانستان توجیه قابل قبولی پنداشته میشد که خود را زحمت ندهند و از کرسی غرور خویش بافته و ساخته از پول و سلاح بیگانه، فرود نیابند. برای اعضاء و رهبری حزب که خواهان تغییر بودند، اعلام تزه‌ها دگر دیر شده بود و شورویها نیز در پشت پرده فعالیت میکردند. در نتیجه،

ببرک کارمل که دچار خستگی جسمی نیز بود، وادار به عقب نشینی نخست از مقامات حزبی و سپس دولتی گردید و امکانات تحقق بخشیدن به اندیشه های ابراز شده در تزه های ده گانه را که بآنها از گذشته ها متعهد و وفادار بود از دست داد؛ ولی بر پایه این تزه ها نجیب الله خویشان را ظاهراً تجدید تربیت کرد، نیروی جدید کسب نمود و خود را قهرمان مصالحه ملی اعلام کرد. طوریکه بملاحظه میرسد از لحاظ ایدئولوژیک و موضعگیریهای سیاسی تفاوت بزرگی میان اندیشه های کارمل و دیگران در رهبری حزب وجود نداشت؛ ولی اختلافات در برخی مسایل دیگر و از جمله در نحوه حرف شنوی از مشوره های شورویها میان وی و نجیب الله موجود بود.

نجیب الله بعنوان

منشی عمومی کمیته مرکزی ح د خ ا:

بقرارتذکرات فوق، اختلافات در درون رهبری حزب جسته و گریخته ادامه داشت. نجیب الله با استفاده از آن، موقف خویش را بحیث منشی تشکیلات مرکزی و وارث ببرک کارمل تحکیم مینمود. او خیلی ماهرانه و زیرکانه با همه اعضای رهبری اعم از خلقی و پرچمی کار میکرد و حتی تا آستانه استعفای ببرک کارمل مناسبات خوبی را با وی حفظ کرده بود. چنانکه به پیشنهاد کارمل برای نخستین بار نجیب الله جزء هیأت ح د خ ا در بیست و هفتمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی شرکت نمود. کنگره از تاریخ ۲۶ فبروری تا ۷ مارچ ۱۹۸۵ در مسکو دایر گردید و هیأت حزب در تحت رهبری ببرک کارمل عبارت بودند از: سلطان علی کشتمند، صالح محمد زیری، نور احمد نور و نجیب الله. کارمل در کنگره متذکره سخنرانی نمود. برخوردار مقامات شوروی با هیأت مانند گذشته ها ظاهراً خیلیها گرم و صمیمانه بود. معلوم نگردید که آیا در این جریان، درباره مسایل تشکیلاتی میان کارمل و مقامات شوروی صحبت و تبادل نظر شده باشد یا خیر، ولی وی از آغاز تا انجام خسته و گرفته به نظر میآمد.

سال ۱۹۸۶ درحالی آغاز گردید که اختلافات درون رهبری یکبار دیگر اوج گرفته بود و این بار نمیتوانست بدون تعویض رأس رهبری فروکش نماید. اکثریت اعضای بیرونی سیاسی مسأله تعویض رهبری را یک ضرورت جدی میپنداشتند و متدرجاً باین نتیجه رسیده بودند که نجیب الله را بجانشینی کارمل تعیین نمایند. کارمل نیز شخصاً از آن آگاهی داشت.

ماه‌های زمستان با گفت و شنودهای بی پایان سپری گردید. وضعی بوجود آمده بود که نه کارمل دل و هوای کار را داشت و نه دیگران. درباره بیماری کارمل شایعات گوناگونی پخش میگردد و او خود دیگر علاقمندی به تبارز شخصی نداشت و شرایط نیز باین امر مساعدت نمیکرد. چنانکه پیام شادباش نوروزی و سال نو خورشیدی (اول حمل ۱۳۶۵ - ۲۱ مارچ ۱۹۸۶) خلاف معمول همه ساله بنام "پیام کمیته مرکزی ح د خ" انتشار یافت؛ درحالیکه درسالهای قبل با بیانیه رادیو - تلویزیونی سراسری بیرک کارمل اعلام میگردد. همچنان گزارش به پلنوم کمیته مرکزی ح د خ منعقد ۲۷ مارچ ۱۹۸۶ تحت عنوان "گزارش کمیته مرکزی" منتشر گردید؛ درحالیکه از آغاز حاکمیت تا آنگاه چنین گزارشها از سوی بیرک کارمل ارائه و به اسم وی انتشار می یافت.

باینقرار، درمیان رهبری حزب فضای دلگیر و تنگی بوجود آمده بود، مانند اینکه بی باوری و رکود همه جا را فرا گرفته باشد. هرگاه دراین جریان، مانند همیشه، کارخیلی فعال شورای وزیران در تحت ریاست اینجانب و سازمانهای حزبی و اجتماعی وجود نمیداشت، خلاء مدهشی درحاکمیت بوجود میآمد. این حکومت (شورای وزیران) بود که چرخ کار و مبارزه فعال را در دولت از پائین تا بالا با جلب همکاری قدمه‌های مختلف حزب، در کمیته‌های شهری و ولایتی و سازمانهای آنها، در سازمانهای اجتماعی و مراجع دیگر، میچرخاند. طوریکه کمبودی ناشی از رکود در مقامات رهبری حزب بمشاهده نمیرسید و در نتیجه تا آخرین لحظات از دشواریهای درون رهبری حزب کسی چیزی نمیدانست.

قبل از برگزاری پلنوم هجدهم کمیته مرکزی، رفت و آمدها، سرگوشی‌ها و صحبت‌های تلخ و شیرین فراوان انجام میشد تا اینکه تمام اعضای بیروی سیاسی به استثنای نجیب‌الله، محمود بریالی و اناهیتا راتبزاد، نزد بیرک کارمل شتافتند تا به وی ابلاغ نمایند که اکثریت قاطع در رهبری حزب بملاحظه بیماری وی باین نتیجه رسیده‌اند که رهبر جدیدی برای حزب تعیین گردد. پس از گفت و شنود مختصری، کارمل پذیرفت که مقام منشی عمومی کمیته مرکزی حزب به نجیب‌الله واگذار گردد و تا زمان معینی با حفظ عضویت در بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب بحیث رئیس شورای انقلابی ایفای وظیفه نماید. به تاسی از آن، وی نامه‌ای را تحت عنوان پیشنهاد بیرک کارمل به کمیته مرکزی سپرد. در نامه چنین آمده بود:

«رفقا! بعد از اندیشه زیاد، اینجانب فیصله نمودم تا بنا بر احساس مسئولیت و عوامل صحی و ارزیابی دقیق از امکانات خود و توجه به مسایل و پرابلم‌های بین‌المللی از شما خواهش بعمل آورم تا معذرت مرا از سمت منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان بپذیرید. بادر نظر داشت فیصله مثبت شما، میخواهم سیاستگذاری خود را به رفقای هم‌رزم حزبی اعم از گروه رهبری، کادرها و صفوف که در دشوارترین سالهای مبارزه و انقلاب و تحکیم و تقویت صفوف حزب بصورت دسته جمعی و فداکارانه همکاری کرده‌اند، اظهار نمایم.»

نامه چنین به پایان رسیده بود:

«جان و خون من قربان سعادت خلق و وطن محبوب مان افغانستان نوین و انقلابی باد! با احترام بیرک کارمل ۱۳۶۵/۲/۱۳.»

پلنوم هجدهم کمیته مرکزی به تاریخ ۱۳۶۵/۲/۱۴ (۴ می ۱۹۸۶) در حالی دایر گردید که محمود بریالی و اناهیتا راتبزاد بنا بر رعایت مناسبات خانوادگی در آن شرکت نداشتند. بقیه اعضای کمیته مرکزی به اتفاق آراء پیشنهاد بیرک کارمل را مبنی بر استعفای وی از مقام منشی عمومی کمیته مرکزی ح د خ پذیرفتند و نجیب‌الله را به اتفاق به عوض وی انتخاب نمودند.

باینقرار در تاریخ مبارزات و تشکیلات حزب مرحله دیگری سپری و فصل دیگری آغاز گردید. ولی این برای نخستین بار بود که تعویض رهبری در فضای تفاهم نسبی و بگونه مسالمت آمیز انجام شد.

✓ΓΑ

۷۲۹

بخش هشتم

دهه ۱۹۸۰

و

حکومت به شیوه نوین

شورای وزیران ج د ا

گزینه ای نمادین از این بخش:

« ضرورت برای اصلاحات اساسی در سیستم و شیوه های اداره دولتی در افغانستان از تجمع تغییرات بزرگی نشأت میکرد که در بنیاد اداره و نظام با آغاز دهه هشتاد در افغانستان بوجود آمده بود، تغییراتی که اساساً شرایط زندگی تمام اقشار اجتماعی را دگرگون ساخته بود. بنابر آن، اصلاحات اداری با مسایل و برنامه های رشد اقتصادی، ترقی اجتماعی و تکامل فرهنگی که ارتباط ناگسستی و همگرایی داشت از اولویت و ضرورت مبرم برخوردار بود.»

« بعنوان نخستین اقدامات در سال ۱۹۸۱، دستمزدهای کارگران و معاشات کارمندان دولت بشمول متقاعدین بگونه متوسط به تناسب ۶/۲۶ درصد (۴۰ تا ۵۰ درصد برای کارمندان و کارگران کم درآمد) افزایش یافت. در سالهای بعدی به اندازه ۳۰ درصد دیگر افزود گردید. وجوه مأکولات ایشان دو مرتبه بالا رفت و تدابیر تأمیناتی دیگر اتخاذ شد.»

« در سالهای هشتاد، افزون بر کارمندان و کارگران دولتی، سیستم کوپونی توزیع اموال متدرجاً برای خانواده های تمام منسوبین مؤسسات دولتی و مختلط، پولیس و بخشهایی از نظامیان و سربازان، ملامان و خطبا، متقاعدین، معیوبین و معلولین، بیوه ها و خانواده های بدون نان آور و کم درآمد و بازماندگان قربانیان جنگ، تعمیم یافت. شمار مجموعی این خانواده ها به هفتصد هزار میرسید که با اعضای خانواده های ایشان در حدود چهار میلیون تن میشدند. افزون بر افزایش در شمار کوپونداران، بر شمار و مقدار مواد کوپونی نیز افزود گردید. در نیمه اول سالهای ۱۹۸۰ قیمت‌های مواد کوپونی از سوی دولت سببایدی میگردد و در نیمه دوم آن سالها چهار نوع عمده و ضروری مواد کوپونی: آرد، روغن، شکر و چای بگونه مجانی توزیع میشد و قیمت‌های چند نوع مواد دیگر کوپونی کماکان سببایدی میگردد.»

(ص ۷۴۱، ۸۴۲ و ۸۴۴)

	بجای پیشگفتار:
۷۳۵	نویسنده این اثر در مقام صدراعظم افغانستان: جایگاه شورای وزیران
۷۳۹	دراهرم قدرت دولتی از لحاظ قانونی: فصل اول: اصلاحات درسیستم
۷۴۱	و شیوه های نوین کار در شورای وزیران:
۷۴۱	اصلاحات در دستگاه حکومت:
۷۴۴	تشکیل اداره امور شورای وزیران:
۷۴۶	تشکیل اداره امور ارگانهای محلی:
۷۴۷	کابینه و جلسات آن: فصل دوم:
۷۵۴	تجدید تشکیلات اداری در چهارچوب شورای وزیران: فصل سوم:
۷۷۴	برخورد به مسأله کادری و پرورش کادرهای اداری: فصل چهارم: برخی تذکرات در رابطه به اقدامات و
۷۸۱	تدابیر مالی و اقتصادی حکومت در دهه هشتاد:
۷۹۱	بازرگانی و مناسبات تجارنی:
۷۹۸	مسائل مالیاتی، مالی، بانکی و اسعاری: بودجه دولتی
۸۰۴	و پلانهای رشد اقتصادی و اجتماعی:
۸۱۸	اصلاحات ارضی، کشاورزی و آبیاری:
۸۲۵	صنایع، معادن و انرژی:

- ۸۲۷ صنایع و بخش خصوصی اقتصاد:
- ۸۳۰ راه سازی و ترانسپورت:
- ۸۳۷ ساختمانهای مدنی و رهائشی:
- فصل پنجم:
- ۸۴۱ درباره* تأمینات مادی مردم و خدمات اجتماعی:
- ۸۴۱ انجام خدمات اجتماعی:
- ۸۴۳ تدارک کالاهای مورد نیاز اولیه:
- ۸۴۴ عرضه اموال ضروری به سیستم کوپون:
- ۸۴۶ تدابیر اضافی بخاطر تأمینات مادی مردم:
- ۸۴۸ ایجاد ذخایر دولتی:
- فصل ششم:
- نگاهی درزمینه های تدابیراجتماعی -
- ۸۵۴ گسترش دانش، آموزش و پرورش و بهداشت:
- ۸۵۴ آموزش و پرورش:
- ۸۵۷ سواد آموزی:
- ۸۵۹ تحصیلات عالی، کادرها و کارمندان:
- موقف زنان روشنفکر،
- ۸۶۵ کارمند و کارگردرده هشتاد:
- ۸۷۱ کودکستانها و شیرخوارگاه ها:
- ۸۷۴ تأسیسات پرورشگاه وطن:
- ۸۷۵ مسأله بهداشت:
- ۸۷۷ توجه به ورزش:
- فصل هفتم:
- ۸۷۹ خدمات فرهنگی و هنری درده هشتاد:
- ۸۸۱ کتابداری و کتابخانه ها:
- ۸۸۳ چاپ کتب و انتشارات:

- ۸۹۲ آژانس اطلاعاتی باختر:
- ۸۹۲ موزیم ملی:
- ۸۹۴ هنر تیاتر:
- روشنگری و پرورش
- ۸۹۴ ذوق هنری از طریق رادیو - تلویزیون:
- ۹۰۰ سینماگران و فلمسازان:
- ۹۰۲ هنر موسیقی:
- توجهات نمونه وار
- ۹۰۵ در رابطه به فرهنگ مردم و هنرهای زیبا:
- فصل هشتم:
- ۹۱۰ دین مبین اسلام و احترام به مقدسات مذهبی مردم:
- فصل نهم:
- ۹۱۶ دربارهٔ اداره امور ولایات و محلات:
- قانون ارگانهای دولتی و
- ۹۱۷ شوراهاى نمایندگان مردم در ولایات و محلات:
- ۹۲۱ ایجاد مناطق (زونها):
- حرکت بسوی خود مختاری
- ۹۲۳ و خود گردانی ملی:
- ۹۲۸ نمایندگی شورای وزیران در شمال:
- فصل دهم:
- ۹۲۹ قانونگذاری و حاکمیت قانون در دهه هشتاد:
- فصل یازدهم:
- نگاهی به سیاست خارجی حکومت در دهه هشتاد -
- ۹۳۶ جنبش عدم انسلاک و افغانستان غیر منسلک:
- درباره حضور مشاوران شوروی
- ۹۳۹ در وزارتخانه های ملکی:

- ۹۴۲ سفیر اتحاد شوروی در افغانستان:
- ۹۴۳ سیاست خارجی و جلب همکاریهای اقتصادی:
- ۹۴۷ کمکهای اقتصادی اتحاد شوروی به افغانستان:
- ۹۴۸ مناسبات افغانستان با کشورهای دیگر:
جنش عدم انسلاک و
- ۹۵۰ شرکت در کنفرانس سران دردهلی:
شرکت در هشتمین کنفرانس
- ۹۵۳ کشورهای غیرمنسلک:
- ۹۵۵ مسافرتها و دیدارها:
ارائه پیشنهادات
- ۹۵۷ بخاطر حل سیاسی مسأله افغانستان:
فصل دوازدهم:
نگاهی بر وضع
- ۹۶۴ اقتصادی - اجتماعی افغانستان در دهه هشتاد:
- ۹۶۷ دستگاه حکومت و اصلاحات:
- ۹۶۸ توجه به اهمیت توسعه اقتصادی:

بجای پیشگفتار

نویسنده این اثر در مقام صدراعظم افغانستان

من یکسال و اندی بعنوان معاون شورای انقلابی، معاون صدراعظم و وزیر پلانگذاری ایفای وظیفه کردم. از این جمله بقراریکه قبلاً اشاره گردیده است یکماه و چند روز را درنخستین و بزرگترین تصمیم گیریها، سازماندهی های حزبی و دولتی و انجام کار دشوار ولی پربار سپری کردم. سپس سه ماه دیگر برای تداوی بیماری شدید زردی و مسافرت های رسمی به چکوسلواکیا و شوروی گذشت. هنگامیکه بازگشتم معاون دیگرشورای انقلابی و معاون صدراعظم، اسدالله سروری دیگر درافغانستان نبود. وی بحیث سفیربه منگولیا فرستاده شده بود. پس از آن، صدراعظم، بیرک کارمل صرف یک معاون داشت و انبوه بزرگی از کارها انباشته از گذشته باقی مانده بود. افزون برآن، باید درمطابقت باتعهدات و مقتضیات نوین، دستگاه اداره دولت اصلاح و نوسازی میگردد و شیوه های نوین کاردر کادر حکومت ایجاد و بکار گرفته میشود.

درآن دوران به ادامه شیوه های گذشته کاردر حکومت، اعضای کابینه درهفته یکبارگردد هم میآمدند که بنام مجلس وزراء یاد میگردد. وزراء به دوسوی یک میز و صدراعظم درصدر آن جا میگرفتند. وزراء پیشنهادات، تقاضاها، گزارشها و مشکلات کاری خویش را فی المجلس ارائه میکردند که از جانب منشی مجلس وزراء که یکن از اعضای کابینه بود، یادداشت میشد. پس از آن از مجموع پیشنهادات و مسایل مطروحه اجندای همان روز جلسه تعیین میگردد. فقرات اجندا یکایک درمجلس مورد بحث و مذاکره قرار میگرفت و سرانجام فیصله ای درزمینه بعمل میآمد و به هدایت صدراعظم از جانب منشی مجلس مصوبه برروی صفحات یک کتاب معین درج میگردد. درختم مجلس،

هریک از وزیران درپای مصوبات امضاء میکردند. سپس مصوبات و فیصله‌های مجلس یوسيله دفتري متشکل از چندین میرزا موسوم به دارالانشاء مجلس وزراء بمراجع مربوط فرستاده میشد.

ارسال فیصله‌ها و مصوبات نیز برطبق شیوه‌های کهن انجام میگردد؛ طوریکه نخست آنها را بر روی صفحه‌ای بامهر و نشان و غالباً با دست می نوشتند یا بعضاً تایپ میکردند و سپس در کتاب وارده و صادره آنرا نمبر و تاریخ میگذاشتند. میرزای صادرکننده در دارالانشاء مجلس وزراء دریکسوی صفحه و گیرنده در شعبه اوراق هریک از وزارتخانه‌ها و ادارات در صفحه مقابل آن امضاء مینمودند. باینگونه شعبات اوراق همیشه انباشته از نامه‌های گوناگون بشمول فیصله‌ها و مصوبات مجلس وزراء بود و چه بسا که روزها را دربر میگرفت تا نامه‌ها به مراجع اصلی آنها مواصلت میورزید. مگر اینکه در برخی موارد روی پاکتها «خاص و راساً» مینوشتند و در اینصورت بعضاً سرعت عمل بیشتر به خرج داده میشد.

اینچنین شیوه کار از گذشته‌های دور، از زمانیکه کابینه و مجلس وزراء در افغانستان بوجود آمد، تا آنگاه باقی مانده بود. مجلس وزراء از دوران حکومت جمهوری محمد داؤد به بعد در قصر گلخانه ارگ دایر میگردد. ببرک کارمل در سمت صدراعظم از همان ماه‌های نخست صرف دقایقی چند در مجلس وزراء می نشست تا اجندای جلسه ترتیب و تصویب گردد و هنگامیکه مذاکره و مباحثه آغاز میگردد، جای خود را برای من خالی میکرد و خود به دفتر کارخویش در منزل دوم عمارت بر میگشت. باینقرار عملاً مجلس وزراء تحت اداره و رهبری من دایر میگردد و کار میکرد.

دفتر کار من در قصر صدارت قرار داشت و من از آنجا فعالیت وزارتخانه‌های ملکی رامورد بررسی و رهبری قرار میدادم. در صدارت افزون بر دفتر دارالانشاء مجلس وزراء، چند اداره مرکزی بنامهای ریاست خدمات ملکی، ریاست عرایض و ریاست محاسبات وجود داشت. وضع این اداره‌ها درهم و برهم بود و تحت کدام نظم و مقررات معینی کار نمی‌کردند.

ضرورت جدی احساس میگردید تا شیوه های منسوخ و کهن اداره دولتی که دردستگاه حکومت حکمفرما بود به شیوه های نوین تعدیل گردد. بمنظور اینکه حکومت به ارگانی برای خدمت به مردم و دفاع از منافع حیاتی ایشان مبدل میشد باید دستگاه متناسب بخاطر رسیدن به این هدف ایجاد میگردید. همچنان کشور درگیر جنگ و وضع اقتصادی بمیراث مانده از رژیم پیشین وخیم بود. من در راستای تلاش برای اصلاح اداره دولتی کارهای زیادی بخاطر بهبود وضع اقتصادی - اجتماعی کشور چه از مقام صدراعظم و چه از مقام صدراعظم که در ماه جون ۱۹۸۱ به آن منسوب گردیدم، بعمل آوردم. در این رابطه مطالب زیادی برای گفتن و نوشتن وجود دارد. ولی بازگویی همه آنها نه مقدور است و نه لازم. در این بخش صرف به بخشی از جهات کار خویش اشاراتی بعمل میآورم. ولی قبلاً "چگونگی انتخاب خویش را بحیث صدراعظم به اختصار کامل بیان مینمایم.

تا آنهنگام، بیرک کارمل افزون بر بستهای منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس شورای انقلابی، پست صدارت کشور را نیز برعهده داشت و این درحالیکه از همان آغاز کار حرفهای زیادی در درون حزب و در جامعه گفته میشد که باید مقام صدراعظم به شخص دیگری تفویض گردد. برای احراز این مقام، افزون بر اینجانب، کاندیداهای دیگری نیز در نظر بود. از جمله: بیرک کارمل قبلاً مایل بود که شاه محمد دوست وزیر امور خارجه و دوست نزدیک و قدیمی وی به این مقام پذیرفته شود. دوست که برای مقام خویش شایسته، شخصیتی با کفایت، مجرب و قابل احترام و در تاریخ معاصر کشور یکی از بهترین وزرای خارجه کشور بود، ولی از لحاظ شاخصهای پذیرفته شده آن زمان فاقد خصوصیات معین برای احراز مقام صدراعظم شمرده میشد. رهبری جمعی حزب مرا به آن مقام برگزید. زیرا من در رشته اقتصاد تحصیل کرده و در وزارتخانه های اقتصادی کشور سالیان زیادی کار نموده و تجاربی اندوخته بودم. در عین زمان در بخش ایدئولوژیک و ادبیات سیاسی حزب کار کرده، آثار و مضامینی در اقتصاد و جامعه شناسی برای سازمانهای حزبی و

مطبوعات کشور نوشته و ترجمه نموده بودم و بویژه تحلیلات اقتصادی من منتشره در پرچم - ارگان نشراتی حزب، معروف بود. من یکی از بنیاد گذاران حزب دموکراتیک خلق افغانستان و عضو بیروی سیاسی کمیته مرکزی آن بودم و عملاً چهره دوم درحزب شمرده میشدم. تا آنزمان دوبار بعنوان وزیر پلانگذاری کار کرده بودم (یکبار برای مدت کوتاهی قبل از زندانی شدن و باردیگر برای یکسال و نیم پس از گذشتاندن هفده ماه دوران مشقتبار زندگی مجرد) و از مقام معاون عملاً کار صدراعظم را انجام میدادم. بنا به ملحوظات بالا که بمثابة معیارهای لازم برای احراز مقامی که صرفاً رهبری اموراتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور را برعهده داشته باشد، پذیرفته شده بود. بنابراین، من برای احراز آن مقام مستحق تر شمرده شده و برگزیده شدم. بیروی سیاسی و کمیته مرکزی حزب، نخست این انتخاب را انجام داد و سپس پیشنهاد از جانب بیرک کارمل به شورای انقلابی که براساس اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان حیثیت پارلمان مؤقت کشور را داشت، ارائه گردید و درجلسه مؤرخ ۱۰ جون ۱۹۸۱ آن مورد تصویب قرار گرفت که برپایه آن من بعنوان رئیس شورای وزیران (صدراعظم) و رئیس کمیته دولتی پلانگذاری انتخاب شدم.

اعضای شورای وزیران، یعنی کابینه از جانب من به شورای انقلابی پیشنهاد شد و قبول گردید. در کابینه جدید شماربیشتر وزرای سابق در پستهای خویش باقی ماندند و صرف تعیینات زیرین در ترکیب حکومت وارد گردید:

عبدالمجید سربلند معاون رئیس شورای وزیران و وزیر اطلاعات و کلتور

گلداد معاون رئیس شورای وزیران و وزیر تحصیلات عالی و مسلکی

عبدالوهاب صافی وزیر عدلیه و لوی حارنوال

سلیمان لایق وزیر امور اقوام و قبایل

فقیر محمد یعقوبی وزیر تعلیم و تربیه

در ترکیب حکومت همچنان اعضای سابقه دار حزبی، متخصصین

غیر حزبی، برخی از صاحبان شغل های آزاد و شخصیتهای معروفی از حکومتهای

گذشته چون: میرمحمد صدیق فرهنگ، نعمت الله پژواک، محمد خان جلالر، دوکتور عبدالواحد سرابی و دیگران شرکت داشتند.

در برابر حکومت جدید وظایف بزرگ اقتصادی و اجتماعی قرار داشت که باید انجام میگرفت. برای اجرای این وظایف گسترده و مهم لازم بود که اداره متناسب بوجود آید. بنابراین، سیستم اداره در شورای وزیران بر پایه اصل مرکزیت دموکراتیک پایه گذاری گردید. وزراء، با حفظ مسئولیت فردی، در حالیکه از صلاحیتهای قانونی عمده در عرصه کار خویش برخوردار بودند، ولی از فعالیتهای خویش پیوسته به جلسات شورای وزیران (مجلس وزراء) و به رئیس شورای وزیران (صدراعظم) گزارش میدادند.

جایگاه شورای وزیران

دراهم قدرت دولتی از لحاظ قانونی:

به تاریخ اول مارچ ۱۹۸۰ از سوی شورای انقلابی کمیسیونی در چهارچوب وزارت عدلیه تشکیل گردید تا طرح مقدماتی اصول اساسی را بمنابۀ قانون اساسی مؤقت کشور بوجود آورد. بقراریکه در بخش پیشین تذکار یافته است، طرح پس از مطالعه، بررسی، تعدیل و تکمیل از سوی کمیسیونهای بعدی مرکب از حقوقدانان، دانشمندان و صاحب نظران بتاريخ ۱۰ اپریل ۱۹۸۰ در جلسه وسیع شورای انقلابی باشتراک نمایندگان کلیه سازمانهای اجتماعی و نمایندگان برگماری شده اقوام و ملیتهای مسکون در افغانستان، درده فصل و شصت و هشت ماده، به تصویب رسید.

اصول اساسی حقوق اساسی و مکلفیتهای اتباع و مسئولیتهای عمده قوای سه گانه دولت: شورای انقلابی و هیأت رئیسه آن با صلاحیت قانونگذاری، قوه اجرائیه یا شورای وزیران و قوه قضائیه را، مشخص ساخته بود و فصل پنجم آن اختصاص به شورای وزیران داشت. ماده ۴۶ آن چنین اظهار میداشت:

«شورای وزیران (حکومت) جمهوری دموکراتیک افغانستان عالیترین ارگان اجرائیوی قدرت دولتی بوده مرکب است از: صدراعظم، معاون یا معاونان

صدراعظم و وزراء. شورای وزیران در اجراءات خود نزد شورای انقلابی و درخای مدت بین دوره های اجلاس آن نزد هیأت رئیسه مسئول می باشد.»

صلاحیتهای شورای وزیران در ماده ۴۷ متشکل از ۱۱ فقره در عرصه های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مشخص شده بود و صلاحیتهای هر وزارتخانه در ماده ۵۰ چنین بیان گردیده است:

« در رأس وزارتخانه های ج د ا وزراء قرار دارند. وزراء فعالیت خود را مطابق به قانون انجام میدهند. وزراء در پیشبرد امور وزارت و انکشاف ساحات مربوط مسئولیت فردی دارند.»

بر پایه اصول اساسی، قانون شورای وزیران و همچنان قانون وزارتخانه های جمهوری دموکراتیک افغانستان بمنظور تعیین حدود صلاحیتهای و وظایف قانونی آنها مورد تصویب و عمل قرار گرفت. همچنان بخاطر تعدیل، تکمیل، اصلاح و بهبود شیوه های کار و تنظیم فعالیتها و اجراءات کار در شورای وزیران و وزارتخانه ها سلسله ای از قوانین، مقررات، لوایح، طرزالعملها، اساسنامه ها و سایر اسناد قانونی در جریان سالهاییکه من مسئولیت مقام صدارت افغانستان را برعهده داشتم، مورد تصویب و عمل قرار گرفته است. طی سالهای متذکره تلاش انسانی بزرگی بکار برده شده است تا اجراءات از طریق شورای وزیران بروفق قوانین موضوعه و در چهارچوب قانونیت مترقی و دموکراتیک انجام گردد و از هرگونه عمل غیرقانونی و غیرموجه تا حدودی که امکانپذیر بوده است، احتراز جسته شود و از تخطیها جلوگیری بعمل آید. بخاطر برآوردن این آرزومندیها و اجرای درست کارها، ارگانهای مناسب بررسی کننده و نظارت کننده در کادر حکومت ایجاد گردیده بود.

(فصل اول)

اصلاحات در سیستم وشیوه های نوین کاردرشورای وزیران

ضرورت برای اصلاحات اساسی درسیستم و شیوه های اداره دولتی در افغانستان از تجمع تغییرات بزرگی نشأت میکرد که دربنیاد اداره و نظام با آغاز دهه هشتاد درافغانستان بوجود آمده بود؛ تغییراتیکه اساساً شرایط زندگی تمام اقشار اجتماعی را دگرگون میساخت.

اصلاحات در دستگاه حکومت:

از آوانیکه من عنوان رسمی رئیس شورای وزیران یا صدراعظم را احراز کردم، به اصلاح دستگاه حکومت، از لحاظ شکلی و ماهوی، پرداختم. در نتیجه درسیستم اداره، اصلاحات بنیادی بعمل آمد. از جمله: کمیته اجرائیه شورای وزیران، اداره امور شورای وزیران، اداره امور ارگانهای محلی، اداره بررسی نامه ها، شکایات و عرایض مردم، اداره کنترل و تفتیش شورای وزیران و نهاد های اساسی دیگری چون کمیسیونهای دایمی در مرکز شورای وزیران بخاطر سازماندهی دقیق کارها، جدیداً ایجاد گردید. هدف معرفی و بکارگرفتن سیستم بهتر کار، گزارشگیری و گزارش دهی منظم ازبائین و مراقبت نوبتی ازبنالا، در دستگاه اداره حکومت بود.

همچنان وزارتخانه های موجود تجدید تشکل یافتند، وزارتخانه ها و ادارات جدید، تشکیل شد و شعبات؛ مشاورین حقوقی، کنترل و تفتیش داخلی، استماع شکایات و عرایض مردم، جدیداً در کلیه وزارتخانه های ملکی بوجود آمد. همچنان تأسیس هیأت های مشورتی متشکل از کارشناسان

در هر وزارتخانه از جانب شورای وزیران منظور گردید و مقررات داخلی یا اساسنامه، که تا آن زمان فاقد آن بودند، برای هر یک از وزارتخانه‌ها و ادارات جداگانه به تصویب رسید. آمارگیری و سیستم جدید بررسی عینی ارقام احصائیوی خارج از ساحه نفوذ ادارات حکومتی بوجود آمد. اداره مرکزی احصائیه با دستگاه‌های بزرگ معمول کامپیوتری آن زمان مجهز گردید. این اداره در عین زمان با اداره امور شورای وزیران در امر کنترل کامپیوتری از تطبیق مصوبات شورای وزیران، همکاری میکرد.

از گذشته‌های طولانی در افغانستان در رابطه به اداره ولایات از جانب حکومت مرکزی، اشتباه تشکیلاتی وجود داشت. وزیر داخله از طریق وزارتخانه مربوط خود، در واقع بر تمام کشور حکومت میکرد و نه صدراعظم بحیث رئیس حکومت. از لحاظ تشکیلات اداری، تعیین و برکناری تمام والیها، ولسوالها و علاقه دارها و کارمندان آنها از صلاحیت وزارت امور داخله بود و شعبه ای در آن وزارت برای بررسی امور ولایات وجود داشت. ولی در جریان اصلاح سیستم اداره در کشور، در نخستین سالهای دهه ۱۹۸۰، اداره امور ولایات و حکومت‌های محلی در تحت اداره مستقیم شورای وزیران قرار گرفت. باین منظور دفتری بنام اداره امور ارگانهای محلی در مرکز شورای وزیران تأسیس گردید. این اداره در رابطه به امور ولایات اعم از مسایل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، محلی و مسایل دیگر، گزارشهایی به صدراعظم، معاونین وی، به کمیته‌ها و جلسات شورای وزیران ارائه مینمود و احکام، تصاویر و فیصله‌ها را به ولایات ابلاغ میکرد و از تحقق آنها کنترل بعمل می‌آورد.

در سالهای بعدی دهه متذکره، تغییرات بنیادی بژیوه‌های اداره ولایات و در مجموع ارگانهای محلی با ماهیت دموکراتیک پدید گردید. قانون شوراهای نمایندگان مردم برای ارگانهای محلی حاکمیت، شیوه‌های انتخاب شوراهای متذکره بوسیله مردم محل و شیوه‌های کار کمیته‌های اجرائیه شوراهای، به پیشنهاد شورای وزیران به تصویب رسید و در تمام ولایات کشور که در ساحه اداره دولت بودند، مورد تطبیق قرار گرفت.

شورای وزیران صدها پروژه قانونی و ضمایم قوانین، سلسله ای از مقررات مهم دولتی را در ارتباط به تنظیم زندگی قانونی و مدنی در کشور که از جانب وزارتخانه ها و ادارات مربوط با همکاری وزارت عدلیه طرح و ارائه میشد، مورد بررسی نوبتی قرار میداد. مقررات، آئین نامه ها و اساسنامه هارا در جلسات عمومی خود به تصویب میرساند و بمرحله اجرا میگذاشت، ولی قوانین والحاق به میثاقهای بین المللی را به مراجع مربوط جهت تصویب ارجاع میکرد.

بنابراین، اصلاحات اداری با مسایل و برنامه های رشد اقتصادی، ترقی اجتماعی و تکامل فرهنگی که ارتباط ناگسستی و همگرایی داشت از اولویتها و ضرورت مبرم برخوردار بود. همچنان ضمن آمادگی برای اجرای اصلاحات، مطمح نظر بود که پیشرفت واقعی اجتماعی باید در ساختار جامعه جستجو گردد. باینطریق، دو کتورین اصلاح اداره دولت با اهداف مشخص اجتماعی - فرهنگی پیوند یافت و غنا بخشیده شد که خود پدیده جدیدی در زندگی ایدئولوژیک کشور شمرده میشد. البته در این جریان از نظریات پیشآهنگان تئوری و پراتیک دموکراتیک ساختن اداره و زندگی اجتماعی که این مسأله را از مواضع ایدئولوژیک طبقات زحمتکش جوامع بشری نگرسته اند، بهره جسته میشد.

آنچه برای وارد آوردن اصلاحات اداری حایز اهمیت جدی تلقی میگردد، در نظر گرفتن خواستهای مردم بود که در عمل شکل میگرفت. این خواستها مبتنی بود بر، برانداختن موانع سیاسی که راه استقرار نظم نوین را سد میکردند و بموازات آن پدید آوردن اصلاحات در شکل و شیوه های اداره دولتی. البته، خیلها مهم بود که گرایشها و خواستهای عمومی مردم در جهت اصلاحات به درستی تعبیر گردد و مورد اجرا قرار گیرد. بنابراین، شگفت آور نبود که برنامه های جدید حکومت با علاقمندی افشار آگاه مردم مواجه میگردد. فعالیتها برای اصلاحات اداری از نیمه سال ۱۹۸۰ آغاز شد و از جون سال ۱۹۸۱، هنگامیکه من مقام صدارت را احراز کردم، نیرومند تر و گسترده تر گردید.

تشکیل

اداره امور شورای وزیران:

در نخستین روزهای کار من بحیث صدراعظم، بمنظور بررسی و حل و فصل مسایل عمده در وزارتخانه ها و ادارات دولتی، ارگانی در مرکز شورای وزیران تحت نام "اداره امور شورای وزیران" تشکیل گردید و مقرر قانونی برای تشکیل و اجراء آن مورد تصویب قرار گرفت. در این اداره، متخصصین رشته های گوناگون که "کارشناس" نامیده میشوند برای همکاری با بخشهای معین وزارتخانه ها و ادارات دولتی، کار میکردند. طرحهای مصوبات و فیصله های شورای وزیران از جانب شعبات و کارشناسان مشخص این اداره با همکاری و توافق رؤسای بخشهای مربوط در وزارتخانه ها، قبلاً آماده میگردد و توأم با گزارشها، ارزیابیها و پیشنهادات برای رسیدگی و تصویب به جلسات شورای وزیران ارائه میشود. این اداره مصوبات شورای وزیران را بمراجع مربوط میرساند و از تطبیق آنها بگونه دوامدار نظارت بعمل میآورد. برای کنترل مؤثرتر و دقیقتر از تحقق فیصله های شورای وزیران، این بخش کار با همکاری اداره مرکزی احصائیه کامپیوتری شده بود.

کارشناسان اداره امور قبل از ارائه گزارشها، ارزیابیها و طرحهای مصوبات به جلسات شورای وزیران، پیرامون آنها طی یک جلسه یا جلسات مقدماتی کاری، به صدراعظم و معاونان وی معلومات و پیشنهادات ارائه میکردند و دستاویز لازم اخذ مینمودند. اینگونه جلسات برپایه تقسیم وظایف و تقسیم زمان کار انجام میگردد و در لحظات معین برای بررسی موضوع مشخصی صرف آنمده از کارشناسان، رؤسا و معاونان صدراعظم اشتراک میورزیدند که مسأله ای مسایل قابل طرح به عرصه کارایشان مرتبط میباشد.

این شیوه کار برای من شخصاً و برای هر یک از کارشناسان اداره امور بگونه ای مدرسه آموزش و تجربه اندوزی مبدل گردیده بود. در جریان این کار، من آگاهی وسیع در عرصه های مختلف کسب مینمودم و متقابلاً با ارائه مشوره های لازم بخاطر تکمیل و غنای طرحها و فیصله ها، همکاری میکردم.

در این جلسات مشورتی معاون صدراعظم در بخش مربوط، وزیر و رئیس مربوط وزارتخانه ایکه مسأله مورد بحث به آن تعلق داشت، رئیس عمومی اداره امور و رئیس بخش معین آن اداره و کارشناس مربوط دعوت میشدند. نخست کارشناس اولی که روی طرح کار کرده بود، گزارش مختصری در جلسه ارائه مینمود و سپس توضیحات بیشتر از وی و کارشناس ارشد استماع میگردد. در این جلسه، رئیس بخش در وزارتخانه مربوط نیز نظرات و توافقات خویش را ارائه مینمود. در پایان، رئیس جلسه مشورتی (صدراعظم) نکات نظر اصلاحی و تکمیلی خویش را ابراز میداشت. این روش در مورد هر یک از مسایل و مطالب و مصوبات عمده بگونه جداگانه انجام میشد. برای اینکه طرح‌ها قبل از ارائه به جلسات شورای وزیران به پختگی لازم خویش رسیده باشند، از جانب کارشناسان با رؤسای مربوط هر یک از وزارتخانه‌ها که مسایل به آنها نیز بگونه مستقیم یا غیرمستقیم ارتباط میگرفت، مشوره‌های قبلی بعمل می‌آمد و در جریان جلسات شورای وزیران، وزراء و رؤسای ارشد مربوط نیز به تفصیل اظهار نظر میکردند. افزون بر آن، عملاً کلیه مسایل و اجراءات مقام شورای وزیران و اسناد که به امضای صدراعظم و معاونین وی میرسید، در اداره امور شورای وزیران ثبت میگردد. در غیر آن، اسناد بدون ثبت در این اداره و ادارات مرکزی مماثل، فاقد اعتبار شناخته میشدند.

چندین سال تجربه نشان داد که این شیوه کار در وجود اداره امور شورای وزیران - توأم با بُرش، قاطعیت، کیفیت، سلامت و سرعت در کار و احساس مسئولیت - از اهمیت بزرگی برخوردار بود و موجب گردید تا روشهای کهن و بازدارنده اداره جای خود را به سیستم نوین و کارا بدهد. در این اداره دژ سالهای کارمن در مقام صدارت افغانستان، شماری از بهترین کادرها و کارشناسها با روحیه وقف و وفاداری به آرمان خدمت صادقانه و وظیفه شناسی مهنپرستانه پرورش یافتند. شماری از کارمندان با کفایت در سالهای متذکره بعنوان رئیس اداره امور با صلاحیت وزیر درونتهای معین ایفای وظیفه کردند که عبارت بودند از:

آدینه سنگین

دستگیر صادقی

سید مرتضی

محمد شریف شریفی

دو کتور نجیب الله مسیر

غلام جیلانی

همچنان شمار دیگری از کارمندان که بعنوان رؤسای بخش و کارشناسان

ارشد اداره مؤفقانه و با وقف کار میکردند مشتمل بودند بر:

عبدالشکور کشتکار

محمد کاظم خسروی

حمیدالله مفید

محمد ظاهر مؤفق

عبدالرازق فانی

محمد رفیق یوسفی

انجنیر فضل احمد

شاه محمد همراز

مسمود سکندری

صفیه حسابی

دو کتورانصار سکندری

و دیگران

بعنوان دستیار دفتر من، سخی طاهر که درعین حال جزء کارشناسان اداره امور بود و رئیس اداری میرمحمد حسن، هردو از لحاظ کارائی، راستکاری، پاکي، شکیبائی در کار، برخورد مهربانه و وظیفه شناسی، در میان همقطاران و مجموعه مراجعین در شورای وزیران شهرت نمونه وارد داشتند. در دفتر پذیرائی رئیس شورای وزیران افراد فداکار و پرکاری ایفای وظیفه مینمودند. در آغاز، عطاءالله رادمرد و میرعلی محمد در این سمت کار میکردند و سپس میرویس تلفیقی از وظایف دفتر پذیرائی و امور محافظتی را فعالانه سرپرستی مینمود. گروه محافظان متشکل از اشخاص صادق و سرسپرده ای بودند که خدمات ایشان پیوسته مورد قدردانی قرار میگرفت.

تشکیل

اداره امور ارگانهای محلی:

بموازات اداره امور شورای وزیران که به بخشها تراز بندی شده بود، اداره دیگری نیز بنام "اداره امور ارگانهای محلی" درمقر شورای وزیران تشکیل گردیده و فعالیت میکرد. این اداره نیز دارای بخشها و کارشناسها بود. روشها و شیوه های

کار که در بالا تذکار یافت در رابطه به عرصه های کار در ولایات و مجموعه ارگانهای محلی قدرت و اداره دولتی نیز، بکار گرفته میشد. شایان یادآوری است که قبل از سالهای ۱۹۸۰، ارگانهای محلی در کلیه ولایات کشور منحصراتاً تحت اداره وزارت امور داخله قرار داشت و این بدانمعنی بود که صرف یک وزارتخانه و صرف وزیر داخله بر بخش اعظم کشور حکومت میکرد و نه حکومت. از سوی وزیر داخله هرگاه بعضاً برخی مسایل به صدراعظم گزارش داده میشد، خصلت ضمنی داشت. ولی بر پایه نظریات من در آئیننگام منطقی شمرده شد که اداره امور ارگانهای محلی سراسری کشور بمقام صدارت تعلق گیرد و از اینطریق همکاری مجموعه وزارتخانه ها و ادارات دولتی نیز برای بهبود کار در ولایات جلب و بسیج گردد. درباره اینکه چگونه ارگانهای محلی قدرت و اداره دولتی بگونه روزافزون خصلت خودگردان بخود گرفتند بعداً مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در این اداره نیز کارمندان و کارشناسان با تجربه ای چون: لمراحمد لمر، دوکتور عبدالصمد قیومی، جیلانی، کارگر، غنی هدفمند و دیگران بعنوان رئیس اداره و بعنوان کارشناسان ارشد خدمت کردند.

کابینه و جلسات آن:

جلسات نوبتی کامل شورای وزیران حد اقل در هر دو ماه یکبار دایر میگردد و هیأت اجرائیه شورای وزیران رسماً در هر هفته یکبار جلسه میکرد. هیأت اجرائیه ارگان جدیدی و مشتمل بود بر صدراعظم بحیث رئیس؛ معاونین صدراعظم و وزرای مالیه، تجارت، ترانسپورت و پلانگذاری بحیث اعضای آن؛ رؤسای اداره امور و ارگانهای محلی بحیث منشیها (بنابراهمیت عرصه های کار اعضاء در شرایط دهه هشتاد در کشور). البته در جلسات هیأت اجرائیه، آنعده از وزرا و رؤسای ارگانهای مستقل دولتی که مسایل مربوط به اداره آنها مورد بررسی قرار میگرفت نیز دعوت میشدند. مسایل مهم جاری و تأخیرناپذیر در جلسات هیأت اجرائیه شورای وزیران حل و فصل میگردد.

هیأت اجرائیه فهرست مصوبات و تمام اجراءات کارخویش را در هر دو ماه به جلسه کامل نوبتی شورای وزیران بغرض رسیدگی گزارش میداد. مسایل عمده سراسری کشوری، مسایل اساسی مالی، بودجوی و اسعاری، پلانیهای رشد اقتصادی و اجتماعی و طرح های قوانین، مقررات، لوایح قانونی، طرزالعملها و اساسنامه ها صرف درجلسات کامل شورای وزیران مورد بررسی و تصویب قرار میگرفت.

افزون بر جلسات عمومی نوبتی شورای وزیران، دروقفه میان دوماه متذکره، درصورت ضرورت جلسات فوق العاده کابینه بخاطر بررسی و اتخاذ تدابیر برای اجرای موارد مشخص و عمده درسیاستهای دولت، دایر میگردد. همچنان شورای وزیران بعضاً جلسات وسیع را برگزار مینمود که در آنها علاوه بر تمام وزرا و مسئولین شماره یک ادارات دولتی، گروه هائی از کادرهای رهبری و کارشناسان بخشهای معین اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، شرکت میوزیدند. شورای وزیران در موارد معین، جلسات مشترک خویش را با مقامات و نهادهای مهم کشوری مانند شورای انقلابی یا هیأت رئیسه آن، کمیته مرکزی ح د خ ا و شورای مرکزی اتحادیه های صنفی افغانستان، برگزار میکرد و تصامیم مشترک اتخاذ مینمود. برنامه های فعالیت شورای وزیران بر پایه پیشنهادات وزارتخانه ها و ادارات معادل آنها، مبتنی بر ابتکارات هیأت رهبری حکومت و متکی بر تشخیص ضرورتها پیش از آغاز هرربع سال طرح میگردد، از سوی هیأت اجرائیه به تصویب میرسید و برای کلیه وزارتخانه و مراجع مربوط فرستاده میشد.

درشورای وزیران، وظایف میان صدراعظم، معاونان صدراعظم و وزرای مشاور تفکیک شده بود. صدراعظم رهبری عمومی را برعهده داشت، ولی رسیدگی روزمره از امور گروههای معینی از وزارتخانه ها و ادارات مستقل دولتی بوسیله معاونین صدراعظم انجام میشد. معاونین صدراعظم و همچنان درصورت ضرورت وزراء نیز درباره مسایل عمده از فعالیتهای خویش به صدراعظم گزارش میدادند. درتقسیم وظایف میان معاونین صدراعظم و وزرای مشاور مواردی چون: رابطه کاری میان گروههای معین وزارتخانه ها، سوابق کار، تجارب و صلاحیتهای کاری شخصی معاونین و مشاورین در نظر گرفته میشد. در دوران کارمن بحیث صدراعظم

(درد و مرتبه) شخصیت‌های مجربی بعنوان معاون رئیس شورای وزیران (معاون صدراعظم) متناوباً کار و همکاری میکردند و مشتمل بودند بر:

سید امان الدین امین	گلداد
محبوب الله کوشانی	دو کتور خلیل احمد ابوی
محمود بریالی	انجنیر محمد عزیز
مجید سربلند	محمد رفیع
محمد سرور منگل	دو کتور محراب الدین پکتیاوال
دو کتور محمد حسن شرق	نظر محمد
دو کتور عبدالواحد سرابی	محمد حکیم سروری
عبدالرشید آراین	دو کتور نجیب الله مسیر
	سید نسیم مینیرست

در اینجا، بگونه مثال درباره عرصه کار یکن از معاونین صدراعظم تذکرات کوتاهی بعمل می‌آورم: سید امان الدین امین که شخصیتی غیر حزبی بود، سالهای زیادی بحیث معاون صدراعظم در امور اداره اقتصادی کشور کار میکرد. وی که رشته اقتصاد اقله را در آلمان غرب آموزش دیده بود، برای مدتهای مدیدی در تحت سرپرستی مستقیم عبدالمجید زابلی سرمایه دار و اقتصاد دان معروف افغانستان در شرکت بزرگ نساجی افغان و بانک ملی افغان و بحیث رئیس مؤسسات متذکره کار کرده و تجارب فراوانی در عرصه اداره اقتصادی اندوخته بود. او همچنان تجارب کار تجارتي، بیمه و بانکی را در خارج از کشور نیز کسب کرده و خود دارای اسهام و سرمایه شخصی و میراث پدری بود. وی بحیث معاون صدراعظم رهبری عمومی امور وزارتخانه های مالیه، تجارت، معادن و صنایع، صنایع خفیفه و مواد غذایی، بانک مرکزی، اداره مرکزی تشویق و انکشاف سرمایه گذاریهای خصوصی را بر عهده داشت و در عین زمان بعنوان رئیس سازمان غیر حکومتی شورای عالی مشورتی متشبین خصوصی نیز انتخاب گردیده بود. همچنان در تمام این دوران، کمیسیون اسعاری شورای وزیران در تحت اداره او کار میکرد.

در کمیسیون دائمی اسعاری شورای وزیران: وزرای تجارت، پلانگذاری، مالیه و رئیس عمومی بانکها عضویت داشتند و بدون فیصله این کمیسیون هیچگونه مصارف اسعاری، خارج از تخصیصات منظور شده، در دولت نمیتوانست انجام گیرد. همچنان مجموع درآمدهای اسعاری دولت تحت کنترل مستقیم این کمیسیون قرار میگرفت و مسایل مربوط به جستجوی منابع جدید درآمدهای اسعاری و تعیین نرخهای دولتی اسعار برعهده آن بود.

در شورای وزیران کمیسیونهای دائمی دیگری برای آن بخشهای کار که عمده و دائمی بودند، از جمله بنامهای: کمیسیون ترانسپورت و انتقالات؛ کمیسیون فرهنگی؛ کمیسیون مهاجرین و عودت کنندگان وجود داشت. در رأس این کمیسیونها متناوباً محمد رفیع، دوکتور محمدحسن شرق، محبوب الله کوشانی، محمود بریالی و عبدالمجید سربلند خدمات قابل ملاحظه یی انجام دادند. نقش کمیسیون ترانسپورتی در تحت سرپرستی محمد رفیع در آن سالهای دشوار از اهمیت ویژه ای برخوردار بود. افزون بر آنها، البته در شورای وزیران برای حل و فصل این یا آن مسأله عمده و عاجل کمیسیونهای موقتی نیز تشکیل میگردد.

قبلاً گفته شد که وزرای مشاور درسیستم کار شورای وزیران در عرصه های معین همکاری میکردند. چند تن از وزرای مشاور که در فاصله های معین زمانی با مقام صدارت همکاری داشتند، حزبی بودند چون: فقیر محمد یعقوبی، تواب بارک و دوکتور شاه ولی و چند تن دیگر غیر حزبی بودند، چون: میرمحمد صدیق فرهنگ، نعمت الله پژواک، دوکتور عبدالواحد سرابی، عبدالصمد سلیم، حمیدالله طرزی و سرچنگ جاجی.

من در آغاز کار از همکاری و مشوره های سودمند شخصیت با سابقه سیاسی، دانشمند، محقق و مؤرخ شهر کشور، میرمحمد صدیق فرهنگ در زمینه های مختلف فرهنگی برخوردار بودم. من از گذشته ها، با فرهنگ آشنائی و دوستی داشتم و بخصوص از طریق پسرایشان، میرمحمد امین فرهنگ که باهم سالهای چندی را در دانشکده اقتصاد دانشگاه کابل هم صنف بودیم، مناسبات دوستانه فرهنگی میان ما تحکیم یافته بود. البته به مقتضای تفاوت سنی آنزمان، سابقه مبارزه و کار سیاسی و

تجارب بزرگ، فرهنگ بر من حق استادی داشت. در دوران کارمشرک من با ایشان دروزارت معادن و صنایع درسالهای ۱۹۶۰ که وی مشاور اقتصادی دوکتور محمدیوسف و رئیس اداره پلانگذاری آن وزارت بود و بعداً درصداورت درسالهای ۱۹۸۰ که سمت وزارت مشاوریت را داشت، فرصتهای خوبی برای تبادل نظر بود. من درحالیکه با احترام حرفها و مشوره های ایشان را درنظرمیگرفتم با برخی نظریات ایشان موافق بودم و با برخی مخالف. میرمحمدصدیق فرهنگ تصمیم گرفت که درسال ۱۹۸۳ برای درمان ازافغانستان خارج گردد و من بااحترام شخصیت وی زمینه های عملی مسافرت ایشان را به خارج از کشور فراهم نمودم و بیرک کارمل که از گذشته های دوران مبارزات آزادیخواهانه و دوره دوازدهم پارلمان با ایشان روابط دوستانه داشت، باین امرموافقت نشان داد.

دوکتور نعمت الله پژواک که درحکومت‌های گذشته بحیث وزیر معارف و وزیرامورداخله کار نموده بود، از تجارب قابل ملاحظه کاری بخصوص درعرصه تعلیم و تربیه برخوردار بود. وی مدت‌های زیادی در دوران کار من بحیث وزیرمشاور همکاری نمود و سپس برای مدتی معاون صدراعظم بود. او نظریات خویش را باصراحت لهجه که خصوصیت وی بود اظهار میداشت که غالباً درنظر گرفته میشد و بعضاً محترمانه رد میگردید.

دوکتور عبدالواحد سرابی، عالم اقتصاد که حایز تجارب کار اقتصادی و اداری درحکومت‌های گذشته بحیث وزیر معادن و صنایع و وزیر پلانگذاری بود، درآغاز بحیث وزیرمشاور و سپس بحیث وزیر تحصیلات عالی و مسلکی در دوران کار من همکاری کرد و بعداً درسمت معاون صدراعظم و معاون رئیس جمهور ایفای وظیفه نمود. من نسبت به شخصیت و نظریات دوکتور عبدالواحد سرابی که درسالهای ۱۹۵۰ استاد و رئیس دانشکده اقتصاد و استاد من نیز بود، در دوران همکاری درشورای وزیران، ارزش و احترام بزرگی قایل بودم.

حمیدالله طرزی که تحصیلکرده کشورهای غربی و یکتن از شخصیت‌های باسابقه و دارای روحیه بانشاط وطن دوستی بود برای مدتی بحیث وزیرمشاور در دوران کار من، همکاری نمود. وی دارای تجارب عملی درعرصه تجارت خارجی

در کشور بود و از بخش خصوصی اقتصاد و تجارت آزاد با صراحت پشتیبانی مینمود.

به ارتباط موضوع تجارت در کشور شایان یادآوری است که یکن از شخصیت‌های غیرحزبی معروف، محمدخان جلالر بود که در تمام مدت کارمن در مقام صدارت، وزیر تجارت کشور بود. جلالربنوان فرزند یک خانواده سنتی تجارت پیشه، در حکومت‌های گذشته در عرصه تجارت و همچنان به صفت وزیرمالیه کارنموده و تجارب وسیعی اندوخته بود. او طی نزدیک به ده سال بحیث وزیر تجارت با صلاحیت بی نظیری کار و همکاری نمود. وی جانبدار جدی تجارت آزاد و اقتصاد بازار بود، ولی بازرگانی دولتی را نیز رونق خوبی بخشید.

در بخش‌های اقتصادی، مالی، بانکی و تجارتی کشور شمار زیادی از کارشناسان تحصیلکرده در کشورهای غربی و حایز تجارب از کار با حکومت‌های سابق و جوانان تحصیلکرده در کشورهای شوروی و اروپای شرقی کار میکردند که همه ایشان از سوی من شخصاً تشویق و حمایت میشدند. زیرا چنین امری برای چرخش اقتصاد کشور در مسیر درست ضروری پنداشته میشد. در این میان یادآوری از خدمات بنایسته عبدالوکیل بننوان وزیر مالیه که در راه استقرار سیستم نوین مالی در کشور تلاش‌های سازنده بی بعمل آورد، بجا است. سپس دوکتور محمد کبیر، وزیرمالیه باروشها و برخوردهای مبتکرانه و صادقانه در راه تکامل این سیستم گام برداشت. وی که آموزش عالی در امور مالی در اتحادشوروی دیده بود در دوران حکومت جمهوری محمد داؤد به کشور بازگشت و در ریاست خزاین وزارت مالیه کار کرد و در شورای عالی اصلاحات ارضی آن دوران بننوان رئیس توزیع زمین و اسکان شرکت ورزید. او در سالهای ۱۹۸۰ در امور تفتیش و کنترل مالی با شورای وزیران فعالانه همکاری نمود و سپس سالهای زیادی در رأس وزارت مالیه و بانکها قرار گرفت و در امر نوسازی نظام مالی و کنترل جدی بر درآمدها و مصارف بودجوی، در شرایط دشوار ادامه جنگ داخلی در کشور، نقش فعالی ایفا نمود. همانگونه که معمولاً به سازماندهندگان و مجریان سختگیر و فعال القابی را نسبت میدهند، وی را میتوان "وزیرمالیه آهنین" نامید.

لازم میسرمد تا از برخی وزراء، کارشناسان و کارمندان دیگر، اعم از حزبیها و غیرحزبیها که در دوران کارمن بعنوان صدراعظم افغانستان، در اجرای وظایف خویش موفق بودند و تمام استعداد و انرژی خویش را عمدتاً برای بهبود امور و خدمت به کار مربوط صرف میکردند، یادآوری نمایم. ولی انجام آن بگونه کامل در این یادداشتهای و خاطرات مختصر میسر نیست. معهدا، ضمن برخورد مشخص در ارتباط به این یا آن مسأله مهم، یادآوریهای درباره برخی از شخصیتها صورت خواهد گرفت. در این ارتباط آنچه که حایز اهمیت اساسی و شایان یادآوری میباشد، روحیه وقف و فداکاری هزاران تن از اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان است که در کار و پیکار دشوار، دلیرانه بازو دادند و شماری از ایشان در این راه جان سپردند.

(فصل دوم)

تجدید تشکیلات اداری در چهارچوب شورای وزیران

مقتضیات جدید در کشور در سالهای ۱۹۸۰، ضرورت ایجاد یک دستگاه اجرائی با سطح بالنسبه بالای کارائی و مؤثریت را بمثابه افزار خدمتگذار مردم، پدید آورده بود. در این راستا، دستگاه اداره دولت مستمرا مورد بازنگری قرار میگرفت. اشکال کهن اداری جای خود را برای سیستم اداره نوین، خالی میکرد. در این روند، اداره ها و سازمانهاییکه مؤثریت و ضرورت کاری خود را از دست داده بودند، لغو میشدند و در عوض اداره و سازمانهای جدید بروفق نیاز زمان بوجود میآمدند یا آنهاییکه بدون پیوندهای منطقی به برخی از وزارتخانه ها مربوط بودند به اشکال نوین تجدید سازمان میگرددیدند. همچنان تقسیم و تفکیک وظایف و افزایش در حجم کار در این یا آن عرصه ایجاب میکرد که ادارات و مؤسسات جدید تشکیل گردد. چنانکه در سالهای متذکره، سالهای هشتاد، به ادامه اصلاحات اداری، سطح صلاحیت و مسئولیت شماری از وزارتخانه، کمیته ها، ادارات و مؤسسات ارتقا حاصل نمود. برای این مقصد شیوه های آزمون شده مؤثری بکار گرفته شد. برخی ادارات تجدید تشکیل یافت. برای برخیهای دیگر مقررات و اساسنامه ها که وظایف آنها را مشخص میکرد، طرح گردید. بخاطر فعال ساختن برخیهای دیگر، محرکات و مشوقات مادی و معنوی گوناگون بمثابه تکانه های جدید بکار گرفته شد. کار بعضی از آنها تحت بررسیهای دوامدار قرار گرفت و سطح توقعات و بازپرسی از آنها ارتقا یافت. رؤسای ناوارد یا بسی میل به کار برخی از ادارات با متخصصین مجرب و فعال تعویض گردید.

اقدامات در موارد متذکره در فوق، نه سیردرجهت تورم تشکیلاتی و کاریابی بیجهت و نه کاهش بی لزوم تشکیلات اداری و اضافه بستیهای کارمندان بود؛ بلکه متناسب ساختن دستگاه اجرایی حکومت با مقتضیات و ضرورت‌های کاری، هدف اساسی شورای وزیران را تشکیل میکرد و من شخصاً در این امر انهماک میورزیدم. تجدید تشکیل کلیه وزارتخانه‌های کشور البته همزمان و به یکبارگی صورت نگرفت؛ بلکه متدرجاً و برپایه ارزیابی نیازهای اداره، انجام گرفت. در اینجا در ارتباط به تغییر، تعدیل، تجدید، تنقیص و تکمیل در برخی از وزارتخانه‌ها و ادارات دردستگاه اداره حکومت که برپایه قانون شورای وزیران، قانون وزارتخانه‌ها، طرزالعمل کار شورای وزیران و معیارهای سنجیده شده دیگر انجام گرفته بود، تذکراتی بعمل می‌آورم:

(۱) درباره تشکیل جدید برای اداره امور ولایات قبلاً صحبت بعمل آمد. به ادامه آن، شورای وزیران تصمیم گرفت که برپایه اصول اساسی ج د ا، ریاست‌های پلان اداری و تفتیش وزارت داخله را لغو نماید و در عوض تشکیل جدیدی درجهت پیشرفت بسوی ایجاد سیستم اداره ارگانهای محلی واقعاً خدمتگزار مردم درمطابقت با مقتضیات نوین و نیازمندیهای مبرم جامعه، بوجود آورد.

(۲) ریاست خدمات ملکی، ریاست اصلاحات اداری و ریاست تحریر و قلم مخصوص درصداارت که وظایف و اهداف مشخصی نداشتند، لغو گردیدند و برپایه آنها اداره امور شورای وزیران بوجود آمد که درباره آن قبلاً صحبت بعمل آمده است.

(۳) ریاست تفتیش محاسبات صداارت که اداره بدنامی بود و در گذشته‌ها عمدتاً بکار دوسیه سازی و شانناز سیاسی برضد کارمندان معین دولتی اشتغال داشت، توأم با مقررات آن لغو گردید و بجای آن اداره کنترول و تفتیش شورای وزیران با مقررات و اهداف جدید بوجود آمد و به دستگاه مؤثر بررسی مالی و حسابی مبدل گردید. این اداره خود، از طریق بررسیها بوسیله مفتشین و کنترولران خویش موارد سوء استفاده، فساد و بی قانونیهای مالی را کشف و مورد بازجوئی قرار میداد و همچنان بمنظور کشف چنین مواردی برخی نهادهای دیگر نیز با آن

همکاری مینمودند. چنانکه شعبات تفتیش داخلی درهریک از وزارتخانه ها و ادارات دولتی، شعبه جلوگیری از جرایم مالی دروزارت داخله، بخش اقتصادی دروزارت امنیت دولتی، سازمانهای اولیه حزبی و شعبات پرشبکه اتحادیه های صنفی هرگاه خلاف رفتارهای مالی را درادارات دولتی کشف مینمودند، گزارشهای خویش را به اداره کنترل و تفتیش ارائه میکردند. این اداره موضوع را بررسی و مرتکبین را مورد بازپرسی قرارمیداد و درصورت نقض قانون آنرا به دادستانی یا مدعی العموم (حارنوالی) راجع میساخت. دادستانی افزون بر بازجوئی جرایم مالی و متهمین که ازسوی اداره تفتیش، پولیس یا مقامات دیگر دولتی معرفی میشدند، خود مستقلاً نیز از طریق شعبات نظارت بر قانونیت خویش در ارگانهای دولتی موارد مشخص سوء استفاده، برخورد غیرقانونی و فساد را در رابطه به مسایل مالی و اداری مورد بررسی اولی قرار میداد و سپس برای بازپرس قانونی به محاکم رجعت میداد. همچنان درابتدا شورای انقلابی و سپس شورای ملی موارد مشخص را در رابطه بمسایل مالی، حسابداری و اداری در کمیته ها و جلسات خویش مطرح میکرد و مورد سوال و بررسی قرار میداد.

موجودیت و فعالیت همه یی این ادارات و نهادهای مراقبت و نظارت درسیستم مالی و اداری کشور بمعنی مداخله بیمورد در کارحکومت، وزارتخانه ها و ارگانهای دولتی جداگانه یا بمعنی حکومت پولیسی نبود؛ بلکه برای یک اداره سالم و با احساس مسئولیت و برای جلوگیری از فساد ضروری پنداشته میشد.

اداره عمومی کنترل و تفتیش شورای وزیران به دو گونه به بررسی مسایل میرداخت: (۱) برپایه برنامه های کاری درهرربع سال که تمام وزارتخانه ها، ادارات، مؤسسات و تصدیهای دولتی را دربر میگرفت و (۲) برپایه اطلاعات رسیده مبنی بر تخطیها، در هر دو صورت، گروه های ۳۰ گانه تفتیش، امور مالی و اجرائی را درمحل مورد مورد بررسی قرار میدادند و نتایج کار ایشان در مرکز اداره بوسیله کمیسیون دیگری بازنگری میشد. در صورتیکه خلاف رفتارهای جدی، سوء استفاده و تخطی از قوانین مشهود و ثابت میشد، مسأله ازسوی کمیسیون برای بازجوئی به مراجع قانونی ارجاع میگردد. ولی در هر حال، ضروری پنداشته میشد که نتیجه

گیریهای گروه های تفتیش مبتنی بر مواد قوانین موضوعه ارائه گردیده و توأم با پیشنهادات اصلاحی برای رفع نواقص باشد. بهمین جهت اداره عمومی کنترول و تفتیش مسأله کاربرد نظریات اصلاحی پیشنهادشده ازسوی گروه های تفتیش را مورد بررسی قرار میداد و درباره آنها توأم با اجراءات کاری خویش درهرشش ماه به جلسات عمومی شورای وزیران، گزارش ارائه میکرد. این اداره در تحت رهبری دو کتورمحمد کبیربه نهادی مؤثر و با اعتباردرزمینه جلوگیری ازفساد مالی دردستگاه دولت مبدل گردیده بود.

بطور کلی درسیستم اداره حکومت شعبات مشخص برای بررسی کارهای مشخص در صدارت (اداره امور شورای وزیران و اداره تفتیش و کنترول شورای وزیران) و شعبات مماثل با مقیاسهای کوچکتر در وزارتخانه ها و ریاستهای مرکزی وجود داشت که کار گزارشدهی منظم از پائین و مراقبت نوبتی از بالا را سهل میساخت. ولی موجودیت این سیستمها دراداره حکومت بمعنی متمرکز کردن صلاحیتها در مقامات معین و سلب صلاحیت از وزارتخانه ها و ارگانهای مرکزی و محلی دولتی و بمعنی توسعه کاغذ پرانیهای بیلزوم نبود، بلکه جهت همکاری مؤثر متقابل را داشت.

(۴) قبلاً درهریک از وزارتخانه ها، شعبات کنترول قبلی برمصارف بودجوی وجود داشت، ولی فاقد مؤثریت لازم بودند. زیرا هم مصارف و هم کنترول بودجوی از یکدست در خود وزارتخانه انجام میشد و درواقع تشکیلات اضافی بود. بنابراین، شورای وزیران تصمیم گرفت که تمام شعبات کنترول قبلی در تمام وزارتخانه ها لغو شود و بجای آنها اداره کنترول مرکزی دروزت مالیه که کنترول بودجوی از وظایف اساسی آن بود، تشکیل گردد. این اقدام، مزید برتشکیل شعبات تفتیش داخلی درهریک ازوزارتخانه ها و ادارات دولتی، کنترول برمصارف و جلوگیری از اصراف ازبودجه دولتی را بمیزان قابل ملاحظه ای ارتقا و تشدید بخشید.

شعبات تفتیش داخلی مشابه به تشکیل اداره عمومی تفتیش و کنترول شورای وزیران، برطبق اساسنامه نمونوی خویش، صلاحیت بررسی بعدی امورمالی

را، یعنی پس از مصارف، در تحت اداره وزیر و شورای مشورتی برعهده داشتند و در عین حال در مواقع لازم با هیأت‌های تفتیش اداره عمومی کنترل و تفتیش شورای وزیران همکاری میکردند.

(۵) ریاست کارتوگرافی اصلاً در چهارچوب وزارت معادن و صنایع ایجاد گردیده بود و بعد ها تحت سرپرستی مستقیم صدارت تحت نام ریاست کارتوگرافی و کادستر کار کرد. ولی دوعرصه کار جداگانه در آن جمع شده بود. لهذا، شورای وزیران تصمیم گرفت که کادستر برای سروی اراضی به بخش اصلاحات ارضی تعلق گیرد و اداره کارتوگرافی و جیودوزی بعنوان یک اداره مستقل با صلاحیت وزارت تجدید تشکیل گردد. این اداره در رابطه به ثبت و نشانی کردن مرزهای افغانستان و موارد دیگر خدمات برجسته ای ایفا کرد. چنانکه، از طریق این اداره در سالهای هشتاد کار مهم تثبیت و نشانی کردن مجدد سرحدات شمالی افغانستان با اتحاد شوروی سابق، از جهیل جرقول در کرانه پامیر در شمال شرق تا کشک در کرانه هرات در شمال غرب، بانجام رسید. متخصصین گروه های کاری اداره کارتوگرافی و جیودوزی در طول چندین سال در ساحه و بر روی نقشه ها از سوی افغانستان با کارمشرک با متخصصین هیأت نمایندگی اتحاد شوروی کار کردند. تثبیت مجدد خطوط مرزی بر روی نقشه های جدید و در ساحه بر پایه تطبیق دقیق نقشه ها و موافقتنامه های قبلی، بوسیله کمیسیونهای مشترک هر دو کشور، صورت میگرفت.

کمیسیون جانب افغانی در تحت سرپرستی اداره کارتوگرافی و جیودوزی فعالیت میکرد و اعضای آن عبارت بودند از معینان وزارت امور خارجه، وزارت معادن و صنایع، وزارت زراعت و اصلاحات ارضی، نمایندگان باصلاحیت وزارت های دفاع ملی و امور داخله، والیهای ولایات مربوط و برخی مراجع دیگر. کمیسیون جانب شوروی نیز دارای ترکیبی کم و بیش همانند بود. کمیسیونها بصورت نوبتی طی هر سه ماه یکبار در کابل و بار دیگر در مسکو یا تاشکند، تشکیل جلسه میدادند. گزارشهای کار کمیسیون افغانی پیوسته در جلسات وسیع شورای وزیران استماع میگردد و هر بخش موافقت شده به تصویب شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک

افغانستان و شورای عالی اتحاد شوروی میرسید. در برخی موارد کار تثبیت خطوط تغییر یافته در مسیر رود پنج و سپس آمو که دشواریها بوجود می‌آورد، دقت زیاد و کاربزرگی را می‌طلبید. بگونه مثال، در مناطقی میان ولایت تخار افغانستان و جمهوری تاجیکستان، رود آمو بستر خود را تغییر داده و وارد بخشی از خاک افغانستان شده بود. به رغم اینکه برپایه قوانین بین المللی و موافقات قبلی، خطوط مرزی باید در خط وسطی دریا تثبیت میشد، ولی بنابر وسواس و پافشاری شورای وزیران ج د ا، خطوط قبلی در آنطرف دریا در قلمرو شوروی مورد موافقت قرار گرفت. بدینگونه، اداره کارتوگرافی و جیودوزی افغانستان کار بس مهم و بارز میهنی را با پیروزیها و دستاوردهای درخشان در زمینه تثبیت دقیق خطوط مرزی کشور انجام داد. در این کار موفقیت آمیز و اموردیگر بوسیله اداره متذکره، نقش رئیس آن که شخصیتی دانشمند و دارای ذپلوم دوکتورا در رشته کارتوگرافی بود، دوکتور بهاول درویش، درخور اهمیت وطنپرستانه و فراموش ناشدنی است. وی در طول کار من به سمت صدراعظم، رهبری اداره کارتوگرافی و جیودوزی افغانستان را برعهده داشت.

(۶) قبلاً محاسبات و معاملات قروض و کمکهای خارجی از سوی ریاست خزاین وزارت مالیه انجام میگردد که غیرمنطقی بود؛ زیرا قروض و امدادها جزء عواید دولتی نبودند. بنابراین، شورای وزیران تصمیم گرفت که این امر از سوی بانک مرکزی انجام گیرد و تشکیل آن در وزارت مالیه لغو گردد. پس از آن، میزان و منابع کمکها و امدادهای خارجی، سیستم محاسبات و استفاده از قروض و بازپرداخت آنها مشخص گردید و بهبود یافت.

(۷) در رابطه به استخدام، قبلاً دو اداره بنامهای مدیریت عمومی کار و کارگر در وزارت معادن و صنایع و مدیریت عمومی قوای بشری در صدارت وجود داشت که حدود صلاحیت و فعالیتهای آنها فراگیر و پاسخگوی نیازهای اجتماعی در چنین عرصه مهم اجتماعی نبود. بنابراین از ادغام این دو اداره محدود و کم کفا، اداره مستقلی تحت نام ریاست کار و تأمینات اجتماعی ایجاد گردید که به زودی به وزارت ارتقا یافت. وزارت کار و تأمینات اجتماعی در تحت رهبری بکن

از وزرای با ابتکار، فعال و پرتحرک دهه هشتاد، اسدالله کاوش، به زودی به یکی از وزارتخانه‌های مهم و مرکزی در کشور مبدل گردید. وزارتخانه نویناد متذکره، در عرصه کارایی، استخدام، دفاع از حقوق کارگران، حل و فصل معضلات کار و تأمینات اجتماعی برای زحمتکشان کشور، خدمات بزرگی به انجام رسانید. در امر موفقیت آن، افزون بر وزیر، شماری از بهترین کادرهای با استعداد و با ابتکار نقش مؤثر داشتند و در اینجا بگونه نمونه از دو تن ایشان، لعل محمد نظری بعنوان معاون آن وزارت و نجیب الله بیکران دستیار و همکار آن وزارت نام میبرم. این وزارت بر پایه تطبیق قانون کار و قانون حقوق و امتیازات شهدا و بازماندگان ایشان منشأ خدمات فراموش ناشدنی گردید که بعداً در این زمینه‌ها توضیحات مختصری ارائه خواهد شد.

(۸) به تأسی از احترام واقعی به دین مقدس اسلام و به معتقدات اسلامی، در سال ۱۹۸۰ اداره ای تحت نام ریاست عمومی شئون اسلامی ایجاد گردید که بعدها به وزارت شئون اسلامی و اوقاف ارتقا یافت. این اداره در سالهای هشتاد بویژه در تحت رهبری مولانا عبدالولی حجت، یکتن از علمای جید علوم اسلامی، قاضی معروف و شخصیت مهذب اجتماعی کشور، خدمات بزرگی در عرصه تبلیغ شئون اسلامی، حمایت مادی و معنوی از روحانیون، ترمیم و ساختمان مساجد و اماکن مقدسه و در عرصه‌های دیگر امور دینی و مذهبی ایفا نمود که بعداً توضیحات مختصر ارائه خواهد شد.

(۹) وزارت آب و برق که دو عرصه مجزا از هم را بگونه میکانیکی باهم یکجا ساخته بود، بنا بر اهمیت بزرگ هردو در اقتصاد کشور، بعنوان دو وزارتخانه جداگانه بنامهای وزارت انرژی برق و وزارت آبیاری تشکیل گردید. هردو وزارتخانه در سالهای هشتاد در تحت رهبری دو کنور راز محمد پکتین و انجنیر احمدشاه سرخابی، از لحاظ تأمین انرژی برق برای مردم و از لحاظ تأمین آب برای کشاورزی، خدمات بزرگی انجام دادند. به کارهای عمده وزارتخانه‌های متذکره در بحث پیرامون دستاوردهای اقتصادی اشاره بعمل خواهد آمد.

(۱۰) بخاطر تشویق بخش خصوصی اقتصاد، حمایت از آن و استفاده مؤثر از این منبع مهم اقتصادی بمنظور بهترساختن وضع عمومی اقتصادی و اجتماعی کشور، شورای مشورتی اقتصادی بعنوان یک اداره مستقل از حکومت، ولی در همکاری نزدیک با آن، تأسیس گردید. در مصوبه شورای وزیران در این رابطه آمده بود که: بمنظور استفاده از نظریات و مشوره های کارشناسان و صاحبان تشبثات خصوصی اعم از صنعتگران، تاجران، سرمایه داران ملی، صاحبان وسایط ترانسپورتی، پیشه وران و دیگر اصناف متشبهین، شورای متذکره تأسیس گردد. در مصوبه پیشبینی میگردد که از طریق این شورا، امکانات بوجود میآید که حجم تولیدات و محصولات صنعتی، زراعتی و حیوانی در کشور و سطح کیفیت آنها ارتقا خواهد یافت؛ از وسایل موجود ترانسپورتی استفاده مؤثر بعمل خواهد آمد و امور فابریکات صنعتی خصوصی بگونه بهتر انجام خواهد یافت. افزون بر آنها، هدف از تأسیس شورای متذکره عبارت بود از ایجاد هماهنگی و همکاری میان بخشهای دولتی، مختلط و خصوصی اقتصاد؛ تأمین اتحاد نیروهای ملی و دموکراتیک و بکارگیری تمام امکانات موجود در کشور بمقصد استفاده مؤثر از ذخایر طبیعی و نیروی کار.

در آغاز، سرپرستی شورای مشورتی اقتصادی بر عهده صدراعظم گذاشته شده بود و وزرای پلان و تجارت بالترتیب معاونین اول و دوم وی بودند. ولی طوریکه قبلاً اشاره بعمل آمد، بعدها این عهده انتخابی گردید. اعضای شورای مشورتی اقتصادی عبارت بودند از: وزرای پلان، مالیه، تجارت، صنایع خفیفه و مواد غذایی، ترانسپورت و توریسم بحیث اعضای انتصابی و نمایندگان اتاقهای تجارت و صنایع مرکز و ولایات، انجمنهای صنایع خصوصی، اتحادیه های ترانسپورتی مرکز و ولایات، نمایندگان اصناف و پیشه وران که از سوی مؤسسات خویش انتخاب وبه شورای متذکره معرفی میشدند. همچنان صدراعظم پنج تن از اقتصاد دانها و دانشمندان علوم اجتماعی را بحیث اعضای شورا تعیین مینمود.

شورای مشورتی اقتصادی طی دهه ۱۹۸۰ نقش مفیدی را در امر تشویق و جلب اعتماد شمار زیادی از سرمایه داران و صاحبان تشبثات خصوصی برای سرمایه

گذارها در عرصه های مهم اقتصادی اعم از صنعتی، بازرگانی، خدماتی، ساختمانی و انتقالی و ارتقای سطح تولید، بهبود خدمات و استخدام انجام داد.

(۱۱) سطح صلاحیت وزارت پلانگذاری بملاحظه اهمیت عرصه کار آن و بمنظور ارتقای مؤثریت و فعالیت در امور پلانگذاری در کشور، به کمیته دولتی ارتقاء حاصل نمود. رئیس کمیته دولتی پلانگذاری حایز مقام معاون صدراعظم بود و معاونین وی در بست وزیر تعیین میشدند. کمیته دولتی پلانگذاری، گزارشهای کار خویش را به صدراعظم و به جلسات شورای وزیران ارائه میکرد و پلانهای دولتی از جانب شورای انقلابی مورد ارزیابی و تصویب قرار میگرفت. این کمیته در دهه هشتاد سکان اداره اقتصادی کشور را استوار در دست خویش نگهداشته بود. در این اداره شمار زیادی از کارمندان آموزش دیده در رشته های اقتصادی در داخل کشور و در خارجه، کار مینمودند.

(۱۲) در چهارچوب حکومت قبل از سالهای ۱۹۸۰، شماری ادارات و مؤسسات وجود داشت که از لحاظ کاری با وزارتخانه ها و مؤسسات اداره کننده ارتباطی محکم نداشتند. همچنان میان وزارتخانه ها، از لحاظ تقسیم وظایف معین معقولیت لازم وجود نداشت. بگونه مثال: اعزام جوانان برای آموزش به کشورهای خارجی قبلاً در انحصار وزارت تحصیلات عالی و مسلکی بود که ظاهراً موجه به نظر میآمد؛ ولی در عمل غیر منطقی بود. زیرا آموزش در خارجه بوسیله مؤسسات وزارتخانه متذکره انجام نمیگرفت و باید شمار و اعزام محصلان بر پایه ضرورتهای پلانی در رشته های مشخص از سوی کمیته دولتی پلانگذاری بعمل میآمد. بنابراین منطق و همچنان بمنظور جلوگیری از برخورد های ذهنیگرا، امتیاز طلبانه و تبعیضی در این زمینه،^۱ مسأله برگماری و اعزام جوانان برای آموزش به خارجه به کمیسیون ویژه ای که در چهارچوب شورای وزیران تشکیل شده بود، محول گردید و کمیته دولتی پلانگذاری وظایف جلب کمکهای خارجی برای اعطای بورسهای تحصیلی، تعیین رشته های آموزشی و اعزام به خارجه را انجام میداد. کمیسیون ویژه در تحت

^۱ بگونه مثال: در سال های ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹ بنا به هدایت حفیظ الله امین تقریباً صد درصد محصلان برگماری شده برای تحصیل به خارجه و بویژه به اتحاد شوروی (به شمار ۱۵۰۰ تن در سال) حزبی (خلق) بودند.

رهبری معاون صدراعظم در امور فرهنگی کار میکرد و اعضای آن عبارت بودند از وزرای تحصیلات عالی و مسلکی، وزیر تعلیم و تربیه، معاون کمیته دولتی پلانگذاری و معاون وزارت امور خارجه. این کمیسیون، همکاری اتحادیه های صنفی افغانستان و شعبه آموزش و پرورش، تبلیغ و ترویج کمیته مرکزی ح د خ را نیز در این زمینه جلب مینمود. در نتیجه، در طی سالهای هشتاد، شمار بزرگی از جوانان با استعداد، متعلق به اقشار اجتماعی، اقوام و ملیتها و مناطق گوناگون کشور در رشته های مورد نیاز اقتصاد، دانش و فرهنگ کشور به خارجه اعزام شدند، آموزش و پرورش دیدند. کمیسیون بر پایه قانون آموزش و تعیین متخصصان جوان فعالیت میکرد و به صدراعظم پیوسته گزارش ارائه مینمود.

(۱۳) در پیشگفتار این فصل درباره بیکارگی شعبات اوراق دروزارخانه ها، ادارات و مؤسسات کشور اشاره بعمل آمده است. در سالهای پیشین در واقع این شعبات بمثابة ذخیره گاه بینظم اسناد، مکاتیب و اوراق دولتی انباشته روی هم، تلقی میگردد. در این شعبات صرف کسانی بکار گماشته میشدند که بیکاره بودند یا اضافه بست میشدند و یا برخی از کارمندان آگاه را جزائی در شعبات متذکره میفرستادند. در سالهای هشتاد بر پایه مقررات جدید، شعبات اوراق به شعبات مهمی بمثابة آرشیف ادارات دولتی تبدیل گردید. سطح صلاحیت و مسئولیت این شعبات ارتقا یافت. تمام اسناد دولتی باید در این شعبات ثبت و نگهداری میشدند. تصامیم و اوامر وزیر و رؤسای مربوط صرف از طریق شعبات آرشیف میتوانست صادر گردد و خصوصیت تطبیقی حاصل نماید. افزون بر آن، به شعبات آرشیف نقش مهمی برای تنظیم امور هیأت‌های مشورتی وزارتخانه ها تفویض گردید.

(۱۴) در گذشته ها، وزراء و رؤسای ادارات دولتی هر یک جداگانه تصمیم میگرفتند و اجراءات میکردند و مرجع ای رسمی دروزارخانه ها و ادارات برای اتخاذ تصامیم دستجمعی، ثبت و کنترل بر تطبیق آنها وجود نداشت. ولی در دهه هشتاد، شورای وزیران تصمیم اتخاذ نمود که بر پایه مقررده موضوعه در تمام وزارتخانه ها و ادارات مستقل، هیأت‌های مشورتی تشکیل گردد. ترکیب هیأت‌های مشورتی بطور کل عبارت بود از: وزیر مربوط یا رئیس کمیته دولتی و اداره مستقل

دولتی بحیث رئیس هیأت؛ معینان و رؤسای ادارات جداگانه، برخی از مدیرهای عمومی و کارشناسان ارشد بحیث اعضای دایمی هیأت، رئیس اداره آرشیف بحیث منشی هیأت و مسئول دارالانشا که فعالیتهای عملی از طریق آن انجام میگرفت. هیأت‌های مشورتی اجراءات وزارتخانه و اداره مربوط را در پایان هر ربع سال و نتایج تحقق پلان و بودجه دولتی را مورد بررسی قرار میداد. فقرات کلی برای تشکیل هیأت‌های مشورتی در مقررده پیشبینی گردیده بود، ولی بمنظور تعیین اعضاء بگونه مشخص و اساسنامه آنها در جلسات شورای وزیران مورد تصویب قرار میگرفت.

(۱۵) بمقصد اینکه تصامیم، احکام و اجراءات مقامات رهبری در وزارتخانه ها، کمیته ها و ادارات دولتی در مطابقت با قوانین کشوری، مقررات، لوایح و طرزالعمل‌های جاری و نه در مغایرت و مخالفت با آنها اتخاذ گردد، لازم شمرده شد که در تمام ارگانهای اجرائی دولتی مشاوریت های حقوقی ایجاد گردد. این مشاوریتها متشکل از کارشناسان حقوقی بودند. مسأله مطابقت طرحهای فیصله های عمده با قوانین، قبل از تصویب، از سوی این مشاوریتها انجام میشد. مشاوریت، افزون بر آنکه از لحاظ حقوقی به مقامات رهبری مشوره ها ارائه میکرد، بخاطر ارتقای سطح دانش حقوقی کارمندان اداره نیز، برنامه هائی را طرح و تطبیق مینمود.

(۱۶) بمنظور ارائه پاسخ مناسب بمراجعات مردم و استماع دقیق خواستههای ایشان، شعبات بررسی نامه های مردم در تمام وزارتخانه ها، کمیته ها و ادارات دولتی در سالهای ۱۹۸۰ ایجاد گردید. شعبات متذکره دارای مقررده و موظف بودند که با مراجعه کنندگان بنحو شایسته یی برخورد نمایند و به اقناع ایشان بپردازند. این شعبات، عرایض و یاداشتهای تحریری مراجعین را رسماً بمقامات رهبری و اداری مربوط میرسانیدند و پاسخ مقتضی قانونی دریافت میداشتند.

در مقرر شورای وزیران نیز شعبه مشابهی تحت نام رسیدگی به نامه ها و شکایات مردم بر پایه ریاست عرایض گذشته، تشکیل شده بود. کار اداره جدید رسیدگی به نامه ها و شکایات مردم با ریاست عرایض پیشین تغییر بنیادی داشت. زیرا در ریاست عرایض متذکره تقریباً با کلیه مراجعین، تقاضا کنندگان، عارضین و

شکایت کنندگان برخوردار یکسان صورت میگرفت؛ باینمعنی که در پایان عرایض ایشان عنوانی مرجع مربوط که غالباً از آن شکایت میگردد، چنین جملات متحدالمال نوشته میشد: «برطبق مقررات اجراءات شود!». یا اینکه: «برطبق مقررات به شکایت عارض رسیدگی شود!». درهای این دو جمله متحدالمال، رئیس شعبه عرایض یا بنمایندگی از وی یکتن از کارمندان شعبه، امضا میکردند و عریضه بار دیگر به مراجعه کننده سپرده میشد و وی خود باید آنها را به مرجع مربوط تسلیم بدهد. البته، این صرف کاغذ بازی و اتلاف وقت بود.

ولی در اداره جدید در شورای وزیران که در دهه هشتاد به صدها هزار درخواست و شکایت مردم رسیدگی مشخص قانونی بعمل آمد، برخورد دگرگون صورت میگرفت. نخست، با غالب مراجعه کنندگان مصاحبه رودررو انجام میشد و متناوباً وزرای مشاور نیز در این امر شرکت میکردند. دوم، تقاضاها و شکایات مردم بر اساس تقسیم وظایف در اداره به کارمندان و کارشناسانی رجعت داده میشد که مسئولیت رسیدگی عرصه های معین یا وزارتخانه های معینی را برعهده داشتند. سوم، در رابطه به چگونگی هر قضیه جداگانه، از مرجع مربوط سوالات و معلومات شفاهی و تحریری بعمل میآمد. چهارم، بر پایه اطلاعات بدست آمده از هر دو جانب، حکم مناسب در پای عرایض و یادداشتهای مراجعه کنندگان ثبت و رجستر میگردد و در پای آنها در برخی موارد مهم صدراعظم و معمولاً یکتن از معاونان صدراعظم یا وزرای مشاور بملاحظه عرصه های کارایشان امضاء میکردند. پنجم، عرایض و شکایات توأم با نامه های توضیحی بمراجع مربوط رسماً ارسال میگردد و پاسخ فوری مطالبه میشد. ششم، هرگاه بنابر دلایلی به رفع شکایت عارض پرداخته نمیشد یا عارض خود از اجراءات مرجع مربوط رضایت نشان نمیداد، موضوع به وزارت عدلیه ارجاع میگردد که بادر نظر داشت قوانین و مقررات حکمیت نماید و به حل و فصل مسأله پردازد یا در صورت لزوم قضایا را به محاکم رجعت بدهد.

(۱۷) در اینجا به تمییز اسم یک مؤسسه تجارتی بعنوان یک نمونه میپردازم که ظاهراً کوچک و عادی به نظر میآید، ولی در واقع دارای اهمیت اصولی است که ارزش مطرح ساختن دارد. در سالهای هشتاد نام "د خلک وارداتی او صادراتی

اتحادیه به شرکت افغان کارت تبدیل شد و این صرف یک تغییرشکلی نه، بلکه دارای محصلت ماهوی بود. اتحادیه متذکره در سال ۱۹۷۸ در پی قیام نظامی ثور بعنوان یک مؤسسه تجارتي دولتي، تأسيس گردیده بود و امتیازات بزرگی از قبیل حق الامتیاز توريد تلویزیون و وسایل صوتی و صوری و انواع بیشمار کالاهاى تجارتي را در دست داشت. هدف از تأسيس آن، متمرکز کردن مجموعه تجارت خارجی به شاخ و برگها و تحت اداره آن بود. گردانندگان رژیم آزمان آشکارا اظهار میداشتند که در وجود آن اتحادیه، نخست به ملی کردن تجارت خارجی و سپس تجارت داخلی خواهند پرداخت. اینکه چنین چیزی عملی بود یاخیر، بجای خودش باشد؛ ولی گرایشها و اقدامات ناپخته در آن سمت و سو، عدم اعتماد تاجران، رکود بازرگانی و کساد بازار را بوجود آورد که زمانی را احتوا نمود تا در سالهای هشتاد وضع بگونه عادی برگردد. بنابراین، لازم بود که نخست اسم ترساننده اتحادیه تجارتي متذکره به اسم معمولی ای تعویض شود و سپس بعنوان یک شرکت عادی مختلط با سرمایه دولتي و خصوصى فعالیت نماید. افغان کارت حق الامتیازهای حاصله را بر پایه محاسبات دقیق به واردات وزارت مالیه میپرداخت و در سالهای هشتاد شرکت موفقى بود.

(۱۸) در سالهای هشتاد، شورای وزیران به امور احصائیوی - آمار گیری و به امر ارتقای سطح فعالیت، مسئولیت، کارائی و صلاحیت اداره مرکزی احصائیه، توجه خاصی مبذول میکرد. قابل یادآوری میدانم که در جهت ایجاد سیستم احصائیوی مؤثر در افغانستان و توسعه و تعمیق فعالیتهای اداره مرکزی احصائیه، متخصص تحصیلکرده و مجربی به اسم غلام محی الدین شهباز خدمات بالارزشی انجام داد. به یاد دارم که در نخستین ماه های پس از قیام نظامی ثور در سال ۱۹۷۸، هنگامیکه من وزیر پلانگذاری بودم و مسأله سرشماری نفوس در افغانستان بهمکاری مؤسسه خاص (دیموگرافی) سازمان ملل متحد سردست بود، من ضمن بررسی موضوع با شماری از متخصصین امور احصائیه و از جمله با شهباز آشناشدم. از همان نخستین صحبت متوجه شدم که وی دارای استعداد سرشار در رشته اختصاصی خویش میباشد که در یکی از مؤسسات علمی غربی فراگرفته بود. ولی من به زودی

زندانی شدم و پس از رهایی در سال ۱۹۸۰، هنگامیکه بار دیگر امور وزارت پلانگذاری را نیز برعهده داشتم، به امر بهبود امور احصائیوی نیز توجه خویش را متمرکز ساختم. در گام نخست، شعبه احصائیه که در چهار چوب وزارت پلان از سالها با فعالیت محدود وجود داشت، توسعه و سپس به اداره مستقلی تحت اسم اداره مرکزی احصائیه، ارتقا داده شد. غلام محی الدین شهباز که غیرحزبی بود و از سالها در یک پست عادی خیلی پائینتر از صلاحیت علمی و کاری خویش کار میکرد در پست وزیر بحیث رئیس عمومی اداره مرکزی احصائیه تعیین گردید. وی در تمام مدت کار من بحیث صدراعظم، در این پست و غیرحزبی باقی ماند و خدمات شایسته بی انجام داد. از جمله در اداره متذکره بخش کامپیوتری با خریداری سیستمها و دستگاه‌های جدید کامپیوتری آن زمان، ایجاد گردید.

شورای وزیران سعی مینمود که اداره مرکزی احصائیه بعنوان یک اداره بیطرف مستقلانه کار کند و حتی الامکان ارقام احصائیوی را از وزارتخانه‌ها، ادارات و مؤسسات دولتی نیز فارغ از حیطه نفوذ مقامات رهبری آنها جمع آوری و سپس پروسس نماید. از جمله در این راستا، من به پیشنهاد اداره مرکزی احصائیه مبنی بر تأسیس شعبات خاص آن اداره در وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی موافقت کردم تا ارقام و حقایق از دست اول جمع آوری و جمع‌بندی گردد. یکی از اقدامات مهم دیگر اینکه: اداره متذکره موظف گردید که ارقام احصائیوی را مستقیماً از پروژه‌های تحت ساختمان و مراجع مربوط دیگر در رابطه بمیزان پیشرفت کار و استفاده از بودجه انکشافی جمع آوری نماید و نتیجه گیریهای خویش را حین بررسی تحقق پلان و بودجه دولتی همزمان با گزارشهای کمیته دولتی پلانگذاری بگونه مستقل به جلسات شورای وزیران ارائه نماید. این امر تا حدود زیادی از هرگونه گدازف گونئی جلوگیری مینمود.

(۱۹) احساس ضرورت روزافزون برای تأمین مردم از لحاظ نان و مواد غذایی دیگر و رشد صنایع مصرفی در کشور، ایجاب میکرد که اداره با کفایت، متمرکز و مسئولی ایجاد گردد. بنابراین، از ادغام بخشی از ریاست ارزاق و احتیاجات عامه که در تحت اداره وزارت تجارت کار مینمود و از بخش صنایع

سبک که در تحت رهبری وزارت معادن و صنایع قرار داشت، وزارت جدیدی بنام وزارت صنایع خفیفه و مواد غذایی تشکیل گردید.

باید در نظر گرفت که ریاست ارزاق و احتیاجات عامه علاوه بر تهیه مواد غذایی، تجارت مواد نفتی و اداره سیلوها، آسیابها و فابریکات نان پزی را نیز بدست داشت که اداره کارهائی بآن حجم و بیگانه از هم بوسیله یک اداره ناممکن تلقی میگردید. همچنان ادامه کار صنایع سبک در کنار کارهای بزرگ تفحص و استخراج معادن و برپایه آن ایجاد صنایع سنگین، منطقی شمرده نمیشد.

بنابر آن، برپایه بخشی از ریاست ارزاق و احتیاجات عامه، اداره تدارک مواد نفتی وابسته به وزارت تجارت ایجاد گردید. وزارت جدیدالتشکیل صنایع خفیفه و مواد غذایی طی سالهای ۱۹۸۰ کارهای چشمگیری را در عرصه تولید، توزیع و توزیع مواد غذایی و بدرجه اول، گندم و آرد انجام داد و تهیه مواد اولیه مورد نیاز مردم از قبیل روغن، شکر، چای و سایر مواد غذایی و مصرفی قابل توزیع برای کویونداران را با همکاری مستدام وزارت تجارت برعهده گرفت.

سیلوها، آسیابها و فابریکات نان پزی که در کابل، پلخمری و مزار شریف بکمک اتحاد شوروی و سیلوهای هرات و قندهار که به قرضه کشور آلمان غرب بوسیله شرکتهای ساختمانی دنمارکی ساخته شده بودند، نقش بزرگی را برای تهیه آرد و نان برای اهالی شهرهای متذکره، قطعات نظامی و مؤسسات تعلیمی در شرایط ادامه جنگ در کشور ایفاء نمودند.

همچنان با تلاشهای پیگیر این وزارتخانه، رشته هائی از صنایع سبک و مصرفی در شهرهای کابل، مزار شریف، هرات، جلال آباد، کندز و پلخمری با سرمایه گذاریهای دولتی، مختلط و غالباً خصوصی بوجود آمد.

شایان یادآوری است که در مجتمع سیلوها، آسیابها و کارخانه های نان پزی گروه هائی از بهترین کادرهای کارگری، انجنیران و متخصصین پرورش یافتند و از میان ایشان، شمار زیادی اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان بوذند. سابقه گرایش کارگران متذکره بمبارزات ترقیخواهانه کارگری برمیکرد، به روز هائیکه در نیمه دوم سالهای ۱۹۶۰ در آغاز، این جانب و سپس شمار دیگری از رفقا توجه

خویش را به کار انقلابی میان آنان مبذول کردند. من با نخستین گروهی از متخصصین و انجیران که از آموزش در رشته بکارانداختن آسیابها و فابریکات نان پزی در کشور از شوروی برگشته بودند، ارتباط تأمین کردم. نخست یک حوزه حزبی در تحت رهبری من و با تشبث انجیر محمد عزیز تشکیل گردید. پس از آن، کادرهای رهبری آگاه و ترقیخواه پرورش یافته در فابریکات متذکره، در سالهای ۱۹۸۰ سهم قابل ملاحظه‌ای بخاطر تأمین مردم از لحاظ آرد و گندم و مواد غذایی دیگر ایفاء کردند. خصوصیت پیگیرانه انقلابی کادرهای متذکره از اینجا ناشی میشود که ایشان دارای ریشه و پیشینه کارگری بودند. آنان از پائینترین مراحل اشتغال به کارهای ساده و سطوح کارگری به انجیران و متخصصین باتجربه و تحصیلکرده مبدل شدند؛ یعنی مدرسه عملی کار و فراگیری علمی تخصص را در آمیخته و همزمان آموختند. چهره‌های برجسته در میان ایشان زیاد بود که از جمله در اینجا صرف از شماری از آنان که در مراحل گوناگون در عرصه تأمینات مردم از لحاظ مواد غذایی، مقامات رهبری را برعهده داشتند، یاد آوری میگردد:

انجیر محمد عزیز

انجیر عبدالمجید

انجیر لمر احمد

انجیر سید نور علی

انجیر محمد یعقوب

انجیر محمد اصغر

انجیر سلطان محمد صالحی

انجیر محب علی

انجیر باز محمد

انجیر محمد عزیز از کارگر تا سطح معاون صدراعظم و رئیس کمیته دولتی پلانگذاری ارتقاء حاصل نمود و انجیر لمر احمد سالهای زیادی بعنوان وزیر صنایع خفیفه و مواد غذایی، مؤفقانه کار کرد.

(۲۰) از سالهای پیشین، وزارتخانه پُرمصرفی بنام وزارت سرحدات و یا وزارت قبایل در چوکات حکومت با امتیازات و صلاحیتهای مالی بیحسابی وجود داشت که به امر جلب افراد قبایل پشتون اعم در داخل و خارج افغانستان میپرداخت. در سالهای هشتاد بنا به پیشنهاد شورای وزیران نخست نام وزارتخانه متذکره به اقوام و قبایل تعویض گردید که ضمناً در برخی موارد به امور اقوام دیگر کشور نیز

توجه مبذول میداشت. سپس وزارت امور ملیتها بگونه جداگانه تشکیل گردید و وزارت سرحدات و قبایل بجای خود باقی ماند. این وزارتخانه جدید در راستای برابری حقوقی اقوام و ملیتهای گوناگون مسکون در کشور کثیرالملله افغانستان تاحد معینی نقش بااهمیتی در تحت رهبری محمد عوض نبی زاده که خود دارای ریشه و پیشینه کارگری بود، ایفاء نمود.

(۲۱) در گذشته کلیه عرصه های اطلاعاتی، فرهنگی و هنری در یک وزارتخانه جمع شده بود که به کار رشد و توسعه هیچ یک بگونه ایکه شایسته بود، رسیدگی و پرداخته شده نمیتوانست. در سالهای ۱۹۸۰ با درک ضرورت جدی اقدام برای پیشرفت عرصه های فرهنگ و هنر در کشور، وزارتخانه متذکره به چهار بخش با صلاحیتهائی در سطح وزارت تقسیم و توسعه یافت که عبارت بودند از: کمیته دولتی رادیو - تلویزیون و سینماتوگرافی، کمیته دولتی کلتور (فرهنگ و هنر)، کمیته دولتی طبع و نشر (مطبوعات و انتشارات) و آژانس اطلاعاتی باختر.

وجود این تشکیلات بالنسبه گسترده برای آن ضرورت بود که عرصه های اطلاع رسانی و آگاهی سطح آگاهی مردم، رشد فرهنگ و هنر و توسعه نشرات نیاز جدی به کار و پیشرفت داشت و این امر از اهمیت والائی در برنامه های حزب و دولت در سالهای ۱۹۸۰ برخوردار بود. همچنان باید در نظر گرفت که در آن سالها، مانند سالهای پیشین، این عرصه در انحصار و در قبضه دولت قرار داشت و بخش خصوصی سهم و نقش ناچیزی در زمینه ایفاء مینمود و باینلحاظ شورای وزیران توجه ویژه یی به آن مبذول میکرد. در عرصه های چهارگانه متذکره در دهه هشتاد پیشرفتهای چشمگیری حاصل گردید و در این امر شخصیتهای فرهنگی و هنرمندان شایسته و برجسته ای نقش بزرگی ایفاء کردند. در موارد گوناگون از این شخصیتهای یادآوری بعمل خواهد آمد، ولی در اینجا صرف از رؤسای کمیته های دولتی متذکره که چهره های شناخته شده و معروف در حلقهات فرهنگی و سیاسی کشور شمرده میشدند و در مراحل مختلف در دوران کار اینجانب بحیث صدراعظم، منشأ خدمات شایسته شده اند، یادآوری میگردد:

کاوون توفانی	دوکتور محمد حیدر مسعود
داؤد کاویان	لطیف ناظمی
غلام حضرت همگر	محمد اکبر کرگر
محمد بشیر رویگر	عبدالقیوم بیسد

(۲۲) ورزش و پرورش فزیک در افغانستان از گذشته‌ها صرف به نام وجود داشت. ولی در سالهای هشتاد به این امر توجه ویژه‌ای مبذول گردید و بمنظور سازماندهی آن، کمیته دولتی سپورت و تربیت بدنی به صلاحیت وزارت تشکیل گردید. افزون بر آن، کمیته ویژه اولمپیک در تشکیل آن، برای آماده ساختن تیمهای سپورتی بخاطر اشتراک در بازیهای اولمپیک فعالانه به کار میپرداخت.

(۲۳) کارهای ساختمانی در گذشته‌ها، تحت نام وزارت فوائد عامه، انجام میگرفت که اسم مشخص و با مسمی نبود. بنابر آن در سالهای هشتاد، وزارت متذکره از لحاظ شکلی و ماهوی تجدید سازمان داده شد. اسم آن در مطابقت با وظایف مشخص که بآن سپرده شده بود به وزارت ساختمانی تعدیل گردید. اجرای دو وظیفه عمده در مقیاس سراسری کشور در برابر آن قرار داده شد که عبارت بود از سرک سازی و اعمار ساختمانهای صنعتی و مدنی. بخش پروژه سازی شهری و خانه سازی از وزارت متذکره جدا گردید و بر پایه آن اداره شهرسازی و خانه سازی بنیاد نهاده شد. این امر لازم بود؛ زیرا بسیاری از خانواده‌ها بخاطر فشارهای وارده از سوی گروه‌های مسلح برایشان و بخاطر امنیت خویش بسوی شهرها رو میآوردند و شهرها بسرعت گسترش می یافتند. بمقصد جلوگیری از بی نظمیهای ساختمانی و دادن پاسخ مثبت به نیاز روزافزون برای خانه سازی، اداره متذکره ایجاد گردید.

در اداره شهرسازی و خانه سازی شمار بزرگی از انجیران و مهندسان با استعداد کار میکردند و نمونه‌های درخشان طرحهای مهندسی و پروژه سازی را با فعالیت‌های ایجاد گرانه خویش پدید میآوردند. رؤسای اداره متذکره با صلاحیت وزیر کار میکردند.

(۲۴) از گذشته‌ها، اداره کوچک نیمه مستقلی با امکانات محدود مالی بنام ریاست آمادگی ضد حوادث وجود داشت، ولی فعالیتهای آن خلیها محدود،

وقفوی و نوبتی بود. زیرا صرف در صورت بروز حوادثی چون سیلاب، زلزله و دیگر آفات طبیعی به فعالیت میپرداخت. ولی در سالهای هشتاد ضرورت افتاد تا اداره متذکره از نوسازمان یابد و دامنه فعالیت‌های آن بگونه روزافزون گسترده تیر گردد. زیرا بنا بر ویرانگریها و راکت اندازیهایی بیشمار و بمقیاس روز و هفته بی وقفه گروه‌های مسلح بر شهرها و بویژه بر شهر کابل، هر روز توفانی برپا میگردد و چون سیلاب و زلزله بسیاری از خانواده‌ها را از هستی و زندگی ساقط میکرد.

کارمندان این اداره در شهر کابل و نمایندگان آن در ولایات کشور بمجرد آگاهی از حادثه آندوهباری اعم از طبیعی یا آفریده دست ویرانگران، آتش افروزان و راکت اندازان به محل رخداد می شتافتند و کمکهای سخاوتمندانه مادی و معنوی به خانواده‌های آسیب دیده میرساندند. بگونه مثال، مراسم و مصارف کفن و دفن قربانیان راکتهای گروه‌های مسلح که کور کورانه بر باشندگان بیگناه فرو می افتاد، بوسیله این اداره انجام میشد و کمک قابل توجهی بشکل مسالمنی پول و مقادیری کالا به بازماندگان قربانیان و به خانواده‌های زیان دیده مبدول میگردد. به رغم اینکه، این معاونتها نمیتوانست زخمهای عمیق مردم را التیام بخشد، ولی اندک تسکینی برای دردهای ایشان در لحظات حساس شمرده میشد و دست کم اقدامی بود در ردیف وظایف انساندوستانه حکومت.

اداره آمادگی ضد حوادث بودجه مصرفی خویش را از وزارت مالیه دریافت میداشت و امدادهای نقدی و کالائی خارجی را نیز می پذیرفت. اداره متذکره که خصلت یک مؤسسه خیریه را بخود گرفته بود، خدمات فراموش ناشدنی با اهمیتی را طی سالهای ۱۹۸۰ از طریق رئیس آن، میرفضل احمد که انسانی حساس، دلسوز، صادق و صمیمی نسبت به آسیب دیده‌ها و نیازمندان بود، تحت رهبری مستقیم صدراعظم، بانجام رسانید.

(۲۵) در سالهای هشتاد بنا بر ضرورت دستگیری از پناه جویان که به افغانستان رو می‌آوردند، اداره کمک به مهاجرین، تأسیس گردید. این اداره با همکاری نزدیک برخی از سازمانهای اجتماعی و بویژه شعبه مناسبات بین المللی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان در چهارچوب شورای وزیران

فعالیت میکرد. پناه جویان و مهاجرین از کشورهای اسلامی و همسایه، بویژه از پاکستان و ایران و عراق که در کشورهای خویش تحت پیگرد و آزار قرار داشتند، به افغانستان پناهنده میشدند. گردانندگان اداره کمک به مهاجرین با احساس انسانی، برخورد عاطفی و با درک مکلفیتهای بین المللی خویش، هرگونه کمک مقتضی مادی و معنوی به پناه جویان مبذول میداشتند.

(۲۶) گرایش فزونشمار پناهندگان و مهاجرین افغانی در خارج از کشور و بخصوص در پاکستان و ایران بخاطر عودت به وطن خویش، حکومت را واداشت که به این مسأله برخورد مسئولانه تبارز بدهد و مکلفیتهای میهنپرستانه و انسانی خویش را در برابر ایشان بدرستی درک نماید. بنابراین، نخست اداره عودت کنندگان به صلاحیت وزارت و به زودی وزارت عودت کنندگان و سپس تحت نام کمیته دولتی عودت کنندگان در تحت رهبری معاون صدراعظم در چهارچوب شورای وزیران، تأسیس گردید و در میان مهاجرین از شهرت نکوئی برخوردار شد. ولی، همانگونه که مهاجرت شمار بیشتر مهاجرین از کشور در تحت شرایط ادامه جنگ سرد خصلت سیاسی و تشویق کننده از بیرون بخود گرفته بود، عودت ایشان نیز عمدتاً تابع همان شرایط بود و موانع در برابر ایشان از بیرون بوجود میآمد. باینلحاظ عودت مهاجرین خصوصیت کتلوی که انتظار میرفت بخود نگرفت؛ ولی خانواده ها و افرادی که باز میگشتند با آغوش گشاده پذیرائی میشدند و کمکهای لازم بشری به ایشان مبذول میگردد. وزارت عودت کنندگان در مدتی که من وظیفه صدارت افغانستان را بردوش داشتم، بوسیله دو کتور محمد حسن شریقی بعنوان معاون صدراعظم رهبری میگردد و سپس یکتن از وزرای با احساس میهنپرستانه انسانی، فتح محمد ترین، انجام این وظیفه را بردوش گرفت.

(فصل سوم)

برخورد به مسأله کادری و پرورش کادرهای اداری

در فصل قبلی این بخش در رابطه به خصوصیات برخی از کادرها در شورای وزیران اشاراتی بعمل آمد و اکنون میخواهم پیرامون مسایل انتخاب، گمارش و جایجا ساختن کادرها در دستگاه اداره حکومت که شیوه های برخورد با آن در تاریخ اداره دولتی در افغانستان پدیده جدیدی بود، مطالبی ارائه نمایم. ولی، نخست لازم می شمارم که تعریف کوتاهی از این مطلب بدست بدهم: کادرها عبارت از ترکیب اساسی کارمندان دارای آمادگی در چهارچوب رهبری ارگانهای حزبی، دولتی و اقتصادی است که وظیفه دارند مشی سیاسی حزب و دولت را تحقق بخشند.

هنگام اتخاذ تصمیم برای انجام اصلاحات در دستگاه اداره حکومت که در فصل قبلی توضیح گردید، بدرستی در نظر بود که ایجاد و تکامل یک سیستم واحد و مؤثر کار و سازماندهی بهتر آن با مسأله کادری مناسبات نزدیک دارد. این امر امکاناتی را در جهت بهبود امور اداره، ارتقای سطح فعالیت، صلاحیت و اعتبار شورای وزیران بعنوان عالیترین قدرت اجرائی و اداری دولت بوجود می آورد. زیرا هر حزب و دولتی از طریق کارمندانیکه وفادار به اهداف و برنامه های آن باشند و بدرستی سیاستهای آن را درک نمایند و تحقق بخشند، قادر به اجرای آنها در عمل خواهد شد. زیرا صلاحیت در حل مسایل و فعالیت منظم و هماهنگ و حسن انجام کار از شرایط لازم فعالیت موفقیت آمیز دستگاه اداره دولتی میباشد. بدینگونه، میان سیاست حزب و دولت معین و فعالیت کادرها، باید پیوسته ارتباط و وابستگی متقابل را در نظر گرفت و این امر در بررگماری و تبدیلی کادرها تجلی می یابد. بملاحظه این اصل، شورای وزیران پیوسته در نظر میگرفت که دستگاه های اداری

وزارتخانه ها، ادارات و مؤسسات و سازمانها باید با کادرهای ماهر و وفادار به راه و روش پذیرفته شده، مجهز گردند.

مسأله کادری و برگماری دقیق کادرها در مقامات رهبری و اجرائی در چهارچوب شورای وزیران همواره مورد توجه بخصوص من بعنوان صدراعظم بود. بگونه مثال در اینجا، بندهائی از یک بیانیه خویش را که در جلسه مؤرخ ۳۰ اکتوبر ۱۹۸۲ کارمندان حزبی و دولتی در رابطه به مسأله کادرها ایراد گردیده بود، نقل مینمایم و بخاطر توضیح مسایل مطروحه در آن، تبصره های کوتاهی بعمل میآورم.

در آغاز بیانیه چنین آمده است: «مقدمتا این امر بدیهی را یادآور می‌شوم که در هر جامعه و در هر دولت حل پیروزمندانانه تمام مسایل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مستقیماً وابسته به سطح بلند شایستگی و ورزیده گی کادرها و انتخاب و انتصاب صحیح آنان است. نیاز به این امر همیشه مبرم است. ولی در سالیهای تحولات انقلابی ضرورت برای کادرها فوق العاده افزایش می یابد.»

در بیانیه به دشواریهاییکه در شرایط جنگ داخلی در برابر دولت قرار داشت و به ضرورت حل مسایل بفرنج، اشاره بعمل آمده و به دنبال آن گفته میشود: «برای حل این مسایل و وظایف نه تنها به کادرهای تخصصی، بلکه به وجود کادرهای دارای تجربه کافی سیاسی، مبتکر، جدی، فعال و پرانرژی نیاز داریم... از نظامهای گذشته برای ما نه تنها یک اقتصاد عقب مانده با سیستم ناقص اداره دولتی بمیراث مانده است، بلکه عقب ماندگیهای ذاتی رژیمهای استثمارگر، سنن و عادات مضر عمیقاً نفوذ یافته در ذهن بخشهای معینی از کارکنان درماتسین دولتی باقیست... مادر نظر میگیریم که انجام همه اینها در یک زمان کوتاه ناممکن است. ولی از همین اکنون باید در مورد انتخاب و پرورش کادرهای رهبری که بطور ارگانیک در خویشتن حزبیست را باخبرگی و ورزیدگی، نظم و انضباط، ابتکار و خلاقیت در کار درآميزند، توجه لازم معطوف نماییم. اینچنین کادرهای رهبری در فعالیت روزمره خویش باید خواستها و نیازمندیهای مردم و جامعه را در نظر گیرند و در کار و زندگی نمونه باشند.»

انتخاب و برگماری کادرها در مقامات رهبری در شورای وزیران غالباً بادشواریه‌های معین روبرو میگردید. زیرا حزب ملحوظات گوناگونی را افزون بر صلاحیت و وظیفوی و سیاسی کادرها در نظر میگرفت. از جمله مقرراتی (نومنکلاتور) وجود داشت که بر پایه آن برگماری کادرهای رهبری در شورای وزیران نیز باید از سوی برخی مقامات رهبری حزبی تأیید میشدند. این مسأله همواره موجب اختلاف شورای وزیران و شخصاً من بعنوان صدراعظم با مقامات حزبی میگردید. در بیانیه ضمن شکایت از این موضوع از جمله چنین گفته میشود: «لازم است تا بملاحظه برخی تجارب حاصله در این زمینه و همچنان در نتیجه تبادل نظری که امروز بعمل آمد، نحوه پیش کشیدن، انتخاب و انتصاب کادرها در مقاماتی که شامل فهرست ارگانهای حزبی میباشد، بهبود یابد و این امر بمثابه یک روند تکاملی، دایمی تلقی گردد. در رابطه به این مسأله اجازه بدهید تا یک سلسله نظریات عمومی را مطرح سازم: منظوری مقرریهای کادرهای رهبری که شامل فهرست مقامات حزبی اند، غالباً زمان زیادی را احتوا مینماید. در چنین حالات، وزارتخانه ها و ادارات مجبور میشوند که بمنظور جلوگیری از رکود و سکتگی در کار، کادرهای پیشنهاد شده را بعنوان سرپرست مؤظف بسازند. به نظر من اینچنین منظوریها باید بدون اتلاف وقت انجام گیرد... ولی برکناری از وظیفه در هر حال باید مبتنی بر دلایل منطقی، بدون شتابزدگی و بدون هرگونه تنگ نظری و بدون برخوردهای ذهنی گرانه صورت گیرد.»

در بیانیه پس از بحث و انتقاد روی موضوع متذکره (نومنکلاتور) که بیشتر خدمت فورمالیته و بوروکراتیک داشت، چنین نتیجه گیری بعمل آمده است: «این امر بمفهوم آن نیست که تصامیم ارگانهای حزبی مورد اعتماد لازم نمی باشد، بلکه برای آنست تا مسئولین ارگانهای مربوط دولتی سهم و مسئولیت خود را در تقرر این یا آن کارمند احساس نمایند.»

به دنبال بحث بالا به ارگانهای حکومت چنین رهنمود داده شده است: «ضرور است تا آمرین مشول نیز در امر انتخاب دقیق کاندیداها باین یا آن مقام مستقیماً مسئولیت داشته باشند. علاوه تا طرز العمل انتخاب کادرها باید در هر حال با

قوانین نافذ کشوری مطابقت کامل داشته باشد. هنگام انتخاب کادرها باید بیش از همه خصوصیات مشخص شخصی، یعنی شایستگی و صلاحیت کاندید برای مقام معینه در رابطه با آمادگی برای حل مسایل بفرنج و مهم که پیش می‌آید و با ملاحظه ورزیده گی و خبره گی در کار و انجام کار از روی وجدان و وطنپرستانه، در نظر گرفته شود. هنگام ارزیابی کاندیدها باین یا آن مقام، لازم است تا برخورد اصولی و کاملاً عینی بدون در نظر داشت هیچگونه ملاحظات، امتیازخواهیها، خوشاوندیها، گروه بندیها و دوستیهای شخصی صورت گیرد. در انتخاب کادرها باید از یکسو قاطعانه علاقمندیهای شخصی را کنار گذاشت و از سوی دیگر بی تفاوتی و بیعلاقگی را بهیچوجه نباید بروز داد.»

در بیانیه به ادامه مطالب بالا، در ارتباط به مسأله کادرها از لحاظ خصوصیات ملی ایشان که حکومت تلاش می‌ورزید سیاست متعادلی را قابل قبول سازد، چنین گفته میشود: «همچنان اندیشه قایل شدن امتیاز باین یا آن هنگام انتخاب کادرها از لحاظ وابستگی ایشان باین یا آن قوم، ملیت و قبیله باید از ریشه رد گردد... باید کار بزرگی را برای پرورش کادرهای محل متعلق به همه ملیتها، اقوام و قبایل کشور و سپردن مسئولیت مقامات رهبری محلات معینه به آنان، سازمان داد. اصل عمده اینست که در مسأله انتخاب کادرها باید از تبارز هرگونه اندیشه و عمل تبعیض طلبی ملی و قبیله‌ای جلوگیری کرد و به برتری خواهی یک ملیت، قوم یا قبیله در برابر ملیت، قوم و قبیله دیگر موقع نداد.»

در بیانیه به سهم زنان و جوانان در مقامات رهبری دستگاه اداره دولتی چنین آمده است: «یکی از جهات دیگر در مسأله انتخاب کادرها اینست که در شرایط کنونی رشد و تکامل انقلاب، مسأله جلب وسیع زنان به کارهای مفید اجتماعی و ارتقای آنان بطور تدریجی و پیگیر به مقامات رهبری باید بمثابة یکی از مسایل مبرم محسوب گردد... ولی آنچه در این ارتباط درباره جوانان میتوان گفت اینست که ما وظیفه داریم تا در مقامات مشول، جوانانی را که دارای سطح لازم درک، شایستگی لازم و اندیشه استوار باشند، بگماریم.»

دریابیه پس از تحلیل وضع از لحاظ اجتماعی و اقتصادی و برشمردن وظایف کادریهای زهری در مقامات حکومت، چنین گفته میشود: «انجام این وظایف تا حدود معینی به وجود کادریهای خوب و نحوه برخورد آنان با وظایف محوله ارتباط میگیرد. تنها کار از روی وجدان انقلابی توأم با از خودگذری و فداکاری، ابتکار و روح جستجوگر برای حل پرابلمها، نظم و انضباط آهنین، احساس مسئولیت در انجام وظایف توسط هر یک از کارکنان، یعنی از رهبری یک وزارت اداره تا یک کارگر عادی ضامن پیروزی ماست. مثالهایی وجود دارد که علی الرغم دشواریهای موجود، در اثر کار فعالانه کارمندان، نتایج خوبی بدست میآید و برعکس غالباً بمشاهده رسیده که سعی میشود نواقص ناشی از بیکارگی، سهل انگاری، عدم آزمودگی و عدم علاقمندی به کار فعال و پرتحرک با ارائه مشکلات پنهان گردد. شورای وزیران در پی آنست تا تدابیری را بکار بندد که بر طبق آن فعالیت ارگانهای اداره دولتی و کادریهای دستگاه دولتی بهبود یابد. قبل از همه ایجاب مینماید تا کار بخاطر استحکام بخشیدن مبانی حقوقی زندگی اجتماعی و اقتصادی در کشور ادامه بیاید و بر پایه آن فعالیت ارگانهای دولتی و کارمندان مسئول دولتی انجام گیرد».

در پایان بیانیه درباره کمبودها و نواقص در کار کادریهای رهبری در دستگاه اداره دولتی و انتقاد بر آنها اشاره گردیده و چنین گفته میشود: «مامتقدیم که انتقاد اصولی و سالم برای رفع نواقص در کار و بهبود فعالیت ادارات و مؤسسات و سازمانها مساعدت مینماید و مخصوصاً در امر پرورش کادریها نقش مثبت ایفاء میکند. لازم است به این منظور سلاح انتقاد و انتقاد از خود را وسیعاً بکاربرد. در برابر آمده مسئولین که به انتقاد اعتنا نمیکنند و از آن نتیجه گیری درست بعمل نمیآورند و کار ادارات، مؤسسات و سازمانهای مربوط خویش را بهبود نمیبخشند، ضرورت است تا تدابیر مؤثر و جدی تا برکناری از وظیفه اتخاذ گردد. رعایت انضباط آگاهانه در انجام کار دولتی و اجرای دقیق و بهنگام فیصله ها در ارتباط با کادریها از موارد مهمی است که پیوسته در مرکز توجه شورای وزیران قرار دارد».

طوریکه بملاحظه میرسد، مسأله بر گماری کادریها یکی از دشوارترین و پیچیده ترین مسایل در کار شورای وزیران بود. زیرا چه قبل و چه بعد از تعیین

کادرها در پستهای بالائی باید توافق مقامات رهبری حزبی (کمیته مرکزی) و دولتی (شورای انقلابی - شورای ملی - ریاست جمهوری) کسب میگردید که در نگاه اول غیرموجه به نظر میرسید و شکیبائی و انعطاف پذیری فراوانی را از سوی شورای وزیران می طلبید. این شیوه برخورد با کادرها، غالباً موجب دلسردی ایشان و اتلاف وقت میگردید. ولی بمنظور سهولت در کار، در چهارچوب اداره امور شورای وزیران دفتر پرسونل و کارشناسان معین مؤظف بودند که مشخصات و خصوصیات کاندیدها را با همکاری وزارتخانه و اداره پیشنهاد کننده توأم با استدلالات منطقی برای ضرورت انتخاب و برگماری ایشان در پستهای معین تهیه نمایند و بمقامات مورد منظوری قبلی و بعدی بفرستند و مسأله را تا پایان پیگیرانه دنبال نمایند. شورای وزیران در حالیکه در مطالبات و وظیفوی از کادرها جدی و سختگیر بود، ولی از ایشان پشتیبانی بعمل میآورد و مقدم بر همه تلاش مینمود تا کادرهای شایسته و مناسب، مستحق و قادر به عملی ساختن سیاست حزب و دولت، باصلاحیت و اصولی، ماهر و وفادار انتخاب گردند، در درون و برون کشور آموزش و پرورش ببینند و برگمارده شوند.

بدینلحاظ، در دستگاه اداری شورای وزیران طی دهه هشتاد از لحاظ مسأله کادری بهبود قابل ملاحظه ای رخ داد و طی چند سال معین گروه بزرگی از کادرها با تجارب خوب پرورش یافتند و در شرایط دشوار ادامه جنگ داخلی، خدمات بزرگی بسود مردم کشور و رشد اقتصاد و فرهنگ آن انجام دادند. در این بخش یادداشتها و خاطرات آنچه درباره پیروزیهای حکومت طی دهه هشتاد یادآوری میگردد، در واقع بیانی است از نتایج کار و پیکار کادرهای حزبی و دولتی که در وجود دستاوردهای مشخص مادی و معنوی متبلور شده بود. بمنظور کمک به کادرها و خانواده های ایشان، تشویق و دلبستگی آنان برای انجام کار صادقانه و نتایج بهتر کار، سطح معاشات، رتبه ها و درجات دولتی متناسب به میزان کار، پیوسته ارتقا می یافت.

شمار کادرهای رهبری در مقامات حزبی و دولتی در مرکز و ولایات به هزاران تن میرسید و در این میان، وزراء و رهبران درجه یک ادارات مستقل دولتی

در چهارچوب شورای وزیران که اعضای کابینه شمرده میشدند، نقش با اهمیت رادرسیم اداره دولتی ایفا مینمودند.

(فصل چهارم)

برخی تذکرات در رابطه به اقدامات و تدابیر مالی و اقتصادی حکومت در دهه هشتاد

در طی زمانیکه من بعنوان صدراعظم افغانستان ایفای وظیفه میکردم کارهای با اهمیتی بسود رشد اقتصاد و در راستای دگرگونیهای اجتماعی در کشور، انجام گردید. در رابطه به توسعه اقتصادی با تطبیق پلانهای یکساله و در اواخر پنجساله، شمار قابل ملاحظه پروژه های جدید در عرصه های گوناگون اقتصاد ملی اعم از صنعتی و ساختمانی، آبیاری و زراعت، برق رسانی و انرژی، ترانسپورت زمینی و هوایی، راه سازی و مخابرات، ساختمانهای مدنی و رهایشی، تسهیلات شهری و روستائی، ساختمانهای صحتی و تعلیمی، تأسیسات مذهبی و فرهنگی، طرح و تطبیق گردید.

مسأله تهیه سرپناه و منازل رهایشی برای مردم در شهرها و بویژه در شهر کابل مسأله دشواری بود که در برابر حکومت قرار داشت. جمعیت این شهرها بنابر رجوع یافزار خانواده ها از برخی روستاهای اطراف در نتیجه زندگی دشوار ایشان در تحت تسلط گروه های مسلح مخالف، بسرعت افزایش مییافت. این ضرورت بخصوص در شهرهای کابل، جلال آباد، هرات، مزار شریف و بلخمری که امکانات کاریابی در آنها موجود بود، بیش از شهرهای دیگر احساس میگردد. تا آنجا که میسر بود، حکومت محلات جدیدی را پیوسته مورد جستجو و بررسی قرار میداد و آنها را برای ساختمان منازل در اختیار مردم میگذاشت. ولی با تأسف که دولت و مردم، هر دو امکانات مالی کافی و زمان زیاد برای بررسیها در اختیار نداشتند تا طرح های دقیق ساختمانی را با معیارهای مدنی خانه سازی، در عمل تحقق بخشند. معهدا، اداره شهرسازی و خانه سازی که در سطح وزارت جدیداً ایجاد شده بود،

طرح‌های خوبی را برای توسعه متناسب شهرها، ریخته بود. همچنان در نتیجه تلاش‌های این اداره، در رابطه به حل مسأله فاضل آب شهر کابل، به رغم امتناع بانک جهانی از اعطای قرضه متعهد شده قبلی برای اینمنظور، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای حاصل گردیده بود.

فابریکه خانه سازی کابل که بیست سال قبل بکمک اتحاد شوروی احداث شده بود، بنا بر کمبود بودجه ساختمانی، بی توجهی ویسی اعتنائی مقامات مربوط، موفق به انجام کار بزرگی نگردیده بود. ولی در سالهای هشتاد، با تجدید و توسعه فابریکه متذکره و بالابردن چندین مرتبه ای ظرفیتهای تولیدی آن و تدارک منابع تمویل، امکانات میسر گردید که در یکسال به تعداد دوهزار اپارتمان رهاشی مجهز کانکریتی از دو تا پنج اتاق، اعمار گردد، در حالیکه در ظرف بیست سال گذشته مجموعاً دوهزار اپارتمان از همین نوع و بوسیله همین فابریکه ساخته شده بود. کار اعمار فابریکه های عظیم خشت پزی در کابل و در مزارشریف که هر یک ظرفیت تولیدی برای ساختمان هزاران منزل رهاشی را در سال داشتند تا حدود زیادی تکمیل گردیده بود، ولی با تغییرات بعدی کار ساختمان آنها متوقف و تخریب شدند.

برق رسانی و تنویر خانه های مردم با برق یکی از اولویت ها برای شورای وزیران بود. بخاطر حفظ دستگاه های تولید برق آبی در کشور درقبال خطر تخریب آنها بدست گروه های مسلح و برای حفظ خطوط انتقال برق، حکومت دشواریها و مصارف هنگفتی را متقبل میگردد. بخاطر ادامه جریان مداوم انرژی برق، ناگزیر باید هر چند روز بعد، این یا آن بخش خطوط انتقال و پایه های استنادی آنها را که بوسیله برخی از گروه های مسلح جمع آوری و تخریب میگردد، ترمیم نماید و از نو بسازد. انتقال برق از مرز شوروی به برخی از مناطق بدخشان و بولتاژ بلند به کندز، مزارشریف و پلخمری تمدید گردید ولی پلان بعدی تمدید آن تا کابل بنا بر مسایل امنیتی به تعویق افتاد. خریداری جنراتورهای بزرگ مولد برق برای تمام ولایات، طرح های ساختمانی دستگاه های برق آبی و برق حرارتی مبتنی بر دیزل، گاز و ذغال سنگ، نیمکاره باقی ماند.

حکومت در رابطه به مسأله رشد زراعتی و اصلاحات ارضی سیاست جدیدی را در پیش گرفت. بمنظور حفظ و ارتقای سطح تولید زراعتی از توزیع زمینهای اضافه بر نصاب زمینداران در صورتیکه ایشان اراضی خویش را به فارم‌های زراعتی، باغها یا تاکستانها مبدل میساختند، صرف نظر گردید. همچنان از پارچه کردن و توزیع باغها و تاکستانهای موجود جدا-جلوگیری بعمل آمد. زمینهای عامه یا دولتی اعم از ساحاتیکه معلوم بود یا اینکه به اراضی زمینداران بزرگ بطور غیر قانونی ملحق گردیده بود، زمینهای دشتی و خاره یا زمینهای متروکه به خانواده‌های بیزمین، توزیع میگردید. دهقانان تشویق میشدند که بمنظور دسترسی بهتر به وسایل زراعتی پیشرفته، کود، تخمیان، سهمیه آب و قرضه‌ها، به کوپراتیفهای زراعتی بپیوندند. شرکت در کوپراتیفها کاملاً داوطلبانه بود و دهقانان ساحه مشخص زمینهای خویش را در اختیار خویش داشتند. هدف از پیوستن به آنها، صورت استفاده سهلتر از امکانات و تسهیلات زراعتی و فروش محصولات دهقانی بود و نه امتزاج زمینها یا تولید مشترک.

مسأله آب و توزیع آن در زراعت پیوسته یکی از جنجال برانگیزترین مسایل در کشور ما شمرده میشد. حکومتها غالباً از برخورد مستقیم به این موضوع طفره میرفتند و باینجهت آنرا عمدتاً برای تولید برق مطرح میساختند. چنانکه در سالهای قبل از دهه هشتاد، وزارت آب و برق باین مسأله از لحاظ ایجاد شبکه‌های جدید آبیاری میپرداخت و از حل موضوع تنظیم توزیع آب در کشاورزی خود را کنار میکشید. ولی در این دهه در چهارچوب شورای وزیران، بر پایه بخشی از شعبات وزارت آب و برق و بخشی از شعبات وزارت زراعت و امور آب و برق ایجاد گردید و وزارت آب و برق به وزارت انرژی و برق تغییر شکل و ماهیت یافت. به موازات قوانین جدید در ارتباط به اصلاحات ارضی، قانون مهم استفاده از آب در زراعت و مقررات ضمیمه آن، مورد تصویب قرار گرفت. بر اساس یکی از مقررات ضمیمه، میرآب‌ها و میرآب‌بازی‌ها در روستاها از جانب دهقانان انتخاب میشدند و آنان معاش خویش را از جانب حکومت‌های محلی دریافت میداشتند. باینقرار، آنان هم در برابر دهقانان محل احساس مسئولیت میکردند و پاسخ دهنده بودند و هم در برابر

شوراهای محلی. در صورت مشاهده خلاف رفتاری، دهقانان حق داشتند که از ایشان قبل از بررسیدن میعاد معینه، صلب صلاحیت نمایند.

در سالهای هشتاد از جانب وزارت آبیاری، ساختمانهای مهم آبیاری متشکل از بندهای ذخیره و آبگردان بالای دریاها، کانالها و شبکه های توزیع آب طرحریزی گردید و شماری از پروژه های مهم مراحل ساختمانی خود را پیمودند. ولی متأسفانه در این عرصه نیز که برای دهقانان و زمینداران و در مجموع برای زراعت و مردم ارزش حیاتی داشت، از جانب برخی از گروه های مخالف مسلح خرابکاریهای عذیده ای صورت گرفت و کار برخی از مهمترین پروژه های آبیاری متوقف گردید. حکومت بگونه دوامدار به بازسازی این تأسیسات نیز می پرداخت.

باینقرار، افزون بر تحقق پلانهای مطروحه در عرصه ساختمانهای جدید، حکومت مجبور بود که کار احیای مجدد و ترمیمات تعداد بیشمار پروژه ها، ساختمانها، مؤسسات، نهادها و تأسیسات اقتصادی و فرهنگی تخریب شده را انجام بدهد.

در طی سالهای هشتاد، نزدیک به دوهزار مکتب و شمار زیادی از مدارس مذهبی و مساجد، صدها باب از مؤسسات طبّی و کلینیکهای صحی، تحت عنوان اینکه گویا در مکاتب و مدارس با اصطلاح دروس "کمونیستی" داده میشود یا در شفاخانه ها و کلینیکها زخمیهای جنگ تداوی میگردند، به آتش کشیده شدند. حکومت ناگزیر بود که بگونه مستمر به ترمیم و احیای مجدد آنها بپردازد. زیرا وجود آنها برای ادامه زندگی مادی، معنوی و صحت مردم از اهمیت بزرگی برخوردار بود. در این جریان، هزاران تن از معلمان، دوکتوران، پرسونل تدریسی و طبّی، ملا امان و خدمتگذاران مساجد و مدارس جانهای خود را از دست دادند. در حالیکه، هر گاه حتی به نظرات ناصواب برخی از مخالفین مسلح عطف توجه شود، واقعیت اینست که در هیچ مکتب و مدرسه ای هرگز درسی داده نمیشد که خلاف منافع وطن و مقدسات مذهبی مردم بوده باشد. اتهام "الحاد" بر معلمان و شماری از ملا امان طرفدار صلح و آرامش مردم یک اندیشه نادرست و عمل ناروا بود. مؤسسات صحی و شفاخانه ها مکلف بودند که علاوه بر تداوی مردم و مجروحین

قربانی کردن یکی، دیگری رشد نکند. آگاهانه باینمعنی که سعی بعمل میآید تا از یکسو نه محدودیت های قانونی ترمز کننده و نه قابل شدن امتیازات فوق العاده بود یکی و به ضرر دیگری، وضع گردد و از سوی دیگر سیاست رهبری کننده و نه صرف مشاهده کننده در این ارتباط اعمال شود.

سرمایه گذارهای دولتی بخصوص در عرصه های زیربنائی که از جمله تهدایی برای سرمایه های خصوصی نیز شمرده میشوند و در زمینه های اجتماعی - فرهنگی انجام میگردد و نتایج قابل توجهی در اقتصاد کشور و در زندگی مردم پدید میآورد. بخش خصوصی اقتصاد برای رشد روزافزون خود در عرصه های صنایع کوچک و متوسط مصرفی، تجارت، ترانسپورت و خدمات، اعتمادهای قانونی و عملی حاصل میکرد. اقتصاد مختلط در برخی عرصه های منفعت آور عامه با سرمایه گذارهای مشترک دولتی و خصوصی به حیات خود ادامه میداد. اشکال کوپراتیفی اقتصاد و مالکیت بطور داوطلبانه بویژه در عرصه های صنایع دستی و زراعت زمینه های پیشرفت مییافتند. چنین بود ماهیت سیاست اقتصادی دولت که بعضیها آنرا در غرب با سیاست "کمونیستی" مغالطه میکردند و تاکنون نیز آنرا به چنان عنوانی مینامند!

دو شکل مسلط اقتصاد و مالکیت که عبارت بودند از سرمایه داری دولتی و سرمایه داری خصوصی، بموازات هم و در رقابت با هم به پیش میرفتند. تا هنگامیکه من مسئولیت امور اقتصادی کشور را در دست داشتم، هیچگونه پیشبینی و پلانی وجود نداشت که از یکسو مؤسسات دولتی انتفاعی برای بخش خصوصی بفروش برسد و از سوی دیگر این یا آن تصدی خصوصی ملی ساخته شود یا رشد سریع بخش خصوصی اقتصاد کند گردد. نمونه ای در عمل مبتنی بر چنین گرایشی بملاحظه نمیرسید.

دلایل زیادی وجود دارد که از جانب شورای وزیران انگیزه های مادی و قانونی و تدابیر عملی برای تشویق سرمایه گذارهای خصوصی بکار گرفته میشد. چنانکه شورای مشورتی اقتصادی متشکل از برخی سرمایه داران، تاجران و متشبهین ملی معروف آن زمان و رؤسای ادارات دولتی همکار با بخش خصوصی اقتصاد

در تحت رهبری مستقیم معاون شورای وزیران که خود یکتا از شخصیت‌های اجتماعی و از میان متشبهین ملی بود، در رابطه به گسترش سرمایه گذاریهای خصوصی تصمیم میگرفت. چنانکه در سالهای متذکره صنایع نساجی نخی و پشمینه بافی، چرمگری و بوت دوزی، پلاستیک سازی و کیمیاوی، نجاری و فلز کاری، خشت پزی و سنگتراشی، قالین بافی، فرآورده های حیوانی، کشمش پاکی، تولید مواد غذایی و نوشابه های غیر الکھولی با سرمایه گذاریهای خصوصی به سرعت رشد میکرد. سرمایه های بخش خصوصی عمدتاً در عرصه های ترانسپورت و خدمات، درزراعت و ساختمان بکار گرفته میشد.

بازرگانی آزاد خصوصی و تبادل اسعاری توسعه می یافت. نرخهای ارز (اسعار) همه روزه در سرای شازده (شاهزاده) کابل بر پایه عرضه و تقاضا از جانب صرافان تعیین میگردد و بانکها نیز در معاملات آزاد اسعاری خویش آنها در نظر میگرفتند.

بطور کلی دهه ۱۹۸۰ سالهای رونق تجارت شمرده میشد. درآمد پولی و اسعاری دولتی نیز از این مدرک همه ساله به میزانهای قابل توجهی ارتقا مییافت و محصول گمرکی بگونه روزافزون به یکی از منابع قابل اطمینان و تأمین کننده پول فزیکتی برای دولت مبدل میگردد. در سیستم گمرکی و طبقه بندی اموال وارداتی که قبلاً خیلیها پیچیده و منبع سوء استفاده ها بود، تغییرات اساسی بوجود آمد.

اصلاح سیستم مالیاتی و ایجاد سیستمهای جدید مالی، اسعاری و بانکی از مؤلفیتهای قابل اهمیت شورای وزیران در آن سالها، بشمار میآید. سنجشهای مالی، جستجوی همیشگی منابع جدید عواید و جلوگیری از مصارف اضافی، تنظیم دقیق تخصیصات بودجوی و کنترل جدی بر مصارف دولتی که از جانب وزارت مالیه بگونه جدی انجام میگرفت، پیوسته از پشتیبانی شورای وزیران برخوردار بود.

شورای وزیران تلاش میکرد که سیاست متوازنی را از لحاظ اقتصادی و تأثیر آن بر طبقات و اقشار مختلف اجتماعی در پیش بگیرد. اقشار کارگری و در مجموع زحمتکشان افغانستان برای نخستین بار در تاریخ کشور پشتیبانی از منافع واقعی خویش را در وجود حکومت احساس میکردند. نهاد های حقوقی و قوانین

برای دفاع از حقوق کارگران بوجود آمده بود. قانون کار که بوسیله وزارت جدیدالتأسیس کار و تأمینات اجتماعی در مطابقت با موازین و معیارهای وضع شده از جانب سازمان بین‌المللی کار طرح و تکمیل گردید، نه تنها یکی از دستاوردهای شورای وزیران، بلکه پیروزی اقتشار کارگری کشور شمرده می‌شود. وزارت کار و تأمینات اجتماعی، خود به تکیه گاه مطمئن برای حمایت از نیروی کار کشور و استخدام مبدل شده بود. اتحادیه‌های صنفی افغانستان بمنابه یک سازمان اجتماعی غیر حکومتی و متشکل از اتحادیه‌های متعدد کارگران و کارمندان، نقش بزرگی را در همکاری با بخشهای مختلف اقتصاد ملی و خدمات اجتماعی در سطح کشوری ایفاء مینمود، در سالهای هشتاد، عملاً بیکاری قابل ملاحظه‌ای در کشور، وجود نداشت. برای کارگران که در رشته‌های گوناگون در جریان کار در پروژه‌های اقتصادی و در مکاتب حرفه‌ای - تخنیکی پرورش می‌یافتند و نیروی بالنسبه بزرگ کار کشور را تشکیل میکردند و همچنان برای فارغان مؤسسات تعلیمی و تحصیلی کشور اعم از مرد و زن، امکانات دستیابی بکار وجود داشت.

شورای وزیران برای بیجا شده‌ها در داخل کشور و عودت کنندگان از خارج کشور تسهیلات لازم مادی و رهایشی را ایجاد میکرد. وزارت امور عودت کنندگان در چهارچوب شورای وزیران ایجاد شده بود که در رأس آن یکتن از معاونین صدراعظم کار میکرد. همچنان کمکهای بشری قابل توجهی به هزاران تن از مهاجرین خارجی که به افغانستان پناهنده شده بودند، صورت میگرفت.

حکومت در دهه هشتاد مخاطرات مواد مخدر را در افغانستان جدی میگرفت و باینما سبب مبارزه قاطعی را بخاطر جلوگیری از کشت، پرورس و استعمال آن در افغانستان و قاچاق آن به خارج که عمدتاً از طریق مناطق سرحدی با پاکستان صورت می‌گرفت، اعلام نمود. شورای وزیران، برپایه نظریات جمع‌بندی شده یک هیأت بررسی کننده و پیشنهادات آن، مصوبات مفصلی را بامفردات مشخص، به تصویب رسانید. بمنظور تحقق اسناد متذکره، کمیسیونهای باصلاحیتی در ولایات قندهار، هلمند، نیمروز، پکتیا، ننگرهار، کنرها و بدخشان، ایجاد گردید. این کمیسیونها گزارشهای خود را به کمیسیون مرکزی که در اداره امور شورای وزیران

تشکیل شده بود و در تحت رهبری یکتن از معاونین صدراعظم کار میکرد، ارسال مینمودند. براساس پیشنهادات کمیسیونهای متذکره، کشتزارهای تریاک در مناطقی که تحت تسلط برخی از گروه‌های معین مسلح قرار داشت، از طریق زمین و هوا ازین برده میشدند و مجال برای کشت مزید آن داده نمیشد. همچنان در سرحدات کشور، در بنادر و میدانهای هوایی بمنظور جلوگیری از قاچاق موادمخدر اعم از تریاک و چرس و ورود هیروئین از مناطق سرحدی پاکستان به داخل افغانستان، مبارزه قاطع و شدید صورت میگرفت.

اقدامات اقتصادی که بوسیله شورای وزیران در دهه ۱۹۸۰ انجام گردید، گسترده و چندین جانبه بود؛ زیرا این امر وظیفه اصلی و اولی این ارگان شمرده میشد. اقدامات متذکره اهدافی را در مبارزه بخاطر رفع عقب ماندگی دیرین اقتصادی کشور که از رژیمهای گذشته بمیراث مانده بود، دنبال میکرد. بر پایه آمارهای نشر شده و حقایق، پیش از سالهای هشتاد جایگاه افغانستان از لحاظ رشد اقتصادی و درآمد سرانه، در ردیف کشورهای در حال توسعه آن دوران، در آخر فهرست قرار داشت و کشوری فقیر زده با مردم فقیر مشخصه آن بود.

بدینقرار، کمک به امر رشد اقتصاد کشور و بهبود زندگی اقتصادی مردم آن که آرمان حزب و دولت در آن برهه از تاریخ افغانستان شمرده میشد، به دوش شورای وزیران گذاشته شده بود. بنابر آن، حکومت بخاطر انجام چنان امری مهم و مبرم، مکلفیتی بزرگ و مسئولیتی سترگ احساس میکرد. ولی عملکرد آن در این عرصه تابع شرایط عینی، امکانات واقعی، منابع تمویل، سطح رشد نیروهای تولیدی و آمادگیهای ذهنی آن زمان بود. در هر حال، شورای وزیران با درک و شناخت واقعیتهای متذکره، تلاش عظیمی بکاربرد تا جنبش نیرومندی در کشور در این عرصه حیاتی پدید آید. باید در نظر گرفت که پیشرفتهای نسبی اقتصادی در شرایطی انجام گردید که از یکسو برای استقرار امنیت در کشور، منابع عظیم مالی و مادی دولت بمصرف میرسید یا بعنوان دیگر به هدر میرفت و از سوی دیگر تأسیسات و نهادهای اقتصادی و در واقع بنیاد اقتصاد کشور پیوسته هدف آماج ویرانگرانه گروه‌های مسلح داخلی و مداخلات هدایت شده از پاکستان، قرار میگرفت. برای انجام این امر،

میلیاردها دالر به شکل اسلحه و امدادهای مالی و مادی به پاکستان سرازیر میگردد؛ درحالیکه دولت افغانستان درچنبرمحاصره اقتصادی کشورهای سرمایه داری و متحدان آن درهمجواری کشور و درمنطقه و جهان قرار گرفته بود.

برغم تمام درد و رنج، دشواری و ناهنجاری سنگین و سهمگین ناشی از مداخلات خارجی و ویرانگریهای جنگ داخلی، اصلاحات و اقداماتی فزونشمار در رابطه به اقتصاد کشورانجام گرفت. درنتیجه طی یک دهه، برپایه ارقام و حقایق انکارناپذیر، پیشرفتهای مشهود و حتی چشمگیر درزمینه های افزایش منابع مالی، اصلاح وضع پولی و بانکی، اعتلای بازرگانی، ارتقای سطح تولید صنعتی و کشاورزی، انجام کارهای راه سازی و ترابری، ساختمانهای مدنی و رهائشی و عرصه های دیگر اقتصاد و درآخرین تحلیل بخاطر بهبود نسبی زندگی مادی مردم پدید گردید. هرگاه قرار باشد که با ارائه آمار و حقایق، جهات گوناگون پیشرفتهای بدست آمده به تفصیل مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد، کار بزرگی را ایجاب مینماید. ولی یکبار دیگر شایان یادآوری میدانم که دستاوردها دراین رابطه نسبی و متناسب به سطح رشد اقتصاد کشور درمقایسه با سالهای پیشین ازدهه هشتاد بوده اند. البته عامل و شرایط ادامه جنگ ویرانگر را درطول سالهای متذکره نیز باید درنظرگرفت. قابل تذکار میدانم که سخن گفتن درباره پیشرفت اقتصادی درافغانستان به هیچصورت مطلق سازی، ازخود راضی گری و بلند پروازیهای ذهنیگرانه یا بمقایسه اقتصاد کوچک کشورما با اقتصادهای بزرگ کشورهای دیگر بشمول کشورهای همسایه، مطرح نیست.

برپایه بررسی کوتاهی که بطور کلی دررابطه به وضع اقتصادی کشور طی دهه هشتاد دربالا بعمل آمد، اینک به توضیح برخی جهات اصلاحات و اقداماتی که درمجموع منجر به رشد نسبی اقتصاد کشور در دهه متذکره گردیده است، بگونه مشخصتر و با بهنای بیشتر تحت عناوین جداگانه پرداخته میشود.

بازرگانی و مناسبات تجارتنی:

بازرگانی یکی از کهن ترین و معمولترین فعالیتهای اقتصادی در کشور شمرده میشود. در سالهای ۱۹۸۰ در مناسبات و شیوه های برخورد با بازرگانی عنعنوی بطور کل تغییرات بزرگی پدید نیامد و این یگانه عرصه ای بود که بگونه خاص چندان مشمول تحریمات و محاصره اقتصادی کشورهای غربی و متحدان آن نگردید.

قانون تجارت که در نخستین سالهای ۱۹۸۰ تدوین و تصویب گردید، آزادیها و امکانات وسیعی را برای تاجران خصوصی در عرصه تجارت خارجی و تجارت داخلی، در عمده فروشی و پرجون فروشی، در صادرات و واردات، بوجود آورد. در آن سالها، بیش از ۸۰ درصد تجارت داخلی و در حدود ۶۰ درصد تجارت خارجی همچنان در دست شرکتها و تاجران خصوصی بود. معهذا، بملاحظه امکانات عینی و بخاطر صرفه اقتصادی، در سیاستهای تجارتنی و شرکای تجارت متقابل کشور تحولاتی رونما گردید. در این راستا، اصلاحات معینی مورد اجرا قرار گرفت که نتایج خوبی بود رشد بازرگانی، منافع تاجران و ارتقای سطح درآمدهای مالی، بانکی و اسعاری (ارزی) برای کشور بیار آورد.

تشویق صادرات کالاهای تولیدی و پیداوار عنعنوی افغانستان مشتمل بر: قالین، قره قل، میوه خشک (بویژه کشمش، بادام و پسته) و میوه تازه (بویژه انگور و انار)، پشم، پت، روده، پوست، پخته، تخم رشقه، زغر، کنجد، صنایع دستی، گاز طبیعی و کود کیمیاوی یکی از سیاستهای اصلی حکومت را در سالهای ۱۹۸۰ تشکیل میکرد؛ زیرا صادرات را بعنوان یکی از راه های پذیرفته شده برای رشد تولید، افزایش درآمدهای اسعاری، توازن بیلانس تادیات و تجارت، ارتقای سطح استخدام، تشویق و حمایت مؤلدين و صادرکنندگان و در نتیجه بهبود زندگی بخشهایی از مردم میشمرد. بدینلحاظ، شورای وزیران محصول گمرکی بر کلیه صادرات کشور را لغو کرد؛ در حالیکه قبلاً بر صادرات از کشور محصول گمرکی بر پایه تعرفه های معینی اخذ میگردد. در این ارتباط، همچنان فیصله بعمل آمد که درآمدهای اسعاری ناشی از فروش امته افغانی در خارج از کشور به نرخهای بازار

آزاد از تاجران صادرکننده خریداری گردد یا اسعار ماحصل صادرات، تمام و کمال به خود تاجران تعلق گیرد؛ در حالیکه در سالهای پیشین ۲۰ درصد اسعار ماحصل صادرات فالین و قره قل از سوی دولت به نرخهای رسمی (هر دلار امریکائی معادل ۲۰ افغانی) جبراً خریداری میگردد و تفاوت نرخهای رسمی با بازار آزاد، دست کم یک بر ششم بود. درباره کالاهای صادراتی دیگر نیز موازین گوناگون برای اخذ و خرید اسعار حاصله ناشی از فروش آنها در خارج کشور وجود داشت.

تا اینجا موضوع به تشویق صادرات به کشورهای سرمایه داری و منطقه تعلق میگرفت که معاملات با آنها با اصطلاح با اسعار سخت انجام میشد. ولی در رابطه به صادرات به اتحاد شوروی و برخی از کشورهای دیگر سوسیالیستی نیز تدابیر تشویقی اتخاذ شده بود. چنانکه باین منظور نرخ دالر کلیرنگ نخست از ۵۰ افغانی به ۸۰ افغانی و سپس از ۸۰ به ۱۳۰ افغانی بوسیله بانکها تسعیر میگردد؛ یعنی در برابر هر دالر کلیرنگ ماحصل صادرات به شوروی و چکوسلواکیا ۱۳۰ افغانی (نزدیک به سه مرتبه افزایش به تناسب سالهای قبل از دهه هشتاد) پرداخت میگردد. برغم خریداری دالر کلیرنگ از تاجران به نرخهای بلند، پیوسته برای خرید مجدد آن از سوی تاجران بغرض تورید اموال از اتحاد شوروی و برخی از کشورهای دیگر سوسیالیستی که خیلیها با صرفه و منفعت آور بود، تقاضا وجود داشت. در تنظیم امور متذکره، وزارت‌های تجارت و مالیه، اتاقهای تجارت، اداره عمومی بانکها و شورای عالی مشورتی متشبین خصوصاً ذیدخل بودند و فعالیتهای آنها را قوانین و مقررات و رسیدگیهای کمیسیون اسعاری شورای وزیران سازمان می بخشید.

از سوی حکومت به مؤلدين کالاهای صادراتی و صادرکنندگان کمکهای همه جانبه، مانند: تهیه موادخام با شرایط سهل، اعطای قرضه ها (به ربح پائین ۱۲ درصد در سال، در حالیکه قبل از دهه هشتاد ۱۴ درصد بود) و تعاون و کمک به امر ایجاد کوپرا تیفهای تولیدی آنان، انجام میگرفت. صندوق صادرات بمنظور حمایه و تشویق صادرات و صادرکنندگان ایجاد گردیده بود. ولی در عین زمان، تدابیری برای جلوگیری از استفاده های نادرست بوسیله تاجران، اعمال میگردد. چنانکه قرضه های سفید که در سالهای پیش از دهه هشتاد برای تاجران داده میشد و آنان

غالباً به حیل‌های گوناگون از تادیه دوباره آن سرباز میزدند یا فرار میگردیدند، ملفی گردید. در عوض قرضه‌های جدید برای تاجران به رویت اسناد مؤثق تجارتی تادیه میگردید، بشرط آنکه قرضه‌های قبلی بسر رسیده بازگردانده میشد. همچنان بمنظور تدارک کالاهای کافی مورد ضرورت مردم در بازارها، تسهیلات برای تاجران جهت توریید اموال فراهم گردید و از جمله ربح قرضه‌های اسعاری برای واردات بطور کل از ۱۷ درصد (قبل از دهه هشتاد) به ۱۴ درصد تنزیل یافت و برای توریید پنج نوع اموال مورد نیاز اولیه مردم: چای، شکر، روغن، شیر و صابون، بانکهای دولتی اسعار مورد ضرورت را پنج درصد پائینتر از نرخ بازار آزاد بدسترس تاجران قرار میدادند.

یکی از مدارک عمده تأمین درآمدهای دولتی عبارت از عواید فروش کالاهای مصرفی وارده از کشورهای سوسیالیستی و بویژه اتحاد شوروی بود. بدینگونه که برپایه موافقتنامه‌های معین، از کشورهای متذکره و بویژه از اتحاد شوروی امدادهای مالی بشکل اموال حاصل میگردید. این کالاها به بازار عرضه میشد و درآمدهای ناشی از فروش آنها به حساب عواید دولتی جمع آوری میگردید. بگونه مثال: از سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ از مدرک امدادهای مالی بلاعوض اتحاد شوروی که سالانه دست کم به یکصد ملیون دالر کلیرنگ بالغ میگردید، صدها هزار تن گندم، شکر، روغن، صابون، پترول، دیزل، سمنت، کود کیمیایی، آهن باب و ملیونها متر پارچه باب و دیگر کالاهای گوناگون وارد میشد و توسط مؤسسات متعدد دولتی، شرکتهای خصوصی و تاجران در بازار بفروش میرسید و در آمد های آنها به حساب واردات دولت شامل میگردید. قابل تذکار میدانم که محاسبه قیمتها برپایه دالر کلیرنگ که دارای میکانیزم خاصی بود، سراسر بنفع افغانستان بود. زیرا هر دالر امریکائی به قیمت‌های دولتی آنزمان، کمتر از یک روبل روسی محاسبه میگردید.

افزون بر امدادهای شوروی بشکل کالاهای مصرفی، در موارد دیگر نیز از سوی آنکشور امدادهای اقتصادی به افغانستان اعطا میگردید. این کمکها بگونه اعتبار به مبالغ هنگفتی بشکل دالر کلیرنگ در افغانستان بانک ذخیره میگردید.

اعتبارات متذکره از سوی هیأت‌های مشترک بانک مرکزی، وزارت مالیه، وزارت تجارت و اتاقهای تجارت به سهمیه های معین به تاجران بفروش میرسید که برای توريد اموال از آنکشور مورد استفاده قرار میگرفت. دربرخی موارد، وزارت تجارت افغانستان از امدادها و اعتبارات وزارت تجارت خارجی شوروی برای توريد اموال مورد نیاز اولیه از کشورهای سومی نیز استفاده مینمود. بدینگونه: کالاهای معین غیرقابل دستیاب درزمانهای معینی دراتحاد شوروی برای صدور از کشورهای سومی مانند هند، مالیزیا، سنگاپور و غیره برای افغانستان به پول اسعاری شوروی دریدل اعتبارات متذکره خریداری میشد. البته بخاطر متوازن شدن بیلانس تجارت میان دو کشور، کالاهای بیشتر افغانی به اتحاد شوروی صادر میگردد.

میکانیزم معاملات بازرگانی متذکره چنین بود: وزارت تجارت افغانستان همه ساله با وزارت تجارت خارجی اتحادشوروی موافقتنامه های تجارتي را امضا میکرد که بموجب آنها مقادیر معینی کالاهای وارداتی و صادراتی بین هر دو کشور به یک مبلغ معین به دالر کلیرنگ تبادل میگردد. بعضاً درنیمه های دوم سال، حین ارزیابی بیلانس تجارت میان دو کشور، ازسوی افغانستان از توريد یکمقدار معین گندم و مواد نفتی از آنکشور صرف نظر میگردد. درعوض، وزارت تجارت ما به جانب اتحاد شوروی صلاحیت میداد تا این یا آن مقدار مواد متذکره را که شامل موافقتنامه های تجارتي بود بجای تسلیمی به افغانستان به کشورهای سومی به فروش برساند. اینگونه فروشات به دالر آزاد انجام میگرفت؛ زیرا مواد نفتی آزادانه به اسعار سخت بفروش میرسید و گندم را اتحاد شوروی خود به دالر امریکائی از ایالات متحده امریکا، کانادا، آسترالیا یا کشورهای دیگر وارد مینمود. اسعار ماحصل اینگونه فروشات به حساب درآمدهای وزارت تجارت افغانستان پرداخت میگردد. وزارت تجارت اسعار متذکره را برطبق موافقتنامه های معین بدسترس تاجران و شرکتهای تجارتي قرار میداد تا برای توريد کالاهای معین اولیه مورد نیازمورد استفاده قرار گیرد. درسالهای ۱۹۸۰ موارد گوناگونی از اینگونه معاملات صد درصد بسود افغانستان بمشاهده رسیده است. چنانکه برپایه آنها برای توريد

مقادیر عظیمی روغن و صابون از مالیزیا و سنگاپور، چای از هند و تجهیزات تخنیکی از جاپان، کوریای جنوبی و کشورهای دیگر در چهارچوب موافقتنامه های تجارتی میان دو کشور افغانستان و اتحاد شوروی، اقدام بعمل آمده است. افزون بر آن، در سالهای معینی تفاوت میان ییلانس تجارت میان دو کشور که غالباً بسود افغانستان میبود، در برابر ییلانس تجارت و تادیات (بشمول قرضه ها) میان افغانستان و کشورهای معین دیگر، از سوی شوروی پرداخت میگردد. در اینصورت افغانستان مکلف نبود که تفاوت ییلانس تجارت و تادیات خویش را به اسعار آزاد تادیه نماید. در این رابطه باید این حقیقت را در نظر گرفت که غالباً ییلانس تجارت و تادیات افغانستان با شوروی مثبت و با کشورهای دیگر منفی بود. زیرا واردات افغانستان از کشورهای دیگر بشمول کشورهای سوسیالیستی (به استثنای اتحاد شوروی) بخاطر ضرورت به ماشین آلات، تجهیزات، وسایل طبی و ادویه بیشتر از صادرات به کشورهای متذکره بود و آن کشورها بجز به پخته و کشمش (آنهم سورت های درجه یک آنها) به کالاهای صادراتی دیگر افغانی علاقمندی زیاد نشان نمیدادند. ولی وضع معاملات بازرگانی افغانستان با اتحاد شوروی بگونه عنعنوی دگرگون بود؛ باین معنی که از سالهای طولانی بدانسو در اتحاد شوروی تقاضا برای خرید اموال صادراتی افغانی از قبیل: پخته، پشم، پوست، روده، نباتات طبی، میوه جات خشک و تازه (عمدتاً کشمش و انار) وجود داشت. باین مناسبت، برای صادرات به اتحاد شوروی رقابت شدید میان تاجران پیوسته در جریان بود. افزون بر آن، گاز طبیعی یک رقم درشت را از لحاظ درآمدهای خویش در صادرات جانب افغانی تشکیل میکرد.

مواد اولیه مورد نیاز مردم از قبیل مواد خوراکی، مواد سوخت، البسه و چیزهای دیگری، افزون بر تولید داخلی، از اتحاد شوروی بمقادیر زیاد وارد میگردد. بخشی از این واردات با صدور کالاهای عنعنوی صادراتی افغانستان جبران میشد و بخشی دیگر جزء امدادهای مالی آن کشور به افغانستان بود که بشکل اینگونه کالاها تادیه میگردد. در این میان بعضاً کارشکنیهای مقامات بازرگانی پاکستانی جریان طبیعی صادرات افغانی را به اتحاد شوروی و کشورهای اروپایی

شرقی و غربی صدمه میزد. بدینگونه که بصورت وقفوی یک یا چند نوع کالای صادراتی افغانی مانند پوست، پشم و اموال دیگر بملاحظه صعود قیمت‌های جهانی آنها، بشیوه قاچاقی بوسیله تاجران پاکستانی خریداری میشد و از آنجا به کشورهای دیگر صادر میگردد و در نتیجه مکلفیتهای صادراتی افغانستان تحقق نمییذرفت. چنانکه قالین افغانی که در بازارهای اروپائی و امریکا دارای شهرت خوبی بود از چند سال بدینسو بنام قالین پاکستانی صادر و به فروش میرسد.

در آن سالها در مجموع، تجارت با پاکستان، برغم کشیدگیها میان دو کشور در حالیکه ویژه گی عنعنوی خود را حفظ میکرد، بطور کلی رو به گسترش بود. بازار اصلی و عمده میوه جات و سبزیجات تازه هردو کشور را بازارهای همدیگر تشکیل میکرد. صادرات متقابل میوه و سبزیجات میان هردو کشور چنان آزاد، بدون محصول و وسیع بود که قیمت‌های آنها در عین زمان در هردو کشور در یک سطح قرار میگرفت. آنچه برای صدور متقابل میوه کمک میکرد اقلیم‌های متفاوت هردو کشور است. در تابستانها و پائیزها، میوه‌های متنوع عالی افغانی از قبیل انگور، انار، سیب، ناک، زردالو، قیسی، بهی، شفتالو، گیلاس و انواع آلوها، تربوز و خربوزه که خاص مناطق معتدله است به پاکستان که خود فاقد آنها است، سرازیر میگردد و در زمستانها و بهارها میوه‌های سیتروس و نیمه حاره بی پاکستان بمقادیر عظیم به افغانستان وارد میشد. ولی این جریان پس از هر چند گاهی بنابر راه‌گیریها بوسیله گروه‌های مسلح قطع میگردد. برای باز نگهداشتن راه و جلوگیری از حملات این گروه‌ها، مساعی و مصارف زیادی بکار گرفته میشد.

یکی از خصوصیت‌های بازار و تعجب آور تجارت میان افغانستان و پاکستان، داد و ستد غیر رسمی متقابل کالاها بود. بدینگونه که سالانه مقادیر عظیم کالاهای وارداتی از افغانستان به پاکستان ری اکسپورت (صدور مجدد) میشد. بویژه کالاهای وارده از اتحاد شوروی از قبیل یخچالها، دستگاه‌های تهویه، تراکتورها، ماشین‌آلات، تجهیزات، پرزه جات و صدها نوع دیگر در پاکستان خریداران دایمی داشت. کالاهای وارده از جاپان و بریتانیا، آلمان و کشورهای دیگر از قبیل دستگاه‌های تلویزیون، دستگاه‌های صوتی و صوری، ساعت، تجهیزات، ادویه، پارچه‌های

مرغوب پشمی انگلیسی و سکا تلندی، چای هندی و صدها قلم دیگر از افغانستان به پاکستان ری اکسپورت میگردید. در عوض کالاهای مصرفی، پارچه باب، سامان بازی کود کانه و مقداری روغن و آرد از پاکستان به طرق غیر رسمی به افغانستان وارد میشد. بدین طریق میان دو کشور در عین زمان دونوع تجارت معمول بود که یکی رسمی بود و دیگری غیر رسمی. از تجارت غیر رسمی کمتر جلوگیری بعمل میآمد. زیرا از یکسو نیاز مردم پاکستان را به کالاهای صنعتی و بعضاً ضرورتیهای صنایع رو به توسعه آن کشور را و تاجدود معینی نیاز اهالی ولایات شرقی و جنوبی کشور را به کالاهای مصرفی برآورده میساخت و از سوی دیگر این نوع بازرگانی بوسیله خانان بانفوذ قبایل سرحدی پشتون نشین انجام میگرفت. پاکستان بنابر سیاست حمایتی از صنایع داخلی خویش به ورود رسمی برخی انواع کالاها اجازه نمیداد، ولی در برابر صادرات مجدد ناگزیر به چشم پوشی بود. زیرا افزون بر عوامل دیگر، در برابر کالاهای با کیفیت و کارآمد ری اکسپورت، کالاهای صنعتی بی کیفیت و ناپسند خویش را که در خود پاکستان خریدار نداشت، به افغانستان صادر میکرد. ولی برای افغانستان ری اکسپورت بجز یکمقدار درآمد گمرکی آنها، منفعت دیگری نداشت. زیرا موجب کمبود و افزایش قیمتهای کالاهای وارداتی میگردد و کالاهای متذکره به اسعار ذقیمت از منابع داخلی، وارد کشور میشد.

تاجران و شرکتهای تجارتي افغانستان از آزادی عمل کامل برای صادرات و واردات به تمام کشورهای جهان برخوردار بودند. در سالهای ۱۹۸۰ بازرگانی با کشورهای طرف معامله دیرین در اروپا و جنوب شرق آسیا کماکان به میزان قابل ملاحظه بی انجام میگرفت. قالین، کشمش و پوست قره قل به بریتانیا صادر میگردد و اصلاً قیمتهای آنها در لایمهای بازار لندن همه ساله تعیین میگردد. آلمان غرب مانند گذشته خریدار خوب روده، پوست پیکل، قالین و نباتات طبی افغانی بود. تجارت با ایالات متحده امریکا به میزان معینی صورت میگرفت. ولی کالاهای مصرفی، ادویه، تجهیزات، ماشین آلات، وسایل تخنیکی سمعی و بصری، موتر و کالاهای دیگر عمدتاً از جاپان، کوریای جنوبی، تایوان، هانگانگ، چین، سنگاپور و مالیزیا وارد میگردد. تجارت با هند همیشه خیلی پر رونق بود و صدور

میوه جات خشک و تازه و نباتات طبی افغانستان فیصدی قابل ملاحظه بی صادرات را در بازار گانی خارجی احتوا مینمود. در آن سالها تجارت با ایران که قبل از انقلاب اسلامی در آن کشور خیلی گسترده شده بود، از رونق افتاد؛ ولی در سالهای اخیر دهه هشتاد، باردیگر رو به گسترش بود.

در وزارت تجارت، در همکاری با وزیر آن محمد خان جلالر، گروهی از کادریهای تحصیلکرده، با تجربه و فعال در عرصه بازرگانی بعنوان معینان وزیر و رؤسای بخشهای عمده کار میکردند که در اینجا از چند تن ایشان نمونه وار نام میبرم: عبدالسلام، غلام محمد بیلاقی، علی احمد علی، مهرچند ورما، سید عظیم حسینی، ضیاءالدین ضیاء، عبدالوهاب آصفی، احمد ولی سیفانی، احمد شاهین، غلام حسین بیات، فقیر محمد فقیری، حبیب راستین، محی الدین صدیقی، حمید کیانور، احسان خرسند، فقیر زمیری، لطف الله، عبدالاحمد، علی احمد رضائی، موسی حیدری، جمعه‌الدین جاجی، محمد اعظم یوسف زی، محمد نبی پویا، غلام فاروق سیفانی و دیگران.

مسایل مالیاتی، مالی، بانکی و اسعاری:

بموازات گسترش مناسبات بازرگانی، پیوسته شیوه ها و وسایل نوین و تدابیر مشخص بخاطر ایجاد تسهیلات و جلوگیری از سوء استفاده ها، اتخاذ میگردد. از جمله، اصلاحات معینی در شیوه های کار گمرکات بوجود آمد، در حالیکه از گذشته ها از آن طریق استفاده های ناجایز و رشوه ستانی صورت میگرفت. در این راستا، تعرفه های جدید گمرکی تدوین شد و بر پایه آن سنجشهای حسابی ساده و قابل فهم برای هردو سو: اداره گمرک و تاجران، جاگزین شیوه های منسوخ گذشته گردید. چنانکه در گذشته ها، از یک کالای تجارتی ۲۰ نوع محصول بنامهای گوناگون اخذ میگردد و درآمدهای واقعی گمرکی در میان آنها سر در گمیا پنهان میشد. همچنان اعمار هنگرهای جدید با معیارهای حفاظتی و ایمنی، ایجاد لابراتوارهای جدید در گمرکات و ساختمان گمرکات جدید، از جمله

در شهر حیرتان، تسهیلات فراوانی را در زمینه اداره گمرکات بمیان آورد. بنابراین اهمیت عمده این عرصه و درآمدهای آن که بخش قابل ملاحظه بودجه دولتی متکی بر آن بود، در سالهای اخیر اداره عمومی گمرکات در سطح وزارت، بنا به عرصه وجود نهاد.

در سالهای متذکره، افزون بر آنکه محصول گمرکی بخش قابل ملاحظه درآمدهای دولتی را بشکل پول فزیکتی تشکیل میکرد. این امر از اهمیت ویژه ای برخوردار بود، زیرا تا حد معینی از بدوران انداختن پول جدید میکاست. یکی از منابع عمده دیگر درآمدهای دولتی فروش تولیدات، جایزادها و ملکیت‌های دولت و عرضه خدمات دولتی بود. از زمره اقدامات اصلاحی که در رابطه به بهبود کار مؤسسات دولتی به اجرا درآمد، عبارت از مکلف ساختن تصدیهای دولتی برای تنظیم پلانهای مالی سالانه آنها بود. بر پایه آن، مؤسساتی که از دولت سبسایدی (تعاون - تقاوی) می‌گرفتند باید خود کفا میشدند و بیلانس مالی خود را در پایان هر سال به وزارت مالیه می سپردند.

مصارف اسعاری در ادارات، مؤسسات و تصدیها نیز تحت کنترل قرار گرفت و از جمله مقررات جدیدی برای استفاده از پول دولت در خارجه و لایحه اسعاری سفر خرجه‌ها تنظیم گردید. مستوفیتها که در واقع نمایندگان مالی و مالیاتی ذرولایات و محلات بودند، غالباً بعنوان اداراتی که در آنها استفاده سوء از دارائیهای عامه رواج داشت، شناخته میشدند. ولی در سالهای هشتاد شیوه های کار در ادارات متذکره تاحدودی اصلاح گردید. چنانکه مستوفیتها مؤظف شدند که بیلانس مالی شرکتها و تاجران را حداکثر سه ماه پس از پایان سال قبل مورد ارزیابی و سنجش دقیق قرار بدهند و مالیات و محصولات را بموقع جمع آوری نمایند. در حالیکه در سالهای پیشین، مسأله ارائه بیلانسها و تادیه مالیاتها برای سالهای چند نادیده انگاشته میشد. فعالیت‌های مستوفیتها از سوی وزارت مالیه و اداره عمومی کنترل و تفتیش شورای وزیران بگونه منظم مورد بررسی قرار میگرفت. در سالهای هشتاد، در تحت رهبری دوکتور محمد کبیر وزیر مالیه، گروهی از کارمندان با تجربه که به صلاحیت و صداقت شهرت داشتند ذر عرصه های مالی بعنوان معین،

مستوفی و رئیس در ادارات عمده ایفای وظیفه میکردند که از برخی از ایشان در اینجا نام برده میشود: شاه محمود، ذکیم شاه، محمد رسول فکور، علام محمد عمید، خلیل الله امین و دیگران.

در دهه هشتاد در عرصه مالیاتی بملاحظه شرایط دشوار زندگی مردم و ادامه جنگ در کشور، تجدید نظر بعمل آمد. مالیات ارضی که بردوش دهقانان و زمینداران سنگینی میکرد و اصلاحات ارضی ناقص و شتابزده نظام زمینداری را در کشور بهم زده بود، ملغی اعلام گردید و باقیات آن از سالهای پیشین، دومرتبه مورد عفو قرار گرفت. چنانکه قروض مالیات کمرشکن زمین بردهقانان در سال ۱۹۸۱ بالغ بر ۸۲۲ میلیون افغانی بسود دهقانان بخشیده شد که در نتیجه، ۶۰ هزار خانواده دهقان از آن مستفید شدند.

سطح مالیات بر عایدات ثابت نگهداشته شد و مالیات بر فروش اصلاً مطرح نگردید. اگرچه این پالیسی مالیاتی که عمدتاً متکی بر مالیات غیر مستقیم بود، از نگاه اقتصاد بازار چندان تعریفی نداشت و همچنان با ایدئولوژی و تمایل به سمتگیری مسلط آن دوران نیز موافق نبود، ولی راه دیگری برای حفظ توازن اقتصادی در کشور و تشویق سرمایه گذاریهای داخلی بادر نظر داشت منافع اقشار گوناگون مردم، بمشاهده نمیرسید. بنابراین، واقعیت‌های زندگی در این مورد ثنوریهارا کنار گذاشت و راه خود را به پیش گشود. ولی، بمنظور جبران آن، حکومت تلاش میورزید راه‌های جدید رساندن کمک‌های مالی به مردم در عمل تحقق یابد. در این رابطه بعنوان یکی از تدابیر، فوند تشویقی برای کارگران بوجود آمد که به انگیزه نیرومندی برای افزایش تولید مادی مبدل گردید.

در سالهای ۱۹۸۰ در رابطه به اداره و پالیسی بانکها، مسایل و امور بانکی سلسله ای از تدابیر اصلاحی بمرحله اجرا درآمد. نمایندگان گیهای بانکها، بویژه نمایندگان گیهای بانک زراعتی در ولایات و محلات گسترش یافت. از طریق آنها تسهیلات برای قرضه دهی، از جمله برای خرید کود و تخمیان و داد و ستد پولی فراهم میگردد.

تجارت و تبادل اسعار از آزادی کامل برخوردار بود و عمدتاً نرخهای اسعاری در بازار آزاد بر پایه عرضه و تقاضا تعیین میگردید. سرای شازده (شهزاده) بمثابة یکی از بازارهای عمده تبادل اسعار در شهر کابل از شهرت و اعتبار زیادی برخوردار بود. بانکها، نرخهای آزاد خرید و فروش اسعار خویش را بملاحظه نرخهای مروج روز در بازار تعیین میکردند و البته نرخهای رسمی قرار ددی برای ادارات دولتی امر جداگانه ای بود. بانکها و شرکتهای بیمه که در دوران حکومت جمهوری محمد داؤد ملی گردیده بودند به آن وضع باقی ماندند؛ ولی باتدوین قوانین جدید که تأسیس بانکها و شرکتهای بیمه خصوصی را اجازه میداد، انحصار دولتی در این عرصه پایان یافت. با ادامه اقتصاد بازار در طی سالهای هشتاد هیچ یک از مؤسسات خصوصی در هیچ عرصه ای ملی نگردید، ولی برعکس تدابیری برای واگذاری برخی از مؤسسات صنعتی و تجارتی دولتی بمنظور گرداندگی بهتر آنها به بخش خصوصی، پیشینی گردیده بود.

با اتخاذ تدابیر چندین جانبه و چندین بُعدی مالی، پولی، بانکی سطح انفلاسیون (تورم پولی) در سالهای ۱۹۸۰ پائین حفظ شده بود؛ در حالیکه در شرایط ادامه جنگ داخلی و در مقایسه با عقب ماندگی اقتصادی و میراثهای دیگر ناهنجار گذشته ها، کار دشواری مینمود.

در طول سالهای دهه هشتاد که من بعنوان صدراعظم در مرتبه اول کار می کردم (۱۹۸۱-۱۹۸۸) نرخ هردالر امریکائی در بازار آزاد از ۵۰ تا ۲۰۰ افغانی در نوسان بود. طی ۹ ماه سال ۱۹۸۸ که من در این مقام نبودم در نتیجه خرابی سریع وضع اقتصادی که نتایج آن در طی سال ۱۹۸۹ مشهود گردید، نرخ هردالر به یکبارگی از ۲۰۰ به ۴۰۰ افغانی ارتقا یافت. از نیمه سال ۱۹۹۰ که من برای مرتبه دوم دیگر در شورای وزیران کار نمی کردم به ۶۰۰ افغانی و در سال ۱۹۹۱ به یکبارگی تا ۱۷۰۰ افغانی صعود کرد و در سالهای بعدی دهه ۱۹۹۰ نرخ هردالر تا به یکصد هزار افغانی نیز رسید. در دهه هشتاد نرخ رسمی بودجوی - اسعاری هردالر به ۵۰ افغانی ثابت باقی ماند. بر طبق آمار رسمی بانک مرکزی نرخ یک دالر امریکائی

دربازار آزاد، بصورت متوسط درطول یکسال، از سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰، به قرار زیر بود:

سال	نرخ هردالر به افغانی
۱۹۸۰	۴۵/۰۷
۱۹۸۱	۵۴/۹۶
۱۹۸۲	۷۴/۳۶
۱۹۸۳	۱۰۰/۶۹
۱۹۸۴	۱۲۱/۹۱
۱۹۸۵	۱۲۶/۵۲
۱۹۸۶	۱۵۰/۲۶
۱۹۸۷	۱۷۲/۲۶
۱۹۸۸	۲۱۵/۵۰
۱۹۸۹	۴۱۴/۷۲
۱۹۹۰	۶۷۸/۳۵

در فبروری سال ۱۹۸۹ که من برای مرتبه دوم بعنوان صدراعظم برگزیده شدم، بحران شدیدی سرتاپای اقتصاد ناتوان کشور را فراگرفته بود. تمام نظام کنترل اقتصادی پیشین ازهم پاشیده بود. کلیه ذخایر مواد غذایی و مواد سوخت و ذخایر پس انداز شورای وزیران ته کشیده و از میان رفته بود. افزون برآن، کاهش شدید کمکهای اقتصادی اتحاد شوروی درپی خروج نیروهای آنکشور از افغانستان همزمان با آغاز کار من برای مرتبه دوم درشورای وزیران، تحمیل جنگ جلال آباد و برخی عوامل دیگر، دشواریهای زیادی را ازلحاظ اقتصادی پدید آورد. این وضع موجب گردید تا بعنوان یکی از نشانه ها نرخ اسعار صعود نماید و سطح تورم پولی افزایش یابد. البته به دوران انداختن پول اضافی بخاطر جبران مصارف عظیم دفاعی نیز تأثیر منفی در این روند وارد میآورد. معهذا، درنتیجه احیای دوباره سیستم اداره اقتصادی، افزایش کالاهای وارداتی و تلاشهای پیگیر درجهت به خط آوردن مجدد

روند مالی - پولی، از سیر صعودی سرسام آور نرخهای اسعاری و تورم و قیمت‌های اموال تا حدود زیادی کاسته شد. افزون بر آن، از طریق ارتقای سطح معاشات و دستمزدها و افزایش درآمد های مردم و کاهش مصارف اضافی و اداری دولتی از تنزل سریع سوبه زندگی در کشور جلوگیری بعمل آمد. اینوضع تا پایان دهه هشتاد ادامه داشت تا اینکه یکباردیگر با اتخاذ سیاستهای نادرست اقتصادی بعنوان یکی از علل اصلی، موجب سقوط حاکمیت گردید.

برغم اینکه افغانستان در دهه هشتاد از سوی کشورهاییکه با آنها در گذشته ها مناسبات عادی اقتصادی و همکاری داشت، تحت محاصره اقتصادی قرار گرفته بود؛ ولی اقساط قرضه های بسر رسیده و سوده های آنها به کشورها و بانکهای غربی بگونه منظم پرداخته میشد. چنانکه در پایان کار من بعنوان صدراعظم صرف مبالغ اندکی (کمتر از دوصد ملیون دالر) از آنها باقی مانده بود. در این ارتباط نکته قابل یادآوری این است که تادیات متذکره برغم قطع کامل کمکها، قرضه ها، امدادها و حتی مناسبات عادی از سوی حکومتهای غربی و مؤسسات بین المللی پولی وابسته به آنها، مانند بانک جهانی برای عمران و انکشاف، صندوق وجهی بین المللی، بانک جهانی، بانک انکشاف آسیائی و غیره، انجام میگرفت. افزون بر آن، هنوز ذخایر قابل ملاحظه اسعاری کشور در بانکهای خارجی باقی بود.

در پایان این بحث، شایان یادآوری میدانم که در مرتبه دوم کار من بعنوان صدراعظم، مانند دوره اول، سازمانهای حزبی و اجتماعی و گروهی از بهترین کادرها در شورای وزیران با روحیه وقف و فداکاری بسی نظیری با من همکاری کردند. شمار آنان خیلی زیاد است و شامل وزراء، رؤسا، کارشناسان و کارمندان سازمانده و پرتلاش میگردد که نام گرفتن از همه ایشان در اینجا ناممکن است. ولی لازم میشمارم که از برخی از آنان در مقامات مسؤل اقتصادی نام بگیرم که از جمله عبارتند از: میرامان الدین امین، محبوب الله کوشانی و محمود بریالی بیحیث معاونین صدراعظم؛ محمدخان جلالر، دوکتور محمد کبیر، محی الدین شهباز، دوکتور محراب الدین پکتیاوال، دوکتور بصیر رنجبر، دوکتور عبدالباقی سمندری،

عبدالهادی احمدیار، خلیل صدیق و دیگران بعنوان وزراء ورؤسا در ارگانهای مالی و اقتصادی کشور.

بودجه دولتی

ویژگی‌های رشد اقتصادی و اجتماعی:

از گذشته‌ها در افغانستان دو گونه بودجه دولتی وجود داشت: بودجه عادی و بودجه انکشافی. بدینترار، از یکسو نیازمندیهای معمول مجموعه ارگانهای مرکزی و محلی دولت و از سوی دیگر مسأله رشد آتی اقتصاد و فرهنگ در بودجه دولتی بازتاب می‌یافت. تخصیصات و مصارف بودجوی از سوی وزارت مالیه انجام میگرفت و کمیته دولتی پلانگذاری در رابطه به بودجه انکشافی با آن همکاری مینمود. در سالهای ۱۹۸۰ بخش بزرگی از درآمدهای دولتی از منابع داخلی و خارجی صرف امور انکشافی میشد. چنانکه حجم سرمایه گذاری انکشافی در سالهای متذکره از منابع داخلی بیش از یک سوم بودجه دولت را تشکیل میکرد و بیش از ۹۰ درصد درآمدهای خارجی در امور انکشافی بمصرف میرسید. سهم کمکهای کشورهای سوسیالیستی در سرمایه گذاریها از منابع خارجی بیش از ۹۰ درصد مجموع کمکها و امدادها و از آنجمله سهم اتحاد شوروی بیش از ۷۰ درصد آن بود. در نتیجه قطع یکجانبه مناسبات اقتصادی، علمی و فنی از سوی کشورهای غربی و مؤسسات بین المللی وابسته به آنها، بشمول شمار بیشتر سازمانهای وابسته به ملل متحد و کاهش شدید کمک آنان، حجم سرمایه گذاریها در اقتصاد افغانستان از ۱۵ درصد به ۲ درصد، تأثیرات منفی در آهنگ رشد اقتصاد کشور بجا گذاشت. صرف اخذ قرضه هائی بمقیاسهای کوچک از دولتهای هند، عراق، لیبیا و اندکی از کویت افزون بر کشورهای سوسیالیستی امکانپذیر بود.

برای تنظیم بودجه متوازن تلاش بعمل می‌آمد تا از یکسو سنجشهای دقیق از آهنگهای رشد صورت گیرد و از تمام منابع عایداتی دولت اعم از داخلی و خارجی حداکثر استفاده پیشبینی گردد و از سوی دیگر حداکثر صرفه جوئی و کنترل بر مصارف در نظر گرفته شود.

تدارک تخصیصات برای بودجه درسالهای متذکره کاری دشوار و انجام وظایف بزرگی وابسته به آن بود. افزون بر تقاضاها برای هزینه های بالا در این یا آن عرصه، مصارف نظامی و امنیتی فیصدیهای بلندی را احتوا میکردند. احیای مجدد پروژه های صنعتی و ساختمانی، تأسیسات و پروژه های اجتماعی و فرهنگی از کاربازمانده و تخریب شده و ایجاد پروژه های جدید، مصارف بزرگی را ایجاب میکردند. بنابراین ضرورت بود تا برپایه پلانها و برنامه ها بخاطر افزایش درآمدهای دولتی تلاشهای بزرگی انجام گیرد و درعین زمان منابع جدید مالی جستجو گردد، احساس مسئولیت بخاطر تحقق پلانها ایجاد شود و سطح مؤثریت کار در کلیه عرصه ها و قدمه ها ارتقا یابد. اینها و صدها تدبیر و اقدام سنجدیده شده دیگر انجام میگرفت تا چرخ اقتصاد کشور درسالهای ۱۹۸۰ سریعتر بچرخد.

در رابطه به طرح پلانهای درازمدت و کوتاه مدت باید گفت که در آن سالها ضرورت آنها جدا محسوس و قابل درک بود. امکانات برای سرمایه گذاریهای گسترده و بویژه در امور زیربنائی برای بخش خصوصی نه امکانپذیر بود و نه باصرفه؛ زیرا از یکسو بنابر سطح پائین انباشت سرمایه های خصوصی و از سوی دیگر ایجاد تسهیلات زیربنائی از سوی دولت، علاقمندی متشبهین خصوصی را صرف ایجاد برخی از مؤسسات صنایع سبک و مصرفی، خدمات، بازرگانی و ترابری جلب میکرد. در چنین اوضاع و احوالی، راه دیگری وجود نداشت، بجز اینکه دولت به ادامه سیاست تقویت سرمایه داری دولتی، در تمام بخشهای اقتصاد و بخاطر رشد فرهنگ در کشور برپایه پلانهای رشد اقتصادی و اجتماعی سرمایه گذاری نماید. هدف از اقدامات پلان شده، تأمین رشد سریعتر اقتصاد ملی، ایجاد شرایط بهتر برای توسعه نهادهای اجتماعی و فرهنگی و بوجود آوردن امکانات برای رفاه نسبی مادی مردم کشور بود. بدینگونه، با طرح پلانهای انکشافی امکانپذیر میگردد تا یک اقتصاد فارغ از بحران و بدون هرج و مرج پایه گذاری گردد، از منابع مالی داخلی و خارجی و امکانات مادی و نیروهای بشری استفاده مطلوب و مؤثر بعمل آید، رژیم صرفه جوئی منطقی بکار گرفته شود و دورنمای بخشهای اقتصاد به روشنی تعیین و تثبیت گردد. با آن، در نظام اقتصادی و اجتماعی کشور،

تمام قواعد پلانگذاری مرکزی اعمال نمیگردید؛ زیرا شرایط عینی برای چنین امری مساعد نبود. همچنان شورای وزیران و من شخصاً تحقق پلانگذاری مرکزی را در شرایط ادامه جنگ و تسلط بخش خصوصی در نظام اقتصادی کشور غیرعملی می‌شمردیم.

در سال ۱۹۸۰، من هنگامیکه بکار آغاز کردم، وظیفه اصلی که در برابرم قرار گرفت، طرح و تطبیق پلانهای رشد اقتصادی و اجتماعی کشور بود. در اینجا قابل یادداشت میدانم که من در طی نزدیک به سه ماهیکه پس از قیام نظامی ۱۹۷۸ بعنوان وزیر پلان کار می‌کردم، با پیشنهادات و دساتیر مقامات بالائی در رابطه به الغاء پلان انکشاف اقتصادی و اجتماعی هفت ساله دوران محمد داؤد و طرح پلان جدید پنجساله، بر پایه دلایل عینی، عملاً مخالفت کردم. ولی، پس از بازداشت و زندانی شدن من در ماه اگست ۱۹۷۸، پلان جدید پنجساله که خیلیها بلند پروازانه بود، طرح گردید. بر پایه پیشبینی های آن پلان تخیلی و عوامفریبانه بود که گویا طی یکدوره پنجساله معجزه اقتصادی در افغانستان رخ میداد، گویا بیسوادای بگونه کامل در کشور معو میگردید و گویا مردم به رفاه اجتماعی و اقتصادی دست می یافتند!

بنابراین، پلان پنجساله که از سال ۱۹۷۸ بجامانده بود، غیر واقعینانه، ذهنیگرانه و بلندپروازانه ترتیب شده بود. امکانات مالی و مادی، شرایط عینی و عوامل انسانی در آن بگونه واقعی در نظر گرفته نشده بود. بدینقرار، طی دوسالیکه (۱۹۷۸-۱۹۷۹) از طرح و تطبیق پلان متذکره میگذشت، کلیه شواهد و دلایل از تخیلی بودن آن حکایت داشتند.

بنابرعواملیکه در بالا بر شمرده شد، در سالهای ۱۹۸۰، طی چند سال متوالی پلانهای کوتاه مدت یکساله طرح و اجرا میشد که با واقعیتهای موجود سازگاری بیشتر داشت. پلانهای متذکره، افزون بر پروژه های جدید اقتصادی و فرهنگی، شامل پروژه های انتقالی و ادامه برخی از کارهای اقتصادی گذشته توأم با برخی اصلاحات و تعدیلات لازم در آنها، نیز بود. بموازات آن، پلانها یا برنامه های کوتاه مدت برای ترمیم و بازسازی تأسیسات، مؤسسات، مناطق و محلات آسیب دیده،

بعنوان ضمیمه پلانهای یکساله طرح و تطبیق میگردید. همچنان وجوه احتیاطی بخاطر ساختمان پروژه های عاجل یا بخاطر رفع کمبود تخصیصات پروژه های درحال ساختمان و یا بخاطر ترمیم و بازسازی فوری برخی تأسیسات تخریب شده و آسیب دیده، پیشبینی میگردید که خصلت سیال و انعطاف پذیرداشت.

درعین زمان در همان نخستین سالها دردهه هشتاد کار برای طرح پلان پنجساله جدید نیز آغاز گردید. در پلان متذکره سنجشهای دقیق وامکانات بگونه واقعینانه و قابل تطبیق پیشبینی گردیده بود. در پلان متذکره، اهمیت درجه یک برای رشد عرصه های صنعتی، معدنی و انرژی داده شده بود که ۴۳/۴ درصد مجموع سرمایه گذاریهای انکشافی را احتوا میکرد. خدمات اجتماعی با ۲۳/۷ درصد مقام دوم، ترانسپورت و مخابرات با ۲۲/۴ درصد مقام سوم، کشاورزی و آبیاری با ۱۰/۵ درصد مقام چهارم را احراز نموده بودند.

برپایه آن پلان، در رابطه به توسعه اقتصاد و رشد فرهنگ، به تناسب امکانات مالی و مادی و شرایط عینی در کشور، پیشرفتهای چشمگیری دست داد. در دورانی که من مسئولیت امور اقتصادی و اجتماعی را در کشور برعهده داشتم، از آغاز سال ۱۹۸۰ تا نیمه سال ۱۹۹۰ (به استثنای ۹ ماه حکومت دوکتور محمد حسن شرق در سال ۱۹۸۸) مجموعاً بیش از ۲۵۰ پروژه جدید بمیزان متوسط و بزرگ در رشته های گوناگون تکمیل گردید و برای بهره گیری آغاز بکار نمود. در اینجا صرف از عمده ترین تأسیسات متذکره که در عرصه های اقتصاد و فرهنگ در کشور حایز اهمیت بودند، نام میبرم:

۱. ساختمان یل برای عبور قطار، موتر رو و پیاده رو، بر روی آمو دریا، میان حیرتان در شمال افغانستان و شهر بندری ترمز در ازبکستان.
۲. ساختمان مجتمع تأسیسات بندری، شبکه گسترده خط آهن، ایستگاه ها، گدامها و ذخیره گاه ها برای مواد نفتی، گاز مایع و خشکه بار و ساختمانهای اداری و راهیسی بعنوان یک شهرک در حیرتان ولایت بلخ.

۳. ساختمان فابریکات جرقدوق در شیرغان برای تجرید سلفر از گاز، خشک کردن و آماده انتقال ساختن گاز طبیعی از طریق لوله ها به دو سمت مزارشریف و بندرگاه کلفت در کنار آمو دریا.
۴. اعمار منازل رهايشی برای متخصصین، کارمندان و کارگران صنعت گاز و ملحقات آن در شهر شیرغان.
۵. احداث لوپنگ (لوله دوم) پایپ لاین گاز میان شیرغان تا سرحد شمال.
۶. اكمال گالریهای انتقالانی در معادن ذغال سنگ کرکر و دود کش در پلخمري.
۷. ایجاد فابریکه جدید نان پزی در شهر کابل.
۸. احداث دستگاه مخابراتی شمشاد در کابل برای اخذ و ارسال اطلاعات تلویزینی و تلفونی بوسیله قمر مصنوعی.
۹. تکمیل مراحل اول و دوم بس های برقی (ترولی بوس) در شهر کابل مجهز با شبکه برقی و بسهای جدید.
۱۰. ساختمان و تجهیز شفاخانه در شهر هرات برای درمان بیماریهای چشم که این بیماری در آنجا خیلی فراگیر بود.
۱۱. تعدیل، تکمیل و تجهیز فابریکه خانه سازی در شهر کابل با ظرفیت ساختمانی ۲۰۰۰ پارتمان عصری در سال.
۱۲. اكمال ۸۰۰۰ پارتمان درمکروریان و قصبه کارگری شهر کابل.
۱۳. ساختمان ایستگاه های عصری آتش نشانی در شهرهای کابل، هرات و مزارشریف.
۱۴. تکمیل شبکه سوم شهری کابل برای برق رسانی.
۱۵. احداث فابریکه نان پزی در مزار شریف.
۱۶. ساختمان آسیاب در پلخمري.
۱۷. ایجاد ذخیره گاه های بزرگ مواد نفتی در دشت سقابه لوگر، در پلخمري و در دشت شادیان مزار شریف.
۱۸. ساختمان و تجهیز انستیتوت کیمیا در شهر کابل.

۱۹. ساختمان درسرخانه ها، لیلیه ها (مجتمع دوم) و لابراتوارهای جدید در دانشگاه کابل.
۲۰. ساختمان، تعویض و تجهیز استدیوهای رادیو و تلویزیون در پایتخت.
۲۱. اكمال دستگاه های موج متوسط و کوتاه در کابل و ولایات.
۲۲. ایجاد ترانسپوزرها و استدیوهای بخش برنامه های تلویزیونی و رادیوئی در ولایات.
۲۳. احداث تأسیسات انستیتوت دولتی طب کابل.
۲۴. ایجاد مؤسسات ترانسپورتی و ایستگاه های خدمات تخنیکي برای هزاران عراده موتربا توناژ بلند وتانکرها برای انتقال خشکه بار و مواد نفتی دردشت چمتله و شهرهای کابل، هرات، پلخمري و حیرتان.
۲۵. احداث فابریکه پروسس زیتون برای کانسرو سازی و روغن کشی در ولایت ننگرهار.
۲۶. ساختمان انستیتوت علوم اجتماعی در شهر کابل.
۲۷. ساختمان گالریها در طول شاهراه سالنگ.
۲۸. ساختمان سیلوی مزارشريف.
۲۹. احداث پروژه های آبرسانی در مسیر دریاهاى کابل و لوگر برای تهیه آب آشامیدنی صبحی برای شهروندان کابل.
۳۰. نوسازی، توسعه و تجهیز مسلخ کابل.
۳۱. ساختمان دستگاه بزرگ برق حرارتی درخیرخانه شهر کابل.
۳۲. احیای مجدد فابریکه خشت سازی بگرامی و آغاز کار احداث فابریکه های بزرگ تولید خشت در ده سبز ولایت کابل و در شهر مزارشريف.
۳۳. ساختمان ورکشاپ ترمیمات اساسی اگریگات موتربا کاماز در کارخانه جات جنگلک.
۳۴. ایجاد پولی کلینیک مرکزی بیمه صبحی کارگران و کارمندان دولت.
۳۵. ایجاد مجتمع لابراتوار تجزیه مواد مفیده جامد (مواد معدنی) در کابل.
۳۶. ایجاد انستیتوت تشخیص بیماریهای حیوانی در دارالامان شهر کابل.

۳۷. ایجاد الواتورهای سیلوهای بلخمری، مزارشریف و هرات.

۳۸. تمدید لاین انتقال برق ۱۱۰ کیلو ولت از سرحد اتحاد شوروی سابق تا شهر کندز.

۳۹. احداث ذخیره گاه و پرکاری بالونهای گاز مایع در شهر کابل.

۴۰. احداث کرین کیبل بالای آمو دریا در ناحیه کلفت در شمال کشور.

۴۱. احداث فابریکه نلهای کانکریتی در کابل برای تولید لوله ها جهت تمدید خطوط برق و تلفون و احداث مرحله اول کانالازیسیون شهر کابل.

۴۲. ساختمان و تجهیز انستیتیوت پیداگوژی در کابل.

۴۳. ساختمان ورکشاپهای ترمیم عراده جات و وسایط نیروهای مسلح در شهرقندهار و در بگرام.

۴۴. ایجاد دانشگاه نظامی - سیاسی در بالاحصار شهر کابل.

۴۵. احداث دستگاه ریخته گری و ذوب فلزات کارخانجات جنگلک کابل.

۴۶. ایجاد بانک خون در کابل.

۴۷. احداث ایستگاه خط آهن در تورغندی ولایت هرات.

۴۸. نصب دستگاه های تلفونی تروپوسفیر در ولایات.

۴۹. تجدید ساختمان فابریکه نان پزی نمبریک کابل.

۵۰. تمدید لاین انتقال ۲۲۰ کیلو ولت از مرز اتحاد شوروی سابق تا شهر مزارشریف.

۵۱. ساختمان پروژه آبیاری بختیاران در ولایت کابل.

۵۲. حفر کانال جدید لشگر گاه - شمالان در ولایت هلمند.

۵۳. نصب توربینهای برق آبی بهارک ولایت بدخشان.

۵۴. ایجاد محله رهائشی و توقفگاه موترهای بآبری در بندر حیرتان.

۵۵. تکمیل دستگاه فشار گاز در ولایت جوزجان برای تولید گاز مایع و مازوت.

۵۶. احداث کانال آبیاری در پروژه بزرگ کوکچه سفلا در ولایت تخار.

۵۷. احداث میدان هوایی در شهر شیرغان ولایت جوزجان.

۵۸. ساختمان مطبعه جدید و مجهز برای چاپ کتابهای درسی در پلچرخی ولایت کابل.

۵۹. تکمیل ساختمان عمارت بلند منزل مخابرات بشمول پوسته خانه مرکزی.
 ۶۰. احداث جاده اسفالت موتر رو جدید میان کابل - بگرام بطول ۵۷ کیلومتر که
 از لحاظ انتقالی از اهمیت استثنائی برخوردار بود.

- طی سالهای متذکره شمار زیادی پروژه های جدید متوسط تکمیل گردید و
 مورد بهره برداری قرار گرفت که از آنها بطور کلی یادآوری میگردد:
- ساختمان استیشنهای میکانیزه کشاورزی در ولایات مختلف.
 - ایجاد دستگاه های تحقیقاتی و لابراتوارهای کشاورزی و وترنری.
 - ایجاد پروژه های گاو داری و مرغ داری.
 - احداث گرم خانه ها برای تحقیقات کشاورزی و تولید سبزیجات.
 - ساختمان و قیرریزی سرکها بطول صد ها کیلومتر میان شهرها و ولایات مختلف.
 - قیرریزی سرکهای درون شهری در کابل، قندهار و برخی شهرهای دیگر.
 - احداث دستگاه های تلفون اتومات در بخشهای مختلف شهر کابل و برخی از
 شهرهای دیگر.
 - ایجاد دستگاه های ارتباطی تیلی کامنیو کیشن.
 - اعمار پولی کلینیکها و مراکز صحنی جدید و ترمیم و بازسازی مراکز صحنی
 تخریب شده در ولایات مختلف.
 - ساختمان تعمیرات اداری برای برخی از وزارتخانه ها، مراکز اداری ولایات و
 محاکم.
 - ساختمان مکاتب جدید و بازسازی عمارات مکاتب تخریب شده.
 - ساختمان و ترمیم مساجد و اماکن متبرکه اسلامی.
 - تأسیس پرورشگاه وطن برای کودکان بی سرپرست.
 - اعمار شمار زیادی کودکستانها و شیرخوارگاه ها در محلات زیست و محلات کار
 در کابل و ولایات.
 - اعمار مغازه های دولتی پرچون فروشی، مغازه های مباد ارتزاقی و مصرفی و
 مغازه های کوپونی در ولایات مختلف.

• اعمار پل‌های جدید بالای دریاها و سیلبرها و بازسازی پلها و پلچکهای تخریب شده.

• اعمار گدام‌ها و ذخیره‌گاه‌ها در ولایات مختلف.

• اعمار پوسته‌های امنیتی در طول شاهراه‌ها، بلند داژها و قرارگاه‌ها.

• تمديد و توسعه خطوط پرواز و اسفالت آنها در میدانهای هوایی کابل، هرات، مزار شریف و برخی میدانهای دیگر.

شایان یادآوری میدانم که هر سال تمام پروژه‌ها اعم از کوچک و بزرگ در پلانهای انکشافی پیشینی میگردید و جریان کار آنها تحت کنترل قرار میگرفت. هرگاه برخی از پروژه‌ها امکانات پیشرفت نداشتند، در باز توزیع بودجه انکشافی که در هر ربع سال انجام میگرفت، از فهرست باز میماندند و بجای آنها پروژه‌های ضروری تر پذیرفته میشدند. بگونه نمونه، در اینجا بخشهایی^۱ یک گزارش کمیته دولتی پلانگذاری را که بوسیله محمد عزیز رئیس آن کمیته به شورای وزیران ارائه گردیده بود، تذکار میدهم:

در جریان سال ۱۹۸۷ از جمله ۷۵۹ پروژه شامل پلان به شمار ۵۲ پروژه بنابر عدم امکان استفاده از وجوه منظور شده، حذف گردید و در برابر به شمار ۱۸ پروژه جدید با استفاده از وجوه موجود در باز توزیع، شامل پلان شد. همراه با گزارش متذکره فهرست ۶۰ پروژه ای که در پایان سال متذکره به بهره برداری سپرده میشد ارائه شده بود.

در گزارش گفته میشد که در سال متذکره با ایجاد امکانات جدید کارگماری در اقتصاد ملی برای ۷۱ هزار تن زمینه کار مساعد گردید و باین طریق شمار نیروهای بشری مصروف کار به ۵/۲ میلیون تن رسید. در جریان سال بیش از ۶ هزار تن از مؤسسات تحصیلات عالی و متوسط مسلکی فارغ و به صفت متخصصان جوان افزون بر ۲۵ هزار تن افراد مستعد به کار در ادارات و مؤسسات دولتی به کار پذیرفته شدند. بدین طریق با افزایش سطح استخدام در سال متذکره به تناسب سال پیشین از افراد مصروف در امور منزل به اندازه ۴۱ هزار تن کاهش یافت (اقتباس از گزارش منتشره در سالنامه ۱۹۸۷، ص - ۴۸۷).

من در نیمه سال ۱۹۹۰ مقام صدارت را ترک گفتم، ولی به شمار ۲۴۷ پروژه بزرگ، متوسط و کوچک را بعنوان پروژه های انتقالی، باصطلاح بمیراث گذاشتم. غالب پروژه های متذکره تحت ساختمان قرار داشتند و کار ساختمانی آنها به فیصدیهای متفاوتی انجام شده بود. شماری از آنها در جریان سال متذکره تکمیل گردید و به بهره برداری سپرده شد و شماری دیگر پس از یکی - دو سال بایستی به پایه تکمیل میرسیدند. عمده ترین آنها عبارت بودند از:

دریختش کشاورزی و آبیاری:

- افتتاح تأسیسات نمایندگی مجتمع آبیاری جلال آباد؛ احیا و بازسازی باغات ستروس و زیتون در مجتمع متذکره.
- بکار انداختن مجدد هجده نهر در ولایت بلخ.
- تکمیل نهرهای آبیاری گورگان ولایت بغلان و کوچه در ولایت تخار.
- انکشاف تأسیسات آبیاری سرده در ولایت غزنی.
- توسعه تأسیسات آبیاری ولایت پروان.
- انکشاف اراضی زابری مارجه، نادعلی، شمالان و درویشان در ولایت هلمند.
- توسعه شبکه های آبرسانی برای روستاهای ولایت کابل.
- تحکیم سواحل رودهای پنج و آمو در ولایات تخار و کندز.
- حفر چاه های عمیق جهت تهیه آب برای علفچرها در مناطق جنوب و جنوب غرب کشور.
- ایجاد فارمهای زراعتی در لرخابی و خواجه الوان ولایت بغلان و در چهار دره ولایت کندز.
- تجهیز تأسیسات تکمیل شده کوپراتیفهای نمونوی در ولایات کابل، فراه، هرات و سمنگان.
- تکمیل ایستگاه های میکانیزه در ولایات جوزجان و فراه.
- تکمیل کار ذخیره گاه ها و تدارک وسایل برای ادویه ضد ملخ در ولایات مختلف.

- تکمیل فارمهای گاوشیری و مرغداری دربادام باغ، ریشخور، بینحصار و بگرامی ولایت کابل.
 - تکمیل ساختمان کلینیکهای حیوانی درولایات کابل (دارالامان)، بغلان (دره کیان)، ننگرهار و هرات.
 - تکمیل فارمهای تولید تخمهای بذری و گدامهای کود کیمیاوی درولایت کابل (بگرامی و دارالامان).
 - تکمیل کار احیای سربندها برای تأسیسات آبیاری درولایات بلخ، هلمند، کابل، بادغیس، فراه، هرات و پکتیا.
 - حفر ۸۰ حلقه چاه عمیق و نیمه عمیق برای آبیاری، جنگلداری، و تهیه آب آشامیدنی درولایات مختلف و حفر و ترمیم کاریزها.
- در بخش صنایع و انرژی:*
- تکمیل کار ساختمانی و مونتاژ فابریکه سمنت هرات.
 - احداث فابریکه دوم سمنت غوری درولایت بغلان.
 - توسعه فعالیت‌های تفحصاتی و ساختمانی برای استخراج و غنی سازی مس عینک در ولایت لوگر.
 - ساختمان دستگاه تجرید سلفر از گاز در فابریکه کود و برق مزارشریف.
 - ادامه تفحصات نفت و گاز شمال، حفر و تجهیز چاه های گازی درولایات جوزجان و سرپل.
 - انجام مطالعات تکنیکی و پروژه سازی کارخانه تصفیه نفت خام درولایت سرپل برپایه تفحصات نفتی که در ولایت متذکره و ولایات جوزجان، فاریاب و هرات انجام گردیده بود.
 - ساختمان منازل رهائشی و تأسیسات فرهنگی و اجتماعی برای کارگران و کارمندان نفت و گاز شمال در ولایت جوزجان.
 - تکمیل و بکار انداختن فابریکات نساجی نخی هرات و قندهار.
 - تجهیز و توسعه بوت دوزی صنایع افغان در کابل.

- انکشاف مناطق صنعتی شهر کابل بمنظور ایجاد تسهیلات زیربنائی برای سرمایه گذاریها از سوی متشبین بخش خصوصی.
- ساختمان فابریکه چرمگری و پوستین دوزی در ولایت بلخ.
- احداث فابریکه دوم شکرنگلان.
- احداث دستگاه کمباین سایکل گاز توربین درخیرخانه شهر کابل.
- تمديد شبکه چهارم برق کابل و شبکه های برق رسانی برای شهرهای قندهار، گلبهار، پلخمری، شیرغان، ایبک و جبل السراج.
- تجویز برای برق رسانی به قریه ها و روستاها در مسیر لاین انتقال نغلو - سروبی - کابل و در مسیر لاینهای انتقال برق از اتحاد شوروی تا کندز، پلخمری، مزارشریف، شیرغان در مرحله نخست و در مرحله بعدی تا کابل.
- تجویز برای تمديد لاین انتقال برق ۱۱۰ و ۲۲۰ کیلو ولت از مرز شوروی سابق تا کابل بطول ۸۰ کیلومتر در مرحله نخست.
- نصب گاز توربینهای ولایات قندهار، کاپیسا (گلبهار) و سمنگان.
- درینحس راه سازی، ترانسپورت و مخابرات:
- ترمیم و قیر ریزی جاده های موثر رو میان شهرهای عمده و برخی از سرکهای داخل شهرها.
- ترمیم و جغل اندازی سرکها، اعمار پل و پلچکها در روستاهای ولایات مختلف.
- تکمیل کار ایستگاه های خدمات تخنیکی موتوری در تورغندی ولایت هرات، پلچرخ ولایت کابل و جبل السراج ولایت پروان.
- ایجاد مؤسسه ترانسپورتی (نمبر ۲) تانکری برای انتقال مواد نفتی در دشت چمتله ولایت کابل.
- ایجاد مؤسسه ترانسپورتی مسافری با ۴۰۰ عراده بس در پلچرخ شهر کابل.
- نصب دستگاه های تلفون اتومات و تلفونهای بین الولایتی تروپوسفیر در ولایات غزنی، هلمند، قندهار و هرات.
- توسعه میدان هوائی بین المللی کابل (مرحله دوم)

• ساختمان میدان هوایی شهرزنج ولایت نیمروز و توسعه میدان هوایی شهر میمنه ولایت فاریاب.

در بخش تعلیم و تربیه و صحت عامه:

• تکمیل کار ساختمانی، ترمیماتی، بازسازی شماری از مکاتب در ولایات مختلف بشمول مکاتب تخنیکي - حرفه بی.

• تکمیل کار ساختمانی تأسیسات پرورشگاه وطن در افشار، مکروریان و کارته پروان ولایت کابل و در شهر جلال آباد ولایت ننگرهار.

• ساختمان کودکستانها و شیرخوارگاه ها در ولایات مختلف.

• اعمار ساختمانهای حفاظتی و الحاقیه ها برای حفظ آثار موزیم ملی و آرشیف ملی در شهر کابل.

• تکمیل کار ساختمانی، ترمیماتی و بازسازی شماری از کلینیکهای صحتی و مؤسسات حمایه طفل و مادر در ولایات مختلف.

• اعمار مرکز پروتیز معیوبین در شهر کابل.

• ساختمان بلاک احیای مجدد معلولین در شهر کابل.

• تکمیل ساختمان و تجهیز بیمارستان ولادی و نسائی در کابل.

• تکمیل کار بیمارستان ۲۰۰ بستر وزارت امور داخله در کابل.

در بخش ساختمانی:

• اعمار دفاتر اداری برای نمایندگان گه‌های برخی از وزارتخانه‌ها، ادارات و مؤسسات در ولایات مختلف.

• اعمار مراکز تعلیمی، هنگرها و پوسته‌های امنیتی.

• تکمیل کار توسعه فابریکه خانه سازی در کابل و اعمار اپارتمان‌های ره‌ایشی در مکروریان کابل.

• ایجاد تأسیسات آتش نشانی در پلچرخ و خیرخانه شهر کابل و در شهر حیرتان ولایت بلخ.

• پروژه سازی کانالازیسیون شهر کابل و آغاز کار ساختمانی مرحله اول آن.

• ساختمان مرکز سیمولوژی (زلزله شناسی) در شهر کابل.

در بخش خدمات تجارتنی:

- تکمیل کار ذخیره گاه های مواد نفتی در ولایت بلخ و در تورغندی ولایت هرات.
- ساختمان ذخیره گاه های روغن مایع نباتی در شهرهای کابل و حیرتان.
- ساختمان گدامها و مغازه های پرچون فروشی دولتی در ولایات جوزجان، نیمروز و کابل.

شایان تذکار میدانم: فهرستهای بالا، بملاحظه انتشارات دولتی درسالهای ۱۹۸۰ حین پیشبینیها، پروژه سازیها و ارزیابیهای تحقق پلانی بوسیله کمیته دولتی پلانگذاری و آمارمنتشره ازسوی اداره مرکزی احصائیه درسالهای متذکره، جمعبندی و ترتیب گردیده است. بایستی این حقیقت را نیز در نظر گرفت که مجموعه پروژه های متذکره دربالا با سرمایه گذاری های دولتی ایجاد شده اند. بنابراین، مؤسساتیکه با سرمایه خصوصی طی سالهای ۱۹۸۰ بوجود آمده اند، شامل فهرست بالا نیستند. شماری از پروژه های متذکره در فوق در جریان سالهای ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱ به پایه تکمیل رسید. درباره اینکه بعداً با آنها چه معامله ای صورت گرفت معلوماتی در دست نیست. همچنان در رابطه به اینکه سرنوشت مجموعه تأسیسات، دستگاه ها، پروژه ها، فابریکه ها و ساختمانهای صنعتی و مدنی، رهائشی و فرهنگی که طی چهار دهه، از سالهای ۱۹۵۰ به بعد در افغانستان بوجود آمده بودند، در طول دهه ۹۰ چگونه رقم خورد، معلومات زیادی وجود ندارد. معهداً، گزارشها میرساند که یا بخش اعظم آنچه بود به نبود پیوسته است یا در حالت زار قرار دارند.

لازم به تذکار میدانم که در بهار ۱۹۹۰ هیأت پرشماری از سوی سازمان ملل متحد به سرپرستی شاهزاده صدرالدین آغاخان بعنوان هماهنگ کننده همکاریهای اقتصادی و بشری آن سازمان برای افغانستان وارد کابل گردید. در ترکیب هیأت متذکره، مقاماتی چون کمیساریای عالی ملل متحد برای پناه گزینان تورلدستولتمنبرگ، جیمز انگرام مدیر اجرایی برنامه جهانی غذا و دیگران شامل بودند. هیأت با من و اعضای کابینه جلساتی برپا کردند و به تقاضاهای ما گوش فرا

دادند. در واقع این دومین بازدید هیأت متذکره از افغانستان بود و بازدید نخست هنگام صدارت دوکتور محمد حسن شرق در سال ۱۹۸۸ صورت گرفته بود. پس از بازگشت هیأت، گزارشهایی از سوی کمیته دولتی پلانگذاری به رهبری انجنیر سلطان حسین، معاون اول آن کمیته ترتیب گردید. در پایان کار به همکاری متخصصان ملل متحد پیشنهادات آماده و تقدیم گردید و برپایه آن بایستی صدها ملیون دالر کمک سرازیر میگردد. اگرچه من دیگر در مقام شورای وزیران نبودم، ولی میدانستم که گامی در عمل، در جهت تحقق آن برداشته نشد.

در سالهای ۱۹۸۰ شمار زیادی از کادوهای تحصیلکرده در رشته های اقتصادی و فنی در مدرسه عملی کار برنامه ریزی در کشور، آموزش دیدند و تجربه اندوختند. در اینجا از چند تن ایشان نمونه وار نام میبرم:

انجنیر خیرالله عزیزی	حیب الله فرمند
نجیر سلطان حسین	احمد ضیاء مرشدی
انجنیر جعفر کاظم	سید ضیاء الدین
سید مرتضی	سید موسی
احمد فهیم معروفی	محمد کبیر واصل
دوکتور عبدالرشید رؤف	شرف الدین عبادی
رحمت الله اخگر	اصیل
نجیب الله فایز	و دیگران

اصلاحات ارضی، کشاورزی و آبیاری:

در دهه هشتاد به دنبال سالهای پیشین، سهم عمده در محصول ناخالص تولید شده، در درآمد ملی و در اقلام مهم صادرات در افغانستان، متعلق به بخش کشاورزی و دامپروری بود. در سالهای متذکره، برغم ادامه جنگ و تأثیرات ناهنجار اصلاحات ارضی ناقص، نیازمندیهای مهم کشور از لحاظ تهیه مواد خوراکی و مواد خام برای

صنایع غذایی و مصرفی و صنایع دستی از طریق محصولات کشاورزی و دامداری تأمین میگردید.

تحقق تحولات عادلانه و دموکراتیک ارضی، تأمین رشد تولیدات کشاورزی و محصولات دامداری، تشدید فعالیتهای تشویقی برای جلب علاقمندی دهقانان و رساندن مساعدتهای لازم به ایشان، درسرخط سیاست ارضی حکومت قرار داشت. بمنظور تحقق سیاست مذکوره اقدامات زیرین اتخاذ گردیده و درعمل تحقق یافت:

تلاش بخاطر حل مسأله زمینداری با تصحیحات و تدابیر جدید برای ادامه اصلاحات ارضی؛

معافیت دهقانان از مالیات ارضی و جرایم آنها؛

انجام کمکهای لازم به دهقانان از لحاظ تهیه تخمهای بذری، کود کیمیاوی، وسایط تخنیکی، تعویض قلبه های کهن و عنعنوی با قلبه های معاصر و وسایط کوچک زراعتی؛

فروش تراکتورها و برخی ماشین آلات زراعتی به اقساط به دهقانان؛

ایجاد ایستگاه های میکانیزه در ولایات مختلف و به اجاره دادن تراکتورها و ماشین آلات زراعتی به دهقانان و ترمیم آنها؛
حل مسأله تهیه آب برای دهقانان؛

پروژه سازی و اعمار تأسیسات و شبکه های آبیاری در ولایات مختلف؛

انجام خدمات و ترنری، ایجاد مراکز تداوی و وقایه حیوانات و القاح مصنوعی، فارمهای تحقیقاتی و لابراتوارها؛

ایجاد بنیاد مادی و تخنیکی برای فارمهای دولتی؛

کمک به دهقانان برای ایجاد کوپراتیفهای مصرفی، کردتی و تولیدی؛
ایجاد کوپراتیفهای دهقانی برای فروش محصولات کشاورزی و دامداری و کوپراتیفهای صنایع دستی در روستاها.

تمام این اقدامات باید براساس برنامه های کوتاه مدت و درازمدت بخاطر رشد و عصری ساختن کشاورزی برپایه پیشرفتهای دانش و تخنیک معاصر و براساس پلانهای واقعینانه بخاطر تطبیق مرحله تکاملی اصلاحات ارضی انجام میگرفت.

من پس از آنکه رسماً بعنوان صدراعظم افغانستان در سال ۱۹۸۱ بکار آغاز کردم، مسأله اصلاحات ارضی را چندین بار در جلسات شورای وزیران و در جلسات مشترک با شورای انقلابی و کمیته مرکزی حزب مطرح کردم. زیرا در این ارتباط هنوز نظریات گوناگون وجود داشت. برخی ها آنرا یک دستاورد بزرگ حزب و مردم می پنداشتند و برخیهای دیگر در مورد الغای آن سخن میگفتند. البته هیچیک از دو نظر درست نبود و باید راه معقول برای برخورد به چنان مسأله حیاتی که بازندگی اکثریت عظیم جمعیت کشور ارتباط داشت، دریافت میگردد. افزون بر جمعبندی نظریات و پیشنهادات ارائه شده از سوی کارمندان ارگانهای محلی، من شخصاً به ولایات مختلف مسافرت نمودم و با اقشار مختلف دهقانان و زمینداران صحبتها و مشورهائی را انجام دادم و به نتیجه گیریهای مشخص رسیدم.

شورای وزیران پس از غور عمیق به این نتیجه رسید که دهقانان خواهان زمین اند و تاجائیکه مقدور باشد باید به آنان زمین داد. در این راستا فیصله بعمل آورد که با انتقاد از شیوه های شتابزده و احساساتی انجام اصلاحات ارضی در سالهای ۱۹۷۸-۱۹۷۹ و تصحیح شیوه های برخورد به این مسأله، بایستی برنامه ای برای تحقق مرحله تکاملی اصلاحات ارضی طرح گردد که در وهله نخست برپایه واقعتهای عینی جامعه روستائی، ایجاد سیستم معقول مناسبات ارضی، برسمیت شناختن حق مالکیت موجود بر زمین، و توزیع اراضی اضافی به دهقانان بیزمین و کمزمین و مزدوران کشاورزی، استوار باشد.

شورای وزیران براساس گزارش فضل رحیم مهنند، وزیر زراعت و اصلاحات ارضی که در این زمینه تجربه کافی اندوخته بود، برنامه 'ادامه' اجرای اصلاحات ارضی را طی سه پلان عملیاتی مورد تصویب قرار داد. این برنامه مشتمل بر مجموعه ای از اقدامات بود: (۱) نتایج مرحله اول اصلاحات ارضی مورد ارزیابی

قرار گیرد، اشتباهات قبلی تکرار نگردد و از میان برداشته شود، منازعات درمورد زمین و آب مورد بررسی عادلانه قرار گیرد و از لحاظ قانونی حل و فصل گردد؛ (۲) زمینهای اضافی برپایه قوانین توزیع گردد؛ (۳) اراضی توزیع شده ثبت دفاتر املاک شود و اسناد رسمی مالکیت بر زمین صادر گردد.

بخاطر تثبیت عملی بودن فیصله، شورای وزیران در نظر گرفت که برنامه مذکوره بصورت امتحانی طی چهارماه در بخشهای گوناگون کشور مورد تطبیق قرار گیرد و از نتایج گزارش ارائه گردد. نتایج جمعبندی شده بوسیله اینجانب در یک جلسه وسیع شورای وزیران با اشتراک کلیه مسئولین وزارتخانه ها، ادارات، مؤسسات، سازمانهای ذربط و کارمندان ارگانهای محلی چنین ارائه گردید: برغم شرایط پیچیده، شمار بیشتر گروه های عملیاتی طی مدتی از ماه میزان (سپتمبر) الی - جدی (دسمبر) سال جاری (۱۹۸۱) توانستند وضع موجود زمینداری در برخی از ولسوالیهای کشور را مورد بررسی و ارزیابی قرار دهند. از ولایات بدخشان، بامیاد، بغلان گزارش داده اند که دهقانان به تطبیق عادلانه اصلاحات ارضی علاقمندی فراوانی نشان میدهند و پشتیبانی خویش را نسبت به اهداف اصلاحات ارضی و آب ابراز میدارند. بملاحظه گزارشهای رسیده از ولسوالیهای بگرامی و چهارآسیاب ولایت کابل، واخان و اشکاشم ولایت بدخشان، دوشی و پلخمری ولایت بغلان، از لوی ولسوالی خوست و مرکز ولایت پکتیا، از ولسوالی کوزکنر ولایت کنرها و از مرکز ولایت بامیان حاکی است: ۴۸ درصد خانواده هائی که در مرحله اول زمین دریافت داشته اند، سند ملکیت بدست نیاورده اند؛ بیش از ۳۰ درصد ایشان نتوانسته اند زمینهای خویش را کشت نمایند؛ ۶۶ درصد زمینهای توزیع شده در مالکیت آنان باقی مانده است؛ ۲۲ درصد ایشان از حق استفاده از آب محروم باقی مانده اند. این بررسیها و ارزیابیها همچنان نشان داد، در ساحتیکه اصلاحات ارضی قبلاً انجام شده بود، کماکان ده هزار جریب زمین در اختیار ۳۲۰ خانواده باقی مانده بود.

حقایق بالا ضرورت اصلاحات ارضی و آب را در دهه هشتاد بیان میکرد که باید بگونه پیگیری تطبیق میگردد. بنابر آن قانون زمینداری، ضمایم و مقررات مربوط مورد تصویب قرار گرفت و برپایه آنها اصلاحات بگونه پیگیری انجام مید.

البته در نظر بود که افزون بر جهت عادلانه بودن مسأله، اصلاحات ارضی باید موجب تحت کشت در آوردن اراضی، استفاده معقول و مؤثر از نیروهای مؤلده و افزایش سطح تولید کشاورزی میگردد. بنابراین، تلاش بعمل می‌آید تا از اقدامات سنجیده ناشده و احساساتی در زمینه جدا احتراز شود. چنانکه زمینهای شامل فارمهای میکانیزه خصوصی، دولتی و کوپراتیوی، باغستانها و تاکستانها، زمینهای وقفی متعلق به زیارتگاه‌ها، مسجدها و مدرسه‌ها مشمول اصلاحات ارضی نمگردید.

همچنان حل مسأله ارضی با حل مسأله آب همزمان و همسان مورد بحث قرار گرفت. زیرا بدرستی تشخیص شده بود که انجام اصلاحات و تنظیم امور زمینداری بدون حل عادلانه مسأله آب امکانپذیر نبود. بدین لحاظ قانون آب و مقرر استفاده از آب در زراعت، مورد تصویب قرار گرفت و بر پایه آنها حق جدائی ناپه بر مالکیت دهقانان بر زمین و آب تثبیت شد و نحوه توزیع آب برای آبیاری در زراعت به اشتراک مستقیم خود دهقانان تنظیم گردید. بر پایه مقررات مذکوره در هر قریه، میر آب و در هر روستا که از منبع مشترک آبی استفاده میکردند، میر آب باشی از سوی دهقانان انتخاب میگرددند که در رابطه به توزیع قانونی و عادلانه آب در برابر دهقانان و در برابر کمیته‌های اجرایی شوراهای نمایندگان محل مربوط، مسئولیت داشتند.

در زمینه طرح و تطبیق اسناد قانونی درباره استفاده از آب در امور آبیاری، رهبری مؤفقت آمیز سیاستهای حکومت در رابطه به مسأله آب و گسترش شبکه های آبیاری در کشور، نقش انجیر احمد شاه سرخابی وزیر آبیاری بویزه قابل یادآوری است.

شورای وزیران بدرستی درک مینمود که انسان زحمتکش بزرگترین ثروت کشور ما است و بایستی از او و منافعیش دفاع جدی صورت میگرفت. چنانکه در ... سن که در یک جلسه وسیع در برابر گروهی از مسئولان وزارتخانه‌ها، ادارات و مؤسسات مربوط، ارگانهای حزبی و دولتی ولایات و محلات کشور بمناسبت ... مسأله اصلاحات ارضی ایراد شده بود، چنین آمده است: «... کار و زحمت

دهقانان باید مورد احترام همگانی قرار گیرد. زیرا در اثر زحمت دهقان، این نماینده قدیمی ترین کار تخصصی در زمین، مواد غذایی برای تمام مردم ما حاصل می‌گردد و با دستهای پرآبله دهقان، ضروری ترین ماده غذایی حیات انسان که اسمش "نان" است، تولید میشود». (منتشره در سالنامه ۱۹۸۱ افغانستان، ص - ۱۳۶)

بنابر آن در جریان کار برای تطبیق اصلاحات ارضی و آب، تدابیر مقتضی جهت تأمین امنیت دهقانان و کارمندان اتخاذ می‌گردید. همچنان پیوسته سعی میشد تا از دهقانان، کارگران و کارمندان کوپراتیفها، فارمهای دولتی، ایستگاه‌های میکانیزه و تأسیسات و نهادهای دیگر در عرصه کشاورزی نیز حمایت و حفاظت بعمل آید. در این راستا، همکاری سازمانهای حزبی، اتحادیه کوپراتیفهای دهقانی، گروه‌های مدافعین انقلاب و ارگانهای دفاعی و امنیتی شایان یادآوری است.

حین انجام اقدامات عملی، در نظر بود که اصلاحات ارضی با کار سیاسی، تئوری و تربیتی در میان دهقانان همراه گردد تا دهقانان خود در آن روند شرکت ورزند، منافع خویش را بدرستی تشخیص بدهند و توانائی دفاع از آنرا کسب نمایند. بنابر آن، هنگام توزیع زمین، تبلیغ می‌گردید که اصلاحات ارضی بسوددهقانان زحمتکش با رعایت عادات، رسوم، سنن، عنعنات و خصوصیات مشخص مردم کشور، انجام می‌گیرد. هدف از کار سیاسی میان دهقانان در جهتی سیرمینمود تا دهقانان در مبارزه برای برانداختن نظام فئودالی و نیمه فئودالی در روستاهای کشور بگونه آگاهانه شرکت ورزند و بجای آن مناسبات جدید اجتماعی سازمان یابد.

یکی از اشکال مهم در راه ارتقای سطح شعور سیاسی و اجتماعی و تحکیم اتحاد سیاسی دهقانان با کارگران زراعتی و پیشه‌وران روستایی، تشویق و جلب آنان به کوپراتیفهای زراعتی بود. کوپراتیفهای متذکره در واقع اتحاد داوطلبانه و آگاهانه دهقانان بود و پیشبینی میشد که از این طریق نه تنها حجم تولید کشاورزی، دامداری و صنعت دستی افزایش خواهد یافت و سطح زندگی مادی ایشان ارتقا حاصل خواهد کرد، بلکه این امر به اعتلای آگاهی سیاسی، رشد ابتکارات، غنای

تجربه عملی، مهارت‌های کاری و آمادگی ایشان برای شرکت در امور اجتماعی و سیاسی مساعدت خواهد نمود.

بدین‌لحاظ حزب و دولت به تشکیل و تقویت کوپراتیف‌ها بعنوان سازمان‌های توده‌یی - اجتماعی و روند کوپراتیفی کردن کشاورزی اهمیت بزرگی قایل بودند. چنانکه تشکیل و گسترش اینگونه کوپراتیف‌ها در کنفرانس زراعتی مطرح گردید. این کنفرانس به تاریخ ۲۸ فبروری ۱۹۸۰ در کابل دایر گردید و برای دوروز ادامه یافت و در آن بیش از یک‌هزار تن نماینده شرکت ورزیده بودند.

طی سال‌های ۱۹۸۰ شمار زیادی کوپراتیف زراعتی و دهقانی در سرتاسر کشور (محل‌تیکه تحت حاکمیت دولتی قرار داشتند) تأسیس گردید که تحت رهبری شوراهای ولایتی کوپراتیف‌ها فعالیت میکردند. کوپراتیف‌ها همچنان دارای شورای مرکزی مستقر در کابل بود و اعضای آن در کنگره کوپراتیف‌ها انتخاب میگردد. بعنوان یک نمونه میتوان تذکر داد: برطبق آمار در سال ۱۹۸۲ به شمار ۱۲۰۰ کوپراتیف در سرتاسر کشور وجود داشت که در آنها بیش از ۲۰۰ هزار تن دهقان متشکل شده بودند.

شورای وزیران تشخیص میکرد که تنها تشکیل کوپراتیف‌ها، انجام اصلاحات ارضی یا تبلیغ درباره آنها بسنده نیست، مگر اینکه با یک سلسله اقدامات مشخص در عرصه کشاورزی و آبیاری توأم گردد. بدین‌لحاظ جدا در نظر گرفته میشد که قبل از هر اقدام دیگری بایستی تدابیری اتخاذ گردد تا سطح استفاده از زمین‌های موجود ارتقا یابد، برای آنها آب کافی تأمین گردد و روی آنها بگونه تشدید کشت انجام گیرد؛ زمین‌های جدید تحت آبیاری درآورده شود؛ امور دامداری و نسلگیری اصلاح گردد؛ از کود کیمیاوی، تخمیان و ماشین آلات زراعتی استفاده مطلوب بعمل آید. صرف در اینصورت، سطح تولیدات کشاورزی ارتقا خواهد یافت، مردم ارحاظ مواد ارتزاقی تأمین خواهند شد، مواد خام کافی برای صنایع سبک و غذایی بدست خواهد آمد و سطح صادرات محصولات کشاورزی و دامداری بالا خواهد گرفت.

صنایع، معادن و انرژی:

در دهه هشتاد سرمایه گذاری در تأسیسات زیربنائی و آمادگی برای بهره برداری از معادن و ایجاد پایه های صنایع سنگین، سبک و تولید مواد غذایی، توسعه پایگاه انرژی در کشور مورد توجه جدی شورای وزیران قرار داشت. بدین لحاظ بخش عمده سرمایه گذارهای دولتی در این عرصه ها بکار گرفته میشد. تفحص معادن، بویژه نفت و گاز و ذغال سنگ، بهره برداری از آنها و تدارک منابع کافی انرژی برای رشد رشته های دیگر اقتصاد ملی و برای تدارک نیازمندیهای مردم کشور، نخست در شهرها و سپس در روستاها، حایز جایگاه مهم در سیاستهای اقتصادی حکومت بود. در اینجا صرف به نمونه هایی از آنها اشاره میگردد.

طی سالهای متذکره، به ادامه گذشته با استفاده از کمکهای مادی و فنی اتحاد شوروی سابق، کارهای مهمی در بخش تفحص و استخراج ذخایر زیرزمینی گاز و نفت در شمال کشور انجام گردید. طرحهای بزرگ تفحصاتی و بهره گیری از گاز بوسیله متخصصان و کارگران جوزجان که به حق کماکان دوران ساز خوانده میشدند، با همکاری مشاوران و متخصصان شوروی در طی دهه هشتاد در عمل تحقق یافت. در این زمینه سهم فعال انجنیر عبدالنواب بارک، رئیس نفت و گاز شمال بایستی با قدردانی یادآوری گردد.

دستگاه بزرگ تصفیه گاز جرقدوق در ولایت جوزجان تکمیل گردید و توسعه یافت. فابریکه نمونه وار تصفیه گاز مایع و تبدیل آن به پترول، دیزل و مازوت در جوار آن احداث و بکار انداخته شد. استخراج گاز مایع و نفت خام برای مصارف داخلی به مقیاس قابل ملاحظه ای توسعه یافت. پروژه سازی برای اعمار تصفیه خانه نفت در ولایت سرپل به ظرفیت یک میلیون تن نفت خام در سال و برای اعمار فابریکه دوم کود کیمیاوی از گاز طبیعی در ولایت بلخ به ظرفیت چهارصد هزار تن کود در سال، تکمیل گردید و آمادگیها برای آغاز کار آنها اتخاذ شد. ولی، متأسفانه بنابر تخریب مکرر تأسیسات ساحات کار، لوله های گاز و پلها و جاده های انتقالی، ادامه کار آنها، در حالیکه از اهمیت فوق العاده ای برای آینده کشور برخوردار بودند، ناگزیر متوقف گردید.

همچنان کار ساختمان بزرگترین پروژه صنعتی کشور یعنی استخراج و غنی سازی مس عینک در ولایت لوگر نیز نه تنها متوقف شد، بلکه بنابر یورشهای مکرر گروه های مسلح، ده ها هزار تن وسایل و تجهیزات تخنیکی و تأسیسات ایجاد شده بالای معادن متذکره تخریب گردید.

کارخانجات جنگلک در کابل که قبلاً بکمک شوروی اعمار و بکار انداخته شده بود، در سالهای ۱۹۸۰ توسعه یافت و آماده تولید انواع گوناگون سامان آلات فلزی، پرزه جات و تجهیزات تخنیکی گردید. دستگاه جدید فولادریزی در جنب چدن گذاری سابق، دستگاه های جدید ماشین سازی و دستگاه جدید پرزه سازی و ترمیم اساسی موترهای گاماز در بخش توسعهی کارخانجات متذکره تکمیل و بکار انداخته شد. کارخانجات جنگلک افزون بر اهمیت اقتصادی آن، از گذشته ها بمثابة یکی از مراکز مهم پرورش کارگران ماهر با اندیشه های انقلابی میهنپرستانه، شهرت داشت. در سالهای ۱۹۸۰، همین زمینه ها در رابطه به مسایل کار و کارگران، برای تطبیق جهاتی از سیاستهای حزب و اتحادیه های صنفی افغانستان پایه استواری شمرده میشد. سازمانهای اتحادیه های صنفی در این مجتمع صنعتی کشور بگونه نمونه با راه اندازی مسابقات کار، بکار گرفتن انگیزه های تشویقی و همکاری عملی اعضای آن در کار و تولید، نقش فعالی ایفا میکردند. اکنون که از اتحادیه های صنفی نام برده شده، لازم می شمارم که با سیاست و ستایش از همکاریهای آن سازمان بزرگ توده یی با دستگاه حکومت و از نقش سازماندهنده و رهبری کننده رئیس شورای مرکزی آن، ستار پردلی و معاون وی حسن سپاهی یادآوری نمایم.

همچنان، ترمیم خانه مرکزی ارتش در منطقه صنعتی پلچرخی کابل به کارخانه بزرگی مبدل گردید که قادر به تولید انواع پرزه جات پیچیده برای وسایل زرهی و موترهای ثقیله و ترمیم اساسی آنها بود.

فابریکه دوم سمنت سازی غوری به ظرفیت تولیدی یکهزار تن در روز به پایه تکمیل رسید و سمنت سازی هرات به ظرفیت هفتصد تن سمنت در روز در آخرین مراحل مونتاژ مورد حملات گروه های مسلح قرار گرفت. کار ساختمانی فابریکه خشت پزی بگرامی ولایت کابل به ظرفیت پنجاه میلیون قالب خشت در سال

تکمیل گردید و فابریکه عظیم خشت پزی دیگر در ده سبز ولایت کابل بوسیله گروه های مسلح در جریان ساختمان تخریب گردید.

کارخانه بزرگ نساجی گلپهار که در سالهای پیشین با همکاری متخصصان آلمان غرب از سوی عبدالمجید زابلی، سرمایه دار معروف با سرمایه خصوصی تأسیس گردیده بود، در دوران جمهوری محمد داؤد به مالکیت دولتی درآمد. کارخانه جات متذکره در سالهای ۱۹۸۰ با خریداری صدها پایه ماشین آلات جدید ریسنده گی، بافندگی و رنگ آمیزی اتوماتیک توسعه یافت؛ و لی هنوز کار نصب و مونتاژ آنها به پایان نرسیده بود که به تسلط گروه های مسلح مربوط به حزب اسلامی درآمد. کارگران و کارمندان کارخانه های نساجی و برق متذکره، مشتمل بر چندین هزار تن، مرزها، معاشات و کوپون مواد غذایی خویش را کماکان از دولت دریافت می داشتند و توأم با برکناری من از مقام صدارت، در سال ۱۹۹۰ ایشان نیز از آن حق محروم شدند.

وزارت معادن و صنایع بعنوان بزرگترین وزارتخانه در افغانستان شناخته می شد که بخش اعظم سرمایه گذارهای دولتی برای رشد اقتصادی و صنعتی کشور، از دوران حکومت محمد داؤد، از طریق آن انجام میگردد. دکتور محمد یوسف صدراعظم که بیش از ده سال رهبری آنرا بردوش داشت، نیز توجه ویژه ای به این امر مبذول میکرد. در سالهای ۱۹۸۰ وزارتخانه متذکره کماکان نقش فعالی در عرصه های تفحصاتی و صنعتی ایفا مینمود. پس از انجنیر محمد اسماعیل دانش، انجنیر محمد اسحاق کاوه، کارشناس مجرب و شخصیت آگاه سیاسی که در عین زمان عضو رهبری سازا بود، بعنوان وزیر معادن و صنایع به بهترین وجه ممکن عنعنه کار و پیشرفت را از طریق وزارتخانه متذکره حفظ نمود و تکامل بخشید.

صنایع

وبخش خصوصی اقتصاد:

منطقه صنعتی پلچرخی که بکنیک دولت هند پایه گذاری شده بود.

سهیلات زیربنایی از قبیل تهیه انرژی، تمدید خطوط برق، تلفون و لوله کشی ها

برای آب روان و فاضل آب، پارکنگها، گدامها، سرکها و وسایل دیگر ضروری را برای تأسیس صنایع ایجاد نمود. در سالهای ۱۹۸۰ بیش از یکصد فابریکه خصوصی با اهمیت بر پایه تسهیلات متذکره، در آنجا بنا یافت. این مؤسسات صنعتی عمدتاً فابریکاتی چون نساجی، جاکت بافی، البسه دوزی، قالین بافی، پلاستیک سازی، پشم شوئی، خشکه شوئی، پروس روده حیوانی، تهیه خوراکی مرغ، نجاری، حجاری، خسته‌های سمنتی، بوت دوزی، نان پزی، کلچه پزی و شیرینی سازی، کشمش پاکی، پروس میوه جات و سبزی جات، تصفیه نمک، تولید نوشابه‌های غیرالکھولی و از جمله کارخانه بزرگ تولید پپسی کولا به ظرفیت پنجاه میلیون بوتل در سال، فلزکاری و تولید سامان آلات فلزی از جمله فابریکه آهن گدازی بر پایه آهنهای داغمه و رشته‌های دیگری را دربرمیگرفت.

بدین‌قرار به تأسی از سیاست اقتصادی حکومت، توجه بزرگی به رشد و توسعه تولید صنعتی داخلی معطوف میگردد. وزارت صنایع خفیفه و مواد غذایی، اداره عمومی سرمایه‌گذاریهای خصوصی در چهارچوب شورای وزیران و شورای مشورتی اقتصادی که یک نهاد غیرحکومتی و متشکل از نمایندگان برگزیده سرمایه‌داران و متشبهین بود، مشوقات و تسهیلات عدیده ایرا برای تشبثات خصوصی بویژه در راستای تأسیس مؤسسات صنعتی، بر پایه قانون تشویق سرمایه‌گذاریهای خصوصی، فراهم می‌آوردند.

در زمان یاد شده (دهه هشتاد) بنابر فراهم‌آوری تسهیلات برای متشبهین بخش خصوصی اقتصاد از سوی دولت، سرمایه‌گذاری‌ها برای ایجاد مؤسسات خصوصی تحرک بیشتر کسب کرد. چنانکه شمار آنها از ۱۰۰ مؤسسه در پایان دهه هفتاد به ۳۸۰ مؤسسه در پایان دهه هشتاد افزایش یافت. بطور کلی سهم بخش خصوصی در زراعت ۹۹ درصد، در صنایع و انرژی ۵۲ درصد، در ترانسپورت و انتقالات ۸۰ درصد، در ساختمانهای اساسی ۱۳ درصد و در تجارت ۷۸ درصد بود.

در طول سالهای ۱۹۸۰، در بخش انرژی و تولید برق سرمایه‌گذاریهای عمده بعمل آمد. ولی در این‌عرصه نیز خرابکاریهای بزرگی صورت گرفت. تأسیسات، خطوط انتقال برق و لتاز بلند و پایه‌های انتقالی به کرات تحت شدیدترین حملات

قرار گرفت و صدها کیلو متر کابل و سیمهای انتقالی جمع آوری و غارت گردید. اهالی کابل و قندهار بیش از هرجای دیگر از سکنگیا دربرق رسانی رنج بردند. چنانکه، اهالی قندهار نتوانستند از برق کافی و ارزان قیمت تولیدی در کارخانه های برق آبی کجکی و ارغنداب بنابر شرایط امنیتی مستفید گردند. در امور برق رسانی برای شهر کابل، بنابر حملات پیهم بر کارخانه های برق آبی نغلو، سروبی و بویژه ماهیپر و خطوط انتقال آنها، سکنگیا رخ میداد. معهدا، بمنظور کمک به مردم روستاها در مسیر خطوط انتقال برق میان نغلو - سروبی - کابل و از جمله به انگیزه جلوگیری از خرابکاریها، در نظر بود که به ایشان برق توزیع گردد. بدینلحاظ، وسایل و تجهیزات تخنیکی به پیمانہ وسیع وارد و تا حدودی در برخی از مناطق نصب گردید. ولی متأسفانه برای چنین امری از سوی گروه های مسلح همکاری صورت نگرفت.

باشندگان مناطق کوهستانی فقیرنشین در بدخشان، چون شغنان، اشکاشم، واخان و خواهان در همجواری تاجیکستان، توانستند از برق تمدیدشده از منطقه خاروگ آنکسور استفاده نمایند. همچنان اهالی برخی از روستاها در ولایت کندز در مسیر خط انتقال ۱۱۰ کیلو ولت از سرحد شوروی سابق به کندز و از آنجا به بلخمری، بهره مند گردیدند.

بدینقرار، دو خط برق رسانی، از کندز به طاقت ۱۱۰ کیلو ولت و از حیرتان به طاقت ۲۲۰ کیلو ولت، به بلخمری تمدید گردید و قرار بود که بسوی کابل ادامه یابد؛ ولی با تأسف بنابر مسایل امنیتی، این بخش اخیر میسر نگردید. همچنان خط دیگری از سرحد شوروی سابق به طاقت ۲۲۰ کیلو ولت به مزار شریف و شبرغان رسید که از لحاظ تهیه انرژی کافی برای تأسیسات معدنی و صنعتی و باشندگان ولایات بلخ و جوزجان حایز اهمیت بزرگی بود.

کار ساختمان سد و کارخانه بزرگ برق آبی سلما در کوهستانات ولایت غور بالای هری رود، بر غم دشواریهای طبیعی، امنیتی و مالی موجود، بمیزان بزرگی پیشرفته بود که مورد حملات مکرر از سوی گروه های مسلح قرار گرفت و تخریب گردید. با تکمیل این پروژه ۷۲ هزار هکتار (۳۶۰ هزار جریب) زمین تحت

آبیاری قرار میگرفت و به ظرفیت تولیدی ۴۰ هزار کیلووات برق، جنراتورها نصب میگردد. درحالیکه ۸۰ درصد کار ساختمانی انجام گردیده، قصبه رهاشی، ورکشاپها و دفاتر تکمیل و بطول ۶۳۰ متر تونل آبگردان حفر گردیده بود، همه یکسره نابود شد. همچنان کار ساختمان کارخانه برق حرارتی هرات درجوار معدن ذغال سنگ سبزک بنا بر وخیم شدن شرایط امنیتی متوقف گردید.

بنابراین، بمنظور تلافی آن وضع، تلاشهایی برای وارد کردن دیزل جنراتورهای بزرگ از چکوسلواکیا برای هریک از مراکز ولایات و ولسوالیهای عمده توأم با شبکه های برق رسانی آنها صورت گرفت. همچنان درشهرهای هرات و قندهار نیز که به کمبود انرژی برق دچار بودند زمینه استفاده از برق حرارتی فراهم شد و برای کابل دو دستگاه بزرگ برق حرارتی از کشور سوئیس خریداری گردید.

تدارک انرژی کافی برقی و برق رسانی درسیاستهای حکومت در دهه هشتاد جایگاه بزرگی را احراز کرده بود. درزمینه تحقق آن سیاست، درشرایط دشوار ادامه جنگ درکشور و خرابکاریهای جدی که دراین عرصه صورت میگرفت، فداکاریهای بیدریغ انجیران، متخصصان مسلکی و کارگران فنی وزارت انرژی برق و بخصوص تلاشهای پیگیر وزیران، دو کتور رازمحمد پکتین و انجنیر ظاهر معین آن وزارت، درخورستایش است.

راه سازی

و ترانسپورت:

جاده های موثر رو و انتقالات زمینی در افغانستان که فاقد خط آهن و راه های گشتی رانی دریائی است، پیوسته مورد توجه جدی حکومتها بوده است. درسالهای ۱۹۸۰ توجه به این عرصه خیلیها مبرم بود؛ زیرا راه بندانهای پهم بوسیله گروه های مسلح مخالف از یکسو و ضرورت انتقال نیازمندیهای اولیه برای مردم که بایشان تهدد سپرده شده بود و انتقالات برای اقتصاد کشور ازسوی دیگر، براهمیت آن میافزود. بنابراین حفظ جریان مداوم انتقالات اموال محتاج یک سیستم

ترانسپورتی با کفایت و فعال بود که باید تحت مراقبت دائمی قرار میگرفت. بدینلحاظ همه ساله در بودجه انکشافی دولت، بخش قابل ملاحظه‌ای مصارف برای توسعه ترانسپورت و بهبود انتقالات، بازسازی جاده‌های موتور رو، ایجاد پارکینگ‌های موتوری در مسیر شاهراه‌ها، ساختمان پوسته‌های امنیتی در کنار جاده‌ها و خریداری عراده جات جدید و پرزه جات، پیشبینی میگردد.

بازنگهداشتن راه‌های موتور رو از لحاظ فزیک و امنیتی وظیفه‌ای بود مبهم و تأخیر ناپذیر؛ زیرا هر روز بایستی انتقالات مواد ارتزاقی، مواد سوخت و مواد خام برای مردم و صنایع کشور انجام میگردد، ذخایر اموال مورد نیاز اولیه مردم در شهرها، بنادر و مراکز تجمع مردم ایجاد و متناسباً توزیع میشود. ساختمان سرکهای جدید، ترمیم و بازسازی جاده‌ها و تأمین امنیت در مسیر راه‌ها، نیروی بشری اضافی و مصارف سنگین پولی را ایجاد میکرد که خواهی نخواهی باید تدارک میگردد. بدینلحاظ بخش قابل ملاحظه‌ای وجوه انکشافی از منابع داخلی و خارجی در این جهت سوق میگردد. برای این منظور، افزون بر تخصیصات انکشافی از وجوه احتیاطی نیز استفاده بعمل می‌آید و امنیت راه‌ها و کاروانهای انتقالاتی بوسیله قطعات نیروهای مسلح، نیروهای داوطلب مانند قطعات قومی و منطقوی، سپاهیان انقلاب و گروه‌های مدافعین، تأمین میگردد. در این میان، بگونه خاص از همکاریهای بیدریغ نیروهای تحت اداره عبدالرشید دوستم، سید منصور نادری و پسرانشان سید جعفر نادری فرمانده فرق ۸۰ و والی بغلان و جنرال مؤمن فرمانده فرق نظامی حیرتان، بخاطر تأمین امنیت راه‌های حیاتی شمال، باید یادآوری و قدردانی بعمل آورد.

برای ترمیم جاده‌های موتور رو و بویژه شاهراه سالنگ و فعال نگهداشتن دائمی تونل سالنگ مصارف و مساعی بزرگی باید بکار گرفته میشود. بدینلحاظ شاهراه کابل - حیرتان در طول سالهای هشتاد دومرتبه بازسازی گردید، گالریها بمتابه پوششهای محافظتی جدید برای جلوگیری از برف کوچها و سنگریزه‌ها به دو سوی تونل سالنگ در ارتفاعات سه هزار متری ساخته شد. شاهراه متذکره و

همچنان شاهرآه کابل - جلال آباد پیوسته تحت مراقبت شدید قرار داشتند و ترمیم میگردیدند.

در سالهای هشتاد، راه های مواصلاتی جدید میان مراکز عمده که کمتر آسیب پذیر بودند، احداث گردید. بعنوان یک نمونه در اینجا از جاده جدید کابل - بگرام - چهار بکار میتوان یادآوری نمود. اگرچه جاده قدیمی اسفالت شده میان کابل - چهار بکار از لحاظ تخنیکي دارای شرایط خوب وجود داشت؛ ولی بنا بر اینکه از میان انگور باغها، کشتزارها و قریه ها میگذشت، پیوسته در معرض راه بندانها قرار میگرفت و آسیب پذیر بود. بجهت جلوگیری از ضایعات زیاد روزمره، در سال ۱۹۸۹ پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان، جاده جدید بگونه عاجل و در شرایطی احداث گردید که مطالعات قبلی تخنیکي در رابطه بآن انجام نگرفته بود. این جاده روی اراضی دشتی با خاک نرم با وجود صدها سیلبر، طی دوماه بطول ۶۰ کیلومتر، بگونه یی ساخته شد که قدم به قدم از لحاظ تخنیکي مطالعات انجام میگرفت، بدنبال آن کارهای جفل اندازی و سخت کاری به اجرا درمیآمد، صدها پل و پلچک ساخته میشد، کناره های آن تحکیم و روی جاده اسفالت میگردید. در عین زمان شرایط امنیتی در جاده قدیمی خیلیها وخیم شده بود و راه دیگری وجود نداشت تا همزمان، هر روز بیش از یک هزار عراده لاری و وسایط سنگین از دوسو بخشهای ساخته شده این جاده و دشتهای پراز خاک و گل را برای عبور و مرور مورد استفاده قرار بدهند. بخاطر ساختمان جاده، وسایط تخنیکي و ساختمانی تمام وزارتخانه های دارای این وسایل: وزارت ساختمانی، وزارت ترانسپورت، وزارت معادن و صنایع، وزارت زراعت، اداره شهرسازی و خانه سازی، وزارت دفاع، وزارت داخله، وزارت انکشاف دهات و دستگاه های ساختمانی بکار گرفته شد. هزاران تن سنگ، جفل، ریگ، سمنت و اسفالت از دوسو، از کابل و از شمال در محل کار انتقال گردید. یک کمیسیون دایمی از پیشرفت کار و هماهنگ کردن فعالیتها مراقبت مینمود و من شخصاً هفته یکمرتبه از سرتاسر جاده که در قدمه های مختلف کار ساختمانی در جریان بود، همراه با شماری از وزرا و مسئولین،

بازدید و مشکلات کار و مواد رسانی را بمشوره انجمنیران و ارگانهای مربوط حل میگردم.

ترانسپورت و انتقالات مسأله عمده و حیاتی در کشور شمرده میشود. باینجهت، ترانسپورت خصوصی که از سالیان پیشین بگونه عنعنوی نقش اساسی را در امر انتقالات ایفاء میکرد، در سالهای هشتاد بیش از پیش مورد تشویق و حمایت دولت قرار میگرفت. برای این بخش ترانسپورت، امتیازات بزرگ از سوی حکومت قایل میگردد. بگونه مثال: افزایش پیهم تعرفه های کرایه انتقال اموال دولت؛ ایجاد تسهیلات وارداتی و گمرکی برای خریداری وسایل انتقالات موتری، ماشینها، ورکشاپها و پرزه جات موتز؛ معافی درایوران، کلینران، مالکین و همکاران ترانسپورت موتری از خدمت سربازی، اعطای حق اولیت برای انتقالات توسط ترانسپورت خصوصی؛ خریداری موتزهای بزرگ بابری از خارج کشور به کزدهای دولتی و واگذاری آنها به اقساط و شرایط سهل به مالکین شرکتهای ترانسپورتی؛ مجزائی اموال دولتی که در شاهراه ها مورد چپاول قرار میگرفت. چه بسا که قیمت اصلی وسایل ترانسپورتی خصوصی تخریب شده به صاحبان آنها از سوی دولت پرداخته میشود. همچنان بنا بر اهمیت حیاتی انتقالات مواد سوخت از قبیل ذغال سنگ، مواد نفتی، گاز مایع و کاندنسات، تعرفه های خاص امتیازی در رابطه به واردات تانکرها برای بخش خصوصی از سوی حکومت قایل شده بود. ولی برغم آنهمه مشوقات، ترانسپورت خصوصی از عهدۀ انتقال حجم روزافزون انتقالات اموال خشکه بار و مواد نفتی نمیتوانست بدر شود و از سوی دیگر، این بخش پیوسته مورد تهاجم گروه های مسلح قرار میگرفت و مالکین، کارمندان و کارگران شرکتهای ترانسپورتی از لحاظ مالی و انسانی متحمل خسارات و ضایعات سنگین میگرددند. بنابراین، بمنظور جلوگیری از رکود در انتقالات، بموازات تشویق و حمایت گسترده از بخش خصوصی در این عرصه، از همان نخستین سالهای دهه هشتاد، شبکه ترانسپورت دولتی و مختلط نیز ایجاد گردید. وجوه مورد نیاز برای خریداری موتزها، ورکشاپهای ترمیم موتز، تربیت درایوران و ایجاد مؤسسات ترانسپورتی از مدرک امدادها و قرضه های اتحاد شوروی و بودجه دولتی تأمین

گردید. بدین‌قرار، افزون بر قرضه‌های اختصاصی، وجوه استفاده‌ناشده از قرضه‌های تعهد شده از سوی آنکشور برای پروژه‌های ساختمانی و صنعتی دولتی که کار آنها بنا بر دلایل امنیتی متوقف شده بود، برای ایجاد و توسعه مؤسسات بزرگ ترانسپورت دولتی بکار گرفته شد. برپایه آن در سالهای هشتاد، به شمار ۱۰ مؤسسه ترانسپورتی دولتی برای انتقالات خشکه بار و مواد نفتی در کابل، پلخمری، مزار شریف، حیرتان، قندهار، هرات و تورغندی، به ظرفیتهای متفاوت برای توقف و ترمیم تخنیکی، ایجاد گردید. هریک از مؤسسات متذکره، نمایندگیهای خویش را در مراکز ولایات همجوار ایجاد کرده بودند.

افسوس‌تر به‌نوعان یک شرکت مختلط ترانسپورتی و بارچالانی افغانستان و اتحاد شوروی قبل از دهه هشتاد تأسیس گردیده بود و در سالهای ۱۹۸۰ توسعه یافت و به پایگاه بزرگ انتقالات خشکه بار و مواد نفتی مبدل شد. این مؤسسه که سالهای زیادی بوسیله علی احمد علی با موفقیت رهبری میگردید، در امر انتقال مقادیر عظیم اموال خشکه بار و نفتی خدمات شایسته‌ای انجام داد.

همچنان به تقاضای حکومت افغانستان قرضه‌های مساعدی برای تأسیس مؤسسات ترانسپورتی در بخش خصوصی اقتصاد برای انتقالات خشکه بار و مواد نفتی از سوی حکومت اتحاد شوروی و حکومت چکوسلواکی اعطا شده بود که از این اعتبارات موترهای بلند توانا، ماشین آلات ترمیماتی، دستگاه‌ها و پرزه‌جات وارد میگردید.

افزون بر مؤسسات اختصاصی ترانسپورتی در بخشهای دولتی و خصوصی، وزارتخانه‌های اقتصادی و فنی نیز مانند وزارت‌های معادن و صنایع، صنایع خفیفه و مواد غذایی، امور ساختمانی، زراعت و اصلاحات ارضی، انکشاف دهات، تجارت و اداره عمومی شهرسازی و خانه‌سازی دارای مؤسسات خاص ترانسپورتی خویش بودند که در امر انتقالات اموال سهم قابل ملاحظه‌ای می‌دادند. اداره عمومی مواد نفتی در کشور، خود دارای مؤسسات مجهز انتقالی بود و با بخش خصوصی نیز همه‌جانبه همکاری و کمک میکرد.

همچنان برای تذخیر و نگهداشت احجام بزرگ اموال خشکه بار وارداتی، گدامهای بزرگ در پلچرخ، پلخمری، حیرتان، مزارشریف، تورغندی، هرات و نقاط دیگر کشور ایجاد گردید و ذخیره گاه های بزرگ مواد نفتی و گاز مایع در خیرخانه کابل، دشت سقابه ولایت لوگر، پلخمری، حیرتان و تورغندی احداث شد.

در امر انتقالات اموال اعم از خشکه بار و مواد نفتی بخاطر تأمین نیازهای میرم و روزافزون مردم و تدارک امتعه برای بازار و اقتصاد کشور، گروه عظیمی از کارشناسان، کارمندان و کارگران متشکل از انجیران، میخانیکها، درایوران، مالکین ترانسپورت های خصوصی، کارمندان دولتی بخشهای ترانسپورتی و انتقالاتی کشوری، مسئولین سازمانهای حزبی و اجتماعی و نیروهای امنیتی، فداکاریهای عظیم و فراموش ناشدنی از خویش تبارز دادند. نقش سازماندهنده کمیسیون ترانسپورتی در تحت رهبری محمد رفیع معاون شورای وزیران و فعالیتهای وزرای ترانسپورت و تجارت، شیرجان مزدوریار و محمد خان جلالر، در این عرصه مهم و حیاتی فراموش ناشدنی است. در مراحل معینی، فعالیتهای انجام شده از سوی عبدالرحیم کاروال بعنوان وزیر ترانسپورت و سید محمد عظیم حسینی بعنوان رئیس مواد نفتی وزارت تجارت، ویژه گی و برجستگی داشت.

ساختمان پل میان حیرتان و ترمز موسوم به پل دوستی بطول ۸۱۶/۲ متر و با استحکامات بزرگ برای عبور همزمان خط آهن و سرک موتر رو و پیاده رو بالای آمودریا تکمیل گردید که قدرت انتقال هزاران تن اموال توسط قطارها و موترهای باربری را داشت. شبکه وسیع خط آهن در حیرتان میان گدام ها و ذخیره گاه ها و دیبوا که شمار آنها به صدها میرسید، تمدید گردید و حیرتان عملاً از یک بندرگاه کوچک در گذشته، در طول سالهای ۱۹۸۰ به یک شهر مبدل شد. افزون بر آن، برای تسلیم گیری و تسلیم دهی احجام رو به افزایش اموال وارداتی و صادراتی بوسیله کشتی نیز، بندرگاه حیرتان و اسکله های آن توسعه یافت و برای این منظور استحکامات اطراف رود آمو انجام گرفت. بندر تورغندی در شمال غرب

کشور و بندر شیرخان در کندز نیز به مراکز عمده تسلیم‌گیری و تسلیم‌دهی اموال برای مناطق جنوب و جنوب غرب و شمال شرق کشور، مبدل شدند. منظور انتقالات اموال و افراد غیر نظامی توسط هوا نیز، افزون بر شرکت‌های هوانوردی آریانا و باختر از هواپیماهای نظامی استفاده گسترده بعمل می‌آمد. برای این منظور شمار زیادی هواپیما و هلیکاپتر ترانسپورتنی نظامی در طول سالهای ۱۹۸۰ به قیمت‌های نازل (یک ربع قیمت که از گذشته‌ها، از دوران محمد داؤد بجا مانده بود) و به قرضه از اتحاد شوروی خریداری گردید. از میدانهای هوایی بگرام و شیندند استفاده گسترده برای انتقالات ملکی نیز صورت می‌گرفت که سابقه نداشت.

میدان هوایی بین المللی کابل بشمول خط پرواز و ترمینل آن توسعه و تحکیم یافت و میدانهای هوایی مزار شریف و هرات برای نشست و پرواز هرگونه هواپیمای ملکی و نظامی آماده گردید. میدانهای هوایی قندهار و جلال آباد ترمیم گردید و مورد استفاده گسترده همه روزه قرار گرفت. میدانهای هوایی جدید شیرغان در ولایت جوزجان، زرغون شهر در ولایت پکتیکا و خواجه غار در ولایت تخار در جنب پروژه آبیاری گوکچه، احداث شد. همچنان میدانهای هوایی مینمه، قلعه نو، چغچران، زرنج، فیض آباد، کندز و خوست برای نشست طیارات بزرگ انتونوف ترانسپورتنی آماده گردید؛ در حالیکه در گذشته‌ها، از این میدانها صرف برای طیارات کوچک میتوانست استفاده بعمل آید. افزون بر آنکه برای احداث، توسعه و ترمیم میدانهای هوایی در کشور مبالغ قابل ملاحظه‌ی بمصرف میرسید، حفاظت و ترمیم آنها نیز که یکی از اهداف عمده‌ی همه روزه‌ی راکت‌های تخریبی گروه‌های مسلح مخالف بودند، مصارف هنگفتی را ایجاب مینمود. سازماندهی کار مسافری، انتقالاتی و سیستم اداره هوانوردی در شرایط ادامه جنگ در کشور خواهان دانش تخصصی و فنی توأم با ابراز فداکاری از سوی پیلوتهای (خلبانان)، انجیران، کارکنان پروازها و کارگران میدانهای هوایی بود. از پیلوتهای معروف دهه هشتاد چون: کپتان بابا، کپتان سلام زدران، کپتان سعیدی، کپتان ولی، کپتان صدیقی، کپتان حمیدی، کپتان مشفق، کپتان احمدی و دیگران پیوسته به

نیکی یاد خواهد شد و نقش فعال، نخست کیتان بابا و سپس عبدالله صمدی بعنوان رئیس شرکت هوانوردی آریانا فراموش نمیگردد. وزارت هوانوردی ملکی در سالهای هشتاد بوسیله محمد عزیز نگهبان بعنوان وزیر با کفایت، فعالانه رهبری میگردید.

ساختمان های مدنی و رهایشی:

در دهه هشتاد، بر پایه پلانهای اقتصادی و اجتماعی، سرمایه گذاریهای بزرگ پروژه وی از سوی دولت انجام میگردید که عمدتاً در وجود ساختمانها شکل فزینگی بخود میگرفت. در آن سالها شمار زیادی تأسیسات صنعتی و مدنی، ترانسپورتی و مواصلاتی، آموزشی و بهداشتی، اجتماعی و فرهنگی پا به عرصه وجود نهاد و شمار زیادی احیا و بازسازی گردید. سرکسازی و ترمیم مداوم سرکها و جاده های موثر رو انجام کار و سرمایه گذاری بزرگی را ایجاب میکرد که بوسیله وزارت ساختمانی مراقبت میگردید. افزون بر امکانات ساختمانی وزارت متذکره و دستگاه های ساختمانی وابسته به آن، شماری از وزارتخانه های دیگر نیز چنین امکاناتی در دست داشتند. دستگاه های ساختمانی خصوصی، افزون بر اشتغال در بخشهای غیر دولتی، در ساختمان پروژه های انکشافی نیز سهم فعالی اداء میکردند.

در سالهای مورد بحث، اگرچه توجه اساسی به ساختمانهای تولیدی و انکشافی بهره ده معطوف بود، ولی همزمان شمار قابل ملاحظه یی ساختمانهای مدنی و رهایشی نیز در سالهای متذکره ایجاد و بازسازی گردید. همپا با گسترش فعالیتهای دولتی و همراه با افزایش حجم کارها و احساس ضرورتهای زندگی و زمان معاصر، سلسله ای از عمارات اداری در مرکز و ولایات کشور جدیداً اعمار شد، توسعه یافت، تکمیل و بازسازی گردید. بگونه مثال میتوان از عمارت بزرگ چهارده طبقه یی وزارت مخابرات، ساختمان ستره محکمه (دیوان عالی قضاء) در کابل و مراکز اداری جدید برای کمیته های اجرائیه شوراهای نمایندگان محلی در بسیاری از ولایات نام برد. در آن دوران صدها باب ساختمان اساسی بعنوان مکتب، مسجد،

کلینیک بهداشتی و بیمارستان ایجاد و صدهای دیگر که بوسیله گروه های مسلح ویران شده و به آتش کشیده شده بود، ترمیم و بازسازی گردید. در آن سالها، تصور نادرستی به برخی از گروه های متذکره دست داده بود که گویا درمکاتب و مدارس درس الحاد داده میشود، در کلینیکها و بیمارستانها ملحدین تداوی میشوند و درمساجد ملاما بسود دولت تبلیغ مینمایند، بنابراین باید ویران و به آتش کشیده شوند؛ درحالیکه این تصویری بی بنیان و دور از واقعیت بود و با تأسف برپایه آن دردهه هشتاد بیش از ۲۰۰۰ باب مکتب و مدرسه و درحدود ۴۰۰ باب کلینیک و مرکز صحتی تخریب گردید.

مسأله عمده در فعالیتهای ساختمانی حکومت، ارائه پاسخ مقتضی به نیازهای حاد مردم برای سرپناه، تهیه آب آشامیدنی و ایجاد محیط زیست بهتر در شهرهای کشور بود. باینمنظور درسالهای هشتاد، ماسترپلان شهر کابل که قبلاً تدوین شده بود مورد بررسی مجدد قرار گرفت، نقشه های تفصیلی توسعه شهرهای عمده مانند کابل، قندهار، هرات، مزارشریف، شبرغان، بلخمری، جلال آباد و لشکرگاه تکمیل گردید و برپایه آنها صدها هزار خانه توسط اهالی درشهرهای متذکره اعمار شد. مسأله تهیه آب آشامیدنی برای باشندگان شهرها تا حدودی حل گردید. بگونه مثال میتوان از حفر چاه های عمیق و ایجاد شبکه های آبرسانی در بسیاری از شهرها و برخی از روستاها، نام برد. تکمیل و بهره برداری از پروژه های آبرسانی افشار و علاؤالدین علیا با حفر چاه های عمیق درمسیر دریای لوگر، برای شهریان کابل از اهمیت بزرگی برخوردار بود. مسأله فاضل آب شهرکابل که یکی از معضلات بزرگ باقیمانده از گذشته ها بود، مورد مطالعه تخنیکی قرار گرفت و کار مرحله اول آن در پروژه های خانه سازی شهرآرا و بی بی مهرو، و برای کارته پروان و خیرخانه آغاز گردید.

تهیه سرپناه درشهرکابل بیش از هرچای دیگری به ضرورت جدی مبدل گردیده بود. زیرا برجمعیت آن روزتا روز افزوده میشد و یکی از علل آن را مهاجرت ها از ولایات و روستاها بنابر مسایل امنیتی به این شهر، تشکیل میگردد. برغم اینکه، نمرات بیشتر زمین درپروژه های قدیم و جدید شهر دراختیار مردم

قرار میگرفت؛ ولی از یکسو کافی نبود و ازسوی دیگر توان ساختمان خانه را در نواحی متذکره براساس نقشه های شهری نداشتند. باینجهت پیرامون شهر، انبوهی از خانه های گلین و محقر ارزان قیمت پیوسته به گذشته، پدیدار میگردد. حکومت بخاطر حل قسمی و نسبی مسأله سرپناه مساعد برای اقشاری از اهالی کابل اقداماتی چند را اتخاذ و درعمل تطبیق کرد که میتوان از ساختمان آپارتمانهای رهائشی شهر آرا، قصبه های کارگری در جوار فابریکه خانه سازی، درنفت و گاز شمال در شبرغان و در کارخانجات جنگلک، ساختمان منازل رهائشی بوسیله کوپراتیف تهیه مسکن، اعمار منازل برای منسوبین نیروهای مسلح در بی بی مهر و نواحی دیگر شهر، یاد آوری کرد. ولی اقدام اساسی و باصرفه عبارت از افزایش در شمار آپارتمانها درمکرو ریانها بود. باینمظور فابریکه خانه سازی کابل بازسازی گردید و ظرفیت تولیدی آن چندین بار بسالا برده شد و امکانات آن پدید آمد تا سالانه در حدود دوهزار آپارتمان جدید و مجهز با تمام وسایل ضروری، دارای دو تا پنج اتاق، ساخته شود. این رقم در یکسال مساوی با شمار تمام آپارتمانهائی بود که طی بیست سال گذشته، قبل از بهالهای ۱۹۸۰ در ناحیه متذکره، اعمار شده بود.

در سالهای ۱۹۸۰، انجنیر نظر محمد بعنوان وزیر ساختمانی، نقش فعالی در امر سازماندهی تحقق پلانهای ساختمانی کشور ایفاء مینمود. در این عرصه شمار زیادی از متخصصان با استعداد چون: انجنیران، طراحان، پروژه سازان، مهندسان و کارگران مسلکی با ابراز صلاحیتهای علمی و تخصصی در دهه هشتاد کار و همکاری میکردند که از شماری از ایشان بقرار زیر نام برده میشود:

مهندس عبدالله برشنا	انجنیرنجیب الله اوژن
انجنیر لطیف نورزاد	انجنیر غلام سخی غیرت
انجنیر آدینه سنگین	انجنیر میان احمد
انجنیر سلطان حسین	انجنیر حسن علی طیب
انجنیر فقیر محمد نیکزاد	انجنیر محی الدین صدیقی
انجنیر امان الله عزیزی	انجنیر لطیف اخلاص
انجنیر فقیر محمد فقیری	انجنیر نورانشاه

انجنیر اسدالله بدیع	انجنیر بهاوی
انجنیر سمع الله	انجنیر خلیل آگاه
انجنیر نورمحمد	انجنیر حمید
انجنیر خیرمحمد کارگر	و دیگران
انجنیر یوسفی	
انجنیر نسیم علوی	

در سالهای ۱۹۸۰ توجه ویژه ای به آموزش و پرورش نسلهای جدیدی از انجنیران، متخصصان، کارشناسان و کارآموزان فنی در رشته های گوناگون مبذول میگرددید. باینمنظور انستیتوت پولیتخنیک کابل، دانشکده های انجنیری در دانشگاه کابل و دانشگاه های دیگر، تخنیکمها، مکاتب تخنیکی و سلسله ای از مکاتب مسلکی و حرفه ای بکار آموزی هزاران تن از شاگردان فنی میبرداختند. همچنان سالانه شمار زیادی از محصلان برای آموزش فنی بخارج از کشور اعزام میشدند. بطور کلی از اینطریق و از طریق آموزش جین انجام کار و کورسهای کوتاه مدت آموزشی و پرورشی درپیش از پنجاه رشته فنی، کادریهای آزموده تخصصی و کارگران ماهر برای انجام کار در عرصه های ساختمانی و سازندگی آمادگی و مهارت کسب میکردند.

(فصل پنجم)

درباره تأمینات مادی مردم و خدمات اجتماعی

هدف از ایجاد یک اداره سالم و خدمتگذار مردم در دهه هشتاد و پرورش و برگماری کادرهای وفادار به آرمانهای عادلانه ایشان که در فصول قبلی این بخش یادداشتها و خاطرات توضیح گردیده است، عبارت از ایجاد شرایط مساعد برای تأمینات و رفاه مادی توده های مردم افغانستان و انجام خدمات برای آسایش اجتماعی آنان بود. اینک پیرامون تدابیر و موازینی که تاحدودی منجر به این هدف گردید، صحبت بعمل میآید و در فصول بعدی همین بخش، در همین راستا از اقدامات دیگر حکومت در سالهای ۱۹۸۰، در زمینه های اجتماعی و فرهنگی، سخن بمیان خواهد آمد.

انجام خدمات اجتماعی:

توجه به بهبود زندگی اقشار مختلف اجتماعی در کشور، وظیفه تأخیر ناپذیر حزب و دولت تلقی میگردد. در آغاز سالهای ۱۹۸۰ کارمندان، کارگران و دیگر اقشار و لایه های متوسط و پائینی جامعه در شهرها که دارای درآمدهای ثابت و اندک بودند، دیگر توانائی بر آوردن هزینه زندگی خویش را نداشتند. این امر به بررسی و چاره جوئی جدی نیاز داشت. باینلحاظ بعنوان نخستین اقدامات در سال ۱۹۸۱، دستمزدهای کارگران و معاشات کارمندان دولت بشمول متقاعدین بگونه متوسط به تناسب ۲۶/۶ درصد (۴۰ تا ۵۰ درصد برای کارمندان و کارگران کم درآمد) افزایش یافت. در سالهای بعدی به اندازه ۳۰ درصد دیگر افزود گردید. وجوه مأ کولات ایشان دو مرتبه بالا رفت و تدابیر تأمیناتی دیگر اتخاذ شد که درباره بعداً توضیحات لازم ارائه میگردد. بخاطر کمک به خانواده های شهری،

صرفیه برق منازل تخفیف یافت. حکومت تدارک و عرضه ذغال سنگ و چوب سوخت مورد ضرورت ماه های زمستان برای شهروندان کابل را برعهده خویش گرفت. برای تأمین خاطر دهقانان، مسأله رسمیت بخشیدن به مالکیت قانونی بر زمین، الغای مالیات ارضی و جرایم کمرشکن مالیاتی باقیمانده از گذشته، اعلام گردید. امکانات و تسهیلات عملی برای جلب اعتماد، تشویق و حمایت از مالکین و متشبهین خصوصی بوجود آمد. مسأله بازگرداندن دارائیه و جایادهای منقول و غیر منقول اشخاص که در جریان سالهای ۱۹۷۸-۱۹۷۹ ضبط گردیده بود، مورد بررسی قرار گرفت و درنخستین ماه ها از سوی شورای وزیران اعلام شد که ملکیتهای اشخاص بملاحظه اسناد دست داشته به خود یا وارثین قانونی ایشان بازگردانده میشود. بعداً با اعلام مشی مصالحه ملی، دراین راستا گامی فراتر گذاشته شد، مبنی براینکه: ملکیتهای تحت تأمینات دولت بدون هیچگونه قید و شرطی درصورت مراجعه خود یا وکلای ایشان به صاحبان آنها سپرده خواهد شد. برپایه فیصله شورای وزیران، کمیته دولتی پلانگذاری مؤظف گردید که خسارات ناشی از فعالیتهای تخریبی را که به مؤسسات و تصدیهای دولتی و مختلط، متشبهین خصوصی، صنایع دستی، تاجران و دهقانان وارد میگردد، از طریق تخصیصات انکشافی جبران نماید. اعمار منازل مسکونی ارزان قیمت برای زحمتکشان و ایجاد کوپراتیف تهیه مسکن برای ساختمان منازل رهاشی از اقدامات دیگر در راستای انجام خدمات اجتماعی ممکن برای بخشهایی از خانواده های نیازمند بود.

بمنظور حمایت از مردم و کاهش در کاغذ بازیهای بیلزوم و جلوگیری از شیوع فساد اداری و رشوه ستانی درارگانهای دولت، تدابیر و اقدامات عملی اتخاذ گردید. به دفاع از منافع مردم در سطح کشور و جهان از همان نخستین روزها، شورای وزیران بخاطر کنترل مواد مخدر در جهت جلوگیری از تولید، قاچاق، استعمال و انتقال آن به افغانستان و از آنجا به خارج، همکاری خویش را با کمیسیون کنترل مخدرات سازمان ملل متحد اعلام نمود. سپس، شورای وزیران گامهای استواری در جهت جلوگیری از کشت تریاک و حشیش در افغانستان و قاچاق آن به خارج، به پیش گذاشت.

تدارک

کالاهای مورد نیاز اولیه مردم:

شورای وزیران بدرستی درک میکرد که مسأله بهبود شرایط مادی زندگی مردم و جلب اعتماد معنوی آنان تا حدود زیادی به کار روزمره ارگانهای حکومت تعلق میگیرد و باید این ارگانها پیوسته در خدمت مردم قرار داشته باشند. بنابراین، ارگانهای مسئول دولتی تلاش میورزیدند تا تسهیلات ممکن را از لحاظ تدارک وسایل معیشتی برای مردم کشور فراهم آورند. مراقبت دوامدار از مزارع و مؤسسات تولیدی بخاطر ارتقای سطح تولیدات داخلی بعنوان نخستین وظیفه و توريد اموال ضروری بخاطر جلوگیری از کمبود آنها بمثابة دومین وظیفه پنداشته میشد که در برابر آنها قرار داشت. در یکی از نخستین جلسات کمیته اجرائیه شورای وزیران - بمسواطات اعلام تدابیر معین بخاطر افزایش تولیدات داخلی - مؤسسات دولتی، سیلواها، شرکت سبزیجات افغان، اداره کوپراتیفهای مصرفی، مؤسسات و سازمانهای دیگر دولتی و کوپراتیفی مؤظف شدند تا افزون بر واردات از طریق بخش خصوصی، مسأله توريد و عرضه امتعه مورد احتیاج عامه را بوسیله مغازه های دولتی جهت فروش مورد بررسی قرار بدهند. هدف این بود تا مواد ارتزاقی به پیمانانه کافی در بازار عرضه گردد و قیمتهای آنها در یک سطح معین حفظ گردد. همچنان وزارت تجارت مؤظف گردید که به توريد مواد اولیه مورد نیاز مردم حق اولیت بدهد و در اینباره همکاری ممکن بخش خصوصی را از طریق شورای مشورتي اقتصادی، جلب نماید.

بنابراین، وزارت متذکره موافقتنامه توريد گندم، شیر خشک، صابون، گوگرد و کالاهای دیگر را از اتحاد شوروی عقد نمود و مقادیر کافی روغن، چای و برنج را از هند و کشورهای جنوبشرق آسیا وارد کرد. در این راستا، در تولید نان از سوی فابریکات نان پزی افزایش بعمل آمد. مقادیر قابل ملاحظه گوشت مرغ از مجارستان و گوشت گاو از کشورهای دیگر وارد و از طریق مغازه های مسلخ عرضه گردید. بمنظور جلوگیری از کمبود مواد سوخت و جلوگیری از قطع درختها و جنگلات تجویز بعمل آمد تا مقادیر کافی مواد نفتی و گاز مایع در بالونها از اتحاد

شوروی وارد گردد. هدف از اقدامات متذکره فراهم کردن تسهیلات لازم بخاطر تهیه و عرضه کافی اموال اولیه مورد نیاز به قیمتهای مناسب و تأمین احتیاجات مردم بگونه دوامدار بود.

تدارک کالاها، پوشاکی، پاپوش و کلوپوش، کمپل و پارچه باب، سامان منزل و دیگر وسایل ضروری زندگی از مدرک امدادهای بلاعوض و قرضه های استهلاکی اتحاد شوروی در سالهای هشتاد به ارزش صدها ملیون دالر امکان پذیر میگردد. این کالاها در میان مردم نیازمند بگونه رایگان توزیع میشد یا از طریق مغازه های پرچون فروشی دولتی به قیمتهای نازل عرضه میگردد.

عرضه

اموال ضروری به سیستم کوپون:

بمنظور کمک به کارمندان و کارگران که دارای درآمد های ثابت بودند و بخاطر جلوگیری از کمبود اموال و در نتیجه بخاطر حفظ ثبات نسبی در فیصدهای تورم و نرخهای اسعاری یکی از تجاویز، توزیع مواد مورد نیاز عامه به کارمندان دولتی، کارگران و کنتگوریهای معین دیگر مردم از طریق کوپون بود. سیستم توزیع کوپونی از گذشته ها در کشور وجود داشت. ولی قبل از قیام نظامی شور صرف کارمندان دولتی را دربر میگرفت که گروه محدودی بودند. پس از قیام متذکره توزیع کوپون از جانب وزارت مالیه مشمول کارگران دولتی نیز گردید. معهذ، هنوز این سیستم تأثیرزبادی بر زندگی مردم و کنترل قیمتهای مواد غذایی نمیتوانست وارد آورد. زیرا، اولاً شمار خانواده های کارمندان و کارگران دولتی محدود بودند؛ ثانیاً صرف چند نوع محدود اموال قابل توزیع بود؛ ثالثاً اموال به قیمتهائی عرضه میگردد که تفاوت چندانی با قیمتهای بازار نداشت. ولی در دهه هشتاد، سیستم کوپونی گسترش یافت، تکمیل گردید و ابعاد و اشکال نوینی بخود گرفت. شمار خانواده های دریافت کننده کوپون چندین مرتبه نسبت به سالهای پیشین افزایش حاصل نمود و جمعیتهای جدیدی را شامل گردید.

در سالهای هشتاد، افزون بر کارمندان و کارگران دولتی، سیستم کوپونی توزیع اموال متدرجا برای خانواده های تمام منسوبین مؤسسات دولتی و مختلط، پولیس و بخشهایی از نظامیان و سربازان، ملامامان و خطبا، متقاعدین، معیوبین و معلولین، بیوه ها و خانواده های بدون نان آور و کم درآمد و بازماندگان قربانیان جنگ، تعمیم یافت. شمار مجموعی این خانواده ها به هفتصد هزار میرسید که با اعضای خانواده های ایشان در حدود چهار ملیون تن میشدند. افزون بر افزایش در شمار کوپونداران، بر شمار و مقدار مواد کوپونی نیز افزود گردید. دریافت مواد مهمی چون آرد، روغن، شکر و چای، برای نخستین بار بطور رایگان، در هر ماه بمقادیر مین سنجیده شده (بقدر کفایت) برای هر خانواده کارمند و کارگر، بمعنی تضمین حفظ سطح زندگی ایشان و کنترل قیمت‌های این اجناس در بازار، تلقی میگردد. افزون بر آن، اجناس مهم دیگری از قبیل صابون، گوگرد، کریم دندان، پارچه باب نخ و یشمی بطور دایمی و اموال گوناگون دیگر از قبیل چراغ، پکه برقی، یخچال ارزان قیمت، کمپل، وسایل دیگر کارآمد منزل و آشپزخانه بصورت نوبتی به قیمت‌های پائین و ثابت دولتی برای کوپون داران توزیع میشد. البته قیمت‌های مجموعه مواد کوپونی در بخش تأمینات اجتماعی در بودجه دولت بازتاب مییافت.

همچنان کارمندان و کارگران غیردولتی و بخش خصوصی اقتصاد نیز از امتیاز دریافت مواد کوپونی (به جنس یا قیمت‌های مواد کوپونی به پول) برخوردار شدند که ده ها هزار خانواده دیگر را، احتوا میکرد. بنابراین، بمنظور حمایت از کارگران و کارمندان بخش خصوصی و همتراز ساختن سطح درآمدها، مقرراتی از سوی شورای وزیران به تصویب رسید. بر پایه آن، تفاوت قیمت‌های مواد کوپونی رایگان و سببایدی شده بر طبق سنجشهای وزارت مالیه، باید از سوی استخدام کنندگان بعنوان افزوده معاش و دستمزد به کارگران و کارمندان مؤسسات متذکره پرداخت میگردد.

قیمت‌های مواد کوپونی اعم از اقلام رایگان و سببایدی شده بگونه متوسط در حدود برابر به معاش و دستمزد نقدی کارمندان و کارگران دولتی تخمین میگردد. بدینقرار، ایشان در واقع نیمی از درآمد ماهانه خویش را نقداً و نیمه

دیگر را به جنس دریافت میداشتند. این امر بدینمعنی بود که سطح درآمدها در عمل دومرتبه افزایش یافته بود و این امر کمک بزرگی بود به خانواده ها. زیرا، توزیع مواد از طریق کوپون، بویژه در شرایط دشوار ادامه جنگ در کشور، بخاطر کنترل و ثبات قیمتهای مواد ارتزاقی، حفظ نسبی سطح زندگی بخشهای بزرگی از اقشار شهرنشین، جلوگیری از افزایش سریع آهنگ تورم پولی، کمک بزرگی شمرده میشد.

تدابیر اضافی

بخاطر تأمینات مادی مردم:

خانواده هائیکه کوپون نداشتند ولی مستحق کمک دولتی بودند، میتوانستند از سیستم تجارت پرچون فروشی دولتی به قیمتهای پائین و ثابت دولتی استفاده نمایند. همچنان وجود مقادیر بزرگ اموال امدادی وارده از اتحاد شوروی، به حکومت اجازه میداد که اجناس اولیه مورد نیاز بر طبق معیارها و موازین معینی به هزاران خانواده شهری و روستائی نیازمند بطور مجانی توزیع گردد و این کمک قابل توجهی بخاطر تأمینات مادی مردم و جلوگیری از فقیر شدن مزید آنان، شمرده میشد.

تولید و توزیع مواد غذائی و مواد دیگر مورد نیاز اولیه مردم به یکی از اولویت های حکومت مبدل شده بود. ضرورت آن بوجود آمد که وزارت صنایع خفیفه و مواد غذائی، ایجاد گردد. زیرا دیگر وزارت معادن و صنایع و مؤسسات مربوط آن نمیتوانستند پاسخگوی نیازهای روزافزون جامعه به محصولات صنایع سبک، اموال مصرفی و مواد غذائی باشند.

تأمین کشور از لحاظ گندم همیشه بزرگترین مسأله در افغانستان شمرده میشد. عدم خود کفائی کشور از لحاظ تولید گندم و برکردن این خلاء قسماً از طریق اخذ یکمقدار گندم امدادی از کشورهای غربی و اداره مواد غذائی جهانی وابسته به سازمان ملل متحد، از سالیان پیشین معمول بود. ولی بنابر مقاطعه کامل مراجع فوق در سالهای ۱۹۸۰ این مسأله اهمیت ویژه ای کسب کرده بود. افزون

بر آن، ادامه جنگ و در نتیجه آن کاهش سطح محصولات زراعتی، کارزار دشوارتر میساخت. بنابراین، در تحت کنترل وزارت صنایع خفیفه و مواد غذایی، ناگزیر همه ساله مقادیر بزرگ آرد و گندم و مواد غذایی دیگر انسانی از منابع مختلف تدارک، توريد، تهیه، ذخیره و به مغازه های کوپونی، به مغازه های آزاد و به خبازها توزیع میگردد و نیازمندیهای ادارات دولتی اعم از ملکی و نظامی برآورده میشود.

تأمینات مادی مردم ایجاب میکرد که سیستم با کفایت ترانسپورت و انتقالات در کشور پایه گذاری گردد. باین منظور شرکتها بزرگ ترانسپورت باربری خصوصی تأسیس گردید و آنها با اخذ امتیازات عدیده دولتی، فعالیتها در خور ستایش انجام دادند و چندین مؤسسه بزرگ ترانسپورت دولتی نیز مجهز با امکانات و تجهیزات ترمیماتی تحت اداره وزارت ترانسپورت بوجود آمد. وزارت هوانوردی ملکی نیز اقدامات با اهمیتی را برای ایجاد تسهیلات جهت حمل و نقل اموال و مسافری در شرایط ادامه جنگ و ازدحام ترافیک هوایی در قلمرو افغانستان، اتخاذ میکرد.

فعالیتها و انتقالاتی در کشور، با وصف ایجاد موانع عدیده و راه گیریهای دایمی از سوی برخی از گروه های مسلح مخالف، بگونه روزافزون تقویت و گسترش می یافت. در طول سالهای ۱۹۸۰، تعداد بیشمار موترهای باربری با اموال آنها غارت یا سوختانده میشدند. باید مسأله جاگزینی آنها با موترهای جدید و تلافی اموال تلف شده بی آنها حل میگردد. افزون بر آن، از خانواده هائیکه عزیزان خویش را از دست میدادند، باید از لحاظ مادی و معنوی حمایت و دستگیری بعمل میآید. این کمکها به اشکال گوناگون انجام میگرفت که عمدتاً عبارت بودند از: امدادها و کمکهای پولی، قایل شدن حق تقدم برای دستیابی به وسایل نقلیه جدید و برخی امتیازات دیگر، توزیع کوپون برای دریافت مجانی مواد خوراکی، بدسترس گذاشتن اموال امدادی و دریافت منازل رهائشی.

درجه بندی، سنجش و توزیع این کمکها بوسیله کمیسیونهایی متشکل از نمایندگان شوراهای مردم در ولایات، وزارتخانه های تجارت و مالیه، کمیته دولتی کار و تأمینات اجتماعی، اداره آمادگی ضد حوادث با همکاری اتحادیه های صنفی،

سازمان دموکراتیک جوانان، سازمان دموکراتیک زنان، گروه‌های مدافعین و سپاهیان انقلاب وابسته به جبهه پدروطن، سازمانهای حزبی شهری و ولایتی و سازمانهای اولیه حزب دموکراتیک خلق افغانستان، انجام میگرفت.

مواد سوخت نیز از عمده ترین اقلام وارداتی کشور و از ضروری ترین نیازهای روزمره مردم ما بود. سازماندهی خریداری، تورید، انتقالات و ذخیره این مواد، چون پترول، دیزل، تیل خاک، گاز مایع و ذغال سنگ کار دوامدار و پرمسئولیت بود. وسایل نقلیه حامل این مواد و تانکرها و ذخایر آنها خیلیها آسیب پذیر بودند. مضافاً در جریان یکماه صدها عراده تانکریه آتش کشیده میشدند و ذخایر عظیم مواد نفتی در کابل، پلخمری، حیرتان و شهرهای دیگر با بمب گذاریها و مواد منفجره یا با راکت زنیها، آتش میگرفتند و میسوختند. درهرحال، ضرورت بود که باریگر ذخایر با مواد نفتی مملو گردد و انتقالات آن تسریع شود تا وسایل نقلیه و مردم بخصوص دوزمستانها بدون مواد سوخت باقی نمانند و سازماندهی این امر البته کار دشواری بود.

تأمین مردم از لحاظ مواد غذایی، مواد سوخت و ضرورت‌های دیگر، اگرچه تجارت دولتی را توسعه داده بود، ولی بمعنی تضعیف تجارت خصوصی نبود. چنانکه، کماکان ۶۰ درصد تجارت داخلی و ۸۰ درصد تجارت خارجی در دست بخش خصوصی بود. عرصه تجارت و همچنان تاجران و سوداگران از امکانات قانونی و تسهیلات زیادی برخوردار بودند. آنان علاوه بر صادرات و واردات اموال و امته گوناگون، مقادیر زیاد مواد غذایی را نیز وارد میکردند و بصورت آزاد بمردم و به مؤسسات دولتی میفروختند.

ایجاد ذخایر دولتی:

بمنظور جلوگیری از قحطی و گرانی سریع امته مورد نیاز عامه که بنا بر شرایط ادامه جنگ در کشور میتوانست بوجود آید، ایجاد ذخایر دولتی یکی از سیاستهای اولیه حکومت را در سالهای ۱۹۸۰ تشکیل میکرد. باینجهت بخش قابل ملاحظه‌ی کالاهای تولیدی و توریدی مورد نیاز عامه بشمول غله و بویژه گندم و

برنج، مواد ارتزاقی بویژه شکر، چای و روغن و نمک، مواد کارآمد روزمره از قبیل صابون، گوگرد، پارچه باب و غیره و مواد سوخت از قبیل پترول، دیزل، گاز مایع و ذغال سنگ، پیوسته ذخیره میگردید. باینمنظور قواعدی از سوی شورای وزیران تدوین شده بود که برپایه آن، کلیه مؤسسات صنعتی و تجارتی دولتی و مختلط مکلف بودند که فیصدیهای معینی از تولیدات و واردات خویش را به ذخیره انتقال بدهند. البته برای جلوگیری از فاسد شدن و پائین آمدن کیفیت، اموال ذخیره شده پیهم تجدید میگردید و قیمت‌های آنها قبلاً از سوی دولت به مؤسسات مربوط پرداخت میشد. درحالات کمبود اموال در بازار یا بلند رفتن قیمت‌های آنها از یک حد معین، وزرای مربوط حق استفاده از ذخایر دولتی را تا فیصدی معین اعمال میکردند و البته طی یکزمان معین باید پیمانهای معین ذخایر باردیگر تکمیل میگردید. درمورد استفاده از تمام ذخایر یا بخش اعظم آن باید اجازه شورای وزیران حاصل میشد. در چنین حالات یا اموال در بازارها عرضه میگردید و یا از طریق کوپون به کارمندان دولتی توزیع میشد. البته این یک حالت موقتی و از روی اجبار بود. زیرا در شرایط ادامه جنگ در کشور هرروز امکان راهبندیها، به آتش کشیدن و غارت اموال و وسایل ترانسپورتی وجود داشت.

بمنظور کمک به افشار زحمتکش و صاحبان شغل‌های آزاد در شهرهای عمده که فاقد کوپون مواد غذایی بودند و بخاطر حفظ ثبات بازار غله، درسالهای هشتاد ازسوی حکومت آرد گندم به هزاران نانوائی به قیمت‌های ثابت بگونه منظم توزیع میگردید و درصورت ضرورت، آرد برای فروش به مندوبها به وقفه‌ها نیز عرضه میشد. همچنان بخاطر کمک به دهقانان و جلوگیری از استفاده‌های ناروا بوسیله محترکان و ثابت نگهداشتن قیمت‌های فروش غله، حکومت همه ساله محصولات اضافی دهقانان و زمینداران را خریداری و تذخیر مینمود. امکانات برای ذخیره گندم و حبوبات دیگر در گدام‌ها و سیلوهای وزارت صنایع خفیفه و مواد غذایی موجود بود. چنانکه ظرفیت سیلوهای (الواتور) کابل و پلخمیری هر یک ۴۰ هزار تن، سیلوهای مزار شریف، هرات و قندهار هر یک ۲۰ هزار تن بود. ظرفیت آسیاب اول در کابل پس از بازسازی از ۶۰ تن در شبانه روز به ۱۸۰ تن و آسیاب دوم از ۸۰

تن به ۱۶۰ تن با ظرفیت مجموعی ۳۴۰ تن آرد در ۲۴ ساعت درسالهای هشتاد بالا برده شد. ظرفیتهای آسیابهای بلخمری و مزارشریف بالترتیب ۴۵ تن و ۴۰ تن در شبانه روز بود. ظرفیت فابریکه اول نان پزی کابل پس از بازسازی درسالهای هشتاد از ۲۵ تن به ۵۰ تن نان در شبانه روز ارتقا یافت و نان پزی دوم با ۳۰ تن به بهره برداری آغاز کرد. فابریکه نان پزی مزارشریف نیز دارای ظرفیت ۲۰ تن نان در ۲۴ ساعت بود. آسیابها و فابریکات نان پزی متذکره آرد و نان مورد ضرورت مجموعه نیروهای دفاعی و امنیتی و منسوبین آنها را تأمین میکرد و دست آنها را از بازار که میتواند موجب صعود قیمتها گردد، کوتاه میساخت. همچنان نان مورد نیاز مکاتب شیروزی و لیلیه ها، کلینیکها و بیمارستانها، ادارات و مؤسسات دولتی بوسیله فابریکات نان پزی در کابل و مزارشریف تهیه میگردد. فابریکات متذکره دارای مغازه های متعدد خویش در تمام نواحی شهر کابل بود و هرروزه بگونه دوامدار و به قیمتهای ارزانتر از بازار آزاد، نان و کلهچ باب با کیفیت به مردم عرضه میکرد.

من یقین دارم، مردم افغانستان بیاد دارند که بنابر کار سازماندهی گسترده و پرتلاش شورای وزیران، در جریان نزدیک به ده سال کارمن در دو مرتبه بحیث صدراعظم افغانستان، هرگز شنیده نشد که از لحاظ موادغذائی قحطی در کشور وجود داشته است. ولی قبل و بعد از کارمن در این سمت و در هر دو بار، وضع بگونه دیگر بوده است.

بنابر تدابیر اتخاذ شده در جریان سالهای هشتاد، برغم ادامه جنگ در کشور، حکومت موفق گردید تا از کمبود و گرانی، کیمیایی و قحطی مواد غذایی جلوگیری بعمل آورد. هراس از گرسنگی و مرگ و میر ناشی از آن درسالهای ۱۹۸۰ اصلاً مطرح نبود و هر خانواده بگونه ای نان خویش را تأمین میکردند. در حالیکه درسالهای قبل از دهه هشتاد مردم پیوسته از این بلایا رنج میبردند و در شرایط سالهای ۱۹۹۰ این یک حقیقت آشکار است که ملیون ها انسان درمانده کشور اعم از مردان و زنان، کهن سالان و کودکان در آستانه نابودی ناشی از فقر، قحطی و گرسنگی قرار گرفتند. اگر چه طی سالهای اخیر مبالغ هنگفتی از سوی

کشورهای غربی برای امور بشری و تهیه خوار و بار در افغانستان بمصرف رسیده است، صدها مؤسسه خیریه و غیر حکومتی کشورهای متذکره عملاً کمکهای وسیع بشری را برای تأمین گروه‌های از مردم گرسنه افغانستان انجام داده‌اند و مؤسسات اختصاصی سازمان ملل متحد و بویژه مؤسسه مواد غذایی جهانی، ده‌ها و صدها هزار تن گندم و آرد میان مردم توزیع کرده‌اند؛ ولی هنوز میلیون‌ها انسان در معرض مرگ و گرسنگی ناشی از قحطی و گرانی قرار دارند. در این رابطه، لازم به یادآوری میدانم که هیچیک از کشورها، مؤسسات و سازمان‌هاییکه از آنها در بالا نام گرفته شد بطور قطع از لحاظ تأمین مواد غذایی برای مردم افغانستان در جریان یک دهه کامل، در سالهای ۱۹۸۰، کمک نکردند. مسئولیت اصلی اینوضع برعهده جنگ سرد مستولی در جهان آنروزی بود که مردم افغانستان از آن، خیلیها زیان دیدند. معلوم است که با ادامه جنگ در کشور، مصارف عظیمی بخاطر تحکیم قدرت دفاعی کشور و بخاطر جلوگیری از حملات گروه‌های مسلح بر اقتصاد ناتوان کشور تحمیل میگردد.

معهدا، بخاطر بازسازی تأسیسات ویران شده، هر سال مصارف بزرگی صورت میگرفت. همچنان بخاطر جبران ضررهای مادی بمردم، کمکهای مالی قابل توجهی از سوی دولت انجام میگردد. افزون بر وجوه پیشبینی شده در پلانهای انکشافی و وجوه تخصیص داده شده از باز توزیع حین بررسی پلانها، وزارت مالیه از سرجمع بودجه عادی نیز، باینمنظور تخصیصاتی را صادر مینمود. در رابطه به انجام کمکهای ضروری به آسیب رسیده‌ها، ارگانهای محلی دولتی و حزبی، سازمانهای اجتماعی و مؤسسات خیریه، بویژه جمعیت هلال احمر (سره میاشت)، دلسوزانه همکاری میکردند. هلال احمر که در سالهای هشتاد برای مدتی از سوی عبدالسلام و سپس ثریا، دوتن از کادرهای ورزیده و با احساس حزبی و دولتی رهبری میگردد، بر پایه آرمانهای بشردوستانه خویش، فارغ از ملحوظات سیاسی، ملی، اجتماعی، طبقاتی، نژادی و مذهبی عمل میکرد و به میثاقهای بین‌المللی در این زمینه پایبند بود. اداره آمادگی ضدحوادث شورای وزیران با تغییر اساسنامه و

مسئولیت و وظیفوی خویش، مساعدتهای عاجل را به آسیب دیدگان ناشی از انفجارات و پرتاب راکتها از سوی گروه های مسلح بر شهرها، بعمل میآورد.

کمکهای انسانی به معلولین، معیوبین و بازماندگان قربانیان جنگ که به تشخیص کمیته دولتی کار و تأمینات اجتماعی انجام میگردد، از اهمیت بزرگ برخوردار بود و نیات خیرخواهانه و سیاست انسانی حکومت را بازتاب میبخشید. مهمترین اقدام در این راستا تصویب قانون در این زمینه و برپایه آن ضمایم، مقررات و طرزالمعملهای چندی بود که تأمین حقوق معلولین، معیوبین و بازماندگان قربانیان جنگ را رسمیت میداد و حتمی الاجرا میساخت. در اسناد حقوقی متذکره حقوق و امتیازات عادلانه ای پیشبینی گردیده بود که عمده ترین آنها در زیر تذکار میآید:

- اعطای مبالغ معینی پول نقد برای بازماندگان قربانیان جنگ.
 - مراقبت دایمی از معلولین کلی.
 - توزیع کوپون مواد ارتزاقی مجانی برای معلولین و بازماندگان قربانیان جنگ.
 - تادیه معاش تقاعد به معلولین و معیوبین صرف نظر از آنکه در خزینه تقاعد سهم گرفته بودند یا خیر.
 - توزیع کارتهای رنسی برای معلولین کلی و قسمی که در موارد زیادی حق اولیت و استفاده مجانی را به ایشان اعطا میکرد.
 - اعطای حق تقدم برای اخذ سرپناه برای معلولین و بازماندگان قربانیان جنگ.
 - تخفیف کرایه های ابارتمانهای دولتی برای معلولین و بازماندگان قربانیان جنگ.
 - عرضه خدمات صحی خاص و مجانی برای معلولین.
 - ایجاد اداره خاص برای تنظیم امور معلولین و بازماندگان قربانیان جنگ.
- کمیته دولتی کار و تأمینات اجتماعی، افزون بر تنظیم امور بالا، سلسله ای از وظایف بزرگ را در رابطه به کار و تأمینات کارمندان و کارگران انجام میداد. بگونه مشخص وظایف آن عبارت بود از: بررسی و اجرای مسایل مربوط به تنظیم کار، تعیین سیستمها و اشکال مزد و معاش، استفاده معقول از نیروهای بشری، سازماندهی بیمه ها و تأمینات اجتماعی مربوط به کار و ارائه مشوره های حقوقی برای ادارات و مؤسسات در رابطه به کار. همچنان این اداره پیشنهادات مشخصی را

بمنظور سازماندهی بهتر کار و منیجمنت به مؤسسات تولیدی و خدماتی ارائه مینمود. اداره متذکره مناسبات نزدیک کاری و هماهنگی با سازمان بین المللی کار، وابسته به سازمان ملل متحد، ایجاد کرده بود. از طریق این اداره برای نخستین بار در کشور یک سیستم واحد بررسی کننده مسایل مربوط به کار، مزدها و معاشات، اتحادیه های کارگری، بیمه های اجتماعی و دفاع از حقوق کارگران و کارمندان، بوجود آمد. تمام این مسایل و مطالب دیگر مربوط، در قانون کار که یکی از دستاوردهای بزرگ دهه هشتاد بود، در قانون کارمندان، ضمایم، مقررات و طرز عملهای آنها بازتاب روشن یافت و برای حل مسایل متذکره پاسخهای منطقی دریافت گردید. درباره موفقیتها و دستاوردهای کمیته دولتی کار و تأمینات اجتماعی هنگامی میتوان سخن گفت که از تلاشهای پیگیر و کار بانمر رئیس کمیته، اسدالله کاوش یادآوری نمود.

(فصل ششم)

نگاهی درزمینه های تدابیر اجتماعی گسترش دانش، آموزش و پرورش و بهداشت

به پندار من، یکی از عمده ترین خدمات حکومت طی سالهای ۱۹۸۰، تلاشهای پیگیری بود که در راستای مبارزه بخاطر پدید آمدن دگرگونی اجتماعی و بخاطر گسترش دانش و فرهنگ در افغانستان انجام گرفت. این عرصه از زندگی معنوی مردم، بمقیاسهای چشمگیری درمقایسه با گذشته های آن که عقب ماندگی مشخصه اش بود، رشد و توسعه یافت. یکی از از دستآورد های بزرگ آن دوران گسترش بیسابقه آموزش و پرورش و بهداشت در کشور بود که طی آن نسلهای جدید و گروه های عظیمی از روشنفکران و فرهنگیان، آموزش و پرورش یافتند.

آموزش و پرورش:

بملاحظه ضرورت های یک جامعه مدنی و درهما آنگی با پیشرفتهای دانش و تخنیک معاصر، درسیستم آموزش و پرورش در کشور دگرگونیهای بنیادی پدید گردید. هدف از معرفی سیستم جدید در دهه هشتاد، از میان برداشتن تبعیض و امتیاز از لحاظ موقف اجتماعی و از لحاظ مسایل ملی، مذهبی و زبانی معمول گذشته و فراهم کردن زمینه های نوین آموزش و پرورش سالم ذهنی و جسمی برای کودکان، نوجوانان و جوانان بود. باینمنظور برنامه های منظم درسی و مصروفیتهای ماورای درسی برای شاگردان مکاتب درسه بخش تدوین گردید که عبارت بودند از: (۱) دوره ابتدائی پنجساله بمثابة تعلیمات اجباری که از صنف اول تا پنجم را دربر میگرفت؛ (۲) دوره تعلیمات متوسط سه ساله که مشمول صنوف ششم تا هشتم

بود و (۳) دورهٔ تعلیمات ثانوی سه ساله که صنوف نهم تا یازدهم را شامل میگردید.

بنیاد تعلیمات عمومی یازده ساله را کسب مهارتهای عمومی تشکیل میکرد که از یکسو ارتباط میان آموزش و کار تأمین میگردد و از سوی دیگر با پایان آن امکانات برای ادامه تحصیل در رشته های حرفوی و تخصصی و تحصیلات عالی پدید میگردد. برنامه تدریسی دوره ابتدائی بگونه ای تنظیم گردیده بود که شاگردان سواد عمومی به زبان مادری خویش را طی یک دوره پنجساله کسب میکردند و در صورتیکه مایل به ادامه تعلیمات عمومی نبودند، میتوانستند با کسب مهارت های لازم در مکاتب و کورسهای کوتاه مدت تعلیمات حرفه یی و کارگری بعنوان کارگران ماهر در روند تولید و گاراجتماعی سهم بگیرند.

در دورهٔ متوسطه، شاگردان اساسات دانش طبیعی و اجتماعی را میآموختند، یکی از زبان های ملی کشور را بمثابه زبان دوم فرا میگرفتند و در یکی از زبانهای خارجی بلدیت حاصل میکردند. در پایان این دوره شاگردان چند انتخاب درپیش داشتند: به آموزش در دوره ثانوی ادامه بدهند، یا به تحصیلات کوتاه مدت مسلکی بپردازند و یا مستقیماً به کار استخدام شوند. در مکاتب حرفه یی - تخنیکی بعنوان یکی از دستاوردهای مهم سیستم آموزش نوین متخصصین در رشته های آزاد مورد نیاز زمان مانند: ترمیم کاران دستگاه های الکترونیک، رادیو، تلویزیون و یخچال، میخانیک موتر و کارگران ماهر در امور ساختمانی، صنعتی، تفحصاتی، ترانسپورتی و کشاورزی و در رشته های بافندگی، خیاطی، بوت دوزی، نجاری و رشته های دیگر تربیت میشدند.

در دوره ثانوی، مضامین عمده علوم اجتماعی و طبیعی را بطور کلی فرا میگرفتند و به یکی از زبانهای خارجی آشنائی بیشتر حاصل میکردند. در پایان این دوره، دوره در برابر فارغان قرار داشت: بخاطر تحصیلات عالی در دانشگاه ثبت نام کنند یا در ادارات و مؤسسات آغاز به کار نمایند.

اصول اساسی پذیرفته شده در سیستم جدید آموزش و پرورش بر پایه

نیازهای اجتماعی و اقتصادی عینی جامعه عبارت بود از:

• برابری حقوق برای کلیه اتباع کشوراعم از پسران و دختران در زمینه آموزش و پرورش.

• آموزش و پرورش رایگان برای همه از تعلیمات ابتدائی تا تحصیلات عالی.

• آموزش ابتدائی اجباری برای تمام کودکان پس از سن پنج - شش سالگی.

• فراگیری آموزش ابتدائی به زبانهای مادری و آموزش دوره های متوسطه، ثانوی و عالی به یکی از زبانهای فارسی یا پشتو.

• تأمین ارتباط میان آموزش و پرورش با کار و تولید.

• تأمین هماهنگی میان آموزش و پرورش.

• هماهنگی سیستم آموزش و پرورش با دانش، فرهنگ و هنر.

• تطبیق سیستم واحد آموزش و پرورش در سراسر کشور.

طرح برنامه های آموزشی و نصاب تعلیمی، تألیف کتابهای درسی و

درسنامه های متودیک و رهنمای معلمان و تربیت کادرهای تدریسی و پیداگوزیک شامل سیستم واحد آموزش و پرورش نوین بود. در دهه هشتاد، در چهارچوب سیستم نوین بشمار ۵۶۰ عنوان کتاب درسی به تیراژ ۲۴/۲ میلیون جلد به چاپ رسید که شامل درسنامه ها برای شاگردان صنف اول تا یازدهم بود.

امکانات برای مشاوره ها و سهمگیری والدین در زمینه آموزش و پرورش فرزندان ایشان، ایجاد شوراهای پیداگوزیک، توأمیت مکاتب با مؤسسات اقتصادی و فرهنگی و جلب همکاری وسایل اطلاعات جمعی در روند اجتماعی ساختن سیستم آموزش و پرورش در کشور کمک مینمود. در برنامه های آموزشی و پرورشی، احترام به معتقدات و عنعنات مردم، تقویت روحیه میهنپرستی، دفاع از آزادی و تمامیت کشور و آشتی ناپذیری با تبعیض و امتیازطلبی، ظلم و استبداد، نژادپرستی و برتری جوئی ملی گنجانیده شده بود. ولی برای تحقق برنامه های متذکره، ضرورت جدی به وجود معلمان با چنین آمادگیها، روحیه و اعتقادات احساس میگردد. بنابراین، انستیتوت اکمال تخصص معلمان بخاطر آشنائی با شیوه های معاصر تعلیم و تربیت و انستیتوت پیداگوزی سوبه های تخصصی لیسانس و ماستری، در کابل ایجاد شد. مؤسسات تعلیم و تربیه در ولایات بلخ، هرات، ننگرهار

و فاریاب به انستیتوهای پیداگوزی ارتقاء یافت و در بسیاری از ولایات دیگر، مؤسسات تربیه معلم تأسیس گردید.

در طی سالهای هشتاد شمار زیادی مکاتب جدید اعمار گردید و شمار زیاد مکاتب تخریب شده باز سازی گردید. برای مؤسسات تربیه معلمان تعمیرات مناسب ساخته شد و برای بسیاری از مکاتب تعلیمات عمومی لابراتوارها، کتابخانه ها، مواد مُمد درسی سمعی و بصری تجدید گردید.

سیستم دموکراتیک و مترقی آموزش و پرورش در کشور، در آغاز بوسیله دو کتور اناهیترابزاد، وزیر تعلیم و تربیه بگونه استواری پایه گذاری شد و سپس دو کتور فقیر محمد یعقوبی بعنوان وزیر برپایه آن، مؤفقانه کار کرد.

برای ایجاد، برنامه ریزی و تطبیق مؤفقانه سیستم نوین آموزش و پرورش در کشور، نقش شماری از متخصصان، استادان، آموزگاران و کارمندان آزموده و مجرب درخور قدردانی است. در این میان، تلاشهای سازنده و سازماندهنده وزیر تعلیم و تربیه، دو کتور عبدالصمد قیومی، بویژه شایان یادآوری است که تئوری فراگرفته در رشته آموزش و پرورش را به شایستگی در عمل تحقق میبخشید. همچنان از معینان، رؤسا، آموزگاران پیشآهنگ و همکاران عرصه تعلیم و تربیه باید به شایستگی یادآوری نمود که شمار ایشان زیاد است. در اینجا بگونه یک نمونه از چند تن: عبدالمجید نباتی، خلیل الله خلیل، شیرمحمدخاور، عبدالغفور باهر، خلیل الله رستاقی، محمد شفیع و دیگران بعنوان معینها و برخی از رؤسای آن وزارت، نام برده میشود.

سواد آموزی:

سواد آموزی در طول سالهای ۱۹۸۰ به یک جنبش داوطلبانه در کلیه نهاد های اداری، اجتماعی و فرهنگی مبدل گردید. در چهارچوب وزارت تعلیم و تربیه، اداره سواد آموزی تأسیس گردید که طی چندین سال (۱۹۸۲-۱۹۸۶)، نتیجه هوتکی رهبری آن را برعهده داشت و قبلاً این وظیفه برعهده ظفرزی بود. این اداره افزون بر ایجاد هزاران کورس سواد آموزی، فعالیتهای ارگانهای حزبی و

دولتی، ادارات و سازمانهای دیگر را در این زمینه هماهنگ میساخت. مساجد و ملامان در عرصه سواد آموزی مردم، بویژه در روستاهای کشور کمک میکردند. سازمانهای اجتماعی چون: سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان، سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، اتحادیه های صنفی افغانستان، جبهه ملی پدروطن، اتحادیه های کوپراتیفهای دهقانی، زراعتی و صنایع دستی، جزو تآمهای اردو، گروه های مدافعین انقلاب و دیگران در این عرصه با اهمیت در مبارزه برضد بیسوادی و بخاطر سواد آموزی، فعالانه شرکت میوزیدند. براساس آمارهای رسمی، صرف تا سال ۱۹۸۲، مجموعاً ۳۲ هزار کورس سواد آموزی در کشور وجود داشت که بوسیله نهادهای متذکره در بالا ایجاد گردیده بود. در این کورسها ۳۰ هزار تن معلم رسمی سواد آموز و ۲ هزار تن آموزگار داوطلب تدریس میکردند و در کورسهای متذکره در حدود چهارصد هزار تن سواد آموز حضور داشتند.

کمسیون مرکزی دولتی امحای بیسوادی و کمیسیونهای مشابه محلی هدف خویش قرار داده بودند که سواد آموزان افزون بر دسترسی به خواندن و نوشتن، واقعیهای زندگی را درک نمایند و خود در مسیر تکامل اجتماعی برای تغییر شرایط زندگی شرکت ورزند. سواد باید بمردم روشنی و نور دانش ببخشد. بدینلحاظ تلاش بعمل میآید که سواد آموزی ساده به فراگیری سواد عمومی مبدل گردد و با تعلیمات ابتدائی، متوسط و مسلکی خارج از مکتب توأم شود. همچنان در نظر بود که سواد آموزی بایستی همگانی و فراگیر باشد و تمام اقشار اجتماعی را دربرگیرد. بنابراین، درک میگردید که به تعمیم سواد صرف میان برخی اقشار شهرنشین نباید بسنده کرد. بدینلحاظ به امر مبارزه با بیسوادی در میان زنان، کارگران، دهقانان و اعضای کوپراتیفها که بیشتر از نعمت سواد محروم بودند و در میان جوانانیکه از مکتب باز مانده بودند، از اولویت برخوردار بود. بگونه مثال، در اینجا چند خبر پخش شده صرف در ماه فیروزی سال ۱۹۸۳ را در رابطه به فعالیتهای سواد آموزی، نقل مینمایم:

« ۱۶۴ کورس سواد آموزی که در آن ۲۶۵۰ شاگرد مصروف تحصیل اند در شوراهای نواحی ۱۱ گانه شهر کابل بوسیله سازمان دموکراتیک زنان افغانستان

افتتاح گردیده است. در این کورسها که توسط ۱۶۴ تن از معلمان افتخاری تدریس میشوند، آئنده از مادران و دختران کلان سال شامل میباشند که در طول سالهای متمادی از نعمت سواد محروم مانده اند. فارغان این کورسها به مکاتب سواد حیاتی معرفی خواهند شد». در خبر دیگری در عین تاریخ چنین میخوانیم: «۴۸۰ تن از هموطنان زحمتکش ما در شهر کابل از کورسهای سوادآموزی فارغ گردیده و شهادتنامه های خویش را طی محفلی در تالار لایسه امانی بدست آوردند» (مؤرخ اول فروری ۱۹۸۳ - سالنامه ۱۹۸۳ - ص ۱۹۸).

همچنان در اخبار از تاریخ ۶ تا ۱۲ ماه فروری ۱۹۸۳ میخوانیم: در قندهار ۲۷۷۵ تن در ۲۱۲ کورس، در هرات ۴۶۸۰ تن در ۲۸۴ کورس و در بدخشان ۳۷۶۰ تن در ۱۴۹ کورس سوادآموزی یا شامل شده اند و با فراغت حاصل کرده اند (صفحات ۲۰۰، ۲۰۱ و ۲۰۲ سالنامه ۱۹۸۳).

برغم تمام تلاشهای گسترده ای که در راه مبارزه با بیسوادی در طی سالهای هشتاد بعمل آمد، صرف ۳۰ درصد مردم سواد آموختند و هنوز ۷۰ درصد بیسواد باقی ماندند؛ ولی در آغاز سالهای متذکره نسبت با سوادان با بیسوادان در جامعه ۱۰ و ۹۰ درصد بود.

تحصیلات عالی، کادرها و کارمندان:

حکومت توجه خاصی به امر آموزش و پرورش کادرهای علمی و فنی مورد نیاز اقتصاد و فرهنگ افغانستان مبذول میداشت. در این راستا، آموزش و پرورش هزاران تن کادر ورزیده در رشته های گوناگون علمی، تخنیکی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در جریان سالهای ۱۹۸۰ درخور یادآوری است. در آن سالها، اکادمی علوم افغانستان به یک مرکز بااهمیت پژوهشهای علمی مبدل گردید، چندین مؤسسه تحصیلات عالی و دانشگاه ایجاد شد و شمار تحصیلکرده ها چندین بار افزایش یافت. چنانکه در امر توسعه دانشگاه های کابل و ننگرهار، انستیتوت پولیتخنیک کابل و تخنیک های جنگلک و تفحصات نفت و گاز شمال اقدام بعمل

آمد. دانشگاه‌های بلخ و هرات، دانشگاه علوم اسلامی و مرکز تحقیقات اسلامی در کابل، مکاتب متعدد حرفه‌ای - فنی و مؤسسات تربیت معلم در ولایات مختلف و انستیتوت دولتی طب کابل جدیداً تأسیس گردید. از انستیتوت اخیرالذکر و فاکولته‌های طب ننگرهار و بلخ از نیمه دهه هشتاد به بعد، بشمول شمارمعینی از فارغان تحصیلکرده در خارج از کشور، سالانه شمار زیادی پزشک (طیب) و دندان پزشک (دوکتور دندان)، افزون بر فارمیست‌ها (دواسازان) و پرسونل متوسط طبی فارغ التحصیل میگردد. بدینقرار رقم دوکتوران فارغ التحصیل در طی سالهای معینی در اخیر دهه هشتاد بیشتر از مجموع شمار پزشکان (دوکتوران) در طی پنجاه سال گذشته بود که از تأسیس فاکولته طب کابل میگذشت.

پوهنتون (دانشگاه) ننگرهار بنام بایزید روشن در سالهای هشتاد دارای پنج پوهنچی (دانشکده) در رشته‌های زراعت، انجیری، اقتصاد، تعلیم و تربیه و ادبیات بود. در این دانشگاه، افزون بر محصلان ولایات مشرقی و برخی ولایات دیگر افغانستان، فارغان لیسه‌های خوشحال ختک و رحمن بابا در کابل، شماری از افراد متعلق به قبایل سرحدی پشتون نشین نیز آموزش میدیدند. در پوهنتون ننگرهار مضامین عمدتاً به زبان پشتو تدریس میگردد و برخی از استادان آن، در زمینه‌های تدوین درسنامه‌ها و تدریس، منشأ خدمات شایسته‌ای گردیدند. خان محمد و سپس طاهر عنایت بعنوان رئیس، در راه تکامل دانشگاه ننگرهار به یک نهاد همتراز با مؤسسات دیگر علمی کشور، تلاشهای زیادی بخرج دادند.

دانشگاه بلخ که آرمان دیرینه مردم شمال افغانستان بود، در سال ۱۹۸۸ تأسیس گردید. در کار بنیادگذاری و گشایش این دانشگاه در شهر مزار شریف من شخصاً شرکت ورزیدم. در چهار چوب دانشگاه متذکره در پنج دانشکده: اقتصاد، زراعت، انجیری، ادبیات و طب، محصلان عمدتاً از ولایات شمال کشور به تحصیل میپرداختند. دانشگاه در نتیجه تلاشهای پیگیر و خستگی ناپذیر رئیس آن، شیرآقا جرئت به کانون مهم آموزش عالی در کشور مبدل گردیده بود و در آن استادان خوبی، مانند: دوکتور میرزا محمد پیمان، خانم حمیرا، رسول،

پاکروان، نثار، رستگار، لطیفی، دوکتور وحیدالله کشتمند و دیگران، تدریس میکردند.

تأسیس دانشگاه هرات بنابه خواست عادلانه مردم فرهنگ پرور هرات باستان با شرکت مستقیم من، در شورای وزیران مورد تصویب قرار گرفت و در سال ۱۹۸۸ در گام نخست با دو دانشکده: ادبیات و زراعت، بکار آغاز کرد. استاد مشعل هنریار، یکن از فرهنگیان و هنرمندان معروف کشور، در سالهای هشتاد با دانشگاه هرات همکاری پرتیری را بعمل آورد. وی با تشویق فضل حق خالقیار والی هرات و سپس صدراعظم افغانستان، نمونه های باارزش هنرموزائیک و میناتور را به سبک استاد کمال الدین بهزاد بوجود آورد و برخی از آنها را زینت بخش قرارگاه ولایت و چهار راهی معروف در شهر هرات ساخت.

شایان یادآوری میدانم که حین اتخاذ تصمیم در مورد توسعه پوهنتون ننگرهار و تأسیس دانشگاه های بلخ و هرات در شورای وزیران، مسأله تأسیس پوهنتون در قندهار نیز مورد تصویب قرار گرفت. ولی، در مصوبه قید گردید که بمجرد بهبود اوضاع امنیتی در آن ولایت به گشایش آن اقدام بعمل آید. با تأسف شرایط مساعدت نکرد تا این آرزومندی تحقق یابد.

در سیستم تعلیمات تخنیکی - مسلکی ۹ باب تخنیکم، ۱۵ باب لیسه مسلکی و ۲۰ باب مکتب تخنیکی - حرفه یی فعالیت میکرد. در این مکاتب در ۷۰ رشته مختلف تخنیکی و مسلکی به سوبه های لیسانس، فارغ لیسه ها و کارگران ماهر تربیت میشدند. دوره آموزش در تخنیکم ها پنج سال، در لیسه های مسلکی چهار سال و در مکاتب تخنیکی - حرفه یی از یک تا سه سال بود.

در انستیتوت پولیتخنیک کابل چهار دانشکده وجود داشت و در آنها ۵۴ تن استاد دارای درجات عالی دوکتورا و ماستری تدریس میکردند. از مرمه رؤسا و استادان این انستیتوت میتوان از شخصیتهای زیرین یاد آوری نمود:

دوکتور علی اصغر پیمان	دوکتور فقیر محمد یعقوبی
دوکتور حبیب الرحمن نیازی	دوکتور محمد حسین هلالی
دوکتور سلیم	دوکتور عبدالسمیع غفاری

دو کتور رحمان الدین سراجی	دو کتور محب الله
دو کتور فاروق صافی	دو کتور حفیظ انوری
دو کتور نصرالدین عارفی	دو کتور حفیظ الله قریشی
دو کتور محمود اجراری	و دیگران

در دانشگاه کابل به شمار ۱۳ دانشکده در سالهای پایانی دهه هشتاد وجود داشت و در حدود هفت هزار تن محصل اعم از دختران و پسران مشغول فراگیری دانش در رشته های گوناگون علمی، فرهنگی و هنری بودند. همچنان دانشکده های اختصاصی: شبانه، تعلیمات کارگری و آمادگی و دانشکده کارمندان حقوقی در سالهای متذکره در چهارچوب این دانشگاه ایجاد گردید. دوره های درسی بالاتر از سطح لیسانس در رشته های مختلف در دانشکده های دانشگاه کابل، انستیتوت پولیتخنیک، انستیتوت دولتی طب و اکادمیهای تربیه معلم بوجود آمد.

خدمات شایسته ای را که دو کتور اسدالله حبیب بعنوان رئیس دانشگاه کابل انجام داد، در تاریخ آموزش عالی کشور ثبت خواهد گردید و نام برخی از رؤسای دانشکده ها و استادان که دارای تجارب و درجات بالای علمی بودند، پیوسته به افتخار یادآوری خواهد شد، چون:

شاه علی اکبر شهرستانی	سرور همایون
احمد جاوید	غلام علی پنجشیری
جلال الدین صدیقی	مجاور احمد زیار
پویا فاریابی	عبدالشکور رشاد
حسین نایل	خانم محبوبه
میر محمد حسین شاه	ودیر صافی
سید سلطان شاه همام	عبدالصمد سلیم
سید سعدالدین هاشمی	محمد عمر زاهدی
فاروق اعتمادی	کشتیار
محمد رحیم الهام	شفیق
عبدالهادی احمد یار	محمد انور ارغندیوال

عبدالله کشتمند	محب الله رحمتی
غلام حضرت نبی پور	غلام جیلانی عارض
محمد عاقل کوهدامنی	حمیدالله امین
مسعود کلالی	محمد کاظم آهنگ
حیدرزاد	غلام سخی مصئون
محمد نعیم فرهان	سید میرزا حسنیار
مرادعلی اصیل	محمد یونس طغیان
... و دیگران	عبدالرزاق روئین
	عبدالقیوم قویم

هرسال شمار قابل ملاحظه جوانان با استعداد برای آموزش در رشته های گوناگون علمی و فنی برای تحصیل به خارج از کشور فرستاده میشدند. چنانکه به شمار ۱۵۰۰ تن محصل هر سال به اتحاد شوروی اعزام میگردد که پس از یک دوره تحصیلی دو تا پنجسال باز میگشتند.

بدینقرار در دهه هشتاد، هزاران تن از دانشمندان، معلمان، استادان، انجیران، پزشکان و کارمندان فنی، علمی و فرهنگی دانش و تخصص کسب کردند و در اداره حکومت و در مؤسسات دولتی، مختلط و خصوصی به کارهای گوناگون اشتغال ورزیدند که هر سال بر شمار ایشان افزود میگردد. وزارت تحصیلات عالی و مسلکی به رهبری برهان الدین غیائی و دوکتور عبدالواحد سرابی، موفق گردید که سیستم آموزش و پرورش کادرهای کشور را بمرحله کیفی بالائی ارتقا بخشد. شایسته است که از دوتن از معینان فعال وزارت تحصیلات عالی و مسلکی، عبدالله سپنتگر و دوکتور علی اصغریمان، در اینجا به نکوئی یادآوری گردد.

کمیسون برگماری و اعزام محصلان برای آموزش به خارج از کشور، در تحت رهبری محمد سرور منگل معاون شورای وزیران، برای نخستین بار توفیق یافت که معیارهای عینی و عادلانه را در این زمینه در عمل تطبیق نماید. افزون بر رعایت معیارهای تعلیمی، استعداد و شایستگی محصلان، ضرورت‌های نوینی پادرمیان نهاد که بگونه جدی در نظر گرفته میشدند و عبارت بودند از: برگماری

بدون تبعیض و امتیاز فردی کاندیدها از میان پسران و دختران، از میان فرزندان ملیتها و اقوام گوناگون کشور کثیرالملت افغانستان، از میان فارغان مکاتب و لیسه های ولایات و مناطق مختلف و از میان اقشار پائینی و متوسط جامعه. در این امر نقش سازماندهنده و مؤثر دوتن از اعضای کمیسیون: انجنیر خیرالله عزیزی، معاون کمیته دولتی پلانگذاری و دوکتور علی اصغر پیمان، معین وزارت تحصیلات عالی و مسلکی برجسته و درخور یادآوری است.

در عرصه هنر و فرهنگ نیز شمار زیادی کارمندان فرهنگی رشد و پرورش یافتند. این گروه ها جمع متخصصین و کارمندان علمی و فرهنگی گذشته اقشار نیرومند روشنفکران و کارمندان کشوری را بوجود آوردند که بگونه روزافزون بر روند اجتماعی و فرهنگی کشور تأثیر وارد میکردند.

در طی سالهای هشتاد گروه های جدیدی از روشنفکران بوجود آمدند. شمار زیادی از شخصیت‌های مهم سیاسی و اجتماعی، علمی و فرهنگی، حقوقی و اقتصادی، نویسندگان و شاعران، دانشمندان و پژوهشگران و نمایندگان استادان و آموزگاران با من در دوران کارم بعنوان صدراعظم افغانستان، در تماس مستقیم بودند و صمیمانه همکاری میکردند. روشنفکران عرصه های حقوق و اقتصاد و عرصه های علم و فرهنگ در اتحادیه های خویش اعم از اتحادیه حقوقدانان، اتحادیه استادان و اطبا، اتحادیه محصلان و جوانان، اتحادیه نویسندگان و شعرا، اتحادیه ژورنالیستان و اتحادیه هنرمندان متشکل شده بودند. افزون بر اینها، نمایندگان اقشار روشنفکر و متوسط عمدتاً شهرنشین جامعه در سازمان های اجتماعی - توده یی مانند اتحادیه های صنفی افغانستان، سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان، سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، شورای عالی علما و روحانیون، سازمان صلح، هبستگی و دوستی متشکل بودند.

در سالهای ۱۹۸۰، برای کارمندان علمی و فرهنگیان کشور برخی امتیازات معین مادی و معنوی، بخاطر احترام بمقام والای ایشان معمول گردید مانند تادیه معاشات مسلکی برای استادان مؤسسات تحصیلات عالی و کارمندان و پژوهشگران اکادمی علوم و القاب: اکادمیسین و کاندید اکادمیسین، استاد موسیقی، کارمند

شایسته فرهنگ، معلم مبتکر والقباب دیگر توأم با امتیازات مادی برای برخی از آموزگاران و فرهنگیان. در اینمورد صرف بگونه نمونه یک خبر (مؤرخ ۲۹ نومبر ۱۹۸۳) را از سالنامه ۱۹۸۳ (ص ۱۶۹) نقل مینمایم که در آن چنین گفته میشود: « کمیته اجرائیه شورای وزیران فیصله بعمل آورد که بمنظور سازماندهی گسترده تر فعالیتهای علمی، تحقیقاتی، میتودیک و آموزشی و بهبود طرح و تطبیق پلانهای تدریسی، برای آمرین دیپارتمنتهای مؤسسات تحصیلات عالی کشور به اندازه ۲۵ فیصد معاش اضافی رتبوی بطور معاش امتیازی پرداخته شود».

در نخستین سالهای ۱۹۸۰ اکادمی (فرهنگستان) علوم افغانستان بعنوان یک مرکز مهم پژوهشی علمی تأسیس گردید و کارهای درخور یادآوری در این زمینه به انجام رسانید. در کادر علمی اکادمی، ۹ تن از شخصیتهای معروف آن دوران بعنوان اکادمیسین و شماری دیگر تحت نام کاندید اکادمیسین کار میکردند که عبارت بودند از:

دوکتور احمد جاوید	دستگیر پنجشیری
دوکتور فاروق اعتمادی	شاه علی اکبر شهرستانی
دوکتور عبدالواحد سرابی	محمد حسین نایل
دوکتور شارقوی	دوکتور محمد موسی وردک
سلیمان لایق (درعین زمان رئیس اکادمی)	دوکتور رشاد
	محمد اعظم سیستانی

همچنان در سالهای اخیر دهه هشتاد، دوکتور کبیر رنجبر رئیس اکادمی علوم افغانستان بود.

موقف زنان روشنفکر، کارمند و کارگردر دهه هشتاد:

در میان متخصصان و کارمندان علمی و فرهنگی، در مجموع در میان جامعه روشنفکران کشور، زنان جایگاه شایسته خویش را نه بگونه نمادین و نمایشی، بلکه

در عمل و بگونه واقعی، در دهه هشتاد، احراز کردند. برابری زنان با مردان از لحاظ قانونی در اصول اساسی افغانستان، در بسیاری از قوانین و مقررات کشوری اعلام گردیده بود. البته مبالغه آمیز خواهد بود، هر گاه ادعا شود که واقعا در عمل زنان افغانستان در جامعه با مردان در یک سطح مساوی قرار داشتند. همه میدانند که مانع این امر عنعنات و سنن، رسوم و رواجهای دیرپا و کهن در جامعه سنتگرایی افغانستان بود. اصلا اندیشه برابری عملی زنان با مردان در خانواده و در جامعه، با ذهنیت مسلط مرد سالاری در کشور مابینت داشت. با آن، مبارزه برای برابری زنان و دست کم در عرصه های کار و زندگی مدنی انجام میگرفت.

سازمان دموکراتیک زنان افغانستان بخش اعظم فعالیت خویش را وقف این امر بزرگ، آزادی زنان در خانواده و جامعه و برابری حقوقی آنان با مردان، ساخته بود. هر سال هشتم مارچ بعنوان روز بین المللی زنان در افغانستان دهه هشتاد، با تدارک و تدابیر گسترده با اشتراک اقشار گوناگون زنان در همایشها و نمایشهای خیابانی، برگزار میگردد. بر پائی محافل و جشنواره ها به اینمناسبت به انگیزه نیرومندی برای مبارزه بخاطر برابری زنان و ارتقای سطح آگاهی ایشان، مبدل گردیده بود. نام و جایگاه دو کتورانا هیئت را تبراد بعنوان پیشآهنگ مبارزه زنان افغانستان برای آزادی و برابری زن و رهائی وی از قید و بند جامعه سنتگرایی فنودالی، چه پیش از دهه هشتاد و چه در جریان آن، برجسته و ثبت در تاریخ معاصر کشور است. وی بعنوان یک مبارز پر شور، نماینده مردم در پارلمان، رئیس سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، وزیر تعلیم و تربیه و رئیس سازمان با اعتبار صلح، همبستگی و دوستی در برهه های معینی از تاریخ کشور طی سه دهه: شصت، هفتاد و هشتاد، نقش مترقی و دموکراتیک مهمی ایفا نمود. دوتن از بانوان معروف دهه های پیشین: صالحه فاروق اعتمادی (سابق رئیس میرمنو تولنه) و معصومه عصمتی (سابق وکیل در پارلمان) در دهه هشتاد نیز صمیمانه همکاری کردند و بالترتیب بعنوان وزیر مشاور و وزیر امور اجتماعی و رئیس شورای سراسری زنان و وزیر تعلیم و تربیه کار نمودند.

در سالهای پایانی دهه هشتاد در پارلمان، شماری از زنان آگاه عضویت حاصل کردند. در سالهای هشتاد شماری از زنان ساده ولی شجاع در گروه های مدافعین انقلاب و شماری از دختران مبارز بعنوان سپاهیان انقلاب و بریگادهای صلح کار و پیکار نمودند. در صفوف حزب دموکراتیک خلق افغانستان، سازمان دموکراتیک زنان، سازمان دموکراتیک جوانان، در اتحادیه های صنفی و دیگر سازمانهای اجتماعی گروه هایی از زنان و دختران مبارز بعنوان بنیادگذاران، فعالان و سازماندهندگان مبارزات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی زنان کشور، متشکل بودند که در زیر از برخی از ایشان نام برده میشود:

جمیله پلوشه	نسیمه غیائی
ثریا (پرلیکا)	دوکتور سهیلا صدیق
جمیله بدخشی	دوکتور عایشه امیر
کریمه کشتمند	شفیقه رزمنده
مؤمنه رنجبر	سهیلا شیرزی
کبرا علی	راحله راسخ
زرغونه ناهید	عفیقه
نجیبه آرش	کامله حبیب
نپتون نجیمی	عادلہ بابا
سیما کیهانی	جمیله رسته
مینا یوسفی	ملالی تره کی
نجیبه هوتکی	زینب واحدی
محبوبه هوتکی	مستوره دهنشین
سلطانہ امید	نسیمه سنگین
ذکیه هوتکی	نجیبه مجید زاده
دلجان آرش	هاجره مجید زاده
نفیسه شیردل	نفیسه پیکارگر

امیلیا اسپارتک	ملیحه سرخابی
سهیلا نجیمی	خیریه جیلانی
شهلا نجیمی	فریده رصیف
رخشانه نجیمی	شکریه بارک
جمیله محنتشم	ماری شهبال
راحله	تورپیکی کشتکار
بلقیس تابش	بلقیس
فهیمه امیریار	عصمت راد مهر
زینب غروال	ساجده کاوش
مرضیه جهش	مینہ بککاش
لیلا حبیب	وحیده وئی
سارا نبی	فهیمه کشوری
باصره رویگر	مرغلی کامبخش
ظاهره دادمل	مرغلی سرمند
فاضله دلزاده	بشیره کریم زاده
عالمه	عالمه
سیمین	ماری علیم
صالحه	فخریه صمیمی
صفیه حسابی	نورجهان
محبوبه کارمل	شیوا
ملیحه صادقی	نقیسه
لینا معلم	پروین
سائره سرخابیو دیگران

اسمای شماری از دختران و بانوان مبارز و سازمانده فعالیتهای سیاسی و اجتماعی زنان کشور در دهه هشتاد که در بالا تذکار یافت، بکمک همسرم کریمه

کشتمند باز نویسی گردیده است. برغم اینکه فهرست متذکره شاید بهیچوجه کامل نباشد و لی متأسفانه مآخذ لازم دردسترس نبود و تا آنجا که حافظه یاری کرده است تذکراتی نمونه وار بعمل آمده است.

شایان یاد آوری میدانم که افزون بر برنامه های همه جانبه سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، حکومت در دهه هشتاد از طریق شرکت دادن گسترده زنان در اداره و در کار و تولید در جهت ارتقای موقف و اعتبار اجتماعی آنان تلاش میورزید. شورای وزیران کمیسونی را برای تطبیق برنامه دهه بین المللی زن در چهارچوب کمیته دولتی پلانگذاری ایجاد نمود. این برنامه برطبق سفارشات بیست و سومین اجلاس کنفرانس عمومی یونسکو، پس از بررسی و مطالعه موقف زنان در جامعه، اعلام گردیده بود و از لحاظ زمانی به نیمه دوم سالهای ۱۹۸۰ مقلرت داشت. بر پایه برنامه، نخستین همایش سراسری زنان، در زمینه اعتلای نقش زنان در جامعه و ارتقای سطح اطلاعات حقوقی ایشان، در کابل برگزار گردید و وضع زنان کشور از جهات گوناگون اقتصادی - اجتماعی مورد بررسی قرار گرفت. در پایان اجلاس بخاطر تقویت نقش زنان در انکشاف جامعه تدابیر عملی اعلام گردید. کلوب های زنان بخاطر ارتقای سطح دانش مسلکی آنان و سهم گیری فعال ایشان در تولید اجتماعی، در تنظیم اقتصاد خانواده و در مبارزه با بیسوادی در میان زنان در سرتاسر کشور، ایجاد گردید. در پایان سال ۱۹۸۹ شمار این کلوبها به بیش از یکصد باب میرسید.

نمایشگاه محصولات صنایع دستی زنان افغانستان به غرض بازار یابی در جنب نمایشگاه های بین المللی در مسکو، ترکمنستان، ازبکستان و لیبیا دایر گردید. خامک دوزیها، دست دوزیها و بافندگیهای زنان بوسیله اداره ای در چهارچوب وزارت تجارت بنام امپوریم به کشورهای مختلف صادر میگردد. در زمینه توسعه صنایع دستی زنان، مکاتب دخترانه نقش ابتکاری ایفا میکردند. در رابطه به سازماندهی، توسعه و شهرت جهانی این صنعت زیبا زنان آگاهی چون: نفیسه مبارز، زرغونه ناهید، جمیله بدخشی، مؤمنه رنجبر و شمار دیگری از زنان و دختران، فعالانه سهم گرفتند. بخش صنایع دستی کلوب زنان که در سالهای پیشین از

دهه هشتاد در چهارچوب انجمن زنان (میرمنو تولنه) به رهبری صالحه فاروق اعتمادی، یکتن از نخستین زنان پیشآهنگ کشور، فعالیت میکرد، در سالهای ۱۹۸۰ بعنوان یک مؤسسه انتفاعی تحت سرپرستی وزارت تجارت قرار گرفت.

زنان قالبیناف بویژه در شمال، با گسترش بیش از پیش صنعت قالبیافی در کشور، بکار ایجادگرانه میپرداختند و حکومت در سالهای هشتاد تلاشهای بزرگی را بکار گرفت تا کارگاه های قالبیافی افتاده را به دستگاه های ایستاده مبدل سازد. زیرا کارگاه های قدیمی برای سلامتی بافندگان قالبین، خطرات جدی بوجود میآورد.

بطور کلی، زنان در زندگی اجتماعی و اقتصادی جامعه بگونه روزافزون از نقش مؤثرتری برخوردار میشدند. آنان از لحاظ حقوقی، برابر با مردان در کار و مزد بهره می جستند. چنانکه برای نخستین بار شمار زیادی از زنان در فابریکات و مؤسسات تولیدی و خدماتی با مزد مساوی با مردان استخدام شدند. راه برای پذیرش کتلوی زنان در ادارات، مؤسسات و ارگانهای دولتی و خصوصی بیش از پیش باز و هموار گردید. زنان بیوه بمثابه نان آور خانواده خود، از تسهیلات خاص قانونی در کار و زندگی اجتماعی بهره گرفتند. چنانکه امکانات قانونی برای بکارگماری زنان بیوه، زنانیکه سرپرستی خانواده های خویش را برعهده داشتند، فراهم شد.

در رابطه به تحصیل، افزون بر تضمین حقوق مساوی از لحاظ قانونی، در عمل نیز تسهیلات زیادی برای آموزش و پرورش دختران فراهم گردید. شمار مکاتب دخترانه افزایش یافت و تحصیلات عالی برای دختران بگونه مشترک با پسران، به یک امر عادی اخلاقی مبدل گردید. دختران بیش از نیم محصلان مؤسسات تحصیلات عالی را تشکیل میکردند. دختران و زنان در زندگی اجتماعی و فرهنگی کشور آزادانه شرکت میورزیدند. شمار زیادی از زنان تحصیلکرده در نهاد های اجتماعی و فرهنگی کشور مشغول به کار بودند. ایشان در رسانه های گروهی استعداد های درخشان خویش را تبارز میدادند. شرکت گسترده دختران و زنان در زمینه های آموزش و پرورش و بهداشت بعنوان آموزگاران، استادان، پزشکان

و کارمندان طبی در کشور چشمگیر بود. اکثریت معلمان مکاتب ابتدائی پسرانه و تمام معلمان مکاتب دخترانه و بخش بزرگی از کارمندان فرهنگی برخی از مؤسسات را زنان تشکیل میکردند. حتی بر طبق آمار منتشره از سوی منابعی که رویدادهای دهه هشتاد را در افغانستان هنوز به دیده تعصب می نگرند، هفتاد تا هشتاد درصد آموزگاران، در حدود ۵۰ درصد پزشکان (دوکتوران) و بیش از ۵۰ درصد پرسونل طبی اعم از نرسها، قابله ها و دواسازان در دهه هشتاد زن بودند که مجموعاً در حدود ۶۰ درصد را تشکیل میکردند. در واقع بیش از ۶۰ درصد کارمندان دولتی را بویژه در عرصه های فرهنگی و آموزشی زنان تشکیل میکردند که تا سالهای نخست دهه نود، وضع بدینمنوال باقی مانده بود. فکر میکنم برای تعصب و انکار از حقایق روشن، دیگر بسنده باشد. پردهٔ دود یا خاکبادهائی را که بوجود آورده بودند تا رویدادهای دهه هشتاد دیده نشود یا خیره و سردرگم دیده شود، باید دیگر فرو بنشینند!

کودکستانها و شیرخوارگاه ها:

مواظبت از کودکان، جایگاه با اهمیتی را در ردیف اقدامات اجتماعی حکومت در سالهای ۱۹۸۰ احراز نموده بود. اداره کودکستانها که در گذشته ها در چهارچوب سازمان زنان فعالیت محدودی داشت، در تحت سرپرستی وزارت تعلیم و تربیه به اداره مؤثر و کارا مبدل گردید. قبل از دهه هشتاد در کابل جمعاً چهار - پنج کودکستان و شیرخوارگاه برای خانواده های محدود صاحب امتیاز وجود داشت که دوتای آنها در شیرپور و مکروریان بکمک اتحاد شوروی ساخته شده بود. اینکه در ولایات چند کودکستان وجود داشته است، معلوم نیست. ولی در جریان این دهه، شبکه گسترده ای از کودکستانها و شیرخوارگاه ها نه تنها در شهر کابل (بیش از ۳۰۰ باب)، بلکه در شهرهای دیگر نیز، تأسیس گردید.

افزون بر کودکستانهای محل زیست، شکل جدیدی از آنها به نام کودکستانهای محل کار به تصویب شورای وزیران پا به عرصه وجود نهاد. شمار زیادی کودکستانهای محل کار در کلیه وزارتخانه ها، ادارات و مؤسسات عمده

تولیدی، اجتماعی و فرهنگی که مادران در آنها اشتغال داشتند، به مصرف ادارات و مؤسسات مربوط در تحت اداره و مراقبت اداره عمومی کودکانها تأسیس گردید. بانگهداری رایگان کودکان در این کودکانها، امکانات برای اشتغال زنان به کار و بویژه زنان بیوه، پرورش بهتر کودکان و زمینه استخدام گروه کثیری از زنان و دختران بحیث معلم در این مراکز، فراهم آمد.

شمار کودکانها و شیرخوارگاهها در سالهای پایانی دهه هشتاد به ۳۸۰ باب میرسید که ۲۲ هزار تن کودک از سه ماهه تا پنج - شش ساله در آنها نگهداری میشد و پرورش می یافت. این رقم درمقایسه به سالهای قبل از دهه متذکره، ده ها مرتبه فزونی داشت. در کودکانها بگونه معیاری برای پرورش هر ۲۰ تا ۲۵ کودک یک معلم و در شیرخوارگاهها برای نگهداری هر ۸ تا ۱۰ کودک یک معلم وجود داشت. در این مؤسسات دوشفت کار معمول بود. بدینقرار در حدود ۲۵۰۰ معلم در اداره کودکانها اشتغال بکار داشتند که همه ایشان مشتمل بر زنان و دختران بودند.

ابتکار گسترش شبکه کودکانها و شیرخوارگاهها و بویژه کودکانهای محل کار به تلاشهای پیگیر و خستگی ناپذیر همسرم کریمه کشتمند، رئیس کودکانها و شماری از بانوان و دختران فداکار بمنوان معاونان و همکاران وی، تعلق میگیرد که طی چندین سال کار با وقف و بی وقفه به این امر انسانی اشتغال داشتند. در اینجا نامهای شماری از ایشان ذکر میگردد:

کبریا علی	شفیقه نظامی
عالیه عثمان	کریمه عثمانی
شریفه کباری	نفیسه ایوب
عصمت رادمهر	روح افزا رحمانی
صالحه واصل	بلقیس شریفی
گلالی حمید	ظاهره احمدی
مهری همایون	شیمای عظیم

عالمه	نسرین دوست
نسرین	مارینا نثار
زهره	طاهره علی
گلالی غیور	سیمین
بلقیس سعیدی	ذکیه حقوق
حبیبه	شریفه
ماری	زاهده
ودیگران	رمزیه

با انجام کار مفید در این عرصه با اهمیت انسانی بوسیله همسر مکریمه کشتمند بیعت رئیس کوردستانها، در عین زمان یکی از آرزومندیهای بزرگ شخصی من نیز مبنی بر حمایت از کودکان و پرورش سالم آنان و ابراز دلسوزی و محبت با آنان، برآورده میگردد. همچنان، شایان یادآوری میدانم: یگانه سازمان جهانی که به کمکهای خود در این عرصه انسانی در آن سالهای دشوار ادامه داد و آنرا توسعه بخشید، یونیسف (صندوق حمایت از کودکان) وابسته به سازمان ملل متحد بود. یونیسف کمکهای باارزشی را از لحاظ تأمین شیرخشک، ادویه، سامان بازی و مقدار معینی غذای اطفال برای کوردستانها، مبدول میداشت.

با گسترش سریع شبکه کوردستانها، رشته جدیدی در مؤسسات تربیه معلمان در کابل و برخی از ولایات ایجاد گردیده بود که در آنها معلمان و کادرهای حرفه‌یی برای مؤسسات قبل از مکتب، آموزش و پرورش میدیدند. همچنان شمار زیادی از دختران در رشته اداره کوردستانها و تربیت طفل در اتحاد شوروی، بلغاریا و آلمان دموکراتیک (آلمان شرق) آموزش و پرورش یافتند. این کادرها به حیث مشاوران، نظارت کنندگان و همکاران معلمان در کوردستانها بر طبق برنامه‌های معین کار میکردند و همچنان در کورسهای کوتاه مدت شش ماهه و یکساله که برای دختران فارغ مکاتب ثانوی در تحت سرپرستی اداره کوردستانها ایجاد گردیده بود، تدریس مینمودند.

در چهارچوب اداره کودکانها شماری کلینیک صحنی وجود داشت که از وضع صحنی کودکان رسیدگی بعمل می‌آمد. در کلینیکهای متذکره شماری پزشک و دندان پزشک کار میکردند و در عین زمان به مادران درباره وقایه و تداوی فرزندان ایشان مشوره های لازم ارائه مینمودند.

تجلیل از اول جون بمثابه روز جهانی کودکان در دهه هشتاد به عنعنه پسندیده ای مبدل گردیده بود. این روز، هر سال با آمادگیها و شور و شوق فراوان، از سوی اداره کودکانها برگزار میگردد. بدینگونه این سازندگان جامعه فردا مورد توجه و محبت مقامات مربوط و خانواده ها قرار میگرفت.

تأسیسات پرورشگاه و وطن:

ملاحظه شمار زیاد کودکان بی سرپرست و آواره ناشی از شرایط ادامه جنگ تحمیلی در افغانستان، ضرورت آنها بوجود آورد تا پرورشگاهی برای ایشان تحت نام "وطن" ایجاد گردد. تأسیسات پرورشگاه وطن در آغاز در شهر کابل و سپس در برخی از ولایات نیز دارای کودکانها و شیر خوارگاه ها، مکاتب و لیلیه ها بود. در اینجا بگونه مثال، در خبر مؤرخ اول فبروری ۱۹۸۳ چنین میخوانیم:

«چهارمین پرورشگاه وطن توسط محبوه کارمل، رئیس پرورشگاه در شهر لشکرگاه مرکز ولایت هلمند، افتتاح گردید» (نقل از سالنامه ۱۹۸۳ - ص ۱۹۸).

در یک خبر دیگر (مؤرخ ۱۰ می ۱۹۸۳) در این رابطه چنین آمده است:

«س.ع. کشتمند، رئیس شورای وزیران، طی مراسمی باقطع نوار، بخش دوم پرورشگاه وطن را که شامل مکتب، لیلیه، پسران، کتابخانه مجهز و بخش صنایع شامل ۱۱ ورکشاپ تولیدی میباشد، در افشار (کابل) افتتاح کرد» (اقتباس از سالنامه ۱۹۸۳ - ص ۷۵).

در تأسیسات پرورشگاه وطن مسایل نگهداشت، آموزش و پرورش کودکان و نوجوانان با دقت و نظارت ادارات مسئول به پیش برده میشد و گردانندگان، معلمان و کارمندان آنها از میان زنان و دختران با احساس میهنپرستانه و دلسوزانه نسبت به سرنوشت کودکان بی سرپرست، انتخاب میگردد. بگونه مثال در اینجا از

برخی از ایشان نامبرده میشود: ظاهره سلام، نفس جهد، ملیحه صادقی، سائره سرخابی، لینا معلم و دیگران. ولی، درسرلوحه پرورشگاه وطن، نام و نقش محبوبه کارمل با خطوط درشت باقی میماند که بعنوان نخستین رئیسه آن، کارمؤثر سازماندهی ازسوی وی انجام گردید. پرورشگاه وطن در کابل وشعبات آن دربرخی از ولایات برای نگهداری، آموزش وپرورش کودکان خانواده های قربانی جنگ، خدمات قابل ملاحظه ای بانجام رسانید. از میان شاگردان مکاتب پرورشگاه، شمار زیادی جوانان با استعداد بعنوان متخصصان، کارمندان و کارگران شایسته و صالح به جامعه پا گذاشتند.

مسأله بهداشت:

اعمار بیمارستانها و کلینیکهای صحتی، وقایه صحت مردم و تداوی بیماران وظیفه تأخیر ناپذیر در نظام اداری حکومت شمرده میشود. درنخستین روزهای سالهای ۱۹۸۰ استفاده از بسترهای شفاخانه ها که در گذشته ها قسماً اجرتی بود و توزیع ادویه مورد نیاز برای بیماران داخل بستر، رایگان اعلام گردید. تجهیزات طبی بسیاری از بیمارستانها تجدید شد و شمار بسترهای برخی از آنها مانند شفاخانه های صدری، اطفال، جمهوریت و وزیراکبرخان درشهر کابل و شفاخانه های شهرهای دیگر افزایش یافت. شفاخانه چهارصد بستر کابل عملاً به ظرفیت یکهزار بستر ارتقا حاصل کرد. شماری بیمارستان و کلینیکهای عمومی جدید در کابل و برخی از ولایات اعمار گردید که میتوان از شفاخانه ۱۷۰ بستر توبرکلوز در کابل، شفاخانه دوصد بستر کارمندان وزارت داخله، شفاخانه مجهز نسائی و ولادی، ساختمان بانک خون مرکزی، کلینیک بیمه صحتی مامورین و کلینیک مرکزی در کابل و کلینیکهای برخی از ولایات یادآوری نمود. کارمندان و کارگران ادارات ومؤسسات دولتی از حق استفاده رایگان از بیمه های صحتی برخوردار بودند.

تدابیر عملی برای تداوی و کمک به معیوبین و معلولین جنگ و خانواده های قربانیان صرف نظر از آنکه برای کدام طرف جنگیده بودند، اتخاذ گردید. بخاطر وقایه و تداوی کودکان توجه خاصی مبذول میگردید و برای جلب همکاری

سازمان صحتی جهان و یونیسف بخصوص در این زمینه تلاش بعمل می‌آمد. بر شمار مراکز حمایه طفل و مادر در ولایات مختلف افزایش بعمل آمد.

کلینیک های صحتی و مؤسسات حمایه طفل و مادر قبل از دهه ۱۹۸۰ صرف بصورت نمونوی در چند شهر عمده وجود داشت، ولی در این دهه وجود آنها در همه یی نواحی شهری و در برخی از قریه های پر جمعیت، محسوس گردید.

در سالهای ۱۹۸۰ در مجموع انجام خدمات صحتی بگونه قابل ملاحظه یی گسترش یافت، مراکز صحتی جدید در مناطق تحت اداره دولت ایجاد گردید و سیستم تداوی سیار برای دهات و مناطق کوهستانی که به مراکز صحتی دسترسی نداشتند، بوجود آمد. شبکه ای از کلینیکهای صحتی گسترش یافت که مشتمل بود بر: کلینیکهای شهری، کلینیکهای دندان، مراکز صحتی در مکاتب، انجمنهای طبیی رهنمای خانواده، مراکز صحتی در مؤسسات تولیدی و مراکز حمایه طفل و مادر. شمار پرسونل متوسط طبیی که در کنار پزشکان و فارمیستها مشغول عرضه خدمات صحتی بودند، در سالهای پایانی ۱۹۸۰ به بیش از ۴۵۰۰ تن میرسیدند. مؤفقیتهای نسبی در عرصه گسترش خدمات صحتی در کشور نتیجه کار گروه بزرگی از دو کتوران، پرسونل طبیی و کارمندان با وقف اعم از مردان و زنان، در وزارت صحت عامه و دیگر مؤسسات طبیی افغانستان آن دوران بود که در شرایط دشوار بگونه خستگی ناپذیری کار میکردند. شمار شخصیتهای علمی و طبیی که در سالهای ۱۹۸۰ با ابراز فداکاریهای بزرگ کار میکردند، خیلی زیاد است و در اینجا صرف

بگونه مثال از برخی ایشان نام میبرم:

دو کتور سید هاشم هاشمی	دو کتور محمد ابراهیم عظیم
دو کتور محمد موسی وردک	دو کتور سید امیر زره
دو کتور عبدالعلی روستا	دو کتور کریمه رشیدی
دو کتور سهیلا صدیق	دو کتور عبدالحمید رحیمی

دو کتور گل محمد سوری	دو کتور ترینا
دو کتور چراغ علی	دو کتور عایشه امیر
دو کتور محمد محسن شفیعی	دو کتور معروف لطیف
دو کتور محمد آصف ایوبی	دو کتور محمد قاسم
دو کتور محمد شفیع روانی	دو کتور برنا آصفی
دو کتور رابعه حیاتی	و دیگران

ایشان در رشته های طبابت داخله، صدری، جراحی، اورتوپیدی، ولادی و نسائی، نورولوژی، روانی و رشته های دیگر حق استادی داشتند و روؤسای بخشهای خویش بودند. دو کتور محمد ابراهیم عظیم و دو کتور سیدامیر زره بعنوان وزرای صحت عامه به نوبت، مؤفقا نه کار کردند. پس از ایشان، نقش رهبری کننده دو کتور محمد نبی گامیار برای سالهای بیشتر دهه هشتاد در عرصه بهبود وضع بهداشت در کشور، بویژه شایان یاد آوری است که نام وی بعنوان وزیر صحت عامه مؤفق و دو کتور جراح با صلاحیت، در خاطره ها باقی میماند.

توجه به ورزش:

در این عرصه دو اداره بنامهای کمیته ورزش و تربیت بدنی و کمیته اولمپیک فعالیت داشتند. در رأس امور ورزش در سالهای هشتاد، غلام سخی حسنی، نصیر احمد و جمال افغان که خود دارای تحصیلات عالی و ذوق ورزشی در این رشته بودند، فعالانه کار میکردند. بخشهای گوناگون ورزش و بازیهای گروهی و اتلیتیک، بویژه ورزش باستانی و عنعنوی پهلوانی در سالهای متذکره بیش از پیش تقویت گردید. از گذشته ها پهلوانان نامداری در افغانستان وجود داشتند و در سالهای هشتاد نیز ورزش پهلوانی و پهلوانان کشور بگونه خاصی مورد احترام و حمایت قرار میگرفتند. در آن سالها شمار زیادی پهلوانان بوسیله استادان آن فن یا ورزش باستانی، پرورش یافتند که در میان استادان، معروفترین ایشان خلیفه ابراهیم پهلوان بود.

تیمهای ورزشی در بازیهای اولمپیک و بازیهای دوستانه در داخل و خارج کشور شرکت میورزیدند. گردانندگان امور ورزشی کشور در کنفرانسها و محافل ورزشی منطقوی و جهانی دعوت میشدند. کمیته ورزش حق العضویت افغانستان را در فدراسیونهای جهانی و آسیائی تادیه میکرد و کمیته اولمپیک کشور از سوی کمیته اولمپیک جهانی به رسمیت شناخته میشد.

در مکاتب، تربیت بدنی بعنوان یک مضمون تدریس میگردد و فعالیتهای عملی از سوی آموزگاران اداره ورزش به پیش برده میشد. رشته ورزش در مکتب مسلکی و در چهارچوب مؤسسات تربیت معلم در کابل و ولایات تدریس میگردد و فارغان آنها بعنوان آموزگاران آن رشته، در مکاتب ایفای وظیفه میکردند.

ورزش بعنوان جزئی از فرهنگ برابر کشور و بعنوان یک ذوق فرهنگی در راستای شعار "عقل سلیم در بدن سالم" تلقی میگردد. حکومت تلاش میورزید تا ورزش را به عادت روزمره مردم مبدل سازد، ولی در این راه بنابر عوامل گوناگون و از جمله سطح نازل زندگی، عدم دسترسی گروه های وسیع مردم به امکانات و تسهیلات ورزشی، عدم تأمین امنیت کامل برای شهروندان و عوامل دیگر، کمتر توفیق حاصل گردید. با آن، شور و شوق در میان جوانان بخاطر شرکت در بازیها تشکیل تیمهای ورزشی خلیها زیاد بود. همچنان تأسیس کلوبهای ورزشی بنامهای گوناگون ملی و میهنی و تجمع شمار کثیری از ورزشکاران در صفوف آنها، بگونه ای از جنبش ورزشی در کشور مبدل گردیده بود. سازمانهای اجتماعی و بویژه سازمان جوانان و اتحادیه های صنفی فعالیتهای مستقلی را در بخش ورزش انجام میدادند.

(فصل هفتم)

خدمات فرهنگی و هنری در دهه هشتاد

آنچه در این بخش از زندگی اجتماعی و معنوی مردم افغانستان طی سالهای ۱۹۸۰ رخ داد، فعالیتهای مهمی است که در زمینه های رشد فرهنگ و هنر انجام گردید. اثرات ماندگار در این عرصه، گسترده و پرتنوع بوده است که در وجود آثار و آفرینشهای فرهنگی و هنری امروزی برون مرزی نیز تبلور یافته است. در سالهای مورد بحث ما روشنگران، فرهنگیان و هنرمندان فزونی بوجود آمدند، پرورش یافتند و رشد کردند و در زندگی معنوی جامعه خویش منشأ فعالیتهای مفید اجتماعی گردیدند. شرایط بالنسبه مساعد، مشوقات، پشتیبانی و تسهیلاتی که از سوی حکومت برای این بخش از نخبگان کشور در دهه هشتاد فراهم آمد، در زمینه پدید آمدن آثار باارزش فرهنگی و هنری و فعالیتهای ایجاد گرانه ایشان از اهمیت بزرگی برخوردار است. در کمیته ها، ادارات و مؤسسات فرهنگی کشور در جریان سالهای متذکره، گروه بزرگی از کارمندان آگاه و روشن نگر و شخصیتهای فرهنگی کار میکردند و در راه اعتلای فرهنگ برپار کشور، تبلیغ ایده ها و اندیشه های میهنپرستانه و ترقیخواهانه و ارتقای سطح آگاهی سیاسی و اجتماعی مردم خدمت مینمودند.

قبل از سالهای ۱۹۸۰ در بسیاری از عرصه های فرهنگی صرف بعضی کارهای نمونوی و نمایشی صورت گرفته بود و این امر در مورد چاپ کتب و انتشارات، تحقیقات علمی، القاب هنری و هنرهای تیاتر و سینما، صدق مینماید. ولی در دهه هشتاد برپایه احساس و ضرورت، نهادهای فرهنگی در کشور هدفمندانه رشد و گسترش مییافت. از جمله، هنر موسیقی، هنر تیاتر و هنر سینما به چنان سطوح بلندی از توسعه و تکامل نسبی دست یافتند و شمار بزرگی از بهترین شخصیتهای

هنری و استادان هنر، چنان هنر آفرینی کردند که مایه افتخار دایمی کشور و مردم ما است. همچنان نسل نوینی از بهترین نویسندگان و شاعران، قلم بدستان و استادان در زمینه ادبیات پرغنائی ما ظهور کردند.

در دهه هشتاد، هزاران عنوان کتب مفید بچاپ رسید؛ برای نخستین بار اطلس رنگی کامل افغانستان از سوی اداره کار توگرافی و جیودوزی تهیه و چاپ گردید. در این سالها، تلاشهای عظیمی بخاطر حفاظت و غنای آرشیف ملی، موزیم های کابل، هده، غزنی و هرات و آثار گرانبهای طلا تپه بعمل آمد. بخشهای مهمی از آثار گرانبهاء منحصرآ تاریخی موزیم های هده و غزنی یا قبول فداکاریهای بزرگ از نابودی که در معرض تاراج برخی از گروه های مسلح مخالف دولت قرار گرفته بودند، جلوگیری بعمل آمد.

در رابطه به اشاعه و گسترش فرهنگ و هنر، ادبیات و آگاهی اجتماعی، آموزش و پرورش، دانش و تکنالوژی در کشور، در سالهای مورد بحث ما، شمار بزرگی از دانشمندان، روشنفکران و فرهنگیان، شخصیتهای علمی و فنی که غالباً د اتحادیه های مسلکی خویش گرد آمده بودند، کار عظیمی انجام دادند.

بمنظور توسعه خدمات فرهنگی و اطلاعات اخباری در کشور، برپایه وزارت اطلاعات و کلتور سابق چهار اداره جدید که از لحاظ عرصه کار و فعالیت اصلاً مجزا از هم بودند، ایجاد گردید. رادیو و تلویزیون، خود اداره مستقل خویش را داشتند؛ اداره طبع و نشر در عرصه چاپ کتب و انتشارات میپرداخت. اداره مستقل آژانس باختر بمثابة یک مؤسسه خبری بوجود آمد و کمیته دولتی فرهنگ و هنر تحت نام کلتور تأسیس گردید. کمیته دولتی اخیر الذکر که با صلاحیتهای وزارت تشکیل شده بود، خدمات فراموش ناشدنی برجسته ای را در عرصه رشد فرهنگی و شگوفائی هنرهای ظریفه در افغانستان، انجام داد. پیشرفتهای شایانی در عرصه های هنر تئاتر و هنر سینماگری و سینما توگرافی پدید گردید.

در سالهای ۱۹۸۰ شبکه های رادیویی و تلویزیونی در مرکز با ایجاد استدیوهای جدید و فرستنده های جدید امواج رادیویی کوتاه، متوسط و ماوراء کوتاه (اف-ام) توسعه یافت. برای نخستین بار، دستگاه های پخش برنامه های

رادیویی و تلویزیونی محلی که به زبانهای ملی مردم نشرات میکردند، در مراکز تمام ولایات کشور و شهرهای عمده ایجاد گردید. برغم اینکه از عصر استفاده از ماهواره ها برای پخش برنامه های تلویزیونی در جهان مدت زیادی نگذشته بود، ولی در کشور ما با وصف ناتوانی اقتصادی آن، از نخستین سالهای هشتاد امکانات برای اخذ برنامه های تلویزیونی خارجی و ارسال برنامه ها از مرکز به ولایات کشور از طریق ماهواره و دستگاه بزرگ گیرنده و فرستنده شمشاد در کابل، پدید گردید. از طریق ماهواره همچنان، تسهیلات برای انجام مخابرات بین المللی بوجود آمد.

بمنظور امکان پذیر ساختن مخابرات و مکالمات روزمره برای مردم در میان مناطق مختلف، سیستم خاص تلفونی بیسیم موسوم به تروپوسفیر، به کار گرفته شد. براساس این سیستم که سگنالها از طریق آن شفری میشد، امکانات استماع صحبت‌های مردم بوسیله رادیوها و وسایل دیگر، امکانپذیر نبود. این سیستم پیچیده و قیمتی تلفونی برای آن مورد استفاده قرار گرفت که راه دیگری وجود نداشت. زیرا صدها هزار مترسیم تلفون از جانب برخی از دسته ها و گروه‌بندی های مسلح مخالف جمع آوری و بعضاً تلف میگردید و درهرباری که تمدید میشد، همان سرنوشت قبلی تخریب آنها، درانتظار بود.

دراینجا در رابطه به کارهای مهمی که در دهه هشتاد در عرصه های فرهنگی و هنری انجام گردیده است، بگونه مشخص مطالبی ارائه میگردد:

کتابداری و کتابخانه ها:

این عرصه مهم در چهارچوب کمیته دولتی کلتور تحت اداره کتابخانه های عامه قرار داشت. برای چندین سال متوالی در دهه هشتاد، شخصیت برجسته سیاسی و فرهنگی محمد نعیم شایان، یک تن از پیش آهنگان و رهبران نهضت آزادیخواهانه کشور، وظیفه شریفانه سازماندهی فعالیتهای کتابخانه های عامه کابل و کلیه ولایات کشور را برعهده داشتند. در طی آن سالها، کتابخانه های عامه در برخی از ولایات که فاقد آن بودند، تأسیس گردید و کتابخانه های متذکره بمعنی واقعی کلمه در خدمت مردم قرار گرفتند و به مراکز مراجعه گروه هائی از مطالعه کنندگان آثار،

پژوهشگران و قلم بدستان مبدل گردیدند. برای آن کتابخانه ها، شمار زیادی از کتابهای جدید و چاپ قدیم خریداری گردید و کتابهای نایاب تاجائیکه میسر بود، جمع آوری و خریداری شد. همچنان بر پایه مصوبه شورای وزیران، کمیته دولتی طبع و نشر مؤلف گردید تا تدابیری اتخاذ نماید که چندین جلد از تمام کتابهای چاپ جدید و دیگر نشرات کشور و آثار طباعتی وارده در اختیار کتابخانه های عامه قرار بگیرد. بر پایه فیصله شورای وزیران کتابهای موجود در کتابخانه صدارت و بخشی از کتابهای کتابخانه ارگ، به کتابخانه عامه بفرض استفاده عامه سپرده شد. کتابهای موجود در کتابخانه های عامه بگونه دوامدار وقایه و صحافت میشدند و شرایط برای نگهداری بهتر کتابها با انجام کارهای ترمیماتی ساختمانهای کتابخانه ها بهبود می یافت.

بوسیله اداره کتابخانه های عامه، هر سال کورسهای آموزش کتابداری دایر میگردد، نمایشگاه های کتب برپا میشد، جراید دیواری تدوین میگردد و کانکورهای کتاب خوانی برگزار میگردد.

آرشیف ملی بمثابة مرکز تجمع و نگهداشت آثار و اسناد مهم تاریخی کشور از اهمیت استثنائی برای کشور برخوردار بود. در سالهای ۱۹۸۰ ساختمان و عرصه فعالیتهای آن گنجینه فرهنگی کشور با ایجاد الحاقات توسعه یافت، کتابهای چاپی و خطی گرانبها و با ارزش تاریخی و کمیاب بیشتر جمع آوری گردید. چنانکه برخی از آثار با ارزش بزرگ تاریخی و از جمله جلد سوم سراج التواریخ کاتب فیض محمد هزاره در آستانه برگزاری سمینار بخاطر تجلیل از شخصیت و آثار وی، دستیاب و زینت بخش آرشیف ملی گردید. شورای وزیران فیصله بعمل آورد که کتب تاریخی، اسناد اداری، فوتوهای تاریخی، کتب چاپی قدیمه و کمیاب و آثار دیگر مفید برای پژوهشهای تاریخی که در ارگ موجود بود، به آرشیف ملی و کتابخانه عامه کابل سپرده شود. چنانکه به شمار ۶۸۵ جلد کتاب نسخ خطی و اسناد تاریخی، ۹۱ جلد البوم حاوی ۸۰۰ قطعه فوتوی تاریخی و ۳۰۰ جلد کولکسیون از کتابخانه متذکره تحت نظر هیأتی علمی و اداری به آرشیف ملی انتقال گردید.

همچنان اقدامات برای صحافی و ترمیم کتابهای خطی موجود در آرشیف ملی برپایه اصول عتیق کتابداری انجام شد. از اسناد تاریخی فهرست کامل تنظیم و نسخه برداری گردید. از آثار و کتابهای خطی مهم، کمیاب و نایاب مکرو فیلم ساخته و بایگانی شد. در این راستا شایان یادآوری میدانم: شماری از مکرو فیلم های آثار قدیم و مهم که حاوی مطالبی در رابطه به افغانستان بود و ازسوی دوستی پژوهشگر به نام محمد حسین بهروز به من اهداء شده بود، درسالهای ۱۹۸۰ به آرشیف ملی سپرده شد. آرشیف ملی افزون براینکه مرکز مهم و با اعتباری برای پژوهشگران و دانشمندان شمرده میشد، بمنظور معرفی بیشتر آثار دست داشته و جلب علاقمندان به مطالعه و پژوهش هرچند زمانی نمایشگاهی از برخی آثار خویش دایر میکرد.

چاپ کتب و انتشارات:

درسالهای ۱۹۸۰ درزمینه چاپ و پخش کتابهای جدید علمی و فرهنگی، داستانی و تاریخی، مجلات و جراید توجه بخصوصی مبذول میگردد. آثار، عمدتاً به زبانهای فارسی و پشتو چاپ و نشر میگردد. شمار قابل ملاحظه روزنامه ها و مجلات درمرکز و ولایات به زبانهای فارسی و پشتو انتشار مییافت. همچنان جراید معینی به زبانهای ازبکی، ترکمنی و بلوچی نشرات داشتند وحتی به زبانهای نورستانی و پشه یی که خوانندگان آنها محدود بود، نشرات صورت میگرفت. البته کتابهای درسی مکاتب ابتدائی و کتابهای سواد آموزی به زبانهای مادری شاگردان به چاپ میرسید. برای چاپ کتب و نشرات موقوت و غیر موقوت مطابع دولتی درتمام ۳۰ ولایت کشور وجود داشت که بزرگترین و مجهز ترین آنها مطبعه دولتی کابل بود. این مطبعه از سالهای پیشین باقیمانده و فعالیت میکرد؛ ولی درسالهای هشتاد با نصب ماشینهای جدید تجهیز گردید و توسعه داده شد. مطبعه جدید طبع کتب که بکمک مالی کشور کانادا درسالهای قبل درپار کهای صنعتی پلچرخی پایه گذاری شده و به حالت زار بجا گذاشته شده بود، درسالهای هشتاد ازلحاظ ساختمانی تکمیل و با مونتاز ماشین آلات آن بکمک متخصصان آلمان

دموکراتیک فعال گردید. مطبعه حزبی که جدیداً اعمار گردیده بود، افزون بر انتشارات حزبی، درام چاپ کتابها و اسناد دولتی همکاری مینمود. افزون بر چاپ کتب جدید، تلاش بعمل میآمد که آثار کلاسیک تجدید چاپ گردد که از جمله میتوان از چاپ شهنامه فردوسی، مثنوی معنوی مولانا جلال الدین بلخی، دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، گلستان و بوستان شیخ سعدی، سراج التواریخ اثر کاتب فیض محمد هزاره، تاریخ بیهقی، طبقات ناصری و ده ها اثر دیگر نام گرفت. در این عرصه، بویژه نورالله تالقانی که زمانی رئیس مطبعه اردو و پژوهشگر در عرصه ادبیات کلاسیک بود و بعدها برای مدتی بعنوان رئیس کمیته دولتی طبع و نشر شورای وزیران ابقای وظیفه مینمود، کارهای باثمری انجام داد.

دراغانستان آنروز، شماری مطابع خصوصی وجود داشت، مانند مطبعه وارسته، مطبعه پشتنی، مطبعه هما، مطبعه کابل، مطبعه عنایت و مطابع دیگر. برغم اینکه در سالهای ۱۹۷۸-۱۹۷۹ ریشه های مطابع خصوصی را سوخته بودند، ولی در سالهای هشتاد باردیگر به فعالیت پرداختند که در زمینه چاپ و انتشارات بمیزان معینی فعالانه کار میکردند. در سالهای هشتاد برخی جراید شخصی و گروهی آزاد نیز در چهارچوب قانون مطبوعات انتشارات داشتند که بگونه مثال میتوان از هفته نامه نیمه آزاد "اخبار هفته"، جریده "آزادی" و شماری از جراید دیگر و نشرات جداگانه احزاب و سازمانهای سیاسی و اجتماعی نام گرفت.

در چهارچوب کمیته دولتی طبع و نشر شورای وزیران، مؤسسه انتشارات بیهقی فعالیت میکرد که بزرگترین مؤسسه نشراتی و وارداتی کتب و نشرات در کشور بود. از طریق این مؤسسه انتشاراتی سالانه بصورت متوسط ۳۵۰ عنوان کتاب به چاپ میرسید. البته این رقم شامل کتابهای چاپ شده بوسیله مطبعه حزبی، مطابع وزارت تعلیم و تربیه و وزارت تحصیلات عالی و مسلکی نبود که افزون بر چاپ صدها عنوان کتاب درسی و ممد درسی، به چاپ کتب ادبی و سیاسی نیز مبادرت میورزیدند. کتابهایی که از طریق کمیته طبع و نشر در طی یکسال دردهه هشتاد بجای میرسید بیشتر از شمار مجموع کتابهایی بود که طی یک یا دودهمه

کامل، قبلاً انتشار یافته بود. شاهد زنده و باعتبار در این زمینه محمد اکبر کرگر است که در این مورد مطالبی نوشته و بچاپ رسانده است.

افزون بر آن، سالانه بیش از یکهزار عنوان کتاب و پانزده هزار نشریه به زبانهای گوناگون و بویژه به زبانهای فارسی، انگلیسی و روسی برای فروش به کشور وارد میگردد. چاپ دائرة المعارف آریانا به زبانهای فارسی و پشتو ادامه داشت و هر سال چندین جلد آنها آماده چاپ میگردد. در کابل ۵ روزنامه سراسری برای داخل و خارج کشور، ۷ جریده و ۴۳ مجله به چاپ میرسید و در تمام ولایات نیز روزنامه ها، جراید و مجلات انتشار می یافت.

ژورنالیزم مترقی و روزنامه نویسی در سالهای هشتاد، مانند هر زمان و هر کشور دیگری بعنوان رشته اجتماعی - فرهنگی روشنگرانه از اهمیت و توجه بزرگی برخوردار بود. در این عرصه شماری از استعداد های درخشان تبارز کردند آنچه تا امروز آنانیکه در برون و تاحدود زیادی در درون کشور، خوب میتویستند، از اندوخته های علمی و فرهنگی دوران آن دهه مایه گرفته اند. در اینجا فهرست کوتاهی از شماری از ژورنالیستهای بنام آن دوران، برغم اینکه غیر کامل است، ارائه میگردد:

هارون یوسفی	دوکتور حیدر مسعود
عبدالله شادان	محمود بریالی
محمد دین زواک	لطیف پدرام
یحی هارون	صدیق رهپو
فرید ظریف	ظاهر طنین
فرید شایان	صدیق کاوون
بیرک احساس	سالم اسپارتک
فیاض نجمی	داؤد کاویان
حمید روغ	اسدالله کشتمند
عبدالرحیم رفعت	اکبر کرگر
فهم اداء	محمد اسماعیل فروغی

حمیدالله عیبی	آصف معروف
آصف خرمی	بیلا کاویان
حبیب الله مینیار	حسن نیر
ضیاء عبادی	بارق شفیع
شیرشاه ابوی	کریم حقوق
مصطفی نعیم	عالم افتخار
عزیز شمس	صفرخوار یکش
نبی دهستانی	جمال فخری
سرورماموند	کامله حبیب
نجی الله قاسمی	راحله راسخ
بسم الله اکبری	فرید سیفی
رحیم اوراز	ببی پاکتین
سلیم سلامت	طاهر ننگیالی
شاه محمود حصین	افسر رهبین
مختار ژوبین	ابراهیم عطائی
غوث خیبری	نجیبه هوتکی
غوث زلمی	محمد قبول
سرور انوری	ضیاءالله عزیز
جاوید جويا	اسماعیل محتور
خالد حافظ	امن افغانپور
صلاح الدین	نثار احمد بهین
اشرف شهکار	نجیب روشن
مجید صهبا	حسینہ نجمی
محمد عظیم شهبال	غلام سحی انور
...و دیگران	

خدمات شایسته ای که از سوی محمد اکبر کرگر، شاعر، نویسنده و پژوهشگر زبان و ادبیات پشتو، بعنوان رئیس کمیته طبع و نشر، در رابطه به چاپ و پخش آثار مفید از لحاظ کمی و با محتوی مرفعی انجام گرفت، نمیتواند فراموش گردد. این سیاست نشراتی از سوی کاوون توفانی شاعر و نویسنده زبان پشتو، پی گرفته شد.

همچنان شماری از ژورنالیستهای با استعداد در سالهای ۱۹۸۰ به زبانهای ازبکی، ترکمنی، نورستانی، پشه ای و بلوچی مینوشتند یا به زبان فارسی در نشرات ویژه برای ملیتهای تحت ستم پیشین همکاری مینمودند. از میان ایشان در اینجا چند تن را نام میبرم:

عبدالکریم نظر (ترکمن) مدیر مسئول مجله ملیتهای برادر،

شاه محمد محمد یازمر (ترکمن) عضو هیأت تحریر مجله ملیتهای برادر،

محمد رضاء مسکوب (هزاره) مدیر مسئول مجله غرjestان،

غلام صدیق نویسنده به زبان پشه ای،

شفیقه یارقین (ازبک) عضو فرهنگستان (آکادمی) علوم، نویسنده و

ژورنالیست،

دوکتور محمد یعقوب واحدی عضو فرهنگستان (آکادمی) علوم، نویسنده

به زبان ازبکی،

رحیم اوراز (ترکمن)، سناتور، نویسنده مسایل اجتماعی و اشرف عظیمی

نویسنده به زبان ازبکی.

در مجله های غرjestان و ملیتهای برادر، از شاه علی اکبر شهرستانی

(پروفیسور، پژوهشگر، عضو فرهنگستان علوم، استاد دانشگاه کابل، عضو هیأت

رئیس شورای انقلابی، معاون مجلس سنا)، دوکتور جلال الدین صدیقی (پروفیسور،

پژوهشگر، مؤرخ، استاد دانشگاه کابل) و حسین نایل (نویسنده، پژوهشگر، استاد

دانشگاه کابل، آکادمیسین فرهنگستان علوم) مقالات و مطالب تحلیلی با ارزش علمی

بچاپ رسیده است.

شمار زیادی از نویسندگان، نامه نگاران و شعرا تحلیلات، نگارشها، داستانها و اشعار اختصاصی نوشته و سروده اند که در مجلات متذکره انتشار یافته است و برخی از ایشان عبارتند از:

حسین فرمند	قربان علی همزی
ناصر رهیاب	متین اندخویی
پروین سینا	سیند ابراهیم بامیانی
عبدالرحمن بلوچ	کوه بابا
سلطان علی شتیلی	جلال نورانی
نیلاب رحیمی	حسین فخری
دوکتور عبدالله گشتمند	سهیلا حسرت
دوکتور اسدالله شعور	حیدری وجودی
غرجستانی	حضرت وهریز
یونس طفیان	نبی کاوه
دوکتور شمن الدین ظریف	حلیم یارقین
صدیقی	خدااینده
محمد ناصر نصیب	عبدالله مهربان
محمد هاشم انتظار اکرمی	عبدالحسین توفیق
پهوال	قدم علی نیکپی
محمد عوض نبی زاده	شیخ محمد عوض صادقی
سید عیشاه روستایار	عبدالسلام دهراد
	و دیگران

مجله "ملیتهای برادر" به زبانهای فارسی و پشتو نشر میگردد و دزهر شماره آن بخشهای معینی برای نشرات به زبانهای ازبکی، ترکمنی، بلوچی، نورستانی و پشه ای اختصاص داده شده بود. مجله "غرجستان" از سوی وزارت امور ملیتها تنها به زبان فارسی منتشر میشد. ولی مجله "جرگه" بصورت خطاطی به تیراژ بلند صرف به زبان پشتو از سوی وزارت قبایل و امور سرحدات به چاپ میرسید.

همچنان وزارت امورملیتها و وزارت قبایل و امور سرحدات، رساله‌ها و کتب نیز به زبانهای فارسی و پشتو، بصورت غیرموقوف چاپ و منتشر میکردند. چنانکه از سوی وزارت امور ملیتها انبری درباره شخصیت و آثار "مخدوم قلی"، از شخصیت‌های معروف تاریخی ترکمن به زبان ترکمنی چاپ شد و درباره شخصیت و آثار میرعلیشیر نوایی، وزیردانشمند و دانش گستر، شاعر و رجل برجسته فرهنگی و سیاسی عصر تیموریان هرات به زبان ازبکی به نشر رسید. بعنوان چند مثال دیگر میتوان از چاپ رسالتی بنامهای "جلی غرjestانی" از شاه علی اکبرشهرستانی، "فولکلور ملی هزاره" از دوکتور جلال الدین صدیقی و "سایه روشنی های هزاره" از حسین نایل نام برد. وزارت امور ملیتها، اسناد "جرگه سراسری ملیت هزاره" را به تیراژ دوازده هزار نسخه به چاپ رساند و نقشه مناطق هزاره نشین را که از سوی اداره کارتوگرافی و جیودوزی بوسیله کمیسیون بشمول نمایندگان فرهنگستان علوم و دانشگاه کابل ترتیب شده بود، قبل از برگزاری جرگه متذکره چاپ و منتشر نمود.

افزون بر انتشار روزنامه‌ها، جراید و مجلات موقوت و غیرموقوت معمول در ولایات به زبانهای فارسی و پشتو، وزارت امور ملیتها سرپرستی شماری از جراید را به زبانهای بومی مردم در برخی از ولایات برعهده گرفته بود؛ چنانکه:

جریده "یلدز" به زبان ازبکی در بلخ،

جریده "گوراش" به زبان ترکمنی در جوزجان،

جریده "سوب" به زبان بلوچی در نیمروز،

جریده "شنگک" به زبانهای نورستانی و پشه ای در کاپیسا،

جریده "بامیان" در مرکز هزاره جات، بامیان به زبان فارسی (هزارگی)،

منتشر میگردد.

در عرصه نشرات شایان یادآوری میدانم که از سوی حزب، فعالیت‌های گسترده ای انجام میگردد. روزنامه "حقیقت انقلاب نور" بعنوان ارگان نشراتی ح د خ، به تیراژ بزرگ و با کیفیت بالا همزمان به دو طبع فارسی و پشتو و همچنان مجله های "زندگی حزبی" و "مسائل بین المللی" انتشار می یافت. در سالهای هشتاد،

کتب و رسالات زیادی از سوی حزب به چاپ رسید. طی سالهای متذکره بیش از دوصد درسنامه آموزشی برای اعضای حزب، هریک به تیراژ یکصد هزار نسخه، طبع و توزیع گردید. انستیتوت علوم اجتماعی متناویبا در تحت رهبری دوکتور عبدالرحیم، عبدالسمیع غفاری و صنعت الله بسام، در عرصه نشراتی نیز فعالیتهای معینی را سازمان می بخشید.

در جریان این کار باثمر فرهنگی در کابل و ولایات، صدها تن از نویسندگان، نامه نگاران، وقایع نگاران، داستان پردازان و شاعران با استعداد پرورش یافتند و در آسمان فرهنگ و هنر مردمی خویش درخشیدند. در این میان، بویژه محافل و حلقات فرهنگی هرات، بلخ و بدخشان درخشش بخصوص داشتند و از لحاظ کیفیت و کثرت شمار نویسندگان و فرهنگیان خویش ممتاز بودند. ریشه های فرهنگ دوستی و فرهنگ پروری در ولایات متذکره چنان ژرف، گسترده و محکم بود که برغم دشواریهای سالهای ۱۹۹۰ و تحمیل سکوت و افول برمعنویت و مدنیت در کشور، تاکنون نهادهای فرهنگی پر بار آنها بگونه مخفی و علنی نه تنها پابرجا مانده، بلکه استعداد های نوینی نیز پرورش یافته است.

همچنان در سالهای متذکره در کشور، نهضت فرهنگی چشمگیری تحت عنوان انجمنهای فرهنگی ریشه گرفته بود و در حال گسترش بود. شماری از این انجمنها عبارت بودند از:

- انجمن فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی،
- انجمن فرهنگی خوشحالخان،
- انجمن فرهنگی رحمان بابا،
- انجمن فرهنگی هرات باستان،
- انجمن فرهنگی مولانا جلال الدین بلخی،
- انجمن فرهنگی کاتب فیض محمد هزاره،
- انجمن فرهنگی حکیم سنائی غزنوی.

از این میان، فعالیت انجمن فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی به رهبری سید منصور نادری، یکی از رهبران فرقه اسماعیلیه افغانستان و عضو هیأت رئیسه شورای

انقلابی، بیش از همه برجسته بود. این انجمن فعالیتهای گسترده فرهنگی را با برپائی همایشهای علمی و ادبی در زمینه شعر و ادب انجام میداد و مجله ماهانه وزینسی را نیز منتشر میساخت.

با ایجاد اداره جداگانه در زمینه طبع و نشر، شورای وزیران در پی آن بود که تغییرات بزرگ و کیفی برای نشر و پخش آثار خواندنی در کشور بوجود آید و عادت مطالعه در میان نسلهای جدید با سوادان تقویت گردد. ولی این تلاشها همیشه توأم با موفقیت نبود. زیرا کمبود منابع مالی و محدودیت امکانات تکنیکی افزون بر کارشکنیهای معین، مانع این آرزومندیها میگردد. من در این اندیشه بودم که بایستی هریک از زبانهای ملیتهای کشور و بویژه فارسی و پشتو مستقلانه رشد نمایند. من با چنان روحیه و اندیشه از بنیاد مخالف بودم که پیشرفت این یا آن زبان کند و حتی متوقف گردد تا زبان دیگری به پایه آن برسد و این بمعنی جلوگیری از رشد و گسترش یکی به قیمت بازماندن دیگری از توسعه و پیشرفت بود. از آنجا که در رابطه به مسأله زبان در افغانستان تجارب تلخ وجود داشت و برای اینکه از تکرار آن جلوگیری بعمل آید، فیصله بعمل آمد که روزنامه‌های عمده و بطور کلی مطالب اطلاعاتی با عین متن به دوزبان فارسی و پشتو انتشار یابد.

برغم اینکه در اینباره، قبل بر این اشاراتی بعمل آمده است، ولی بنا بر اهمیت مسأله زبان، بار دیگر به سخنان دیگر به این مسأله میپردازم. بعقیده من، این امر کمک میکرد تا بجای راه افتادن دعوایهای بیلزوم درباره فیصدی نشرات یا موضوعات در عین نشریه به این یا آن زبان، تمام مطالب به هر دو زبان پشتو و فارسی نشر گردد. همچنان سخنگویان هر دو زبان مساویانه از مطالب بیشتر انتشار یافته اطلاع حاصل میکردند و موضوعات مهم را بنابر نابلدی زبانی ناخوانده نمی گذاشتند. افزون بر اینکه چنین تجویزی دموکراتیک و منطقی بود، مخصوصاً برای رشد و لنکشاف زبان پشتو کمک میکرد و عادت مطالعه، سواد آموزی و نویسندگی به آن زبان را تقویت مینمود. ولی معلوم نشد که بنابر کدام عوامل یا مشوره نادرست کی ها، دوکتور نجیب الله از موقف خویش بعنوان رئیس جمهوری استفاده نمود و بدون ارائه دلایل منطقی بر شورای وزیران فشار وارد کرد که به

نشرات جداگانه پایان داده شود. بدینقرار، همان آش و همان کاسه باز گردانده شد و باردیگر دعوایهای فیصدیهای باین و بالا بمیان آمد و بموازات آن مسایل ملی و زبانی و تعصبات در این زمینه بالا گرفت.

آژانس اطلاعاتی باختر:

این اداره بعنوان مرکز خبرگزاری کشور در سالهای هشتاد بگونه جداگانه تشکیل گردید. اداره متذکره به جمع آوری و نشر اخبار و اطلاعات داخله از رویدادهای مهم سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی در کشور و از رخدادهای مهم بین المللی، میپرداخت؛ بیانیه ها و مصاحبه های مهم را بخش میکرد؛ تبصره ها و تحلیلات سیاسی مینوشت. بولتن خبری صبحانه اداره، حاوی خبرها و تبصره های خبرگزاریها و رادیوهای معتبر جهانی، از کیفیت خوبی برخوردار بود.

آژانس اطلاعاتی باختر با آژانسهای مهم بین المللی مانند رویتر، تاس، اسوشیتد پرس، فرانس پرس و دیگران ارتباطات اطلاعاتی و خبری تأسیس نموده بود و سهمیه های پولی خویش را بگونه منظم میپرداخت. این اداره اخبار و اطلاعات خویش را برای بخش و نشر در برابر حق الزحمه در اختیار رادیو، تلویزیون و روزنامه ها قرار میداد و تا حدود ممکن بیطرفی خویش را ذراخذ و بخش اطلاعات حفظ مینمود. در امر میدل کردن آژانس اطلاعاتی باختر به یک اداره با اعتبار، محمد داؤد کاویان، ژورنالیست، نویسنده و شاعر، بعنوان رئیس آن اداره بشایستگی خدمت کرد. در این اداره خبرنگاران و مبصرین مجرب کار میکردند و از جمله از قادرمل، معاون اداره و چند تن از خبرنگاران سابقه دار، مجید صهبا، حسن لیر و دیگران میتوان یادآوری کرد.

موزیم ملی:

موزیم ملی افغانستان، بعنوان مرکز مهم تجمع آثار گرانبهای فرهنگی و تاریخی، گنجینه عظیم میراث های کشور باستانی ما و معرف سیر تحول تمدن مردم

ما بود. این موزیم غنی با داشتن آثار از دوره‌های ماقبل تاریخ تا دوره اسلامی یکی از جالب‌ترین موزیمها در سطح جهانی شمرده می‌شد. ولی با اظهار تأسف که چه قبل از دهه هشتاد و چه پس از آن دستخوش بی‌مبالاتی‌ها، بی‌خردی‌ها و دستبرد‌ها گردید. چنانکه در سالهای ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ بنا به دستور حفیظ الله امین تمام آثار ذیقیمت موزیم از جایگاه محفوظ و اختصاصی خویش در دارالامان بیجا و بسته بندی گردید و به محل دیگری در شهر منتقل شد. عمارت تاریخی موزیم برای امور نظامی مورد استفاده قرار گرفت.

بملاحظه اینوضع، در نخستین روزهای سال ۱۹۸۰، آثار متذکره بوسیله هیأت‌های صاحب نظر و دلسوز فرهنگی و اداری فهرست بندی و با حفظ حداکثر احتیاط به جایگاه اصلی آنها پس از انجام کار ترمیماتی و اصلاحات مقتضی، انتقال شد و برای بازدیدها آماده گردید. همچنان بمنظور احتیاط، آثار منحصر به فرد طلا تپه پس از برگزاری نمایشگاه آنها در کوتی باغچه ارگ، تحت نظر هیأت با صلاحیت و مطمئنی به حفاظت گاه ارگ سپرده شد. آثار باقیمانده موزیم هده پس از دستبرد آن بوسیله گروه‌های مسلح به موزیم ملی در کابل انتقال گردید و آثار موزیم غزنی قبل از آنکه مورد دستبرد قرار گیرد، بطور محفوظ به موزیم متذکره انتقال داده شد.

در جریان سالهای ۱۹۸۰، از موزیم ملی و آثار آن که آئینه تمام نمای افتخارات تاریخی کشور بود، مراقبت و مواظبت جدی بعمل می‌آمد. شرایط نگهداری از آثار بر پایه معیارهای قبولشده علمی بهبود می‌یافت، آثار بگونه مستمر ترمیم، وقایه و پاک کاری می‌شد. فهرستهای آثار موجود، فوتوها و نمرات علمی آنها برون نویسی و بروی محفظه‌های آنها نصب می‌گردید. من موجب خورسندی خویش میدانم که در این عرصه نیز، مانند عرصه‌های دیگر فرهنگی، شخصاً با علاقمندی فراوان شرکت می‌کردم و در گشایش تالار آی خانم و گسترش تالار باختر در موزیم که براهمیت و غنای فرهنگی آن افزود، نیز سهم گرفتم. موزیم ملی افغانستان پیوسته مورد بازدید و ستایش علاقمندان عتیقه شناس، پژوهشگران، دانشمندان و مهمانان خارجی قرار می‌گرفت. بقرار معلوم بخش اعظم آثار گرانبهای

موزیم کابل و همچنان آثار باستانی کشور، پس از سالهای هشتاد از میان رفته است. در این باره اطلاعات زیادی پخش گردیده است و از جمله، مجله افغانستان (شماره اپریل ۱۹۹۴) نوشت: «در مناطق مختلف افغانستان کاوشهای غیرفنی و غیرمسلکی برای دستیابی به آثار باستانی انجام میگردد و به پاکستان به فروش میرسد. آثار موزیم کابل، هده و غزنی چپاول گردیده است.»

به سلسله توجهات بخصوص حکومت در زمینه حفاظت و مصئونیت آثار با اهمیت باستانی کشور، باری در سال ۱۹۸۲، هنگامیکه برادرم عبدالله کشتمند از افغانستان در یونسکو نمایندگی میکرد، وی همراه با امیر محمد جوینده رئیس باستان شناسی کمیته دولتی کلتور، پیشنهادی به آن مرکز علمی و فرهنگی سازمان ملل متحد بگونه رسمی بنمایندهای از حکومت ج د ا، ارائه دادند. در پیشنهاد تقاضا شده بود که از سوی کمیته ثبت آثار باستانی جهان وابسته به یونسکو، چهار اثر که عبارت بودند از: مجموعه آثار باستانی شهر هرات، مجسمه های بودا در بامیان، آثار آی خانم در کنار کوچه و مینار جام در غور بعنوان میراثهای فرهنگی بشریت شناخته شوند و مورد پذیرش قرار گیرند. برغم اینکه این پیشنهاد موجه تلقی گردید، ولی با تأسف جامعه عمل نپوشید. این اقدام هرگاه بهنگام اتخاذ میگردد، شاید از تخریب تندیس های منحصر به فرد بودا در بامیان، جلوگیری بعمل میآمد یا شاید هیچ تأثیری بر تصمیم لجوجانه و بیخردانه رژیم طالبان وارد نمی کرد. زیرا نه تنها یونسکو، بلکه وجدان تمام محافل آگاه فرهنگی افغانستان و جهان تکان خورد و از آنها بعنوان میراثهای گرانبهای فرهنگی بشریت دفاع بعمل آمد، ولی با تأسف سودی نه بخشید.

هنر تیاتر:

قدیمی ترین هنر تمثیلی در کشور تیاتر است که تاریخچه آن به بیش از یکصد سال میرسد. در این عرصه شمار زیادی از استادان این هنر زیبا و کهن برخاستند و تیاتر کشور را از مراحل ابتدائی آن که تیاتر بومی و سنتی بود و در سالهای پیشین صحنه تمثیل نامیده میشد، به سطح بالای هنر نمایشی ارتقا بخشیدند.

در این زمره از شخصیت‌های فرهنگی و هنرمندان شهیر تیاتر چون لطیف رشیدی، محمد علی رونق، استاد جلیا و استاد عبدالقیوم بیسد میتوان نام برد.

در سالهای ۱۹۸۰ توجه ویژه‌ای از سوی شورای وزیران بخاطر رشد و تکامل این هنر عالی مبذول میگردد. یکی از نشانه‌های این توجه، جلب همکاری استاد عبدالقیوم بیسد بعنوان رئیس کمیته کلتور بود که وی افزون بر رشته‌های دیگر فرهنگی به امر تکامل هنر تیاتر خدمات شایسته‌ای انجام داد. وی یکن از شخصیت‌های ممتاز هنر و فرهنگ کشور است.

در سالهای هشتاد، تلاش‌های زیادی بخاطر جلب نمایشنامه نویسان و ادابت نمایشنامه‌های کلاسیک برای تیاتر کشور انجام میگرفت. در نمایشنامه‌ها غالباً زندگی مردم بازتاب مییافت. برای جوانان نمایشنامه‌هایی بر روی صحنه می‌آمد و در همین راستا تیاترها در مکاتب پسرانه و دخترانه ایجاد میگردد. همچنان نمایشنامه‌هایی برای کودکان و نوجوانان به نمایش گذاشته میشد که شامل تیاتر گدیها نیز بود. عبدالحمید غیائی نمایشنامه نویس و کارگردان تیاتر کودکان نقش با اهمیتی در عرصه ایفا نمود.

وجود تیاتر قبلاً تنها در پایتخت مطرح بحث بود؛ ولی در سالهای هشتاد برای توسعه این هنر بزرگ اقدام شد و در وهله اول تیاتر در ولایات بلخ، هرات، کندز و فاریاب ایجاد گردید. همچنان برای همگانی ساختن بهره‌گیری از این هنر، نمایشنامه‌ها در تیاترهای سیار، در میدانها و پارکهای شهر کابل و بعضاً شهرهای دیگر اجرا میگردد.

بدینقرار، هنر تیاتر در سالهای هشتاد مورد توجه ویژه‌ای قرار میگرفت. در این سالها، عالیترین پارچه‌های تمثیلی هنری و نمایشنامه‌ها ایجاد شد. در تیاتر کابل، نمایشنامه‌های بزرگ از ساخته‌های هنر تیاتر کشور و ادابت شده از روی نمایشنامه‌های معروف جهانی، بازی میگردد. اداره هنر و ادبیات رادیو تلویزیون افغانستان به رهبری محمد اسماعیل فروغی نقش مؤثری را در امر اشاعه هنر تیاتر، ایفا مینمود.

هنرمندان معروف تیاتر عبارت بودند از:

عزیزالله هدف	حبیبه عسکر
فدامحمد عبادی	حمیده عبدالله
کریم شیون	انیسه وهاب
سردار محمد ایمن	میمونه غزال
حمید جلیا	مجنوبه جباری
علم	زرمینه عبادی
فهم سدوزی	مزیده سروژ
حاجی محمد کامران	یاسمین یارمند
مرتضی بایقرا	نیوتن
هما مستندی	و دیگران
خورشید	

روشنگری و پرورش

ذوق هنری از طریق را دیو - تلویزیون:

شمار زیادی از خبرنگاران، هنرمندان و فرهنگیان کشور در دهه هشتاد در مؤسسات رادیو و تلویزیون گردهم آمده بودند و بکارهای ایجادگرانه میپرداختند. شبکه رادیو و تلویزیون در سالهای مورد بحث گسترش یافت. رادیو ها و تلویزیونهای محلی برای نخستین بار در تاریخ کشور در تمام مراکز ولایات تأسیس گردید که افزون بر تنظیم برنامه های محلی در استدیوهای خویش، اخبار و نشرات سرتاسری کشوری را از طریق قمر مصنوعی (ماهواره) همه روزه دریافت میداشتند و پخش میکردند. افزون بر آن، برای آنها از طریق پوست هوایی پیوسته کستهای ثبت شده برای پخش تلویزیونی از کابل فرستاده میشد.

تلویزیون مرکزی در شهر کابل از طریق دستگاه مارس و سپس شمشاد که از طریق چند کانال ماهواره در ارتباط دائمی بود، به پخش و تبادل اطلاعات معین با

برخی از مراکز اطلاعاتی جهانی با همکاری تلویزیون مسکو میپرداخت. انجام مخابرات بین المللی از طریق این دستگاه، گسترده و سهل شده بود.

استدیوهای موجود تلویزیون و رادیو کابل توسعه یافت و از لحاظ تخنیکی تجهیز گردید. استدیوهای کامپلکس جدید رادیو و تلویزیون و افغان فلم در مطابقت با نیازمندیهای معاصر در کابل و استدیوهای تلویزیونی در ولایات تحت ساختمان قرار گرفت.

رادیوی کابل در چندین برنامه، شب و روز به زبان های فارسی و پشتو به نشرات میپرداخت و به چندین زبان خارجی نیز نشرات داشت. مجموع نشرات رادیوی متذکره در شبانه روز به ۵۵ ساعت میرسید.

در رادیو برنامه های متنوع اطلاعاتی، تفریحی، تبلیغی، ترویجی، تئویری، توضیحی، هنری و ادبی پخش میگردد. نظریات مردم و صاحب نظران انعکاس مییافت، با نمایندگان افشار گوناگون مردم مصاحبه ها انجام میگردد، سرویسهای خبری بگونه منظم اجرا میشد، درباره سیاست مصالحه ملی نشرات صورت میگرفت و نظریات رهبران احزاب سیاسی به نشر میرسید. همچنان داستانهای دنباله دار بخوانش گرفته میشد و موسیقی پخش میگردد.

تلویزیون کابل دارای ۶۰ برنامه جالب بود و بگونه متوسط ۶ ساعت در شبانه روز نشرات داشت. پخش اخبار مصور، راپورتاژها، برنامه های میز گرد و مصاحبه های سیاسی، فرهنگی و هنری و موسیقی مصور اجزای برنامه های روزانه را تشکیل میکرد. همچنان تلویزیون، خود به تولید برنامه های رنگارنگ هنری و موزیکال و آهنگهای موسیقی در استدیوهای خود و خارج از آن میپرداخت؛ فلمهای داستانی و مستند تولید میکرد و برنامه های تیاتر تلویزیونی میساخت و به نمایش میگذاشت. افزون بر برنامه های رنگین ابتکاری که به برخی از آنها اشاره گردید، گردانندگان تلویزیون فلمهای هنری و سریالهای فلمی را با همکاری افغان فلم دوبله یا بگونه زیبایی ترجمه و پخش میکردند.

قابل تذکار میدانم که از طریق رادیو و تلویزیون، برنامه های علمی، صحی، آموزشی و پرورشی نیز انتشار مییافت. همچنان برنامه های روشنگرانه رادیو -

تلویزیون، تعلیمی و تربیتی که به همکاری وزارت تعلیم و تربیه تهیه و گردانندگی میشد، مشتمل بود بر تدریس سواد آموزی، رهنمائی آموزگاران و تبلیغ نصاب تعلیمی جدید.

هدف از تذکرات بالا اینست که گفته شود روال عادی زندگی در کشور در سالهای ۱۹۸۰ بوسیله رادیو و تلویزیون بازتاب مییافت و این وسیله مهم، یکسره در خدمت تبلیغات حزبی و دولتی قرار نداشت؛ برغم اینکه با نشر بیانیه های طولانی رهبر حزب و دولت و برخی برنامه های بی لزوم سیاسی و مبالغه آمیز، بعضاً نشرات خصلت خسته کننده بخود میگرفت. ولی بطور کلی، برنامه های رادیو و تلویزیون جالب، آموزنده و سرگرم کننده بود. در رادیو و تلویزیون، آرشیف بزرگ و غنی بویژه در عرصه موسیقی وجود داشت که از اهمیت بزرگی برخوردار بود و بگونه روز افزونی غنای بیشتر می یافت.

شایان یادآوری میدانم که طی سالهای هشتاد، شمار قابل ملاحظه یی از برنامه سازان، خبرنگاران، نطاقان، هنرمندان و گردانندگان با سطح آموزش بلند و در جریان کار پرورش یافتند و دراستدیوهای رادیو و تلویزیون کابل به کارهای مفید و ایجادگرانه در یک سطح بلند فرهنگی پرداختند. شمار این شخصیتهای روشنگر زیاد است و در اینجا صرف از برخیها تاجائیکه حافظه کمک مینماید یادآوری هائی صورت میگیرد که عبارتند از:

زهره رهگذر	کریم روئینا
محمد اسماعیل فروغی	شفیقه حبیبی
عبدالله شادان	فهمیم سدوزی
فرید شایان	لطیفه قریشی
دوکتور سلام جلالی	سیما شادان
ذکیه کهزاد	جمیله زمان انوری
مینہ بکتاش	ثریا خادم
سهیلا اصغری	زرغونه (برنامه های کودکان)

نی کو شا	هارون یوسفی
زرغونه ژواک	غوث زلمی
نورالله بورگان	امان الله اشکریز
هاشم پکتیانی	نبی پاکتین
تورپیکی سنگین	حسن شیرزی
ابراهیم خیل	احمدشاه
زرغونه رسا	علی محمد صادقیار
ظاهر تو تاخیل	نجیب الله شفقیار
خان آقاسرور	غتی خاوری
آزمون... و دیگران	ملال

از آنانی که در اینجا نام گرفته شد غالباً در روی پرده های تلویزیون دیده و از روی امواج رادیو شنیده میشدند. همچنان در عقب صحنه نیز شماری از برنامه سازان، فلمنامه و نمایشنامه نویسان، آهنگسازان، تصنیف سازان، عکاسان، کمره بدوشان، رژیسوران، دایرکتران، گردانندگان، انجنیران، میخانیکها، کارمندان و کارگران وجود داشتند که خدمات شایسته ای انجام میدادند. در اینجا صرف از چند تن محدود از کارکنان فنی یادآوری میگردد: که عبارتند از:

شبدالواسع وثیق	نورالله صیفی، کمره مین
- رئیس رادیو و تلویزیون،	عطاءالله صدید، کمره مین
سید نعیم - رئیس رادیو	سمع نجوا، کمره مین
احمد فاروق زرنگ، کمره مین	حیات الله حیاتی، کمره مین
عبدالحکیم خلیق	عبید ورکزی، کمره مین
- معاون تخنیکی رادیو	صدیق حلیم، کمره مین
تلویزیون	و دیگران ...

سینماگران و فلم سازان:

از سالهای پیشین برای دهه هشتاد، در این زمینه نیز میراث بزرگی باقی نمانده بود و در طی دهه متذکره نیز بفاخر کمبود منابع مالی به گسترش این عرصه مهم هنر، بگونه ایکه شایسته و بایسته بود، پرداخته نشد. ولی در نتیجه تلاشهای پیگیر شماری از سینماگران جوان کشور که در رأس شخصیت فرهنگی معروف، انجنیر لطیف قرار داشت، استدیوی افغان فلم که صرف برای تولید شماری محدود فلمهای مستند و اخباری ساخته شده بود، برای تهیه بهترین فلمهای هنری در مقیاس کشور و در مقایسه با سطح رشد هنری آن دوران نیز بکار گرفته شد. انجنیر لطیف که کارگردان چیره دست و افزون بر آن فلمساز و شاعر هم است، نه تنها سینمای افغانستان را در دهه هشتاد رونق بخشید، بلکه در امر پرورش چهره های جوان و مؤفق سینما در کشور سهم با اهمیتی ادا کرد. ولی هنگام صحبت از سینما، سینماگری و فلمسازی نمیتوان نقش پیشگام رفیق یحیایی - فلمنامه نویس و هنرمند با استعداد کشور را فراموش کرد. همچنان نقش برجسته سینماگران، فلم سازان، کارگردانان و هنرپیشه های سینمایی شایسته دیگر آن دوران در امر معرفی، رشد و تکامل صنعت فلمگیری و هنر سینماگری هرگز نمیتواند فراموش گردد، مانند:

انجنیر لطیف.	صبور توفان
سعید ورکزی	نعمت آرش
سلام سنگی	ولی لطیفی
توریالی شفق	موسی رادمنش
عزیزالله هدف	جلال پیروز
کریم شیون	واحد نظری
صدیق برمک	و دیگران

برخی از چهره های معروف دیگر سینمای افغانستان در دهه هشتاد عبارت

بودند از:

مهدی دعاگوی	سید وزیر ساویز
فقیر نبی	همایون مروت

عارف	ناصر عزیز
حاجی محمد کامران	جبار بریال
خاطره	عباس شبان
فریما	حدیث الله شعبان
هما مستمندی	جوانشیر حیدری
حمیده عبدالله	ناصر اخلاص
حبیبه عسکر	عبید ورکزی
عادلہ حریم	نورهاشم حبیب
رابه بلخی	عبدالخالق هلیل
و دیگران	قاسم یوسف زی

مصارف تولید بسیاری از فلمهای هنری از بودجه دولتی پرداخته میشد و بدینگونه در جریان تولید فلم، سینمای تجربی نیز بوجود آمد و سینماگران جدیدی پا به عرصه این هنر گذاشتند. افغان فلم دارای آرشیف غنی از فلمهای مستند و اخباری بود که گنجینه مهم اطلاعاتی شمرده میشد. درحالیکه آرشیف متذکره بگونه فزاینده بی غنی تر میگردد، شرایط بخاطر حفظ آنها بهبود می یافت.

بدینقرار، افغان فلم درسالهای هشتاد به تولید فلمهای مستند، اخباری، هنری و کارتونی میپرداخت و برای تلویزیون و سینماهای کشور ازخارج فلم وارد مینمود. افغان فلم با برخی از مؤسسات فلمسازی کشورهای همسایه، جمهوریهای آسیای میانه و بویژه کمپانیهای فلم برداری و پخش فلمهای هندی مناسبات خوبی تأسیس نموده بود. در افغانستان آنروز فلمهای هندی بینندگان زیادی را بسوی خود جلب میکردند. پس از آن، فلمهای ایرانی، امریکائی، ایتالوی، فرانسوی و روسی مورد توجه و علاقمندی تماشاچیان سینما قرار میگرفت.

فلمهای هنری که درسالهای مورد بحث در چهارچوب افغان فلم تولید گردید از لحاظ هنری و فنی در سطح بالنسبه بلندی قرار داشت و عمدتاً بازتاب دهنده گوشه هائی از زندگی مردم و رویدادها و فجایع ادامه جنگ در کشور بود.

بطور کلی تولیدات هنری افغان فلم، ابتکاری و حتی ماورای انتظارات مردم بود و بدینلحاظ علاقمندان و بینندگان زیادی را بسوی خود فرا میخواندند. مؤسسه جدید فلمسازی بنام شفق فلم در سال ۱۹۸۲ تأسیس گردید و علاقمندان و دست اندرکاران دیگر در این عرصه هنر، آمادگیهای خویش را برای تولید فلمهای هنری ابراز میداشتند. بدینقرار صنعت فلم سازی و سینماگری درسالهای پایانی دهه هشتاد به سرعت رشد میکرد و گسترش مییافت که بنا بر رویدادهای بعدی از بنیاد برانداخته شد.

هنر موسیقی:

موسیقی و آواز خوانی کهنترین هنر در افغانستان شمرده میشود و پیوسته بخشی از زندگی معنوی مردم را احتوا کرده است. درسالهای ۱۹۸۰ برای تولید پارچه ها و آهنگهای موسیقی دو اداره، یکی در چهارچوب کمیته دولتی کلتور و دیگری در رادیو تلویزیون فعالیت میکردند. هردو، موسیقی پرغنای کلاسیک کشور را اجرا و رونق میبخشیدند و ترانه های فولکلوریک وطن را جمع آوری و هارمونیزه میساختند. آهنگهای جدید میهنی و حماسی فراوان ساخته میشد و کنسرتها بمناسبتهاى مختلف برپا میگردد. گروه های هنری موسیقی درمکاتب ایجاد میگردد و گروه های هنری آزاد به فعالیتهای وسیع میپرداختند.

اداره موسیقی در رادیو تلویزیون بیشتر مصروف تولید پارچه ها، ترانه ها و آهنگهای موسیقی زنده برای بخش از طریق رادیو و تلویزیون بودند. اداره انکشاف موزیک در چهارچوب کمیته دولتی کلتور (فرهنگ و هنر) به رهبری هنرمندی پرآوازه استاد حفیظ الله خیال و استاد عبدالوهاب مددی، هدف خویش پژوهش درباره موسیقی اصیل، کلاسیک و محلی کشور و درباره انواع سازها و آلات موسیقی وطنی را قرار داده بود. این اداره همچنان آهنگهای جدید میساخت و در رابطه به اصلاح و بهبود هنر موسیقی در کشور کار میکرد. درجنب این اداره مکتب موزیک تأسیس شده بود که در آن موسیقی معاصر و موسیقی کلاسیک تدریس میگردد. دربخش کلاسیک شماری از استادان موسیقی هند نیز همکاری

میکردند. از میان شاگردان علاقمند و با استعداد مکتب موزیک شماری از بهتری موزیسینها، آهنگسازان، نوازندگان و سرایندگان ظهور کردند.

در سالهای متذکره برخی از سازمانهای اجتماعی و برخی از ادارات و مؤسسات دولتی و خصوصی گروه های هنری را تشویق و پشتیبانی میکردند. سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان دارای بخش اختصاصی موسیقی بود. شماری از آهنگسازان، تصنیف سازان، نوازندگان و آواز خوانان مشهوری در جنب آن رشد کردند و به شهرت رسیدند، چون:

امیرجان صبوری	شریف ساحل
نجیب رستگار	شریف غزل
وجیهه رستگار	وحید قاسمی
فرید رستگار	و دیگران

اداره موسیقی رادیو و تلویزیون بیش از همه، شمار زیادی از استعدادهای جوانه و درخشان موسیقی پاپ را در جامعه هنری مبارز ساخت، چون:

اسد بدیع	سلما
فرهاد دریا	پرستو
احمد ولی	رحیم مهریار
وحید صابری	افسانه
نغمه	سیما ترانه
منگل	هنگامه
حیدرسلیم	احسان امان
رحیم جهانی	احمد ظاهر و دیگران

آهنگسازان و آواز خوانان برجسته و غزلسرا در امر معرفی و تکامل هنر موسیقی کشور نقش مهمی بازی کردند چون:

دوکتور صادق فطرت	ظاهر هویدا
(ناشناس)	رحیم ساریان
مسحور جمال	احمد مرید

عبدالوهاب مددی	نجیب رستگار
امیرجان صبوری	جواد غازی یار
نصیم پوپل	و دیگران
فرهاد دریا	

البته استادان هنر موسیقی کلاسیک چون: استاد محمد حسین سرآهنگ، استاد رحیم بخش، استاد نتو، استاد یوسف قاسمی، استاد مهوش، استاد هماهنگ، استاد محمد هاشم، استاد محمد آصف طبله نواز، استاد محمد عمریاب نواز، استاد اول میر و دیگران در آسمان هنر موسیقی کشور در سالهای هشتاد نیز، میدرخشیدند. برای نخستین بار در دهه هشتاد، برخورد شایسته در برابر آوازخوانها و موسیقی نوازان محلی صورت گرفت. در آن سالها کنسرت‌های پیهم فردی و جمعی سراینده‌گان محلی از طریق رادیو و تلویزیون بخش میگردید. در این بخش موسیقی فولکلوریک و ذوقی، نوازندگان و سراینده‌گان معروفی در میان توده‌های مردم از محبوبیت بزرگی برخوردار بودند، چون:

بیلتون	حمیدالله چاریکاری
فیض کاریزی	حاجی سیف الدین
صفدر توکلی	قدیر استالفی
باز گل بدخشی	گل محمد استالفی
بنگیچه	گل زمان
زمان شوقی	ملنگ نجرابی (زیر بغلی نواز)
عالم شوقی	و دیگران

استاد سلیم سرمست آهنگساز معروف، افزون بر معرفی هنر معاصر موسیقی در افغانستان، شمار زیادی از ترانه‌ها و آهنگهای فولکلوریک کشور را هارمونیزه کرد. محمد حسین آرمان، خواننده، گیتارنواز تحصیل کرده و استاد موسیقی، خدمات قابل ملاحظه‌ای در امر معرفی موسیقی جدید در کشور ایفا کرد. همچنان استاد ننگیالی ترمپت نواز، آهنگهای پرشوری میساخت. آواز گیرای ترمپت او در ساخته‌های موسیقی فضل احمد نینواز و آواز خوان افسانوی احمد ظاهر که

جای ایشان در آسمان هنر موسیقی افغانستان برای همیشه خالی خواهد ماند، کماکان در گوشه‌های مردم هنر پرور افغانستان طنین انداز است.

توجهات نمونه وار

در رابطه به فرهنگ مردم و هنرهای زیبا:

در دهه هشتاد برای نخستین بار نمایشگاه دائمی نقاشیها بنام گالری ملی در یکی از تعمیرات تاریخی و زیبایی در شاه دوشمشیره ولی شهر کابل، نگارستان غلام محمد میمنگی و گالری هنرهای زیبا در دانشکده ادبیات دانشگاه کابل، تأسیس گردید. در کار ایجاد و تنظیم این گالریها، رفیق یحیایی نقش فعالی ایفا نمود. در چهارچوب سازمان فرهنگی میمنگی کورسها برای آموزش نقاشی، خطاطی و خوش نویسی، میناتور کاری، طراحی و رسامی کار تونی گشایش یافت. مرزبان و هژرشینواری کارتون‌نویسهای با استعداد و غرمی، حسینی و تمیم رها خطاطان ماهر بودند.

خانه های فرهنگی و مراکز فرهنگی در بخشهای مختلف شهر کابل و در برخی ولایات بوجود آمد که در آنها کنسرتها، نمایشات آثار نقاشی و رسامی و محافل فرهنگی چون: محافل شعر و موسیقی، بزم شعر و غزل، گفت و شنود، شعرخوانی، قصه خوانی و فکاهی خوانی برپا میگردد.

جمع آوری فولکلور ملیتهای مختلف افغانستان بعنوان یک وظیفه مهم در برابر جامعه فرهنگی کشور قرار داشت. اداره ای بنام فرهنگ مردم در کمیته کلتور، پژوهشهای علمی را در زمینه فرهنگ و فولکلور شفاهی اقوام و ملیتهای کشور انجام میداد؛ عنعنات، سنن، رسوم و رواجهای مردم را بررسی و ارزیابی میکرد؛ ضرب المثلهای، متلهای، چیستانها، قصه های تاریخی، افسانه های کهن و سرودهای عامیانه را جمع آوری مینمود؛ درباره میله های باستانی، نوروز و اعیاد، درباره پهلوانی در فرهنگ مردم و درباره تاریخچه کاکه ها و عیاران در کشور به گرد آوری اطلاعات میپرداخت.

در دهه هشتاد پیدایش و گسترش ادبیات مترقی و انساندوستانه از لحاظ شکل و محتوا مورد توجه ویژه قرار میگرفت. در آن سالها اشکال جدید نویسنده‌گی پا به عرصه وجود نهاد و کار ادبی بزرگ انجام گردید. شمار بزرگی از شخصیت‌های ادبی و فرهنگی، نویسندگان، شاعران، قصه نویسان، فرهنگ شناسان، داستان سرایان، نمایاننامه نویسان و فرهنگیان جوان ظهور کردند و راه درخشان پویندگی و باروری ادبیات نوین را مؤفّقانه پیمودند. بوسیله نهاد های متناسب و شخصیت‌های فرهنگی از جمله در وجود اتحادیه نویسندگان و شاعران افغانستان در زمینه های نویسنده‌گی، نقد ادبی، ترجمه بدیعی، مقاله نویسی، فلمنامه نویسی، شعر سرائی، روزنامه نگاری و رادیو ژورنالیزم و عرصه های دیگر ادب و هنر آفرینی پیشرفتهای چشمگیری روی داد. اتحادیه متذکره جریده قلم و مجله ژوندون را بعنوان از گانه‌های نشراتی و ادبی خویش به دو زبان فارسی و پشتو انتشار میداد که نقش رهنمود دهنده ای را در عرصه های آفرینش هنری و نویسنده‌گی ایفا میکردند. در آن سالها نویسندگان، داستان پردازان، سخنوران و سخنسرایان نستوهی به کار ایجاد گرانه میبرداختند و امروز مایه افتخار جامعه روشنفکران افغانستان هستند، چون:

واصف باختری	محب بارش
سلیمان لایق	عبدالله نائبی
دوکتور اکرم عثمان	بارق شفیعی
رهنورد زریاب	صدیق کاوون
سیوژمی زریاب	حسین فخری
لطیف ناظمی	امین افغانپور
دوکتور اسدالله حبیب	بیرنگ کوهدامنی
پویا فاریابی	رازق فانی
محمد اکبر کرگر	لیلا صراحت
قهار عاصی	جمیرا نگهت دستگیرزاده

عنايت پژوهان گرداني	شفیقه یارقین
میر اسمعیل مسرور نجیمی	دستگیر پنجشیری
امین رنجور	کریم میثاق
عبدالاحد اداء	قتیل خوگیانی
دستگیر نایل	قدیر حبیب
عالم افتخار	فاروق عطائی
قدیر حبیب	بیرک ارغند
زرین انزور	حشمت حسینی
سیدجان ملال	نعمت حسینی
پروین ملال	لیلا کاویان
افضل تکور... و دیگران	فاروق فردا

پیشرفت‌هایی که در سالهای اخیر در عرصه ادبیات، شعر و داستان در خارج از کشور رخ داده است و آثار با ارزشی که از سوی نویسندگان کشور در خارج و عمدتاً در ایران، پاکستان و تاجیکستان به چاپ رسیده است، نمایانگر سطح رشد بالنسبه بلند فرهنگی در دهه هشتاد می‌باشد. غالب شاعران و نویسندگان امروزی در خارج از کشور در زمینه آفرینش‌های هنری خویش از سالهای متذکره مایه گرفته اند. همچنان تحلیل‌گران، وقایع نگاران، ترجمانان، روزنامه نگاران، گزارشگران، مقاله نویسان، جریده نگاران و نویسندگان مسایل اطلاعاتی و اخباری برون مرزی امروزی که خوشبختانه شمار ایشان زیاد است، دارای پیشینه ها و پیوندهای عمیق فرهنگی با دهه هشتاد افغانستان هستند.

اتحادیه هنرمندان که در جهت متحد ساختن و بسیج تمام هنرمندان شورویخاطر گسترش و پیشرفت هنرها بوجود آمده بود، در راه تحقق شعار "هنر در خدمت مردم" نقش بزرگی ایفاء نمود. در زمینه هنریکتر تراشی و نقاشی گام‌های استواری به پیش گذاشته میشد. استاد غوث الدین (رسام) نقاش چیره دست کشور در نخستین سالهای ۱۹۸۰ نقش آفرینی میکرد و نقاشان جوان مانند اسلم اکرم،

تیمورشاه فاروق، حیات الله حیاتی و دیگران به کار آفرینش هنری می پرداختند. هنرزیبای میناتوکاری به سبک استاد کمال الدین بهزاد که زادگاهش هرات باستان است، بوسیله استاد مشعل هنریار و شاگردان وی دنبال میگردد.

درسالهای هشتاد به احترام از مقام والای استادان سخن و ادب، تاریخ نگاران و پژوهشگران، دانشمندان و فرهنگیان پیشین کشور محافل یاد و بود، همایشهای علمی و جلسات فرهنگی برپا میگردد. بگونه نمونه از برخی از آنها در زیر یادآوری میگردد:

برگزاری همایش علمی بمناسبت هزارم سال تولد شیخ رئیس ابوعلی

سینای بلخی، حکیم گرنامه و دانشور بزرگ مشرق زمین.

برپایی دهه تحقیق درباره شخصیت، آثار و عصر امیر علی شیر نوائی،

شخصیت بزرگ تاریخ کشور.

راه اندازی همایش بمناسبت ۱۲۵ سالگی تولد مؤرخ شهیر کشور، کاتب

فیض محمد هزاره، پژوهش درباره آثار و شخصیت علمی و سیاسی وی.

همایش بزرگداشت از شخصیت خالد برمکی به تقریب هزار و دوصدمین

سال وفات آن دولتمرد بلندآوازه، دانشگستر و فرزند گرنامه خراسان

زمین که در عصر خلفای عباسی میزیست و ارکان حکومت بغداد در دست

او و خانواده با فضیلتش میچرخید.

همایش درباره شخصیت و آثار خوشحال ختک، شاعرزبان پشتو و مبارز

خلق پشتون.

تجلیل از پنجد و مین سال تولد ظهیرالدین محمد بابر، شخصیت علمی و

فرهنگی آسیای میانه، افغانستان و هند که ازسوی اکادمی علوم افغانستان

برگزار گردید.

همایش تحقیقات دوران درخشان کوشانها در تاریخ کهن کشور.

برگزاری محافل بخاطر قدردانی از فرهنگیان و دانشمندان معاصر؛ توزیع

جوایز برای آثار در ادبیات و هنر.

هدف از برپائی چنین بزرگداشتها براین اندیشه استوار بود تا نسلهای جدید
روشنفکران و جوانان درباره موارث گرانهای علمی و فرهنگی پیشینان خویش
اطلاعات بیشتر کسب نمایند و با حفظ افتخارات تاریخی، بیشتر بیاموزند.

(فصل هشتم)

دین مبین اسلام و احترام به مقدسات مذهبی مردم

در سالهای هشتاد، از سوی مسئولین حکومت، عقیدت و احترام بزرگی نسبت به دین مقدس اسلام، امور مذهبی، نهادهای دینی، روحانیون و شخصیت‌های مذهبی ابراز و اعمال میگردید. ایمان و احترام نسبت به دین مقدس اسلام و رفع تبعیض در رابطه به اعتقادات مذهبی مردم و ویژگیهای رسوم و عنعنات ملی مشخصه معنوی آن دهه بود. کودکان در مکاتب با فراگرفتن علوم دینی بعنوان یک مضمون درسی با روحیه خداپرستی پرورش مییافتند و دروس معاصر را در علم و تخنیک فرا میگرفتند.

در سالهای هشتاد صدها محراب مسجد ترمیم یا بازسازی گردید و صدهای دیگر جدیداً اعمار شد که شمار آنها بیشتر از مجموعه مساجدی بود که طی پنجاه سال گذشته ساخته شده بود. در این امر خیر، تلاشها و همکاری مردم محلات با ارگانهای دولتی نیز همسو میگردید. بگونه مثال میتوان از ترمیم کلی روضه شاه ولایتآب در مزار شریف و تکمیل کاشیکاریهای ظریف آن یاد آوری کرد. در جنب مسجد جامع هرات، کارگاه کاشی سازی بشیوه قدیمه ایجاد شده بود که از کاشیهای نفیس ساخته آن، افزون بر آن مسجد بزرگ تاریخی کشور، بخاطر ترمیم کاشیکاریهای روضه مبارک نیز استفاده بعمل میآمد.

برای اینکه به حجم بزرگ کارهای ساختمانی در امور مساجد اشاره گردد، در اینجا بگونه نمونه از ساختمان ۸ محراب مسجد جامع صرف طی دو سال نخست و صرف در یک ناحیه شهر کابل - خیرخانه، نام برده میشود که عبارتند از: مسجد ابراهیم خلیل الله در حصه اول، مسجد نبوی در حصه سوم، مسجد سیدالشهداء در قلعه

نجارها، مسجد پنجصد فامیلی، مسجد عبدالدین عباس، مسجد سید جمال الدین افغان، مسجد جامع ابراهیم ادهم.

بعنوان نمونه یک خبر (مؤرخ ۲۹ نومبر ۱۹۸۳) را در اینجا نقل مینمایم:

«اسناد کمک دولت برای اعمار و ترمیم دوصد محراب مسجد در شهر کابل توسط معاون ریاست عمومی شئون اسلامی برای معتمدین مساجد، در مسجد جامع شیرپور، طی مراسمی توزیع گردید» (اقتباس از سالنامه ۱۹۸۳، ص ۱۵۶).

مفروش ساختن و همچنان تجهیز شمار بزرگی از مساجد با وسایل سمعی با مصارف دولتی انجام میشد. بگونه مثال از فروش ساختن مسجد جامع روضه شاه ولایتآب در مزارشریف با صدها تخته قالین نفیس از سوی شورای وزیران میتوان یادآوری کرد. مصارف تدارک مواد سوخت برای گرم کردن مساجد، تمدید خطوط برق و استفاده از انرژی برقی در مساجد و اماکن مقدسه از آغاز سال ۱۹۸۱ از بودجه دولت پرداخت میگردد.

همچنان در سالهای مورد بحث، احترام به اماکن مقدسه، ترمیم و کمک به آماده ساختن آنها برای اجرای مراسم مذهبی از زمره وظایف حکومت شمرده میشد. بدینگونه شمار زیاد زیارات، تکیه خانه ها و خانقاهها به مصارف دولت ترمیم، با وسایل سمعی و بصری تجهیز و فروش گردید. بگونه یک مثال در یک خبر مؤرخ ۱۳ نومبر ۱۹۸۳ چنین میخوانیم:

«اسناد مساعدت دولت برای ترمیم ۳۱ تکیه خانه در شهر کابل توسط معاون ریاست عمومی شئون اسلامی برای مالکین و واعظین تکیه خانه های متذکره طی مراسمی در مقرر آن ریاست توزیع گردید» (اقتباس از سالنامه ۱۹۸۳، ص ۱۵۹).

بخاطر احترام بمقام والای روحانیون، علمای دینی و شخصیتهای مذهبی، برای متولیان مساجد حقوق مادی کارمندان دولت یعنی معاش ماهوار و کوپون مواد اولیه مورد نیاز از سوی حکومت قابل گردید. تادیه معاش برای ملامان، خطبا، واعظین، مؤذنان و خدمتگاران مساجد نه بخاطر جلب نظر ایشان برای جانبداری از دولت، بلکه بخاطر احترام بمقام مذهبی آنان و بخاطر خدماتیکه برای

مردم انجام می‌دهند، تجویز شد. زیرا در گذشته‌ها آنان عمدتاً برای غذای شباروزی و ضروریات دیگر مستقیماً به صدقه‌های مردم متکی بودند و این وضع با مقام ایشان متناسب نبود. بنابراین، ایشان نیز حق داشتند که از خزینه عمومی دولت که متعلق به مردم است در برابر خدمات خویش بهره‌مند شوند و نه اینکه دستنگر اشخاص جداگانه و صرف منتظر صدقات باشند.

حکومت همه ساله به حجاج و زائرین کمک می‌کرد. در آن سالها شمار حجاج خانه خدا و زائرین کربلای معلای گونه قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته بود و حکومت بخشی از مصارف کرایه ایشان را برعهده خویش می‌گرفت و تسهیلات لازم را برای مسافرت ایشان از طریق زمین و هوا فراهم می‌آورد.

بخاطر انجام کارهاییکه دربالا تذکار یافت و امور دیگری که به آنها اشاره خواهد شد، از آغاز سالهای ۱۹۸۰ ریاست عمومی شئون اسلامی تأسیس گردید که بعداً با افزایش حجم وظایف، به وزارت شئون اسلامی و اوقاف ارتقا یافت و به یک ارگان باصلاحیت و با احترام دولتی مبدل گردید. برای سازماندهی امور وزارت متذکره شخصیتی محترم، مولانا عبدالولسی حجت که یکتن از روحانیون آگاه و قاضی با صلاحیت بود، بعنوان وزیر، خدمات شایسته‌ای انجام داد. سپس عبدالحمیل ظریفی که منسوب به خانواده محترم ایشانها یعنی متوالیان روضه مبارک شاه ولایت‌آب درمزار شریف بود و بعداً عبدالغفور باهر تحصیلکرده در دانشگاه اسلامی الازهر مصر، این وظیفه را بر دوش گرفتند.

درسالهای هشتاد، مدارس دینی موجود توسعه یافت و مدارس جدیدی تأسیس گردید. مرکز تحقیقات و نشرات علوم اسلامی درسال ۱۹۸۷ و سپس دانشگاه اسلامی در کابل درسال ۱۹۸۸، هنگامیکه من هنوز درموقف صدراعظم قرار داشتم، پایه‌گذاری شد. دانشگاه اسلامی برپایه فاکولته شرعیات دانشگاه کابل بوجود آمد و درآن برای نخستین بار درکنار مضامین فقه حنفی، فقه جعفری نیز، تدریس می‌گردید. مرکز تحقیقات و نشرات اسلامی به محل تجمع شماری از شخصیت‌های دینی و علمای مذهبی تسنن و تشیع مبدل گردید. درآغاز، ریاست هر دو مجمع علمی متذکره برعهده محمد صدیق سیلانی، یک تن از دانشمندان با سابقه

علوم دینی بود و یک تن از معاونین هردو بخش از میان علمای مذهب شیعه تعیین میگردید.

در دانشگاه اسلامی سه دانشکده بنامهای: دانشکده تعلیمات اسلامی و وعظ و ارشاد، دانشکده فقه و قانون و دانشکده اکمال تخصص وجود داشت. هریک از دانشکده های متذکره دارای دیپارتمنتها بودند، مانند: عقیده و فلسفه، تفسیر و حدیث، زبان و ادبیات عربی، فقه و اصول فقه و حقوق. در این دانشگاه که جدیداً ایجاد گردیده بود، در سال ۱۹۸۸ در حدود پنجمصد تن محصل متشکل از پسران و دختران تحصیل میکردند.

در آن دوران علمای با فضیلتی به تبلیغ اسلامی میپرداختند و نمونه وار از چند تن ایشان در اینجا نام میگیرم، چون:

دوکتور سعید افغانی	شیخ محمد عوض صادقی
غلام سرور منظور	سید محمد علیشاه توکلی
مولوی محمد سالم علمی	شیخ محمد علی ارزگانی
میرحسین آقا حجت	سید علی شاه سجادی و دیگران

وزارت شئون اسلامی و اوقاف در امر سواد آموزی همگانی کمک میکرد و برخی از کتابهای دینی را بچاپ میرساند. از سوی آن وزارت مجله "پیام حق" بعنوان ارگان نشراتی آن انتشار مییافت. قرآن کریم دوبار از سوی آن وزارت از روی نسخ معتبر چاپ شده در کشورهای عربی، تجدید طبع گردید و به مساجد و مدارس اهداء شد. شماری از قارئین قرآن مجید، چون قاری برکت الله سلیم، قاری فاخر، قاری محمد امان نوائی و دیگران از شهرت بزرگ معنوی در داخل کشور برخوردار بودند و در برخی از کشورهای اسلامی نیز، بعنوان قرائت کنندگان با استعداد شناخته میشدند؛ چنانکه قاری برکت الله سلیم در مسابقه جهانی قرائت قرآن کریم در عربستان سعودی حایز مقام اول گردید.

در سالهای هشتاد از سوی دولت، هر سال بهتر و گسترده تر از سال پیشین، روزهای ویژه اسلامی و عنعنوی با مراسم خاصی برگزار میشد که به برخی از آنها در زیر اشاره میگردد:

- تجلیل پرشکوه از میلادانبی به شرکت تمام رهبران و ارکان دولت، احزاب و سازمانهای اجتماعی.
- برگزاری محافل بمناسبت سالروزهای نزول قرآن مجید (شب ۲۷ رمضان).
- تجلیل از اعیاد - عید فطر و اضحی.
- برگزاری محافل برای ختم قرآن مجید در ماه مبارک رمضان.
- برگزاری محافل برای مسابقات قرآن خوانی در سطح ملی و بین المللی.
- شرکت در محافل دعاخوانی و سوگواری در دهم عاشورا بمناسبت شهادت سیدالشهداء امام حسین و یاران وی.
- گرامیداشت نوروز بعنوان یکی از موارث فرهنگی گرانقدر پیشینان ما که تا حدودی رنگ مذهبی نیز بخود گرفته بود.
- برگزاری مراسم شکوهمند برافراشتن و فرود آوردن جهنده (علم) شاه ولایتآب در آغاز و انجام میله گلبرخ در مزارشریف.
- شرکت در محافل برگزاری از روزهای مذهبی فرقه اسماعیلیه.
- نمایندگان دولت به رعایت آزادی معتقدات اقلیتهای مذهبی، در برخی از محافل ویژه اهل هنود در کشور مانند مناسبت تولد بابیه نانک و میله عنعنوی هندوها بنام و بساک، شرکت مینمودند.
- وزارت شئون اسلامی و اوقاف بعنوان یکی از ادارات مرکزی کشور در امر ایجاد مناسبات توأم با حسن تفاهم میان نهادها و سازمانهای دینی و مذهبی کشور با مؤسسات، نهادها و شخصیتهای مذهبی شماری از کشورهای اسلامی کمک مینمود.
- تبادل تجارب و مسافرتهاى متقابل میان آنها انجام میگرفت. چنانکه هیأتهاى از کشورهای اسلامی چون سوریه، عراق، بنگله دیش، جمهوریهای آسیای میانه و برخی کشورهای دیگر به دعوت آن وزارت از افغانستان دیدار بعمل آوردند.
- شورای عالی علما و روحانیون افغانستان در جنب وزارت شئون اسلامی و اوقاف که به تبلیغ و ارشاد دین مبین اسلام میپرداخت، به یک سازمان اجتماعی با اعتباری در میان روحانیون و جامعه اسلامی در کشور مبدل گردیده بود. این سازمان در امر رساندن کمک به روحانیون کشور و سازمان دادن فعالیتهاى انساندوستانه

ایشان خدمت مینمود. ولی با تأسف باید گفت که شمار زیادی از اعضای این شورا به اتهام اینکه عوامل دولت اند، به شهادت رسیدند که از چند تن ایشان در اینجا نام برده میشود: مولوی نصرالله گردیزی از ولایت پکتیا، شیخ علی حسین نطق از ولایت بامیان، مولوی اسدالله نصرت از ولایت فاریاب و دیگران.

حکومت بموازات تبلیغ ایمان و احترام به دین مقدس اسلام و رعایت عنعنات، سنن و رسوم پسندیده مردم کشور، باین عقیده بود که هیچ شخص و گروهی نباید از دین و مقدسات معنوی مردم بمنظور منافع شخصی و گروهی خویش استفاده ناجایز بعمل آورد.

(فصل نهم)

دربارهٔ ادارهٔ امور ولایات و محلات

در سیستم اداره ولایات و محلات کشور از گذشته‌ها پیوسته تغییراتی از لحاظ شکلی رخ میداد و در سالهای ۱۹۸۰ نیز این مسأله مورد توجه قرار میگرفت. در سالهای نخست دهه هشتاد، مانند گذشته‌ها، بیشتر صلاحیتها در دست اداره مرکزی باقی مانده بود و ارگانهای محلی از لحاظ ساختار خویش تغییر کیفی نیافته، اشکال و شیوه‌های کار آنها در واقع مانند سابق بود. در تقسیم بندی کشور به ۳۰ ولایت، میراثی باقیمانده از گذشته‌ها، صرف ملاحظات جغرافیائی و سیاسی، نه ترکیب ملی و قومی، در نظر گرفته شده بود. بگونه مثال: هزاره جات در بخش مرکزی کشور در یک منطقه واحد با ترکیب ملی یکسان در میان ۱۲ ولایت تقسیم گردیده بود. ولی در سالهای هشتاد نیز بنا بر وجود جنگ و کشمکشها و کمبود اراده سیاسی در مقامات رهبری حزبی و دولتی، اقدامی بنیادی در راستای تجدید تشکیلات اداری نه تنها در هزاره جات بلکه در مجموع کشور برداشته نشد. صرف یک ولایت جدید عمدتاً هزاره نشین در سرپل و یک ولایت جدید نورستان تشکیل گردید و لوی و سوالی خوست از صلاحیتها و امتیازات ولایت برخوردار گردید.

معهذا، پایان بخشیدن به معضله رهبری ولایات از سوی وزارت داخله و ایجاد اداره جدید ارگانهای محلی در چهارچوب شورای وزیران، گامی بود استوار که به پیش گذاشته شد. این اقدام در جهت ارتقای مقام و نقش اداره ولایات بخاطر رهبری بهتر زندگی اجتماعی، اقتصادی، اداری و سیاسی در محلات و ایجاد زمینه‌های قبلی جهت پدید آمدن تغییرات بعدی بنیادی در سیستم و شکل اداره میتواند خدمت نماید. همچنان ایجاد شوراهای انتخابی در محلات و کمیته‌های اجرایی آنها از لحاظ ماهوی حایز اهمیت جدی شمرده میشود.

قانون ارگانهای دولتی و شوراهای نمایندگان مردم در ولایات و محلات:

در سال ۱۹۸۲ شورای وزیران، کار روی طرح قانون ارگان های محلی قدرت و اداره دولتی را آغاز نمود که در اصول اساسی ج د، در فصل ششم، از ماده ۵۱ تا ۵۳، پیشبینی شده بود. در سال ۱۹۸۳ قانون متذکره به تصویب رسید. این قانون دارای اهمیت بزرگ سیاسی و عملی بود و در واقع شالوده بر خورد دموکراتیک در نظام اداری در ارگانهای محلی را میگذاشت. شایان یادآوری میدانم که تا قبل از دهه هشتاد ارگانهای قدرت دولتی در ولایات و محلات بمعنی واقعی کلمه وجود نداشت. زیرا حکومتهای مرکزی چند تن از نمایندگان خویش را بنام والی، حاکم یا ولسوال، مستوفی و قاضی به محلات اعزام میکردند که در کنار محافل حاکم فئودالی قرار میگرفتند. آنان در واقع از مواضع اجتماعی و سیاسی و منافع مستقیم فئودالها و خوانین نمایندگی و دفاع مینمودند. در تحت چنین شرایطی، کوتاه کردن دستهای حلقات حاکم فئودال از قدرت دولتی و جلب توجه و پشتیبانی توده های مردم بسوی حکومتی که در وجود آن، مردم خود را اداره کنند، کار سهلی نبود. بدین لحاظ حزب و حکومت باید با تمام قدرت و بالاتر از امکانات خود در راه ایجاد حاکمیت بشیوه نوین در ولایات و محلات، بکار و مبارزه میپرداختند.

این تلاشها در وجود قانون ارگانهای محلی متمرکز و متبلور شده بود تا در عمل مورد تطبیق قرار گیرد. بر پایه این قانون، شوراهای محلی در سطح ولایات، شهرها، ولسوالیها و قریه ها از سوی مردم انتخاب میشدند. از میان آنها کمیته های اجرائیه شوراهای متذکره بوجود میآمد. شوراهای صلاحیتهای تقنینی معین برخوردار بودند. تطبیق لوایح و مقررات موضوعه از سوی شوراهای، در صورتیکه با قوانین کشوری در تضاد نمی بودند، برای کلیه سازمانها و افرادی که در ساحه مربوط قرار داشتند، حتمی تلقی میگردد. کمیته های اجرائیه که بوسیله شوراهای انتخاب میگرددند، دارای صلاحیتهای اجرائی بودند. این ارگانهای نوین دولتی در محلات بوسیله رؤسای کمیته های اجرائیه رهبری میشدند.

لازم به تذکار میدانم که در اینجا حرف بر سر تعویض نام والی، ولسوال، علاقه دار و قریه دار به رئیس کمیته اجرائیه نبود؛ بلکه خصیلت و ماهیت اداره نیز تغییر میکرد. دیگر کمیته های اجرائیه و رؤسای آنها نمایندگان حلقات حاکم فتودالی نه، بلکه نمایندگان انتخابی مردم بودند. بدینقرار، قدرت اجرائیه، تقنینیه و اداره در محلات در دست نمایندگان منتخب مردم قرار گرفت. شوراهای تصمیم می گرفتند و کمیته های اجرائیه تممیل این تصامیم را با اجرای وظایف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و دفاع خودی، سازمان میدادند.

هدف اساسی از ایجاد حاکمیت نوین بر پایه قانون ارگانهای محلی، جلب توده های مردم برای اداره خودی بود. ولی این امر حوصله مندی، کار و زمان بیشتر را می طلبید. زیرا هنوز مردم مهارتهای لازم برای اداره جامعه و دولت را فرا نگرفته بودند و چنین سنتی در گذشته نیز وجود نداشت. همچنان ادامه جنگ ازسوی گروه های مسلح، این مجال را از مردم گرفته بود. بنابراین تلاش جدی بخرج داده میشد تا چنین آمادگیها هرچه سریعتر بوجود آید و عواملیکه مانع شرکت تجمه های مردم میگرددید درهم شکسته شود. در عین زمان، از طریق شوراهای محلی بخاطر تأمین امنیت و جلب گروه های مسلح به زندگی صلح آمیز، کار صورت میگرفت. تسهیلات لازم برای شرکت نمایندگان این گروه ها در انتخابات محلی و پیوستن ایشان در صفوف شوراهای، در مقرر انتخابات پیشینی گردیده بود. در عمل نمونه های فراوانی بمشاهده رسید که برخی از گروه های مسلح که وابستگی نیرومند به تنظیمها نداشتند، در انتخابات برای تشکیل شوراهای محلی شرکت کردند و بحیث اعضاء در کمیته های اجرائیه ولایات و محلات پذیرفته شدند. حتی بخاطر جلب اینچنین اعضاء گروه ها که آمادگی بالفعل برای شرکت در انتخابات نداشتند یا قریه هائیکه هنوز تحت حاکمیت دولتی قرار نگرفته بودند، کرسیهائی در شوراهای ولایات، ولسوالیها، علاقه داریها و قریه ها و کمیته های اجرائیه آنها خالی گذاشته شده بود. بدینقرار از یکسو در تطبیق قانون تأخیر رخ نمیداد و ازسوی دیگر راه برای شرکت تمام گروه های مردم باز گذاشته میشد.

در قانون ارگانهای محلی استقلالیت دموکراتیک با مرکزیت بگونه معقولی تلفیق میگردد. قدرت اجرایی در محلات از یکسو تابع فیصله های شوراهای مربوط بخاطر حل مسایل محلی بودند و از سوی دیگر از قدرت مرکزی دولتی نیز نمایندگی مینمودند. بمنظور رهنمائی، نظارت و کمک به شوراها و کمیته های اجرائیه آنها، در چهارچوب هیأت رئیسه شورای انقلابی و در شورای وزیران، ادارات بررسی امور ارگانهای محلی فعالیت میکردند. یکی از خصصتهای دیگر حاکمیت نوین در محلات، برخورداری کمیته های اجرائیه از صلاحیتهای گسترده بود. در عین زمان، این کمیته ها، در رابطه بمسایلی چون تولید صنعتی و کشاورزی، امور ساختمانی و انتقالات، مواصلات و مخابرات، آموزش و پرورش و بهداشت پاسخگو بودند. حل مؤفقاته این مسایل البته از طریق تأمین ارتباط منطقی کاری میان ارگانهای محلی و ارگانهای مرکزی، امکان پذیر میشد. بدینقرار، وزارتخانه ها و ادارات مرکزی برای حل مسایل محلی باید نه تنها بر نمایندگیهای خود در ولایات، بلکه باید بر نمایندگان جمعی مردم یعنی شوراها و کمیته های اجرائیه آنها تکیه مینمودند. کمیته های اجرائیه از سوی شوراهای نمایندگان مردم در سطوح مختلف، از قریه تا ولایت از میان خود نمایندگان، در نخستین اجلاس آنها انتخاب میشدند. رؤسای این کمیته ها در ولایات بخاطر اختصار، کماکان والی نیز نامیده میشدند. در طی آن سالها، در شرایط دشوار ادامه جنگ در کشور، شمار زیادی از بهترین کادرهای محلی به این سمت برگزیده شدند و فعالانه کار و پیکار نمودند. در نظام اداره ولایات و شهرها، کمیته های حزبی سهم بزرگی در همکاری دایمی با کمیته های اجرائیه شوراهای محل ادا میکردند. برای اداره امور، غالباً میان والیها، شهردارها، منشیهای کمیته های حزبی و آمرین زونها همسوئی و همکاری سازنده وجود داشت. از میان ایشان، بگونه نمونه میتوان از برخی آمرین زونها، والیها، شهردارها و منشیهای کمیته های ولایات یاد آوری کرد که فعالانه و فداکارانه بخاطر منافع و مصالح مردم کار میکردند، چون:

برهان الدین فیائی	عبدالظهور رزمجو
فاروق پاسدار	آدینه سنگین
خلیل الله سپاهی	شفیق الله توده بی
دوکتور رحمت الله همدرد	دوکتور عبدالکریم بهاء
محمد کاتب تگین	فضل احمد طغیان
محمد انور حاصل	انجنیر نعمت الله
محمد انور ایثار	علی آقا رادمهر
عباس دهاتی	انجنیر محمد شریف رفیق
ولی محمد زیارمل	نورالحق علومی
محمد اسما عیل راسی	محمد حکیم سروری
عبالصمد پویا	سید نسیم مینهنپرست
محمدالله وطندوست	امتیاز حسن
محمد یاسین	انجنیر محمد عزیز
محمد شریف	طهماس رؤف
عبدالسمیع عدیل	محمد هاشم زحمت
عبدالمجید سکندری	فیض الله البرز
محمد هاشم پیکار	عبدالقادر میاخیل
محمد آصف نبرد	محمد احسان واصل
شیر آقا سرشک	سیدظاهر شاه پیکارگر
مفتاح الدین صافی	غنی هدفمند
بریالی بشرمل	دوکتور عبدالخلیل جلال
غفور رزمجو	سحنی ظاهر
صبور رکین	همگام
محمد حسن کاروان	خدای داد بشرمل
محمد نبی کندهاری	سرور یورش

سید تیمور	نور محمد خرمی
عبدالبصیر معنوی	محمد ولی صمیم
محمد ابراهیم روستا	محمد هاشم وطنوال
غلام دستگیر پکتیاوال	محمد نسیم جويا
سید جعفر نادری	فیاض مهر آئین
سید احمد شیرانزی	محمد همایون فیضی
خلیل رخشان	عبدالعزیز ساغری
غلام رحمن	ولی محمد رخشانی
غریب حسین	انجنیر خادم حسین
عبدالرحمن انصاری	جمشید پایمرد
سلطان علی ارزگانی... و دیگران	نجیب الله امینی

ایجاد مناطق (زونها):

بخاطر ایجاد مناسبات و امکانات مساعد برای همکاری میان ولایات و مناطق مجاور در شرایط ادامه جنگ در کشور، تشکیلات مؤقتی دیگری بنام زونها (مناطق) در سالهای ۱۹۸۰ بوجود آمد. تقسیم بندی زونهاى متذکره بقرار زیر بود:

زون مرکز: ولایات کابل، میدان و لوگر (مرکز - شهر کابل).

زون مرکزی: ولایات کاپیسا، پروان و بامیان (مرکز - چهاربیکار).

زون شمال شرق: ولایات بغلان، کندز، تخار و بدخشان (مرکز - شهر کندز).

زون شمال: ولایات سمنگان، بلخ، جوزجان، سرپل و فاریاب (مرکز - مزار شریف).

زون شمال غرب: ولایات هرات، غور و بادغیس (مرکز - شهر هرات).

زون شرق: ولایات ننگرهار، لغمان و کنرھا (مرکز - جلال آباد).

زون جنوب شرق: ولایات پکتیا، خوست (لوی و لسوالی)، پکتیکا و غزنی (مرکز - شهر گردیز).

زون جنوب: ولایات قندهار، زابل و ارزگان (مرکز-شهرقندهار).
 زون جنوب غرب: ولایات هلمند، فراه و نیمروز (مرکز- لشکرگاه).
 بگونه ایکه بملاحظه میرسد، تقسیم بندی بالا، نه برپایه ترکیب ملی و
 قومی مردم و سرزمینهای مسکونه آنان، بلکه برپایه ارتباطات جغرافیائی میان
 ولایات موجود صورت گرفته بود.

هریک از ولایات درجوجات زونها وظایف معین خویش را از لحاظ اداری
 انجام میدادند، ولی مسایل مشترک از قبیل انتقالات و ترانسپورت میان شهرها،
 توزیع آب دریاها، نهرها و شبکه های آبیاری برای کشاورزی میان ولایات همجوار،
 مسایل دفاع مشترک و مسایل قومی و ملی از سوی آمرین زونها بررسی میگردد و
 فعالیت‌های ولایات همجوار و زونهای همجوار بوسیله ایشان هماهنگ میشود. آمرین
 زونها نخست از سوی رئیس شورای انقلابی و سپس از سوی رئیس جمهوری که
 درعین زمان فرمانده کل نیروهای مسلح بود، رهبری میشدند. آمرین زونها، منشیهای
 حزبی کمیته های ولایتی و والیها معمولاً با همکاری همدیگر کار میکردند و درعین
 زمان در کار همدیگر مداخله نمی نمودند. ولی بعضاً استثنائی وجود داشت که در
 این رابطه در زیر اشاره بعمل میآید:

شیر آقا سرشک بعنوان آمر زون شمالشرق، سید نسیم مینهرست آمر زون
 شمال، برهان الدین غیائی و مفتاح الدین صافی آمر زون شرق، مناسبات خوب
 کاری با شوراها و کمیته های اجراییه محلات مربوط و با مردم محل ایجاد نموده
 بودند که نمونه های مؤفق شمرده میشدند.

جنرال جمعه خان اسک بعنوان آمر زون شمال در تمام امور بگونه
 غیرقانونی و زورگویانه مداخله مینمود که موجب نارضایتی شدید مردم و
 ارگانهای محلی گردیده بود.

جنرال نورالحق علومی که خود از تبار، از قندهار و بارکزی بود، بعنوان
 آمر زون، والی و بگونه ای نماینده ویژه رئیس جمهوری کار میکرد و تاحدودی
 فعالیت‌های وی از سوی مردم پذیرفته میشد.

با اظهارات فوق شاید برای برخیها تصویری دست بدهد که موجودیت آنهمه ادارات و تشکیلات چه در حکومت مرکزی و چه در حکومتهای محلی موجب پیچیدگی و سردرگمی کارها، تورم تشکیلاتی و کاغذ پراگنیها میگردد. ولی واقعیت امر اینست که برای هریک و هر اداره قواعد مشخص تدوین شده وجود داشت که برپایه آنها کار صورت میگرفت، نه اینکه کارمندان از لحاظ اسمی گویا خانه های خالی تشکیلات را پُر مینمودند. هرگاه چنین نظامی در دهه هشتاد در کشور وجود نمیداشت، مقاومت در برابر آن مقیاس عظیم مداخله و خرابکاری که به پول و سلاح بیحساب از سوی نیروهای برونی انجام میگرفت، چه در شرایط حضور قوای شوروی و چه پس از خروج آنها، ناممکن میبود. ایجاد یک سیستم منظم و مؤثر دولتی بدون تردید یکمقدار بوروکراسی باهدف و تشکیلات اضافی را ایجاب مینمود که شمار زیادی از جوانان تحصیلکرده اعم از مردان و زنان، متخصصان و روشنفکران را در مرکز و ولایات به کار مفید اقتصادی و اجتماعی جلب مینمود.

حرکت بسوی خود مختاریها و خودگردانی ملی:

در دهه هشتاد، مبارزه بخاطر تأمین برابری حقوقی و عملی میان تمام ملیتها، اقوام و گروه های اتنیکی، بمثابه یک وظیفه خدشه ناپذیر و تأخیر ناپذیر حزب و دولت تلقی میگردد. زیرا برخورد اصولی به مسأله ملی در کشور کثیرالملت افغانستان و ایجاد مناسبات عادلانه و برابر میان ملیتها و اقوام کشور بعنوان یکی از اصول بنیادی، دست کم از لحاظ تئوریک، سرخط برنامه عمل حزب را میساخت. ولی نه اعلام این سیاست و نه ابراز آرزومندی برای وحدت و یکپارچگی ملیتها و اقوام کشور به تنهایی کافی نبود. لازم بود که در عمل بخاطر رفع تبعیض و ستم ملی و برضد روحیه و گرایش برتری جویانه ملی مبارزه قاطع بعمل آید و عملاً فضای مطمئن برای اتحاد واقعی، وحدت و یکپارچگی، همکاری و تفاهم میان ملیتها و

اقوام گوناگون کشور ایجاد گردد. برای تحقق چنین امری در مقامات رهبری حزب و دولت در حرف خیلی زیاد و در عمل خیلی کم، آمادگی وجود داشت.

در سالهای هشتاد، برخورد به مسایل ملی بنحو غیر قابل مقایسه با گذشته ها در جهت مثبت تفاوت داشت و از بنیاد حایز خصلت مردمی و عادلانه بود. شورای وزیران در طی سالهاییکه من بعنوان رئیس آن ایفای وظیفه میکردم، معتقد به این اصل بود که تمام ملیتها و اقوام افغانستان بایستی در تمام عرصه ها و از جمله در امر دست یافتن به رهبری سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و معنوی و استفاده از دستاوردهای دانش و تکنیک معاصر دارای حقوق مساوی باشند. مناطقی که شدیداً بکمک نیاز دارند باید بدون هیچگونه تنگ نظری و تبعیض کمک شوند و افراد متعلق به تمام ملیتها و اقوام کشور با حقوق برابر به کار و فعالیت آزادانه بپردازند. من شخصاً باین اصل معتقد بودم و هستم که راه حل واقعی مسأله ملی در افغانستان عبارت خواهد بود از ایجاد یک دولت متحده یا فدرال با قبول خود مختاریهای گسترده ملی برای ایالات که بر پایه مشخصات ملی و قومی تشکیل گردد. در ایالات که شمار آنها زیاد نخواهد بود، حکومتهای محلی خودگردان بر پایه انتخابات دموکراتیک بوجود آید و از ترکیب مجموعه آنها دولت مرکزی فدرال تشکیل شود. در ساختار دولت مرکزی نیز واقعیتهای عینی از لحاظ ترکیب ملی جمعیت کشور بازتاب یابد. بدینقرار، در واقع راه برای اتحاد واقعی، آگاهانه و داوطلبانه تمام شهروندان کشور متشکل از تمام ملیتها، اقوام و گروه های اتنیکی در یک دولت واحد افغانستان هموار خواهد شد. در غیر آن، به تنهایی از یکپارچگی و وحدت ملی، برادری و برابری مردم حرف زدن کافی نخواهد بود.

شورای وزیران، در سالهای اخیر دهه هشتاد در نظر داشت که در رابطه به مشخصات ملی و قومی، مناطق مسکونی ملیتها و اقوام مختلف افغانستان، ترکیب عمومی جمعیت کشور، ایجاد ایالات و بر پایه آنها تشکیل حکومتهای خودگردان محلی و یک دولت فراگیر در مرکز، پیشنهادات مشخص همراه با استدلالهای منطقی و نقشه های منطقی ارائه دهد. ولی از آنجائیکه در این زمینه ها، از گذشته ها برخورد محافظه کارانه و با اصطلاح "حساسیت" در مقامات بالائی حزب و دولت

تسلط داشت، کار بجائی نرسید. معهدا، از سوی شورای وزیران برای نخستین بار مسأله خود گردانی ملی و منطقوی مطرح گردید و سپس در مشی مصالحه ملی بازتاب گسترده یافت. همچنان بخاطر پذیرش اصل خود مختاری ملی، بدرجه نخست برای ملیت‌هاییکه بیش از همه به نیاز مبرم آنها مبدل شده بود، پیشنهاداتی ارائه گردید.

وزارت امور ملیتها که جدیداً در سالهای هشتاد در چوکات شورای وزیران تأسیس گردیده بود، در تحت رهبری محمد عوض نبی زاده، وزیران، نقش سازنده و مهمی را در امر تحقق سیاستهای حکومت در مبارزه بخاطر برابری حقوقی و ملی ملیتهای مختلف افغانستان، ایفا نمود. محمد عوض نبی زاده در آغاز، کارگر طباعتی ساده بود که متدرجاً در مدرسه حزب به شخصیتی آگاه سیاسی مبدل گردید. وی در نخستین سالهای ۱۹۸۰، در چهار چوب وزارت اقوام و قبایل بعنوان معین کار میکرد. همچنان معینهای فعال دیگر هر دو وزارتخانه عبارت بودند از: مفتاح الدین صافی، محمد کاتب نگین، عبدالرشید وزیر، غلام حضرت ابراهیمی، شازارلیوال، محمد اکبر شورماچ، غلام نبی یوسفی.

در چهار چوب وزارت امور قبایل و سرحدات، نهاد هائی بنام "جرگه قبایل" و "جرگه کوچی ها" در وزارت امور ملیتها، نهاد هائی چون "شورای مرکزی ملیت هزاره"، "مرکز انسجام ملیت هزاره" و "کمیسیونهای مصالحه ملی" برای ملیتهای مختلف ایجاد گردیده بود. افزون بر آن، جبهه ملی پدروطن، گروه های مدافعین و سازمانهای دیگر اجتماعی به مراکز تجمع اشخاص و گروه های جانبدار استقرار صلح و امنیت در کشور مبدل شده بودند. این نهاد ها و سازمانها، غیر حکومتی و مستقل بودند، ولی با وزارتخانه های متذکره در بالا و برخی از مقامات دیگر، رابطه کاری داشتند. پیرامون نهادها و سازمانهای متذکره، شماری از شخصیتهای اجتماعی و قومی گرد آمده بودند. در اینجا نمونه وار از چند تن ایشان نام برده میشود:

استاد محمد حسین سرآهنگ

عبدالهادی داوی

وکیل هلال الدین بدری

محمد نعیم شایان

سناتور شاه علی اکبر شهرستانی	احمد علی کهزاد
دو کتور محمد یعقوب واحدی	حاجی محمد چمکنی
دو کتور محمد لطیف جاغوری	عبدالرحیم هاتف
مولوی محمد سالم علمی	فتح محمد فرقه مشر
مولوی غلام سرور منظور	شیخ علی احمد فکور
عبدالجمیل ظریفی	سید منصور نادری
سناتور شاه نظر هلمندی	محمد حسین نایل
محمد اشرف احمد زی کوچی	مولانا صاحب الحق کنری
شیخ محمد ابراهیم محسنی	حمیدالله طرزی
سید محمد علیشاه توکلی	وکیل سید ظاهر شاه
غلام حیدر جمالی	محمد کبیر مزاری
شیخ محمد کاظم	محمد اکبر شورماچ
حاجی غلام حیدر گوهرگان	دو کتور محمود حبیبی
حاجی خدا بخش	ببرک خان منگل
محمد سرور نورستانی	رضوان قل تمنا
مولوی محمد هاشم کامه وال	دو کتور سعید افغانی
شیخ علی حسین نطق	قاضی ضامن علی بهسودی
وکیل محمد نظر خان آبادی	نورالله تالقانی
محمد ابراهیم گاوسوار	وکیل عبدالرزاق توفیق
سرچنگ حاجی	شجاع الدین شریفی
عوض علی غرجی	مولوی عبدالولی حجت
سناتور غلام حضرت ابراهیمی	وکیل خادم حسین بیگ
وکیل محمد سرور شاهی	عبدالحکیم توانا
سناتور غلام حسن ارزگانی	نورمحمد کورگه
وکیل محمد اسلم	وکیل نورمحمد تاتار
سناتور محمد اسلم	دو کتور جلال الدین صدیقی

میرمحمد افضل گذرگاه	خلقی بابا
حاجی غلام سخی	عثمان بیگ بادغیسی
حاجی ایشم بای	نور علی
عبدالله بختانی	بدل بای کارگر
سید یونس نجفی زاده	حاجی عوض بادغیسی
ملک شریف افشاری	سید نظام الدین وزیرآبادی
حاجی غوث الدین	سید سعدی نادری
محمد اقبال جنرال	سید ظاهر اکبری
سید داؤد مصباح	شیخ محمد علی ارزگانی
سید حسام الدین	یازی قلیچ دهقان
سناتور شیخ محمد عظیم احمدی	مهرچند ورما
حاجی عبدالخالق ابغه	عبدالجمیل نورستانی
محمد شریف پنجشیری	عبدالجلیل کوهستانی
جنرال محمد مهدی	مهر علی بلوچ
حاجی غلام سرور پنجشیری	سید مظفر شاه مظفری
غلام حسین فنا	سید کریم مهمند
طالب حسین قریه دار	دوکتور محمد موسی آتش
غریب حسین سرپل	شیخ وثوق الاسلام وثوقی
شیخ محمد عوض صادقی	شاه قدم نیک پی
علی بابا	وکیل نظام الدین دره صوف
وکیل حسین داد خلیلی	سیدمحمد علیشاه سجادی
... و دیگران	عبدالغفار پهلوان

نماینده‌گی شورای وزیران در شمال:

شورای وزیران بخاطر انجام سلسله ای از وظایف بفرنج در رابطه به مسایل اقتصادی و اجتماعی در کشور، در نظر داشت که در مناطق مهم، نماینده گیهای ویژه خویش را تأسیس نماید. چنانکه نماینده گی آن در شهر مزار شریف در تحت ریاست یک تن از معاونان شورای وزیران و به عضویت معاونان وزارتخانه های مربوط اقتصادی بوجود آمد. زیرا بنا بر اهمیت فزاینده شهرک بندری حیرتان، وجود ذخیره گاه های بزرگ اموال خشکه بار و مواد سوخت در شهرهای مزار شریف، پلخمیری و حیرتان، تراکم وظایف انتقالی عظیم اموال از طریق شاهراه سالنگ، تمرکز کارهای بزرگ در عرصه صنایع نفت و گاز و مسأله تولید و توزیع کود کیمیاوی، سمنت و ذغال سنگ که از اهمیت ویژه ای برای تمام کشور برخوردار بودند، ایجاب مینمود که چنین نماینده گی ایجاد گردد. از طریق نماینده گی متذکره، شورای وزیران موفق گردید که تسهیلات لازم را بخاطر تسریع و انجام بهتر وظایف تأخیر ناپذیر خویش فراهم آورد. ولی، اهمیت این امر نیز بدرستی درک نشد و در هر دو بار که من از کار بعنوان رئیس شورای وزیران سبکدوش شدم، با شتاب در پی برچیدن آن نماینده گی نیز شدند.

(فصل دهم)

قانونگذاری و حاکمیت قانون در دهه هشتاد

شورای وزیران، تلاش پیگیر بخرج میداد که تمام فعالیتهای خویش را برشالوده قانونیت دموکراتیک استوار بسازد. برپایه سند بنیادی نخستین سالهای دهه هشتاد، اصول اساسی ج ۱۰ (مصوب مؤرخ ۱۴ اپریل ۱۹۸۰) و سپس قانون اساسی سال ۱۹۸۷، شمار زیادی قوانین، لوایح قانونی و مقررات مهم مورد تصویب و تطبیق قرار گرفت. در دوسند اساسی حقوقی کشور تأکید بر رعایت قانونیت دموکراتیک صورت گرفته بود. در یکی از نخستین جلسات مشترک هیأت رئیسه شورای انقلابی و شورای وزیران (مؤرخ ۳۰ جنیوری ۱۹۸۰) از جمله چنین تصمیم اتخاذ گردید: «آزادی زندانیان سیاسی... جلوگیری قاطع از ارتکاب هرگونه عمل خودسرانه در زمینه توقیفها و تفتیش منازل و دیگر اعمال ضد حقوق بشری» (اقتباس از سالنامه ۱۹۷۹-۱۹۸۰، ص ۷۸۱).^۲

از نخستین سالهاییکه من بعنوان صدراعظم آغاز بکار نمودم، تلاشهای بزرگی نخست بخاطر تدوین قوانین جدید و اصلاح قوانین سابقه و سپس در جهت تطبیق آنها، تاجائیکه در حیطه صلاحیت شورای وزیران بود، انجام گردید. امور وزارت عدلیه از لوی حارنوالی (مدعی العموم - دادستان کل) مجزا ساخته شد. لوی حارنوالی بعنوان یک ارگان جداگانه در برابر شورای انقلابی و سپس رئیس جمهوری پاسخگو بود؛ درحالیکه وزارت عدلیه در تحت اداره شورای وزیران کار میکرد. این وزارخانه عمدتاً تلاشهای خویش را در

^۲ باید در نظر گرفت که در تحت رژیم پیشین هزاران تن زندانی سیاسی در زندانها نگهداری و شکنجه و هزاران تن دیگر سر به نیست شده بودند و ارتکاب اعمال خودسرانه و غیرقانونی یک امر رایج و معمول پنداشته میشد. لازم بود که تصمیم جدی و قاطع بخاطر رعایت قانونیت اتخاذ میگردد.

زمینه مطالعه، طرح و تدوین قوانین، مقررات، ضمایم و تعدیلات قانونی و اساسنامه های حقوقی و ارائه آنها برای تصویب، متمرکز ساخته بود. همچنان تنظیم محاسبات حقوقی دولت با افراد و مؤسسات و دفاع از حقوق افراد در برابر ارگانهای دولتی از وظایف عمده آن شمرده میشد. رسیدگی بمسائل و معضلات حقوقی ارگانهای حکومت، ارائه مشوره های قانونی، حل مسایل و کالت دعاوی و دفاع و سلسله ای از وظایف حقوقی دیگر را مرحله اجرا درمیآورد. باینمناسبت در وزارت عدلیه، انستیتوت قانونگذاری بعنوان یکی از ارگانهای حفظ و حراست حقوق فعالیت میکرد که دارای دیپارتمنتها برای مطالعات و وضع قوانین درعرصه های اقتصادی، تجارتی، مدنی، جزائی، اداری و حقوق بین الدول بود. اداره قضایای دولت در وزارت متذکره از منافع دولت نمایندگی مینمود و اداره حقوق از منافع افراد.

در طی ۹ سال کار من بعنوان صدراعظم در دو دوره، به شمار چندین صد باب قانون جدید، ضمایم قانونی و مقررات طرح و برای تصویب ارائه گردید. در قوانین گذشته تعدیلات لازم مطابق به ضرورتهای کاری و خواست جامعه و زمان بوجود آمد و اساسنامه های تمام مؤسسات موجود و جدید با موازین قانونی کشور درمطابقت قرار گرفت و انتشار یافت.

تدوین قوانین و مقررات دموکراتیک و مترقی ضرورت آن مرحله تکامل جامعه و برآوردن این ضرورت بعنوان ارائه پاسخ به خواست مبرم آن زمان بود. شورای وزیران طرح ضروری ترین قوانین جدید و ضمایم برخی از قوانین سابقه را درجلسات عمومی نوبتی خویش مورد بررسی و تصویب قرار میداد و برای تصویب به هیأت رئیسه شورای انقلابی و سپس به ریاست جمهوری و شورای ملی می فرستاد. شمار قوانین جدید خیلیها زیاد است و هرگاه قرار باشد که یادداشت گردد، فهرست بزرگی را تشکیل میدهد. فهرست و متون قوانین پیوسته در شماره های ماهانه و فوق العاده "جریده رسمی" به نشر میرسید. از جمله قوانین عمده که در طی دهه هشتاد ازسوی شورای وزیران طرح و تدوین گردیده بود، برخی از آنها را در زیر نام میبرم:

قانون شورای وزیران، قانون ارگانهای محلی قدرت دولتی و اداره، قانون کار، قانون کارمندان دولت، قانون گمرکات، قانون تجارت، قانون بانکها، قانون سرمایه گذارهای خصوصی، قانون تصدیهای دولت، قانون بودجه دولتی، قانون اتاقهای تجارت، قانون کوپراتیفها، قانون آب، قانون زمینداری، قانون تنظیم مناسبات ارضی، قانون آباد کردن اراضی بکربوسیله سرمایه های خصوصی، قانون اکادمی علوم، قانون مؤسسات تحصیلات عالی، قانون تقسیمات متخصصان جوان، قانون صحت عامه، قانون شاروالیها (شهرداریها)، قانون امتیازات معلولین و بازماندگان شهدا، قانون مطبوعات، قانون حفظ آثار تاریخی، قانون پاسپورت، قانون مسافرت و سیاحت، قانون مهاجرین و عودت کنندگان، قانون احزاب سیاسی، قانون سازمانهای اجتماعی، قانون انتخابات لویه جرگه، قانون نظرخواهی عمومی، قانون جلوگیری از کشت و قاچاق مواد مخدر، قانون معاهدات بین المللی و قوانین دیگر.

هریک از قوانین مذکوره از اهمیت جدی حقوقی و تطبیقی برخوردار بودند که در اینجا مجال بررسی آنها وجود ندارد. صرف بگونه نمونه به ارزیابی کوتاه قانون کار بعنوان یکی از دستاوردهای بزرگ حکومت در عرصه قانونگذاری، پرداخته میشود: کار برای طرح و تدوین این قانون از سوی کمیته دولتی کار و تأمینات اجتماعی و وزارت عدلیه تحت سرپرستی مستقیم شورای وزیران انجام گردید. در طرح این قانون متخصصان سازمان بین المللی کار نیز همکاری نمودند. اگرچه در سالهای پیشین قبل از دهه هشتاد، مقررات و قوانینی تحت نامهای: اصولنامه کار و کارگران مؤسسات صنعتی ملی، قانون اجیران دولت و قانون مامورین دولت نافذ بود؛ ولی ناقص، غیرهمگون و از برخی جهات غیر دموکراتیک ارزیابی میشدند.

قانون جدید کار در مطابقت با منافع کارمندان و کارگران، مناسبات کار را در رابطه به تمام گروه های کارکنان بگونه دموکراتیک هماهنگ میساخت و برای حقوقی تمام اتباع کشور اعم از مردان و زنان را از لحاظ کار تأمین میکرد. اصول عمده کار، مانند: حق کار، حق مزد و معاش تضمین شده، حق

استراحت و مرخصی، حق آموزش رایگان حرفه یی و مسلکی، حق پیوستن داوطلبانه در اتحادیه های صنفی، حق تأمینات اجتماعی، حق تقاعد همگون برای کارمندان و کارگران، حق اشتراک در اداره کار و تولید، تأمین شرایط صحی و مصئون کار، تحکیم انضباط کار، سازماندهی سالم کار، تعمیم معیارهای کار و تولید، در قانون کار پیشبینی شده بود. این قانون با معیارهای وضع شده از سوی سازمان جهانی کار، با شرایط میثاقهای آن سازمان که از سوی افغانستان به آنها الحاق شده بود و با روحیه میثاقهای الحاق نشده به آنها، در مطابقت قرار داشت.

شورای وزیران در طی دهه هشتاد، بر پایه قوانین و بخاطر تطبیق آنها در زمینه های اختصاصی و همچنان بنابر ضرورتهای حقوقی دربرخی از عرصه های کار و زندگی اقتصادی، اجتماعی و مدنی در جامعه، شمار زیادی مقررات را که در حیطه صلاحیتهای آن شمرده میشد طرح کرد، مورد تصویب و تطبیق قرار داد. از شمار معینی از مقررده ها بگونه نمونه در اینجا نام میبرم: مقررده کمیته دولتی عودت مهاجرین، مقررده تنظیم امور عودت کنندگان، مقررده حفظ و مراقبت دارائیهای عامه، مقررده تأسیس و ثبت احزاب سیاسی، مقررده اجاره زمین، مقررده سرمایه گذاریهای داخلی و خارجی، مقررده مکاتب تخنیکی حرفه یی، مقررده تحصیلات عالی، مقررده ارزیابی درجات علمی، مقررده فعالیتهای علمی، مقررده تحقیقات علمی، مقررده امور ساختمانی، مقررده معاملات اسعاری، مقررده تعرفه های گمرکی و مقررات دیگر.

در سطور بالا درباره قانون کار صحبت بعمل آمد و اینک از ۲۲ مقررده ایکه بر پایه آن قانون وضع گردیده بود، بگونه نمادین یادآوری میشود. مقررده های: حقوق تقاعد، جبران خسارات ناشی از کار، درجات کارگران، زمان کار، اضافه کاریها، کارشبانه، البسه کار و وسایل تحفظی، مسئولیت مالی کارکنان، حل اختلافات ناشی از کار، کار منطقوی و اقلیمی، کار در حرفه های مختلف، شرایط کار، معیارهای محافظت کار، کرایه و سفریه کارکنان، تفتیش کار، فعالیتهای آموزشی داخل خدمت، مرخصیهای تفریحی و بیماری کارکنان، انتساب کارکنان به کتگوریها، امتیازات تشویقی برای کارکنان، امتیازات

در برابر کارهای ثقیل، امتیازات مادی برای فارغان کورسهای سواد آموزی و معلمان سواد آموزی و سنجشهای بازدهی کار.

در طرح و تدوین قوانین و مقررات، مسئولین ارگانهای دولتی با وزارت عدلیه همکاری مینمودند؛ ولی نقش اساسی را در این زمینه شمار زیادی از قانون دانان برجسته اعم از سابقه داران و جوانان در وزارت متذکره ایفاء میکردند. در این رابطه میتوان بگونه نمونه از محمد اسمعیل قاسمیار، محمد انور واحدی، محمد طاهر بورگی، محمد یعقوب کمک، محمد سلیم مجاز، محمد اکرم عبقری، محمد اشرف رسولی و دیگران یاد آوری نمود که بعنوان معاونین وزیر و رؤسای دیپارتمنتهای انستیتوت قانون گذاری آن وزارت کار میکردند. محمد بشیر بغلانی که یکتا از رهبران سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان، وکیل مدافع چیره دست و حایز مطالعات، تجارب و دانش گسترده حقوقی بود و سالهای زیادی در دهه هشتاد پس از عبدالرشید آرین و عبدالوهاب صافی، بعنوان دادستان کل (لوی حارنوالی) و وزیر عدلیه ایفای وظیفه نمود، اثر و نقش مؤثر خویش را در وجود بسیاری از قوانین و اسناد قانونی کشوری و در فیصله های عمده حقوقی شورای وزیران بجا گذاشت. در آن سالها در رابطه به طرح و تدوین قوانین، مقررات، اساسنامه ها، طرزالعمل ها و دیگر اسناد حایز اهمیت حقوقی، صدها مصوبه توأم با استدلالهای قانونی، از سوی شورای وزیران به تصویب رسیده است.

قابل تذکار میدانم که طرح و تدوین قوانین در انحصار حکومت قرار نداشت. زیرا مراجع دیگر و عمدتاً هیأت رئیسه شورای انقلابی، ریاست جمهوری، کمیته های هر دو مجلس پارلمان و سازمانهای اجتماعی حق طرح و پیشنهاد قوانین را داشتند. ولی عمدتاً این ابتکار را حکومت بنابر نیازمندیهای روزمره خویش، بدست گرفته بود. در طرح برخی از قوانین که مربوط به ارگانهای حکومت نبود، صرف بمنظور جلوگیری از تداخل صلاحیتهای و وظایف و مسئولیتهای حکومت با ارگانهای دیگر دولت، نماینده وزارت عدلیه شرکت میورزید. در این ارتباط، از قانون صلاحیتهای محاکم، قانون حارنوالیها، قانون

اصول محاکمات مدنی، قانون مکلفیت عمومی عسکری و شمار زیاد دیگر میتوان نام برد. همچنان از سوی هیأت رئیسه شورای انقلابی و رئیس جمهوری، فرامین فراوانی در رابطه به اسناد تقنینی صادر میگردد که شمار آنها به صدها ضمیمه و تعدیل مواد قانونی، مقررہ ها، اصولنامه ها و دیگر اسناد قانونی بالغ میشود. در ارتباط به مسایل حقوقی نیز، در چهارچوب هیأت رئیسه شورای انقلابی محمد انور فرزام، نقش فعال و مؤثری ایفا میگردد. سپس در ریاست جمهوری، عبدالواحد سادات در رأس شعبه حقوقی، فعالانه کار مینمود.

در رابطه به تطبیق قوانین تا جائیکه به محاکم و دیوانهای ستره محکمه (دادگاه عالی قضاء) تعلق میگرفت، نظام الدین تهذیب، یکن از شخصیت‌های برجسته و آگاه عرصه حقوقی بعنوان قاضی القضاة کشور، طی سالهای زیناد دهه هشتاد، بگونه خستگی ناپذیری کار کرد. پس از وی، عبدالکریم شادان که حایز درجه دوکتورا در رشته حقوق بود، این سمت را احراز نمود. شماری از قضات با دانش و با اعتبار در دادگاه عالی (ستره محکمه) بعنوان اعضای آن و اعضای شورای عالی ایفای وظیفه میکردند که از جمله میتوان از عبدالولی حجت، میر عزیز الحق ضعیفی، جوهر صدیقی، ضامن علی بهسودی، امان الله موج، بهاء الدین بهاء، حنیف سلیم و دیگران یادآوری نمود. سید شرف الدین شرف و غلام سخی راسخ بعنوان دادستان کل در رابطه بر نظارت بر قانونیت در کشور، نقش فعالی ایفا کردند.

شایان یادآوری میدانم که پس از انفاذ قانون اساسی جدید، شورای قانون اساسی ج ا در تحت ریاست عبدالوهاب صافی رئیس آن شورا، نظریات خویش را درباره هر یک از قوانین در مطابقت با مواد قانون اساسی، ابراز میداشتند. یکن از حقوقدانان جوان، ولی تحصیلکرده و پرتلاش دهه هشتاد، محمد سلیم مجاز در شورای قانون اساسی، در عرصه طرح و تطبیق قوانین و در سازماندهی انجمن (اتحادیه) حقوقدانان کشور نقش فعالی ایفا مینمود. اتحادیه حقوقدانان افغانستان متشکل از شخصیت‌های عرصه های حقوقی، قانون دانان، کارکنان حقوقی محاکم، دادستانها و ارگانهای دیگر و وکلای مدافع در تحت

رهبری یکتن از حقوقدانان با سابقه کشور غلام سخی مصنون، استاد دانشکده حقوق دانشگاه کابل، به دفاع از منافع و به نمایندگی از ایشان در دهه هشتاد در جامعه حضور داشت و فعالانه کار مینمود.

مسأله اساسی برای شورای وزیران عبارت بود از تعمیم فهم حقوقی بگونه عام و شناسائی با مواد قانون و تطبیق قانونیت بگونه خاص بعنوان یک سیستم حقوقی. باین مناسبت در کلیه وزارتخانه ها و ادارات مشابه، شعبات حقوقی ایجاد گردیده بود که محتویات فیصله ها، مصوبات و دساتیر مقامات اداره مربوط را در مطابقت با مواد قانونی مورد بررسی قرار میدادند. همچنان در چهارچوب شورای وزیران، شعبه حقوقی و اداره عمومی کنترول و تفتیش، مسأله رعایت قانونیت را در مصوبات، فیصله ها، دساتیر و فعالیت‌های ارگانها و مقامات مربوط، رسیدگی مینمودند.

در طی سالهاییکه من بعنوان صدراعظم کار مینمودم، شمار زیادی از میثاقها و معاهدات بین المللی مورد مطالعه قرار گرفت و به شماری از آنها در مطابقت با شرایط و موازین حقوقی افغانستان الحاق بعمل آمد و من شخصاً در چنین موارد اصرار میورزیدم. در افغانستان آن دوران، از اعلامیه جهانی حقوق بشر همه ساله تجلیل بعمل میآمد و تاجائیکه موضوع به شورای وزیران تعلق میگرفت، در عرصه های کاری خویش که در این بخش خاطرات و یادداشتها بر شمرده شد، سعی بعمل میآمد تا مواد آن، تاجائیکه مقدور بود، مورد تطبیق قرار گیرد.

(فصل یازدهم)

نگاهی به سیاست خارجی حکومت در دهه هشتاد

جنبش عدم انسلاک و افغانستان غیرمنسلک

جنگ سرد میان دو ابرقدرت جهان: ایالات متحده امریکا و اتحاد شوروی، در دهه هشتاد سده بیستم به نقطه اوج خود رسیده بود. با تأسف، افغانستان در چنبر آن جنگ بمثابه یک نقطه داغ در جهان آنروزی بسختی درگیر مانده بود. از یکسو اتحاد شوروی نمیخواست که افغانستان بدست نیروهای بنیادگرا بیافتد و مرزهای جنوبی امپراتوری آن معروض به خطر گردد که چنان نمونه ای در دهه نود بمشاهده رسید. از سوی دیگر ایالات متحده امریکا و متحدان آن به فرصت طلایی ای دست یافتند تا اتحاد شوروی را در رابطه به مسأله افغانستان به زوایا بکشانند، مزمل و بدنامش بسازند. باینمناسبت، جنگ تبلیغاتی و روانی عظیم و بیسابقه ای را سازمان بخشیدند. در نتیجه ابری از دود انبوه و ضخیم اطراف افغانستان را پوشاند و در عقب آن بسادگی رژیم نظامی پاکستان فعالیت‌های مداخله گرانه خود را پنهان ساخت.

دربرون از افغانستان، در نتیجه جنگ تبلیغاتی سرسام آوری که بموازات جنگ گرم از سوی پاکستان و متحدانش مؤفقانه به پیش برده میشد، ذهنیتی ایجاد گردید که رژیم افغانستان گویا فاقد هرگونه استقلالیت است و گویا کلیه امور از کوچک تا بزرگ بدست شورویها اداره میگردد؛ در حالیکه مردم بیطرف در داخل کشور میدیدند و میدانستند که چنین چیزی حقیقت ندارد و این حزب و ارگانهای حکومت است که با احساس میهنپرستانه، با وقف و بسادگر ضرورت‌های مبرم مردم در روند پیشرفت زندگی اجتماعی - اقتصادی کشور چنان

کار و پیکار مینمایند که هیچ خارجی و هیچ مشاوره توانائی رهبری آن را نداشتند. البته در این رابطه، همکاریها میان نیروهای دفاعی، نظامی و امنیتی داخلی و شوروی، مورد بحث من است.

در جریان سیل عظیمی از تبلیغات در دهه هشتاد، مبالغه‌های آشکاری نیز در این یا آن مورد، صورت میگرفت. ولی جو عمومی طوری بود که بسیاری بدون توجه به مدارک و شواهد، استدلال و منطق بدانها باور میکردند. بگونه مثال: تا همین اکنون به کرات گفته میشود که در سالهای هشتاد پنج میلیون تن مهاجر از افغانستان (در نتیجه تجاوز شوروی!) فرار کردند. ولی هیچ منبعی شمار واقعی را با ارائه اسناد و مدارک قابل قبول ارائه نداده است. همچنان اینحقیقت را هیچ مرجعی در نظر نگرفته است که قبل از دهه هشتاد و در جریان آن تا دو میلیون تن (رقم واقعی دردست نیست) از افغانستان برای کار به ایران، در دوران شاه یا پس از آن، رفته بودند و جزء پناهندگان شمرده شدند. درباره این حقیقت نیز سکوت اختیار میگردد که شمار زیادی از پناهندگان به پاکستان در سالهای ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ فرار کردند و در سالهای هشتاد اغلب آنان یا تشویق به فرار میشدند و یا در نتیجه فشارهای گروه‌های مسلح مجبور به فرار میگرددند.

همچنان، کسی در کدام جایی برای نخستین بار اظهار داشته بود که گویا یک میلیون تن از افراد در افغانستان در اثر جنگ در طول سالهای هشتاد کشته شده‌اند و این رقم از زبان شمار زیادی غالباً غیر آگاهانه تکرار گردیده است. ولی هیچکس نپرسید که این رقم بر چه پایه ای استوار است و از کجا کشف گردیده است. فرض گردد که این رقم درست باشد، پس طی ده سال، هر روز در حدود ۳۵۰ تن کشته شده است که چنین چیزی ناممکن است. باید این واقعیت را در نظر گرفت که در طول دهه هشتاد، جنگ در افغانستان خصلت چریکی داشت و نه جبهه‌ای. گروه‌های مسلح حمله میکردند و فرار. در این شکی نیست که شمار زیادی از مردم در نتیجه انفجارات و راکت‌زنیهای گروه‌های مسلح بقتل میرسیدند، ولی نه به پیمان آن ارقام سرسام آور یک میلیون تن شهید؛ در حالیکه گفته میشود که در طول سالهای ۱۹۹۰ با هزاران راکتی که بالای مردم و مناطق

مسکونی کابل فیر گردید و در جریان آنهمه جنگهای ویرانگر، در حدود ۵۰ هزار تن گشته شده اند. یکتن از مؤرخین امریکائی اظهار میدارد که شاید مرگ و میر طبیعی را نیز جزء ارقام ارائه داده شده طی سالهای هشتاد، محاسبه کرده اند!

تعجب انگیزتر اینکه، برخیها پافرا تر گذاشته اند و بنا بر بی اطلاعی یا آگاهانه حتی اظهار میدارند که از یک و نیم تا دو میلیون شهید و دو میلیون زن، بیوه گردیده است. ولی، سازمانهای بین المللی به کرات اظهار داشته اند که در شهر کابل در پایان دهه نود، در حدود بیست و پنج هزار زن بیوه وجود داشته است که بوسیله سازمانهای خیریه و سازمانهای ملل متحد تغذیه میشدند. البته معلوم نیست که چه تعداد ایشان مربوط به سالهای هشتاد هستند و چه تعداد دیگر با مرگ طبیعی شوهران خویش، بیوه شده اند.

اکنون برمیگردم به موضوع مورد بحث و میپردازم به ارائه حقایقی در رابطه به مشاوران ملکی شوروی در دستگاه شورای وزیران افغانستان: در سالهای هشتاد و پس از آن در اثر تلقینات و سیل عظیم تبلیغات چنین تلقیبات بوجود آمد که گویا مشاوران شوروی در وزارتخانه ها و ادارات همه کاره بوده اند و یکتن مشاور در هر وزارتخانه از طریق ترجمان خویش گویا بگونه حیرت انگیزی تمام امور را اجرا و نظارت میکردند. در تحت تأثیر چنین تبلیغات، یا بگونه فرصت طلبانه و یا بخاطر تولی و تبری، دوکتور محمد حسن شرق صدراعظم افغانستان (از جون ۱۹۸۸ تا فبروری ۱۹۸۹)، در حالیکه در دوران صدارت وی در شمار مشاوران شوروی هیچگونه کاهشی بمیان نیامده بود، در کتاب خاطرات خویش تحت عنوان "کرباس پوشهای برهنه پا"، ص ۲۵۱، ضمن توضیح یک فوتو از مشاوران، چنین مینگارد:

«تصت نفر مشاورین و ترجمانها امور اداری، سیاسی و اجتماعی صدارت را (منظورش تمام وزارتخانه، ادارات و مؤسسات دولتی مربوط به حکومت یا شورای وزیران است) تحت نظر سرمشاور اجرا میکردند».

هرگاه واقعا چنین بود که همه امور صدارت، امور کلیه وزارتخانه های ملکی را مشاوران انجام میدادند، پس چگونه بعد از خروج کامل نیروهای شوروی از افغانستان و همزمان با آن که پایان حکومت دوکتور شرق در فبروری ۱۹۸۹ نیز بود و حتی یک مشاور در مجموع دستگاه حکومت باقی نمانده بود، تمام امور در دور دوم صدارت من، پیروزمندانه سازماندهی گردید. بگونه مثال: اقتصاد ورشکست شده که مسئول آن حکومت ۹ ماهه دوکتور شرق بود، احیاء گردید؛ صفوف عظیم گرسنگان که از ساعت ۲ پس از نیمه شب در سرمای زمستان در عقب نانوائیها صف میکشیدند و چندین ماهه مواد ارتزاقی به کوپونداران و مواد سوخت به سرماخورندگان نرسیده بود، باردیگر صاحب نان، گرمی و زندگی شدند.

درباره حضور مشاوران شوروی در وزارتخانه های ملکی:

در ماه نخست پس از قیام اپریل ۱۹۷۸، از سوی نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین به اصرار تقاضا گردید تا اتحاد شوروی مشاوران خویش را در امور حزبی و اقتصادی به افغانستان بفرستد. شورویها موافقت کردند تا چند تن مشاور و یکتن سرمشاور در امور حزبی به افغانستان اعزام نمایند؛ ولی در برابر مشاوران ملکی تاحدودی تعلل نشان دادند. معهذ، بنابر تقاضاهای مکرر رژیم، هیأتی از کمیته دولتی روابط اقتصادی خارجی اتحاد شوروی در ماه جون ۱۹۷۸ بخاطر مذاکره پیرامون اینموضوع وارد کشور گردید. هیأت متذکره در وزارت پلان با من نیز مذاکره نمود و موافقت کرد که تیم مشاوران پلانگذاری شوروی متشکل از پنج تن مشاور (متخصص)، یکتن سرمشاور (سرمتخصص) و چهار تن ترجمان و سکرتر که از گذشته ها در وزارت پلان همکاری میکردند، کماکان باقی بمانند.

من هنگامیکه در پایان سال ۱۹۷۹ از زندان رهائی یافتم، اطلاع حاصل کردم که رسماً موافقت شده بود تا جمعا ۸۰ تن شامل مشاوران، ترجمانها، دستیاران، همکاران و سکرترهای آنان در وزارتخانه های اقتصادی و اجتماعی

همکاری نمایند. براساس این موافقتنامه که برای ده سال عقد شده بود، بگونه متوسط عملاً در سالهای ۱۹۸۰ در حدود ۵۰ تن مشاور و ترجمان در وزارتخانه های مختلف همکاری مینمودند. وظیفه عمده مشاوران متذکره بررسی و سازماندهی همکاریهای اتحاد شوروی، قرضه ها و امدادهای آنکشور با عرصه بخصوص کار وزارتخانه معین بود. بگونه مثال: مشاوران دروزارت معادن و صنایع وظیفه داشت که در تماس دائمی با سفارت اتحاد شوروی و نمایندگی اقتصادی و تجارتي آنکشور درافغانستان، در امر تنظیم امور مربوط به کار و زندگی متخصصان شوروی و قرضه های چند صد ملیون دالری آنکشور به آن وزارت، همکاری نمایند. همچنان مشاوران دروزارت تجارت بخاطر همکاری درمناسبات تجارتي میان دو کشور بمثابه یک پل ارتباطی کهر میکرد و مشاوران دروزارتخانه های دیگر نیز در اینگونه موارد کار کمتر نداشتند. البته باید اذعان کرد که برخی از مشاوران تاجائیکه برای ایشان مقدور بود از ارائه مشوره های مفید در بخشهای کار وزارتخانه های معین دریغ نمیکردند. اینکه در نظر گرفته میشد یانه مربوط به امکانات و تمایل وزرا یا کارمندان مربوط بود.

در مقر شورای وزیران نیز، یکن مشاور وجود داشت که بنابر اهمیت مسأله انتقالات اموال از اتحاد شوروی و از طریق آنکشور به افغانستان و جلب همکاریهای روزمره مقامات مربوط تجارتي، ترانسپورتي و ترانزیتی اتحاد شوروی، باشورای وزیران همکاری مینمود. در آغاز مشاوران بنام پانتلیف که قبلاً معاون وزیر ترانسپورت جمهوری اوکراین شوروی بود، باشورای وزیران در بخش ترانسپورت و انتقالات همکاری مینمود. مشاوران دومی نیز متخصص امور ترانسپورت و اسمش بوری سوخین بود. وی چه قبل و چه بعد از انجام کار مشاوریت، بعنوان معاون و وزیر ترانسپورت جمهوری فدراتیف روسیه (وزیر ایالتی در بخشی از اتحاد شوروی) کار میکرد. او در عین زمان سرمشاور نیز شمرده میشد. وی بجز از کار تخنیکي خویش به هیچ مسأله دیگری ابراز علاقمندی نمیکرد تا چه رسد به کوچکترین اثر مداخله در امور شورای وزیران

که عملاً امکانات آنرا نداشت. او در سالهای نود، رئیس اتحادیه مستقل کارکنان ترانسپورت موتری روسیه بود.

بنابر آن، باید به این مسأله صراحت داد که مشاوران شوروی قاعدتاً امکانات مداخله را در کار وزراء نداشتند، ولی در این رابطه از استثنائات نمیتوان انکار ورزید. ولی هرگاه از مشاوران بنابر مداخلات و خطاهای ایشان شکایت بعمل میآمد، فوراً مورد باز پرس قرار میگرفتند.

سرمشاور حزبی بنام وکتور پتروویچ پولینچیکه بنابر فعالیتهای مداخله گرانه خویش و برانگیختن اعتراضات و شکایات شماری از اعضای بیروی سیاسی حزب و همچنان برخی از شورویها، مورد انتقاد قرار گرفت و از افغانستان بازخواسته شد. ولی دوکتور نجیب الله بعنوان رئیس حزب و رئیس جمهوری در جریان ملاقات با میخائیل گرباچوف تقاضا نمود تا وی کماکان در افغانستان باقی بماند. معهدا، این امر تأثیر ناگواری را بر مناسبات رئیس حزب و اعضای رهبری خلقیها و شماری از اعضای رهبری پرچمیها در بیروی سیاسی حزب از جمله نوراحمد نور، عبدالظهور رزمجو و من بجا گذاشت. او بعضاً از طریق برخی از مشاوران نزدیک به خود نه تنها در امور حزبی، بلکه در کار برخی از ادارات دولتی نیز با ارائه نظریاتی مداخله مینمود. قابل تذکار میدانم که وی از فهم و دانش گسترده در عرصه های فرهنگی برخوردار و انسانی خلیبها پُرکار بود.

برغم اینکه پس از تقاضای رئیس جمهور برای ادامه کار، پولینچیکه دیگر از مداخله در امور حکومت ابا میورزید، ولی مناسبات من با او و نجیب الله تیره تر میشد. و به سردی بیشتر میگراثید. پولینچیکه موصوف پس از بازگشت از افغانستان در سال ۱۹۹۰ بعنوان منشی دوم کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان با صلاحیتهای وسیع تعیین گردید. وی پس از متلاشی شدن اتحاد شوروی، در جمهوری خودمختار استین شمالی در فدراسیون روسیه، مقام رهبری را احراز کرد تا اینکه در سال ۱۹۹۳ با سه تن از جنرالهای نظامی در جریان برخوردهای مسلحانه میان انگوشت های مسلمان تبار و استین های عیسوی مذهب

در یک سانحه سقوط هلیکاپتر جان سپرد. مقامات مسکو مراسم درگذشت وی را در سطح یکی از رهبران برجسته دولتی برگزار نمودند.

سفیر اتحاد شوروی در افغانستان:

سفیر اتحاد شوروی در سالهای هشتاد افزون بر انجام وظایف دیپلماتیک خویش با مشاوران شوروی در افغانستان نیز کار و همکاری مینمود و بیشتر تلاشهای وی را رسیدگی به مسایل همکاریهای اقتصادی میان دو کشور تشکیل میکرد. ولی بر طبق اصول قبولشده، مشاوران شوروی در وزارتخانه های ملکی افغانستان، علاقمندی مشهودی به امور وزارتخانه های مربوط ماورای وظایف خویش بروز نمیدادند. آنان گزارشهای خویش را به نمایندگی روابط اقتصادی و تجارتي اتحاد شوروی و به سفیر شوروی در کابل ارائه میکردند.

سفیر اتحاد شوروی در افغانستان برای هفت سال (از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۶)، فکرت احمد جانوویچ تابعیف نام داشت. وی شخص مجربی بود و قبل از اشغال وظیفه در افغانستان برای بیست سال بعنوان رهبر با صلاحیت جمهوری خود مختار مسلمان تبار تاتارستان شوروی ایفای وظیفه میکرد. او پس از بازگشت از افغانستان برای چندین سال بحیث معاون اول صدراعظم فدراتیف روسیه کار کرد و در سالهای ۱۹۹۰ رئیس کمیته بررسی امور خصوصی ساختن ملکیت‌های دولتی روسیه بود. وی دارای خصوصیات نیرومند ملی-تاتاری خویش و شخص بادرایتی بود. وی بخاطر جلب کمکهای اقتصادی اتحاد شوروی به افغانستان همکاری میکرد و همواره مقامات مسکو را برای اعطای کردتها و امدادهای مادی و فنی شوروی به افغانستان تشویق مینمود. وی افزون بر اجرای وظایف دیپلماتیک، گزارشهای مشاوران شوروی را در وزارتخانه های ملکی استماع و جمعبندی میکرد و آنان را تحت انضباط جدی قرار میداد تا از وظیفه اصلی خویش عدول نه نمایند که عمدتاً عیازت از ارائه مشوره ها در زمینه تنظیم همکاریها میان مؤسسات و ادارات دو کشور بود.

سیاست خارجی و جلب همکاریهای اقتصادی:

به رغم تبلیغات و تحریرات گوناگون از جانب برخی از کشورهای همسایه و کشورهای غربی و متحدین آنها، موقف عدم انسلاک افغانستان در عرصه جهانی حفظ گردید و این کشور بمثابه یکی از اعضای وفادار جنبش عدم انسلاک باقی ماند. من در جریان کارخویش بحیث صدراعظم، دوبار در کنفرانسهای جنبش عدم انسلاک، منعقدده دهلی (هند) ۱۹۸۲ و هرازی (زمبابوی) ۱۹۸۷ فعالانه شرکت کردم و در میانه این سالها به برخی از کشورهای اروپائی، آسیائی، افریقائی و امریکای لاتین مسافرت نمودم. از جمله در سال ۱۹۸۷ مسافرت رسمی به اتحاد شوروی انجام دادم و از من در مسکو بگونه بیسابقه ای با گرمی و رعایت جدی احترامات کشوری، استقبال بعمل آمد. این مسافرت همزمان بود با مذاکرات گسترده در ارتباط به حل سیاسی مسأله افغانستان و خروج قوای شوروی که بعداً منجر به امضای چهار جانبه موافقتنامه های ژنیو (اپریل ۱۹۸۸) گردید. درباره اهمیت این مذاکرات، دیگو کوردوویز، سابق معاون سرمنشی سازمان ملل متحد و نماینده خاص آن سازمان برای افغانستان در اثر مشترک معروف خویش با سلیگ هریسن تحت عنوان "آنسوی افغانستان" (ص ۲۷۲) در ارتباط به نقش من نیز در زمینه انجام مذاکرات همه جانبه برای نیل به توافق بمنظور خروج نیروهای شوروی از افغانستان و قطع مداخله در امور افغانستان از جانب پاکستان، اشاره کرده است.

شایان تذکر میدانم که من حین ورود قوای شوروی به افغانستان در دسمبر ۱۹۷۹ هنوز در زندان بودم و بعدها نظر موافق خویش را بارها برای خروج قوا، ابراز کردم. من اقامت طولانی قوای متذکره را یک اشتباه جدی می دانستم. ولی بصراحت اظهار میدارم که من نمیتوانم با چنین نظریات بی پشتوانه که گویا حکومتهای افغانستان دست نشانده شوروی بوده اند و کارمندان بالا رتبه دولتی مزدوران شوروی، موافقت نمایم. هرگاه چنین قضاوتها معیار و مدار

اعتبار قرار گیرد، پس در هر کشوری که قوای خارجی وجود داشته است یا وجود دارد، چنین اتهامات نادرست میتواند وارد گردد.

قابل تذکار میدانم که ارتباط متقابل میان دولت و قوای شوروی در افغانستان، خصوصیت دوگانه داشت. ویژگی اول اینکه: قوای شوروی با قوای سه گانه نظامی دولتی در ارتباط بود که خارج از حیطه صلاحیت شورای وزیران شمرده میشد. ویژگی دومی اینکه: در بخش ملکی که عرصه کار شورای وزیران بود، ضرورت تأمین ارتباطات با قوای متذکره وجود نداشت. همچنان در ارتباط به موجودیت مشاورین و متخصصین شوروی در برخی از وزارتخانه های ملکی قابل تذکار میدانم که ایشان صرف نقش مشاور را ایفاء میکردند. آنان عمدتاً همانگونه که قبلاً گفته شد، بخاطر ایجاد تسهیلات در امر کاربرد کمکهای اقتصادی و فنی شوروی در پروژه ها و عرصه های کاری در کشور، همکاری مینمودند. لازم به یادآوری است که در حکومت‌های قبلی افغانستان نیز شمار قابل ملاحظه یی مشاورین و متخصصین شوروی و خارجی دیگر، کار میکردند.

شورای وزیران در دهه هشتاد، به رغم تأثیرات ناهنجار ادامه جنگ بر فعالیتهای آن، راه معین خود را می پیمود و به رغم فشارها از مقامات بالائی حزبی و دولتی، نمیتوانست که به دو قطب متضاد بلغزد: یعنی اینکه، تمام منابع وامکان مالی و مادی خود را در خدمت جنگ قرار بدهد یا اینکه، دست روی دست بنشیند و انتظار بماند تا جنگ پایان یابد.

به تجربه من، این نظریات تأیید شده نمیتواند که اتحاد شوروی به منابع مواد خام افغانستان چشم طمع داشته است. در این ارتباط بعضیها، مثال صدور گاز افغانستان به آنکشور را متذکر میشوند. ولی حقیقت اینست که صدور گاز از دوران حکومت محمد داؤد به اتحاد شوروی، آغاز شده بود. در حالیکه آنکشور یگانه خریدار گاز افغانستان بود و در آنسوی دریای آمو صدها مرتبه مقادیر بیشتر گاز، خود در دسترس داشت، ولی گاز افغانستان را با وصف ترکیبات ناجور آن، به قیمتهای بین المللی خریداری میکرد.

اکنون که در مورد صدور گاز طبیعی حرف در میان آمد، بهتر است تا به یک حقیقت انکارناپذیر در مورد قیمت‌های صادراتی آن که پیوسته مورد مشاجره بوده است، اشاره گردد. گاز طبیعی افغانستان با کمک مالی و تکنیکی اتحاد شوروی کاوش، کشف و استخراج گردید و دستگاه‌های تصفیه، تجرید و خشک کردن و همچنان تجهیزات و لوله‌های صدور آن احداث شد. در اینجا قیمت‌های صادراتی گاز در سالهای اولیه مورد بحث من نمیباشد؛ ولی در سالهای حکومت اینجانب، قیمت‌های فروش گاز به اتحاد شوروی بر پایه قیمت‌های بین المللی تعیین میگردد. بنابراین، آن سروصدهای بیمایه و حرف‌های بی پایه که گویا گاز افغانی به قیمت‌های نازل به شوروی صادر میشود، حقیقت ندارد.

قیمت‌های گاز همه ساله مورد تجدید نظر قرار میگرفت. مذاکرات و مباحثات طولانی بین هیأت‌های فنی هر دو جانب بگونه متناوب - یکسال در کابل و سال دیگر در مسکو - انجام میگرفت. هیأت‌های جانب افغانی که از میان بهترین متخصصان و کارشناسان وزارت‌های معادن و صنایع، پلاننگذاری، تجارت و تفحصات نفت و گاز شمال تعیین میشدند با جمع آوری اطلاعات از تجارت جهانی گاز طبیعی، آمادگی کامل برای مذاکرات و مباحثات اتخاذ میکردند. جانب افغانی حین تعیین قیمت‌ها بر اساس فی متر مکعب کلوری گاز، قیمت‌های فروش گاز ایران، الجزایر و کشورهای دیگر و بویژه قیمت‌های صادراتی خود اتحاد شوروی را به کشورهای اروپای غربی در نظر میگرفتند. قیمت‌های صادراتی گاز اتحاد شوروی به کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی که به نرخ‌های امتیازی خاص تحویل داده میشد مدار اعتبار هیأت‌های افغانی نبود.

برغم اینکه، اتحاد شوروی خود یکی از بزرگترین صادرکنندگان گاز طبیعی در جهان بود و گاز صادراتی افغانستان را که سالانه در حدود متوسط بالغ بر دو میلیارد متر مکعب میشد درازبکستان به مصرف میرسند؛ در حالیکه در همان سالها، صرف درازبکستان چهار میلیارد متر مکعب گاز در سال استخراج میگردد. با وصف اینکه نوعیت گاز افغانستان با گاز کشورهای دیگر تفاوت داشت و موجودیت فیصدی زیاد متان در گاز طبیعی افغانستان کیفیت آنرا پائین میآورد،

باوصف اینکه یگانه خریدار انحصاری گاز افغانستان اتحاد شوروی بود و در این مورد هیچگونه رقابت وجود نداشت، باوصف اینکه، اتحاد شوروی خود بر آن سرمایه گذاری نموده بود و به گاز افغانستان ضرورت جدی نداشت، ولی حکومت افغانستان بنا بر اهمیت اقتصادی درآمدهای ناشی از صدور گاز برای اقتصاد ضعیف کشور و بنابر ملاحظه نزاکتهای سیاسی، همه ساله در مورد تعیین قیمتها موضع خیلی جدی و سخت اتخاذ میکرد. چنانکه چندین بار مذاکرات خیلی طولانی شد و توافق حاصل نگردید تا اینکه جانب شوروی مجبور به عقب نشینی گردید. اینگونه موضعگیریهای جدی از سوی من بعنوان رئیس حکومت در رابطه بمسائل اقتصادی متقابل میان دو کشور، شاید بحیث یکی از عوامل موجب شده باشد که برخی از مقامات معین اتحاد شوروی در برابر من در تفاوت مواضع که با نجیب الله داشتم، موقف نادرستی اتخاذ نمایند. بگونه مثال در اینجا موضوعی را در نوشتار دوتن از نویسندگان روسی که ارتباط شخصی بمن میگردد، نقل مینمایم: «به سال ۱۹۸۸ در دستگاه شورای وزیران افغانستان به رهبری کشتمند آغاز به گردآوری پنهانی اطلاعات درباره زبانهای که در اثر "جنایت" شورویها به افغانستان رسیده بود، نمودند که در برنامه بود در صورت لزوم آنرا بشکل نوعی کتاب سفید چاپ کنند».

مطلب متذکره که در اثر پلاستین و اندریانوف بنام افغانستان در منگنه ژئوپولیتیک و ترجمه عزیز آریانفر (ص ۹۳) آمده است، به گمان من، شاید از سوی برخی از مقامات دولتی افغانستان به شورویها گفته شده باشد، در حالیکه مطلب متذکره تصویری بیش نبوده است و حقیقت ندارد.

درواقعیت امر، این اتحاد شوروی بود که مطالعات و کاوش تمام معادن و منابع زیرزمینی افغانستان را در سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ انجام داد و ذخایر نفت و گاز را در شمال کشور تثبیت نمود. آتکشور دستگاه های استخراج و تصفیه گاز و لوله های انتقال آنرا در شمال افغانستان اعمار کرد و در امر احداث صدها پروژه و مؤسسه بزرگ صنعتی، زراعتی، آبیاری، ساختمانی، سرک سازی، برق رسانی، خانه سازی، تأسیسات آموزشی و فرهنگی همکاری نمود. در سالهای ۱۹۸۰،

در حالیکه کشورهای سرمایه داری غرب، کشورهای همسایه، سازمانهای بین المللی بشمول سازمان ملل متحد و مؤسسات غیر حکومتی و خیریه جهانی و غربی بطور کامل هرگونه همکاری، امداد و کمک به افغانستان را قطع کرده بودند، شورای وزیران به ادامه سالهای پیشین توانست کمکها و امدادهای بزرگ و مؤثر اقتصادی، علمی، فنی و فرهنگی اتحاد شوروی را به ارزش میلیاردها دالر بخاطر رشد اقتصاد و فرهنگ در کشور جلب نماید و در راه رفاه عمومی مردم بکار گیرد.

کمکهای اقتصادی

اتحاد شوروی به افغانستان:

تاجائیکه معلوم بود، مقامات رهبری مسکو به چگونگی کار حکومت افغانستان که مسایل اجتماعی و اقتصادی را برعهده داشت، علاقمندی زیادی نشان نمیدادند. زیرا، نخست مسأله عمده و قابل توجه از دیدگاه ایشان امور نظامی و امنیتی بود نه مسایل دیگر. ثانیاً توجه زیاد نسبت بمسایل حکومت، مسئولیتها و تعهدات ایشان را بخاطر اعطای کمکهای اقتصادی، تخنیکی و امدادهای مالی بیشتر، فزونتر میساخت.

با آن، طی سالهای دهه هشتاد، اتحاد شوروی ناگزیر میزان کردنها و بویژه امدادهای بلاعوض خویش را در زمینه های اقتصادی و امور اجتماعی افزایش بخشید. کمکهای اقتصادی آنکشور که از نیمه سالهای ۱۹۵۰ آغاز گردیده بود، برغم تغییر رژیمها و حکومتها تا سالهای ۱۹۹۰ ادامه یافت. ابتکار جلب کمکهای مساعد اقتصادی و نظامی اتحاد شوروی متعلق به محمد داؤد صدراعظم است. این کمکها و امدادها در حکومتهای گذشته در حدود پنجاه درصد قرضه های خارجی و در سالهای ۱۹۸۰ در حدود هفتاد درصد آنها را تشکیل میکرد.

این کمکها به اشکال قرضه های درازمدت، امدادهای مالی، اموال مصرفی و معاونتهای بلاعوض انجام میگرفت. در طی دهه هشتاد کمکهای

بزرگی برای اقتصاد و مردم افغانستان از اتحاد شوروی دریافت گردید. قرضه های درازمدت بشکل ماشین آلات، افزار، مواد ساختمانی و خدمات تکنیکی برای احداث پروژه های جدید و تکمیل ساختمانهای گذشته، اعطا میگردد. براساس این کردتها، صدها پروژه بزرگ و متوسط عام المنفعه در امور آبیاری و کشاورزی، صنایع سنگین و سبک، سرکسازی و ترانسپورت، مخابرات و مواصلات، بازرگانی و خدمات اجتماعی، معارف و فرهنگ در افغانستان تکمیل و اعمار گردید. یکی از دلایل مؤثریت اقتصادی کمکهای اتحاد شوروی پائین بودن سطح قیمتهای اموال و تجهیزات به تناسب کشورهای سرمایه داری بود. دلیل دوم اینکه کار بوسیله مؤسسات دولتی آنکشور انجام میگردد و مسأله افزودن سود و بهره ازسوی کدام مؤسسه قراردادی خصوصی بر تمام شد مطرح نمیگردد. سوم اینکه سطح معاشات متخصصان شوروی به مقایسه کشورهای دیگر خیلی پائین و حتی یک پنجم آنان بود.

مناسبات افغانستان با کشورهای دیگر:

درسالهای هشتاد، افغانستان با یکصد کشور جهان دارای مناسبات فعال سیاسی بود. نمایندگیهای دپلوماتیک آن به سطح سفارت و جنرال قونسل دربرون از کشور به ۴۱ میرسید و کشورهای دیگر درافغانستان دارای ۳۰ نمایندگی فعال درسطح سفارت و جنرال قونسل بودند و سازمانهای اختصاصی ملل متحد درافغانستان ۱۲ نمایندگی داشت. درجریان سالهای هشتاد، هیأتهای نمایندگی از افغانستان درصدها گرد همآئی بین المللی درسطح جهانی و منطقوی شرکت ورزیدند. رهبران کشور، از کشورهای مختلف بازدید کردند و شمار زیادی از هیأتها و شخصیتهای سیاسی خارجی از افغانستان دیدار بعمل آوردند. در وزارت امور خارجه در تحت رهبری شاه محمد دوست و سپس عبدالوکیل، شمار زیادی از کادرهای با صلاحیت اعم از دپلوماتهای سابقه و تحصیلکرده های جدید درداخل و خارج کشور کار و همکاری میکردند. دراینجا از معینان آن وزارتخانه که دارای صلاحیتهای حرفه ای بودند و فعالانه از مواضع سیاسی و

منافع افغانستان نمایندگی مینمودند، نام میبرم: عبدالهادی مکمل، غلام سخی دانشجو، محمد سرور یورش، داؤد کاویان، فرید ظریف، تواب ذکائی، دوکتور عبدالباقی سمندری، خدای داد بشرمل و فاروق کارمند.

حکومت افغانستان خواهان تأمین مناسبات دوستانه و زندگی در محیط صلح با تمام همسایگان خویش و کشورهای اسلامی بود. ولی رژیم نظامی پاکستان سیاست یکجانبه رویارویی و خصومت آمیز را درقبال دولت افغانستان به پیش میبرد و آشکارا درعمل و پنهان درحرف، درامور داخلی آن مداخله مینمود. معهذا از سوی حکومت افغانستان پیوسته سیاست مدارا و دعوت به مذاکره برای حل اختلافات با آنکشور پیشنهاد میگردد.

موضعگیری حکومت افغانستان برای انجام مذاکرات با پاکستان برای حل و فصل سیاسی مسأله، پس از هرچندی درجلسات شورای وزیران مطرح بحث قرار میگرفت و دراینباره گزارشهایی از سوی وزیر امور خارجه ارائه میگردد. دراین رابطه، بخشی از گزارش شاه محمد دوست وزیر امور خارجه را که در جلسه مؤرخ ۵ جون ۱۹۸۲ شورای وزیران ارائه شده بود، بگونه نمونه نقل مینمایم:

«مذاکرات هیأت افغانی با هیأت پاکستانی که در اثر مساعی دیگو کوردوویز نماینده سرمنشی سازمان ملل متحد بعمل آمد با صراحت بود. هیأت افغانی با حفظ پرنسیپهای سیاست خارجی حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان، انعطاف بدیبری در جریان مذاکرات نشان داد. در جریان مذاکرات موضوعات مربوط به طرز العمل عمدتاً حل گردید و موضوعات اصلی نیز مورد بحث قرار گرفت. حمایت دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان از مساعی سرمنشی سازمان ملل متحد و نماینده وی (دیگو کوردوویز) که زمینه مذاکرات بین دوطرف و حل همه جانبه موضوع را فراهم ساخته است، ابراز گردید.»

در پایان خبر مربوط به این گزارش گفته میشد:

«وزیر امور خارجه متذکر شد که حکومت ج د ا در روشنی مذاکرات زنیو مساعی صادقانه خویش را در زمینه حل سیاسی موضوع دوام خواهد داد» (اقتباس از سالنامه ۱۹۸۲، ص ۳۱۲).

کافی است بملاحظه گزارش بالا نتیجه گیری بعمل آورد که پاکستان شش سال دیگر با اتخاذ سیاست نوسانی و کارشکنانه، تعلق بخرج داد تا اینکه سرانجام در اپریل ۱۹۸۸ موافقتنامه های زنیو به امضا رسید. پس از آن نیز، برغم اینکه مضمون و محتوی اصلی موافقتنامه های متذکره را قطع مداخله از سوی هردو کشور همسایه در امور داخلی همدیگر تشکیل میکرد و برغم اینکه نیروهای اتحاد شوروی بموجب آنها از افغانستان خارج گردید، ولی مداخلات از سوی پاکستان قطع نشد.

جنبش عدم انسلاک

و شرکت در هفتمین کنفرانس سران در دهلی:

اهداف و اصول اساسی جنبش عدم انسلاک در نخستین کنفرانس آن، با شرکت شماری از سران دول یا حکومت در سال ۱۹۶۱ در بلگراد، مشخص گردیده بود. در اصول متذکره گفته میشد که همزیستی مسالمت آمیز، بدیلی برای رویارویی و فاجعه جنگ جهانگیر هسته یی و بنیاد مناسبات نوین بین المللی میباشد.

جنبش عدم انسلاک پس از سرنگونی امپراتوریهای استعماری و پیدایش کشورهای تازه به استقلال رسیده، در جریان اینکه تلاش برای کشاندن آن کشورها به پیمانهای نظامی انجام میشد، به رشد خود ادامه داد و نقش آن بگونه روزافزون بمثابة عامل مهم و مستقل سیاسی در مناسبات بین المللی رو به افزایش گذاشت.

در دهه هشتاد، این جنبش از وسعت و اعتبار بزرگی در عرصه جهانی برخوردار گردید و افغانستان کماکان یکی از اعضای وفادار آن باقی ماند. افغانستان، هند، یوگوسلاوی، اندونیزیا و مصر از بنیاد گذاران اصلی این جنبش

شمرده میشوند. محمد داؤد صدراعظم، به نمایندگی از افغانستان در بنیادگذاری و گسترش عرصه فعالیت این جنبش فعالانه شرکت ورزید. کنفرانسهای جنبش عدم انسلاک پس از کنفرانس بلگراد، هر چهار سال بعد در یکی از کشورهای عضو دایر میگردد.

هفتمین کنفرانس دول یا حکومت‌های کشورهای عضو جنبش عدم انسلاک در دهلی نو از تاریخ ۷ تا ۱۲ مارچ ۱۹۸۳ دایر گردید و من در آن بعنوان رئیس هیأت افغانستان شرکت کردم. ولی قابل تذکار میدانم که برطبق تعامل، قبل از کنفرانس سران، گردهماً آیهائی به اشتراک وزرای امور خارجه کشورهای عضو برای تدارک کار کنفرانس برگزار میگردد و پیوسته هیأت نمایندگی افغانستان در آنها فعالانه سهم میگرفت. همچنان قبل از کنفرانس دیدارهای دپلوماتیک میان کشورها انجام میشد. چنانکه وزیر امور خارجه هند، نتوار سنگ به افغانستان مسافرت نمود و بتاريخ اول فبروری ۱۹۸۳ با من نیز ملاقات کرد.

لازم می بینم که در اینجا گزارش مختصری از صورت اشتراک هیأت افغانستان در کنفرانس مذکره بخاطر معلومات ارائه بدهم: بقرار معلوم دولت هند و صدراعظم آنکشور، اندیرا گاندهی شخصاً در استقبال از هیأت‌های نمایندگی روشهای متناسبی را اتخاذ میکردند. استقبال از هیأت افغانی در سطح بالائی صورت گرفت. بمجردیکه هواپیمای حامل هیأت در فرودگاه دهلی بر زمین نشست، با استقبال گرم صدراعظم هند و رهبران بلند پایه آنکشور مواجه گردید. پس از مصافحه، صدراعظم هند و من در پیشاپیش و دیگران در پی، فاصله بالنسبه درازی را بر روی پای انداز سرخ تا ستیژ بلند، بزرگ و باشکوهی پوشیده با سقف آراسته که در وسط میدان برپاشده بود، پیمودیم. ما در وسط ستیژ ایستادیم و آنگاه سرود ملی هر دو کشور هند و افغانستان بوسیله باند بزرگ موزیک نواخته شد. شمار زیادی از افغانهای مقیم هند بشمول سفیر و کارمندان سفارت و هندیها در فرودگاه برای استقبال آمده بودند. هیأت در بخش خاصی از هتل آشوکا اقامت گزید. فردای ورود، من برای ملاقات با بانو اندیرا گاندهی صدراعظم به دفتر کار وی رفتم. دفتر، در کساح بزرگ دولتی هند پوشیده با

سنگهای سرخرنگ معروف هندی، ساده و بی پیرایه تزئین شده بود و در اتاق اولی ورودی از سوی صدراعظم باردیگر با گرمی استقبال شدم، درحالیکه چند تن از بانو ها، اعضای پارلمان هند نیز آنجا حضور داشتند. در ملاقات، صحبتهای مان به زبان انگلیسی انجام گرفت. اندیرا گاندھی را همانگونه که در جهان میشناختند، رهبری بلامنازع و سیاستمداری بزرگ یافتیم که خردمندی در سیاست را از جمله از پدر بزرگوار خویش، جواهر لعل نهرو نیز به ارث گرفته بود. در پایان دیدار، صدراعظم هند ترجیح داد که با عبور از کوریدورها و پلکانهای کاخ تا در خروجی که موتر حامل قرار داشت، با من همراهی و خداحافظی نماید.

با گشایش رسمی جلسات کنفرانس، من بعنوان رئیس هیأت افغانی فرصت یافتیم که در نخستین ساعات، بیانیه مفصلی ایراد نمایم. شیرازه بندی بیانیه اصلاً از سوی کمیونی دروزارت امور خارجه در تحت رهبری وزیران، شاه محمد دوست، انجام شده بود. معهذاً، من شخصاً در آن گسترده دستکاری نمودم و آنرا به شیوه و شکل معیاری قبولشده خویش در آوردم. در بیانیه تحلیل مفصلی از اوضاع جهانی آن زمان بعمل آمده و پیشنهاداتی بخاطر رفع تنش و پشتیبانی از روند تشنج زدائی ارائه گردیده بود. در بیانیه گفته شده بود که پاکستان به تخته خیز تجاوز بر ضد کشور همسایه خویش افغانستان مبدل گردیده است و با لحن آشتی جویانه از آن کشور تقاضا بعمل آمده بود که با اتخاذ روش متقابل به مذاکراتی که میان دو کشور تحت سرپرستی نماینده ویژه سازمان ملل آغاز گردیده است، با حسن نیت ادامه بدهد.

در پایان بیانیه، تعهد افغانستان به سیاست عدم انسلاک (غیر وابسته) چنین بیان گردیده بود: «افغانستان یک کشور غیر منسلک است و غیر منسلک باقی خواهد ماند»

در کنفرانس دهلی، ضیاء الحق رئیس جمهوری پاکستان در بیانیه خویش از هرگونه مداخله پاکستان در امور افغانستان بگونه قاطع انکار ورزید. ولی در پایان بیانیه وی، شاه محمد دوست وزیر امور خارجه با استفاده از حق جواب با

ارائه دلایلی درباره مقیاسها و گستره مداخلات از سوی پاکستان، سخنانی اظهار داشت.

در جریان کار کنفرانس ملاقاتهایی با رهبران برخی از کشورهای غیر منسلک، مانند: فیدل کاسترو رئیس شورای دولتی و حکومتی کیوبا، حافظ الاسد رئیس جمهوری سوریه، موریس بشاپ رئیس جمهوری گرانادا، فام وان دونگ رئیس شورای دولتی ویتنام، پریز دوکویلاز سرمنشی سازمان ملل متحد و برخی از رهبران کشورهای آسیائی، افریقائی و امریکای لاتین، انجام گردید.

شرکت در هشتمین کنفرانس سران کشورهای غیر منسلک:

این کنفرانس از ۱-۶ سپتمبر ۱۹۸۶ در هراری، مرکز کشور افریقائی زمبابوی دایر گردیده بود. من بعنوان رئیس هیأت افغانستان در آن شرکت ورزیدم. برای برگزاری این کنفرانس، کشور متذکره آمادگیهای زیادی اتخاذ کرده و حتی برای اقامت هریک از سران دول یا حکومتات، ویلاهایی جدیداً اعمار نموده بود.

در بیانیه ایکه از سوی من در کنفرانس ایراد گردید، بیشتر درباره مسایل افریقا سخن گفته میشد و از جمله پشتیبانی از مبارزه خلق افریقای جنوبی در برابر تبعیض و جدائی نژادی و از مبارزه مردم نامیبیا بخاطر استقلال ایشان، بعمل آمد. همچنان موضعگیری حکومت افغانستان مبنی بر پشتیبانی از حکومت انگولا و از جنبش آزادیبخش مردم فلسطین به رهبری یاسر عرفات، اعلام گردید. البته، در بیانیه درباره اوضاع افغانستان و مناسبات با پاکستان مطالبی ایراد گردید. ولی ضیاء الحق رئیس جمهوری پاکستان بار دیگر در برابر ادعاهای افغانستان مبنی بر مداخله، انکار و کزید و حملات لفظی شدیدی را متوجه افغانستان ساخت. من شخصاً حین ایراد بیانیه وی در تالار کنفرانس نبودم؛ ولی رئیس کنفرانس موگابی صدراعظم زمبابوی به شاه محمد دوست وزیر امور خارجه افغانستان اجازه ارائه جواب نداد به بهانه اینکه وی حق ندارد در برابر

بنابراین رئیس هیأت کشور دیگر سخن بگوید. بنابراین، من همانروز از حق جواب در برابر گفته های رئیس جمهوری پاکستان با لحن آرام و نه ستیزه جویانه، استفاده نمودم و باید مسأله در همینجا پایان مییافت. ولی موباسبی قصد دیگری داشت و آشکارا هیأت پاکستانی را تحریک به ارائه جواب متقابل میساخت. هیأت افغانی باینمناسبت اعتراضنامه رسمی به وی تسلیم کرد و من تمام شب را که کنفرانس جریان داشت در تالار نشستم و با ملاقاتها با هیأت نمایندگان گهگاهی دیگر سپری کردم تا هرگاه باردیگر تعرضاتی صورت گیرد، به جواب پرداخته شود، ولی چنین ضرورتی پیش نیامد.

در روزهای برگزاری این کنفرانس من با شمار زیادی از رهبران کشورهای مختلف، از جمله راجیف گاندهی صدراعظم هند، فیدل کاسترو رئیس شورای دولتی و حکومتی کیوبا، تدواردو دوسانتوش رئیس جمهوری انگولا، دانیل اورتیگا رئیس جمهوری نکاراگوا و دیگران ملاقات و مذاکره نمودم. در راه بازگشت ساعتی در ادیسه بابا پایتخت ایتویا که در عین زمان مرکز سازمان وحدت افریقا نیز بود، توقف نمودم و در فرودگاه با وزیر خارجه آنکشور ملاقات داشتم و مختصراً از آن شهر سرسبز بازدید کردم. هردو شهر افریقائی: ادیسه بابا (ایتویا) و هراری (زمبابوی) برغم تفاوتهای جغرافیائی آنها، از لحاظ اقلیم باهم مشابه اند؛ نه بسیار گرم میشوند و نه بسیار سرد و همیشه سبز اند. اولی اگرچه در نزدیکی خط استوا قرار دارد ولی بنابر ارتفاع معین خویش از سطح بحر و دومی که در منطقه معتدله نیم کره جنوبی واقع است، چنان مشابهت های اقلیمی را باهم رسانده اند. افزون بر آن، در آن روزگاران رژیمهای هردو کشور نیز باهم مناسبات نزدیک داشتند.

از آنجا که موضوع اصلی این یادداشت‌های من بازگو کردن خاطرات است، جالب خواهد بود بگویم که هیأت افغانی در رفت و برگشت به زمبابوی فاصله های درازی را پیمود و از فضای کشورهای زیادی گذشت. از جمله شش - هفت کشور افریقائی اصلاً به مخابرات رادیویی برای اخذ اجازه پرواز از فضای آنها هیچگونه اعتنائی نکردند یا خود را زحمت ندادند که جواب بدهند.

پیلوت شرکت هوا پیمائی آریانا، کپتان عبدالسلام زدران در آن مسافرت یکبار دیگر استعداد و مهارت بزرگی از خویش نشان داد.

مسافرتها و دیدارها:

من در جریان دهه هشتاد از شمار بیشتر کشورهای اروپای شرقی و مرکزی، مانند: چکوسلواکی، آلمان شرقی، پولند، مجارستان، رومانی، بلغاریا و یوگوسلاویا بازدید کردم. این بازدیدها یا در اثر دعوت‌های رسمی یا شرکت در کنگره‌های احزاب حاکم، کنفرانسها و برگزاریهای ویژه ملی و بین‌المللی، انجام میگردید. از جمله من چندین بار با رهبرانی مانند: گوستاف هوساک رئیس جمهوری چکوسلواکی و شتروگل صدراعظم آنکشور، با اریش هونیکر رئیس جمهوری و ویلی شتوف صدراعظم آلمان دموکراتیک، با تشودور ژفکوف رئیس جمهوری بلغاریا، ملاقات نمودم، مسایل اقتصادی را مطرح ساختم و موفق به اخذ کمکهای قابل توجه مادی و فنی برای افغانستان شدم. همچنان در جلسات عمومی سالانه شورای تعاون متقابل اقتصادی که نهادی دایمی برای کشورهای سوسیالیستی بود و به اشتراک سران حکومت آنکشورها هر سال در یکی از کشورها برگزار میگردید، من نیز بعنوان ناظر شرکت میکردم. من در این جلسات مسایل اقتصادی کشور خویش را مطرح میساختم و تعهدات جمعی یا انفرادی کشورهای متذکره را برای کمک به افغانستان بدست میآوردم.

دیدارهای من سه مرتبه از کیوبا بیشتر جهت تبارز همبستگی و تعارفی داشت تا ضرورت‌های کاری و اقتصادی. من در مراسم درگذشت ژوزف بروز تیتو رئیس جمهوری یوگوسلاویا و درگذشت خانم اندیسراگاندهی صدراعظم فقید هند دردهلی شرکت کردم و مراتب تسلیت دولت و مردم افغانستان را ابزاز داشتم.

مسافرتهاى من به اتحاد شوروی سابق و جمهوریهای مختلف آن برپایه ضرورت‌های کاری و جلب کمکهای اقتصادی آنکشور به افغانستان، انجام میگردید. این مسافرتها از شهرهایی واقع در قاره اروپا تا جمهوریهای آسیای

میانه و از سائیریا تا بخشهای قفقاز و جمهوریهای ماورای آن را دربر میگرفت. دیدار از جمهوریهای گرجستان، آذربایجان، ارمنستان، ترکمنستان، ازبکستان و تاجیکستان، برای من و همراهانم، بخاطر خصوصیات شرقی آنها، جالب بود. ملاقاتها و صحبتها با رهبران آن جمهوریها که امروز جزء کشورهای مستقل اند و غالباً هنوز در قدرت هستند، مشحون از روحیه همبستگی و دوستی بود. دیدار از مغلستان بنابر یک دعوت رسمی از یک هیأت وسیع افغانی و شرکت در مراسم جشن ملی آنکشور برای من و همسرم خاطره انگیز است.

دعوت رسمی که از من در رأس یک هیأت اقتصادی در سال ۱۹۸۶ بمنظور دیدار و مذاکره با رهبران اتحاد شوروی سابق صورت گرفت، از لحاظ زمانی که مذاکرات ژنیو درباره افغانستان و خروج نیروهای شوروی بمرحله جدیدی وارد میگردد، حایز اهمیت بود. ترتیبات برای پذیرائی در مسکو در یک سطح بلند و بالاتر از هر صدراعظم هر کشور دیگری، پیشبینی گردیده بود. در فرودگاه از سوی نیکلای رژکوف صدراعظم و حکومت شوروی پذیرائی باشکوه بعمل آمد و از آنجا تا اقامتگاه، در حالیکه شعارهای فراوان خوش آمدید و دوستی با مردم افغانستان به زبانهای روسی و فارسی در عرض جاده ها به چشم میخورد، در بخشهایی از دو کنار جاده ها اهالی مسکو صف کشیده بودند و پرچمهای هردو کشور را به اهتزاز در میآوردند. در این دیدار مذاکرات گسترده در رابطه به مناسبات اقتصادی میان دو کشور انجام گردید و در نتیجه موافقتنامه های چندی برای گسترش کمکهای مالی و فنی آنکشور به افغانستان به امضا رسید.

شایان یادآوری میدانم که مسافرتها، دیدارها و ملاقاتهای من با رهبران کشورهای مختلف بیشتر جهت کاری داشت و هدف گسترش مناسبات متقابل اقتصادی بر پایه برابری، بازرگانی متقابل مفید و جلب همکاریها بمنظور رشد اقتصاد و فرهنگ و برای بهبود زندگی مردم افغانستان بود. من در مسافرتی که در رأس یک هیأت بزرگ در سال ۱۹۸۷ به دعوت رهبری عراق به بغداد انجام دادم، موفق شدم که در رابطه به بازپرداخت قرضه های آنکشور توافق دست

بدهد و تسهیلات برای زایرین کشور که قصد مسافرت به کربلای معلا را داشتند، فراهم گردد. من خود نیز با استفاده از فرصت به زیارات اماکن مقدسه در کربلا، نجف و بغداد نایل گردیدم.

در رابطه به مسافرت‌های خارجی خویش در دهه هشتاد، بعنوان بازگوی خاطرات، اشاره نمودم؛ ولی باز دیده‌ها و مسافرت‌های کاری، اقتصادی و مردمی پیهم و مکرر من به بخش‌ها و مناطق مختلف افغانستان که توأم با خاطرات و خطرات آنها جالب و گفتنی است، در اینجا نمی‌گنجد و موکول به آینده می‌گردد.

ارائه پیشنهادات بخاطر حل سیاسی مسأله افغانستان:

موضع من در رابطه به نیروهای شوروی در افغانستان روشن بود و آنرا به صراحت در اینجا یکباردیگر بازگو مینمایم. من حین ورود نیروهای اتحاد شوروی هنوز در زندان بسر می‌بردم و بعد ها طرفدار خروج آنها از افغانستان بودم و این امر را به بیرک کارمل، دوکتور نجیب الله و برخی مقامات شوروی بارها متذکر شده بودم. بقراریکه میگویند، در صورتیکه ورود نیروهای شوروی به افغانستان و همکاری آنها برای سرنگونی رژیم ترور و اختناق حفیظ الله امین نادرست بوده است؛ پس اقامت طولانی آنها یک اشتباه بزرگتر بود.

هرگاه رژیم آن دوران پاکستان حد اقل انعطاف پذیری در سیاست خویش در قبال افغانستان نشان میداد، خیلینا قبل از فیروزی ۱۹۸۹ نیروهای شوروی از افغانستان خارج می‌گردید. هرگاه لااقل، پس از خروج نیروهای شوروی، پاکستان دست از مداخله برمیداشت، امکانات آن وجود داشت که وضع به تدریج در جهت قطع جنگ و تأمین صلح و امنیت در کشور بهبود حاصل نماید. ولی ادامه مداخلات از خارج، عدم آمادگی کافی در داخل برای گذشت‌های سیاسی بهنگام، آزمندی گروه‌های مختلف برای دستیابی بقدرت، بادرمیانی نیم بند بینن سوان نماینده سرمنشی ملل متحد در امور افغانستان و

عوامل دیگر موجب شد که روند حل و فصل سیاسی مسأله دچار لنگش گردد و سرانجام سلسله ای از فجایع، فاجعه در پی فاجعه در افغانستان رخ بدهد. من پس از خروج نیروهای شوروی در فبروری ۱۹۸۹ در حالیکه باردیگر در مقام صدارت افغانستان قرار گرفتم، بخاطر تحقق مشی مصالحه ملی اعلام شده در افغانستان آماده هر گونه وقف و فداکاری بودم. ولی یکباردیگر غرور کذائی ناشی از پیروزیهای گذرا در رهبری حزب و دولت مسلط شد. برغم آن، باری در آخرین ماه های ۱۹۹۱، دوکتور نجیب الله از من خواست که نظریات خویش را درباره حل سیاسی مسأله افغانستان بنویسم. من پیشنهادات خویش را طی ده ماده رقم زدم و به وی سپردم که اینک متن کامل و دست نخورده از روی رونوشت آنرا در اینجا میآورم.

« برخی نظریات و پیشنهادات در رابطه به حل سیاسی مسأله افغانستان:

افغانستان بنابر موقعیت جغرافیائی خاص خویش، از قرن‌ها باینسو مورد توجه نیروهای مختلف و از جمله مهاجمین گوناگون قرار داشته است. همین موقعیت خاص و توجه به آن میتواند بنفع باشندگان کشور تمام شود، ولی برعکس برای مدتهای زیاد موجب عقب ماندگی آن گردید.

برای زمانه های زیادی، افغانستان عملاً بحیث منطقه حایل در میان ابرقدرتها مورد نظر بود. این کشور، زمانی میان امپراتوری روسیه تزاری از یکسو و امپراتوری استعماری بریتانیا از سوی دیگر و زمانی هم میان اتحاد شوروی و منطقه منافع حیاتی ایالات متحده امریکا، در چنین موقعیتی قرار گرفت. منطقه حایل باینمعنی که بدینوسیله از اصطکاک و رویارویی مستقیم ابر قدرت ها جلوگیری میگردد.

اخیراً با پایان یافتن جنگ سرد و ازهم پاشیدن اتحاد شوروی و بوجود آمدن دولتهای مستقل در شمال کشور، باردیگر افغانستان بنبابه کشوری شناخته میشود که چون پل آسیای وسطی و جنوب آسیا را باهم وصل نماید. همین موقعیت جغرافیائی میتواند بسود ساکنین آن از لحاظ اقتصادی و سیاسی خدمت نماید بشرط آنکه، صلح، آرامش و امنیت در کشور تأمین گردد.

پلان ملل متحد برای حل سیاسی مسأله از طریق مذاکرات بین الافغانی وسیله خوبی برای اعاده صلح در افغانستان شناخته شده و بالنسبه قبول عام یافته و مورد پشتیبانی بین المللی قرار گرفته است. اکنون جوانب ذیدخل و ذیعلاقه در داخل و خارج کشور پذیرفته اند که در نتیجه مذاکرات، حکومتی برای یک مرحله عبوری یا انتقالی تا تشکیل دولت انتخابی، تشکیل گردد. البته دوره انتقالی قابل قبول فقط از طریق مذاکرات بین الافغانی تحت سرپرستی سازمان ملل متحد میتواند بوجود آید.

خیلی مهم است که در مذاکرات مجوز، شخصیت‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی صرف نظر از موضعگیریهای سیاسی ایشان که دارای آمادگی روانی و توان فکری و استدلال منطقی کافی باشند، شرکت نمایند. بدینقرار از یکسو اعتبار و اهمیت هیأت مورد توجه قرار خواهد گرفت و از سوی دیگر عملاً یک جبهه وسیع طرفداران صلح بوجود خواهد آمد.

بعقیده من در مذاکرات باید از ایجاد چنان رهبری در دوره انتقالی دفاع بعمل آید که بتواند مجری سیاستهای ذیل باشد:

۱ - ترکیب دوره انتقالی:

نمایندگان جوانب عمده اشتراک کننده در مذاکرات متناسب به امکانات سیاسی و نظامی خویش در رهبری دوره انتقالی شرکت نمایند. همچنان شرکت نمایندگان گروه های غیر وابسته و نمایندگان کتله های بزرگ مردم، برخی از قوماندانان داخلی، روشنفکران و شخصیت‌های سیاسی، شهزبان کابل و باشندگان شهرهای دیگر در ترکیب رهبری دوره انتقالی باید در نظر گرفته شود. سعی جدی بعمل آید تا در ترکیب رهبری در دوره انتقالی شورای رهبری ریاست جمهوری و حکومت پیشینی گردد تا زمینه ها برای تحقق مصالحه ملی در عمل فراهم گردد.

۲ - مؤقتی بودن دوره انتقالی:

تدابیری باید پیشینی گردد که مؤقت بودن حاکمیت دوره انتقالی را تا انجام انتخابات عمومی و تشکیل دولت انتخابی تضمین نماید. باید هیچگونه بهانه

جوئیهای بعدی برای به تعویق انداختن انتخابات همه گانی و جاگزین کردن انتخابات بوسیله این یا آن مجمع و جرگه انتصابی مورد قبول قرار نگیرد.

۳ - ماهیت دوره انتقالی:

حکومت دوره انتقالی باید سیاست عنعنوی بیطرفی فعال را پیروی نماید. صلاحیتهای عمده دولتی میتواند در وجود حکومتی متمرکز گردد که در برابر شورای رهبری گزارش دهنده باشد.

۴ - استقلالیت دوره انتقالی:

استقلالیت نظر و عمل حکومت در دوره انتقالی و عدم شمول در پیمانهای سیاسی و اقتصادی منطقه یی در این دوره، باید پیشبینی گردد. از تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشور دفاع بعمل آید.

۵ - انتخابات در دوره انتقالی:

از نخستین روزهای تشکیل دوره انتقالی، کار تدارک برای انتخابات عمومی باید تحت نظارت بین المللی، آغاز گردد. قانون اساسی مؤقت و قانون انتخابات طرح و تدوین گردد که شرکت همه مردم افغانستان اعم از اهالی داخل کشور و مهاجرین (که باید برای بازگشت آنان تدابیر عملی مؤثر اتخاذ شود و ایشان پس از عودت حق شرکت در انتخابات را حاصل نمایند) بر اساس نفوس و شرکت بلا مانع سازمانها، نیروها و شخصیتهای سیاسی و اجتماعی را تضمین نماید.

انتخابات باید طی یکسال یا اندکی بیشتر در دوره انتقالی تحت نظارت دقیق بین المللی در فضای باز و آزادی کامل سیاسی، با حضور نیروهای سیاسی و شخصیتهای مهم سیاسی، اجتماعی و ملی، صرف نظر از عقاید سیاسی ایشان انجام گیرد. باید در نظر گرفت که بدون انجام سریع و بلا مانع انتخابات عمومی، قطع کامل و دایمی جنگ در کشور پیشبینی شده نمیتواند. صرف با انتخابات واقعی میتواند اقناع روانی و سیاسی تمام گروه ها، نیروها و مناطق فراهم گردد.

۶ - سیاست داخلی در دوره انتقالی:

این سیاست باید بطور کل مبتنی بر اصول دموکراسی پسی ریزی شود. احترام به حقوق بشرو تأمین آزادیهای دموکراتیک مردم در تمام عرصه ها اعلام گردد. رعایت اکید دموکراسی در عمل، آزادیهای فردی، آزادی اندیشه و بیان و مطبوعات، آزادی فعالیتهای سیاسی، آزادی تشکیل احزاب و اجتماعات، اجرای آزادانه مراسم مذهبی و پیروی از اصول دین مقدس اسلام، در صورتیکه از قبل تعهد شود اطمینان مردم حاصل میگردد. لازم است که اصول عمده قوانین مبتنی بر اصول دموکراسی پذیرفته شده طرح و حاکمیت قانون تأمین شود تا توده های مردم از شیوه های زندگی صلح آمیز مدنی و ثبات سیاسی پشتیبانی نمایند.

۷ - سیاست خارجی در دوره انتقالی:

این سیاست باید مبتنی بر عدم وابستگی و عدم انسلاک و متوازن بوده و قادر به جلب همکاری فعال کشورهای اسلامی، کشورهای ثروتمند، سازمانهای پولی و مالی بین المللی و بخصوص کشورهای همسایه و منطقه برای بازسازی اقتصاد کشور، حل مسأله مهاجرین و اسکان و اشتغال آنان باشد. برای جلب اطمینان و همکاری و هم بخاطر رفع هرگونه شک و تردید در مناسبات همسایگی باید اعلام گردد که قلمرو افغانستان هرگز مورد استفاده هیچ نیروئی برای فعالیتهای سیاسی مداخله گرانه و تخریبی علیه همسایگان آن و هیچ کشور دیگر قرار نخواهد گرفت.

۸ - تأمین حقوق ملیتها و مناطق کشور در دوره انتقالی:

تمام مردم افغانستان متعلق به ملیتها، اقوام و قبایل مختلف که در بخشها و مناطق گوناگون کشور بسر میبرند باید در روند حل سیاسی مسأله در افغانستان، قطع کامل جنگ و اعمار مجدد کشور جلب گردند. این امر در صورتی امکانپذیر است که تساوی حقوقی ملیتها اعلام گردد. حق عمده سیاسی ملیتهای مختلف یعنی شرکت نمایندگان آنان عملاً در حاکمیت، در اداره دولت و جامعه در تمام عرصه ها و رشته ها، از بالا تا پائین بطور متناسب تحقق یابد.

۹ - عدم برگشت به محاسبات گذشته در دوره انتقالی:

طوری‌که معلوم است تمام نیروهای درگیر و غیر درگیر در طول سالهای جنگ بنحوی از انحاء با نیروها و کشورهای خارجی وابستگی یافته و کمکهای مادی یا نظامی و یا هر دو را از آنها دریافت داشته‌اند. هرگاه در دوره انتقالی چنین مسایل مورد بحث و بررسی قرار گیرد، هیچ نیروئی آسیب ناپذیر باقی نخواهد ماند. در اینصورت زمینه‌های قطع کامل جنگ، آشتی ملی و شرکت فعال تمام نیروها و شخصیتها در انتخابات آینده از میان خواهد رفت. ضرورت است تا عدم برگشت به محاسبات و تصفیه حسابات گذشته، جلوگیری از انتقام جوئیها و کینه ورزیهای شخصی و گروهی پیشینی و تضمین گردد. حراست از مصئونیت جان، ملکیت و ناموس مردم و مصئونیت و امنیت شخصیتهای سیاسی باید از قبل اعلام گردد.

۱۰ - اعلام آتش بس و پایان رسمی جنگ در دوره انتقالی:

حاکمیت انتقالی بخاطر عادی ساختن اوضاع در کشور و اعاده ثبات سیاسی باید آتش بس و پایان جنگ را رسماً اعلام نماید. هر نیرو و گروهی که نخواهد به جنگ ادامه بدهد باید محکوم گردد. در اینصورت افکار عامه مردم کشور و جهانیان علیه جنگ طلبان برانگیخته خواهد شد. جمع آوری سلاح میتواند توسط حکومت انتخابی و با تصویب پارلمان منتخب بعداً اعلام گردد. آنچه در بالا بملاحظه رسید، به سلسله نظریات و پیشنهادات دیگر، با قبول این فرضیه ارائه شده بود که، گویا تحت نظر مستقیم سازمان ملل یک حکومت انتقالی یا گذرا میتواند تشکیل گردد تا به اشتراک کلیه نیروها، سازمانها و شخصیتها در شرایط دموکراتیک و آزاد انتخابات عمومی انجام گیرد.

بگونه ایکه بملاحظه میرسد در بخش بالا، بررسی کلی از کارهای انجام شده، از سیاستها، تدابیر و اقدامات اتخاذ شده در زمینه‌های رشد و گسترش اقتصاد و فرهنگ در جامعه عقب افتاده افغانستان طی دهه هشتاد صورت گرفت.

اکنون لازم میبینم که به تحلیل کلی و کوتاهی از وضع اقتصادی و اجتماعی کشور طی دهه متذکره پردازم.

(فصل دوازدهم)

نگاهی به وضع اقتصادی - اجتماعی افغانستان در دهه هشتاد

در این دهه، تمام توجه حکومت یا شورای وزیران، بر پایه تقسیم وظایف میان ارگانهای دولت، معطوف به مسایل اجتماعی و اقتصادی بود. در این عرصه کار، دشواریهای عظیمی وجود داشت و میراث‌های سنگینی از عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی از گذشته‌ها بجا مانده بود. ولی در دهه متذکره، افزون بر غلبه بردشواریهای گذشته و بازسازی مستمر خرابیهای ناشی از حملات گروه‌های مسلح، گامهای استواری در جهت توسعه اقتصادی و رشد فرهنگی در کشور برداشته شد. در اینجا بمنظور نتیجه‌گیری از کارکردها در امور اقتصادی و اجتماعی از سوی شورای وزیران، اشاراتی به رویدادهای عمده سالهای هشتاد در عرصه‌های متذکره، بعمل می‌آید.

در سال ۱۹۸۱، صلاحیتهای اجرائی صدراعظم در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی از صلاحیتهای رئیس دولت (رئیس شورای انقلابی) که زهبری سیاسی و نظامی کشور را برعهده داشت و در عین حال رهبر حزب حاکم، حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیز بود، تفکیک گردید. من در ماه جون سال متذکره بحیث صدراعظم افغانستان تعیین شدم. در اینجا لازم به تذکر می‌دانیم که به رغم برخی حدسیات نادرست و گفته‌های بداندیشانه بعضیها، شوروی‌ها در رابطه به تعیین من بحیث صدراعظم افغانستان هیچگونه دخالتی نداشتند که جانبداری یا مخالفت آنانرا در زمینه آشکار بسازد.

مقام صدارت بر پایه موازین قبولشده آنزمان اصلاً یک مقام اداری و اجرائی در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی و اداره‌ای برای تأمینات مادی

و فرهنگی مردم افغانستان شمرده میشد، نه یک مقام سیاسی تصمیم گیرنده یا مداخله کننده در ارتباط به مسأله جنگ در کشور. باین مناسبت، امور دفاعی و امنیتی در وجود وزارت‌های دفاع، داخله و امنیت و همچنان تاحدودی وزارت امور خارجه مستقیماً از جانب رئیس دولت که در عین زمان وی رهبر حزب حاکم و قوماندان اعلی قوای مسلح نیز بود، اداره و راهنمایی میگردید. بنابراین، اسم وزارت بر آنها و تعلقیت شکلی در چهارچوب شورای وزیران به تأسی از اجراءات معمول حکومت‌های گذشته، خصلت عمومی داشت و حکومت صرف مسایل مالی و بودجوی آنها را از طریق وزارت مالیه مانند تخصیصات بودجوی قوه قضائیه (ستره محکمه)، دادستانی (لوی حارنوالی) و قوه مقننه (پارلمان) و سازمان‌های دیگر غیر حکومتی، اجرا و کنترل میکرد.

دراذهان برخیها، نا آگاهانه یا عمدتاً، از روی اشتباه یا تعصب، برداشتهائی وجود دارد باین مفهوم که: صدراعظم مسئول هر گونه تقصیرها و نارسائیاها است که هریک از مقامات پائینی دولتی بشمول ارگان‌های دفاعی و امنیتی، مرتکب میگردند. چنین طرز دید یا تفکر از بنیاد نادرست است. زیرا مسئولیت، فردی است و صدراعظم در هیچ کشوری بشمول نظام‌های پارلمانی نمی تواند که مسئولیت اشتباهات یا خطاهای افراد و مجموعه ادارات دولتی را شخصاً برعهده بگیرد. بخصوص در شرایط افغانستان که تفکیک وظایف از لحاظ تعیین و برگماری کادرها و جوابدهی در برابر مقامات معین به صراحت معین بود، این امر نمیتواند به هیچوجه در برابر صدراعظم که خود مسئولیت عظیم رهبری اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور را برعهده داشت، صدق نماید.

به رغم اینکه، من بخاطر امتناع از تشدد، خشونت و هرگونه بی قانونی پیوسته مشوره ها و توصیه های خویش را ارائه کرده ام یا بخاطر نقض اصول دموکراتیک در این یا آن مورد که بمشاهده رسیده باشد، بارها به مخالفت و حتی به پرخاش برخاسته ام، ولی نمیتوانستم که در شرایط ادامه جنگ در کشور در امور دفاعی و امنیتی و در کار دادستانها و محاکم قضائی مداخله نمایم. من خود که قربانی بیرحمی و خشونت شده بودم، مخالف استعمال هرگونه

وسایل غیر قانونی و ضد کرامت انسانی در برابر متهمین بودم و بکرات می‌گفتم که در شیوه‌های برخورد میان مسئولین دولت و گروه‌های مسلح باید تفاوت جدی وجود داشته باشد. در این موارد، من با هزاران تن از اعضای حزب، کارمندان دولتی و وطنپرستان کشور هم‌نوائی عقیدتی و سیاسی داشتم. هزاران تن از این همفکران فداکار و باوقف، در رژیم پیشین خلقی قربانی خشونت شده بودند و در جریان سالهای حاکمیت پرچمیها نیز، قربانی بیرحمیها و کشتارها بدست گروه‌های مسلح گردیدند که گور خونین هزاران تن آنان در تپه شهداء (تپه مرنجان) کابل، صرف یک نمونه از آن قربانیها است.

معهدا، من شخصاً پیوسته جانبدار جدی ملایمت، گذشت و قانونیت دموکراتیک و برخورد انسانی در رابطه به هرگونه اتهام و متهمین، بودم و نظر من بر آن بود که برخورد ریشه‌ای برای از بین بردن علل و عوامل مخالفتها و خشونتها باید صورت بگیرد و آن حل سیاسی مسأله افغانستان بود.

توضیح مسایل بالا بمعنی آن نیست که من در عرصه کار اختصاصی خویش که عبارت از اداره امور اقتصادی و اجتماعی کشور از طریق وزارتخانه‌ها و ادارات ملکی باشد، قاطعیت لازم نداشته‌ام. قابل تذکار میدانم که بموازات روشهای کاری ملایم و دموکراتیک که در شورای وزیران حکمفرما بود، در برابر نارسائیه‌ها و سهل‌انگاریها، در برابر شیوه‌های نادرست برخورد کارمندان با مردم و زیان رساندن به منافع آنها و کشور، در برابر فساد اداری، رشوه‌خواری، اختلاس و سوء استفاده از دارائیهای عامه و در برابر تمام مظاهر سوء اداره، نمیتوانست گذشت و نرمش وجود داشته باشد. بامشاهده چنین کجرویها و بی‌قانونیها و ثاب شدن آنها، برخورد قاطعانه قانونی از جانب شورای وزیران صورت میگرفت و مرتکبین بمراجع عدلی و قضائی رجعت داده میشدند. ولی قبلاً برای دریافت حقایق و رفع نواقص، شورای وزیران سیستمهای پیشگیری، اصلاحی، توصیه‌ها، کنترل قبلی و تفتیش بعدی مؤثر را بوجود آورده بود. پس از ارائه مطالب مقدماتی بالا، به بررسی فشرده محتویات بخش حاضر (بخش هشتم) بعنوان نتیجه گیری بقرار زیر میپردازم:

دستگاه حکومت و اصلاحات:

از آوانیکه من عنوان رسمی رئیس شورای وزیران یا صدراعظم را احراز کردم، به اصلاح دستگاه حکومت، از لحاظ شکلی و ماهوی، پرداختم. در نتیجه در سیستم اداره، اصلاحات بنیادی بعمل آمد. از جمله: کمیته اجراییه شورای وزیران، اداره امور شورای وزیران، اداره امور ارگانهای محلی، اداره بررسی نامه ها، شکایات و عرایض مردم، اداره کنترل و تفتیش شورای وزیران و نهاد های اساسی دیگری چون کمیسیونهای دایمی در مرکز شورای وزیران بخاطر سازماندهی دقیق کارها، جدیداً ایجاد گردید. هدف معرفی و بکارگرفتن سیستم بهتر کار، گزارشگیری و گزارش دهی منظم از پائین و مراقبت نوبتی از بالا، در دستگاه اداره حکومت بود.

همچنان وزارتخانه های موجود تجدید تشکل یافتند، وزارتخانه ها و ادارات جدید، تشکیل شد و شعبات: مشاورین حقوقی، کنترل و تفتیش داخلی، استماع شکایات و عرایض مردم، جدیداً در کلیه وزارتخانه های ملکی بوجود آمد. همچنان تأسیس هیأت های مشورتی متشکل از کارشناسان در هر وزارتخانه از جانب شورای وزیران منظور گردید و مقررات داخلی یا اساسنامه، که تا آن زمان فاقد آن بودند، برای هر یک از وزارتخانه ها و ادارات جداگانه به تصویب رسید. آمارگیری و سیستم جدید بررسی عینی ارقام احصائیوی خارج از ساحه نفوذ ادارات حکومتی بوجود آمد. اداره مرکزی احصائییه با دستگاه های بزرگ معمول کامپیوتری آن زمان مجهز گردید. این اداره در عین زمان با اداره امور شورای وزیران در امر کنترل کامپیوتری از تطبیق مصوبات شورای وزیران، همکاری میکرد.

از گذشته های طولانی در افغانستان در رابطه به اداره ولایات از جانب حکومت مرکزی، اشتباه تشکیلاتی وجود داشت. وزیر داخله از طریق وزارتخانه مربوط خود، در واقع بر تمام کشور حکومت میکرد و نه صدراعظم بحیث رئیس حکومت. از لحاظ تشکیلات اداری، تعیین و برکناری تمام والیها، ولسوالها و علاقه دارها و کارمندان آنها از صلاحیت وزارت امور داخله بود و شعبه ای در آن

وزارت برای بررسی امور ولایات وجود داشت. ولی در جریان اصلاح سیستم اداره در کشور، در نخستین سالهای دهه ۱۹۸۰، اداره امور ولایات و حکومت‌های محلی در تحت اداره مستقیم شورای وزیران قرار گرفت. بایمنظور دفتری بنام اداره امور ارگانهای محلی در مرکز شورای وزیران تأسیس گردید. این اداره در رابطه به امور ولایات اعم از مسایل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، محلی و مسایل دیگر، گزارشهایی به صدراعظم، معاونین وی، به کمیته‌ها و جلسات شورای وزیران ارائه مینمود و احکام، تصاویر و فیصله‌ها را به ولایات ابلاغ میکرد و از تحقق آنها کنترل بعمل می‌آورد.

در سالهای بعدی دهه متذکره، تغییرات بنیادی در شیوه‌های اداره ولایات و در مجموع ارگانهای محلی با ماهیت دموکراتیک پدید گردید. قانون شوراهای نمایندگان مردم برای ارگانهای محلی، حاکمیت، شیوه‌های انتخاب شوراهای متذکره بوسیله مردم محل و شیوه‌های کار کمیته‌های اجراییه شوراهای پیشنهاد شورای وزیران به تصویب رسید و در تمام ولایات کشور که در ساحه اداره دولت بودند، مورد تطبیق قرار گرفت.

شورای وزیران صدها پروژه قانونی و ضمایم قوانین، سلسله‌ای از مقررات مهم دولتی را در ارتباط به تنظیم زندگی قانونی و مدنی در کشور که از جانب وزارتخانه‌ها و ادارات مربوط با همکاری وزارت عدلیه طرح و ارائه میشد، مورد بررسی نوبتی قرار میداد. مقررات، آئین‌نامه‌ها و اساسنامه‌ها را در جلسات عمومی خود به تصویب میرساند و مرحله اجرا میگذاشت، ولی قوانین و الحاق به میثاقهای بین‌المللی را به مراجع مربوط جهت تصویب ارجاع میکرد.

توجه به اهمیت توسعه اقتصادی:

مسأله اساسی در قبال شورای وزیران، تعیین جهات اصلی رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی در کشور بود. در مورد اینکه در دهه هشتاد، افغانستان در مسیر ساختار سوسیالیستی جامعه گام گذاشته است، همه کم و بیش شنیده‌اند.

زیرا تبلیغات رسانه‌های گروهی جهانی چنین پنداری را بوجود آورده بودند. ولی درواقعیت امر، چنین امکاناتی در آن لحظات تاریخی از لحاظ سطح رشد نیروهای تولیدی در کشور وجود نداشت و برپایه اندیشه‌های مسلط آن زمان، این وظیفه‌ای بود که باید بوسیله نسل‌های بعدی بسر میرسید. برغم آنکه درابتدا برخی از رهبران و گروه‌هایی از کادرهای حزبی و برخی از کارشناسان و مشاوران در کمیته دولتی پلانگذاری، برپایه تصورات پیشین، پیشنهاد میکردند که باید به ملی کردن اهرمهای اقتصادی و بدرجه اول منابع عمده درآمد‌ها و از جمله تجارت خارجی و مؤسسات پولی و مالی پرداخت. با گذشت زمان و استدلال منطقی، هیأت رهبری حزب و دولت بگونه مفهومی شده پذیرفتند که سیاست اقتصادی نرم و معقول که نه تنها برای بخش خصوصی ترساننده نه، بلکه تشویق‌کننده و کمک‌کننده باشد، درپیش گرفته شود. البته در رابطه به اتخاذ سیاست‌های مناسب اقتصادی و اجتماعی، بیرک کارمل نقش مهم داشت که از پیشنهادات شورای وزیران پشتیبانی مینمود. او اصولاً جانبدار شتابزدگی و چپروی درسیاست‌های اقتصادی نبود و همین امر در زمره مسایل دیگر، یکی از عوامل عمده اختلافات درونی میان پرچمیها و خلقیها شمرده میشد.

بنابراین، جهت اصلی رشد اقتصاد کشور را در دهه هشتاد تقویت اقتصاد مختلط تشکیل میکرد. دو عنصر عمده این اقتصاد عبارت بودند از بخش دولتی و بخش خصوصی اقتصاد که باید بموازات هم و نه به قیمت تضعیف یا از بین رفتن یکی بسود دیگری توسعه مییافتند. بخش خصوصی البته نماینده سرمایه داری خصوصی بود و حکومت از سرمایه‌گذارهای دولتی نمایندگی مینمود. افزون بر آن، پلانهای توسعه حکومت حاوی برنامه‌های اجتماعی نیز بود. زیرا نیل به معیارهای بلند تر زندگی برای مردم و رشد فرهنگ در کشور، افزایش سطح استخدام و کاهش بیکاری، تقلیل نابرابریها در توزیع درآمد ملی میان اقشار اجتماعی گوناگون جمعیت کشور، اهداف عمده آنرا تشکیل میکرد. در آخرین تحلیل هدف نه تنها کمک به توسعه و تقویت نیروهای تولیدی ملی در کشور،

بلکه تنظیم مناسبات اجتماعی نیز بود تا در جریان انتقال تدریجی ساختار طبقاتی جامعه، مواضع اجتماعی اقشار متوسط گسترش یابد و تحکیم گردد.

هدف عمومی حکومت از توسعه بخش دولتی اقتصاد و تشویق بخش خصوصی در روند تکامل اقتصادی، محدود ساختن تکیه گاه های اجتماعی طبقات و حلقات ارتجاعی رو بزوال فئودالی بود. ولی گروه های مسلح، بگونه آگاهانه یا غیرآگاهانه با فعالیتهای خویش به بقای آنها بحیث طبقه کمک میکردند. حمایت از فئودالها در دهات و روستاهای باصلاح آزادشده، برگرداندن زمینهای دهقانان به ایشان که در نتیجه اصلاحات ارضی زمین بدست آورده بودند و جلوگیری از اصلاحات زمین و آب، تخریب تأسیسات اقتصادی دولتی و جلوگیری از سرمایه گذاریها، ساختمان پروژه های دولتی و اقدامات اجتماعی مترقی دولت، جلوگیری دهقانان از پیوستن به کوپراتیوها و استیضهای میکانیزه کشاورزی و ترساندن متشبثین خصوصی برای سرمایه گذاریها، همه و همه دانسته یا نادانسته موجب تقویت مواضع اجتماعی اقشار حاکمه فئودالی در کشور و تضعیف مواضع طبقات و اقشار متوسط شهری و روستائی میگردد. این اقدامات بگونه فزاینده خصلت ارتجاعی بخود میگرفت. زیرا به حفظ عقب ماندگی اقتصادی، ادامه سختیهای کار دهقانی بردوش زحمتکشان روستاها، تحمیل بار اشکال استثمار منسوخ بردهقانان و پابرجائی عناصری از بقایای اقتصاد طبیعی دردهات، کمک میکرد.

مهمذا، زندگی ادامه داشت و حکومت تلاش میورزید تا راه را برای سرمایه گذاریهای دولتی و خصوصی هموار بسازد و درعین زمان اشکال گوناگون مالکیت و سرمایه گذاری کوچک و متوسط مانند سرمایه گذاریهای مختلط دولتی و خصوصی، مالکیت و کار تعاونی و کوپراتیوی را توسعه بخشد. بدینطریق تولید ملی رشد میکرد و سطح استخدام پیگیرانه ارتقا مییافت و در شهر و ده امکانات فزاینده بخاطر تقویت نسبی مواضع و گسترش پایه های اجتماعی برای اقشار متوسط پدید میگردد.

در راستای این سیاست، قرضه‌های دولتی به دهقانان، کوپراتیف‌ها و پیشه‌وران اعطا میگردید تا ایشان قادر به تولید بیشتر گردند. بمنظور حفظ سطح قیمتهای مواد ارتزاقی و مواد خام کشاورزی و دامداری و ساخته‌های پیشه‌وری محصولات اضافی ایشان به قیمتهای ثابت دولتی خریداری میگردید. تشکل دهقانان در فارم‌ها و کوپراتیفی ساختن کشاورزی و جلب پیشه‌وران به کوپراتیف‌های صنایع دستی، انعکاس دهنده منافع اقشار دهقانی و روستائیان پیشه‌ور بود. سیاست حکومت در رابطه به تکمیل اصلاحات ارضی در کشور تسهیلات بزرگی برای کشاورزی پیشرفته‌تر و رونق باغداری و دامپروری فراهم مینمود. بوجود آوردن این تغییرات در روستاهای کشور البته کاری بی‌زحمت، بی‌درد سر و ساده‌ای نبود. زیرا جلب مجدد اعتماد از دست‌رفته بخشهایی از دهقانان و زمینداران متوسط و خرابکارهای نیروهای ضد ترقی چنین موانع عظیم در راه هرگونه نوآوری دردهات بوجود می‌آوردند. بدین‌طریق ارتجاع مسلح نقش تاریخی خویش را برای حفظ پدیده‌های کهنه ایفا میکرد. ارتجاع سیاسی مسلح عمدتاً متشکل از فئودالها بود که از جمله در نتیجه انجام اصلاحات ارضی با آن شیوه‌های خشن و برانگیزنده، بوجود آمده بود. بنابراین، همه این عوامل نه تنها موجب حفظ عقب‌ماندگی در دهات، بلکه باعث ناسازگاری اجتماعی میگردید. زیرا، تحمیل چنین وضعی بردهقانان کمزیر، درحالیکه بی‌افت اجتماعی قبلی در روستاهای کشور از هم گسیخته بود، موجب بدتر شدن زندگی ایشان میگردید و آنان بگونه روزافزون مایملک خود را ازدست میدادند.

بموازات فزونی دشواریها در روستاها، مسایل مربوط به کار و تولید در شهرها بگونه روزافزون کسب اهمیت میکرد. افزایش عددی کارگران و سرازیر شدن روستائیان دهقان و پیشه‌ور در شهرها زمینه‌های کار و مبارزه اقشار زحمتکش را بمراحل نوینی ارتقا مینبخشید. در نتیجه پیشرفت تدریجی اقتصادی بر طبق پلانهای رشد اقتصادی و اجتماعی بر اهمیت اجتماعی مسایل کار افزود. در چنین شرایطی مسایل مربوط به استخدام و کاریابی، شرایط کار و دستمزدها، اتحادیه‌های کارگری و حقوق مدنی کارگران بیش از پیش مطرح گردید. این

پدیده ها در دهه هشتاد به مسایل مورد بحث روزمره مبدل شد و حکومت مقررات جدیدی را بخاطر تنظیم اهمیت بازار در حال توسعه کار بوجود آورد. ایجاد کمیته دولتی یا وزارت کار و تأمینات اجتماعی و طرح و تطبیق قانون کار و بیش از بیست مقرره مربوط به آن، بزرگترین اقدام حکومت و بزرگترین سند قانونی دولت در عرصه کار و پشتیبانی از منافع کارگران و زحمتکشان، کارمندان و متخصصان کشور، شمرده میشود.

کارگران در مجموع با سیاستهای دولت همسوئی داشتند و وظایف اجتماعی میهنپرستانه خویش را با علاقمندی و فداکاری انجام میدادند. هیچ نمونه مشخصی وجود ندارد که گروه هائی از کارگران به گروه های مسلح پیوسته باشند. افزون بر آن، کارگران و زحمتکشان از دستاوردهای خویش که در وجود اقدامات حکومت بازتاب مییافت، فعالانه دفاع مینمودند. نمونه های فراوانی وجود دارد که ایشان روزانه در تولید و شبانه به دفاع با پیوستن به گروه های مدافعین، میپرداختند.

سمت عمومی سیاستهای حکومت در جهت توسعه اقتصادی، رشد فرهنگی و بهبود نسبی سطح زندگی گروه های مردم که با منافع اقشار متوسط اجتماعی در شهرها همگرا بود، از سوی ایشان پشتیبانی میگردد. برپایه این پیشبینی ها که سیاستهای دولت تغییرات معینی را بسود توده های مردم پدید خواهد آورد، یکی از نشانه های ثابت وضع در درون شهرها شمرده میشود.

اقدامات حکومت بخاطر تأمینات اجتماعی مردم، تدارک مواد غذایی، مواد سوخت، پوشاک و سرپناه برای مردم نیازمند؛ توسعه سیستم کوپونی توزیع مواد ارتزاقی بگونه مجانی و کالاهای مصرفی به قیمتهای نازل برای هزاران خانواده کارمندان، کارگران و کتگوریهای دیگر مردم، جلوگیری از قحطی و گرانی کمرشکن و خانه برانداز در شهرها، موجبات رضایت نسبی اقشار متوسط شهری را فراهم میآورد.

خدمات اجتماعی و فرهنگی حکومت در زمینه های گسترش سیستم آموزش و پرورش مترقی، بهداشت عمومی، فرهنگ و هنر پیشرو؛ همچنان

افزایش سریع کمی صفوف روشنفکران و فرهنگیان، بگونه فزاینده ای با همسویی اقشار و لایه های متوسط در کشور همراه میگردد.

تلاش قانونی و عملی برای برابری زنان با مردان در زمینه های کبار و زندگی مدنی و ارتقای نسبی نقش آنان در خانواده و جامعه، جلب همکاری نیروها و شخصیت‌های آزاد اندیش در اداره، انجام کمک‌های مادی و معنوی بخاطر شکل روشنفکران در سازمان‌های اجتماعی خویش، ماهیت سیاست‌های دموکراتیک و ترقی خواهانه حکومت را آشکار میساخت. همه اینها در جهت توسعه پایگاه اجتماعی نظام نوین در کشور سیر میکردند.

در حالیکه حکومت با سیاستها و اقدامات عملی خود از منافع اقشار و طبقات پائینی و متوسط جامعه دفاع و نمایندگی مینمود، نیروهای عقب‌گرا به انگیزه منافع اقتصادی، به دفاع از مواضع اجتماعی حلقه‌های حاکمه منسوخ، اصرار میورزیدند. این موضعگیریه‌ها و مبارزه اجتماعی بگونه اجتناب ناپذیری به جنگ منافع، به جنگ تبلیغاتی و مبارزه حاد ایدئولوژیک میانجامید.

تأکید حکومت بر ضرورت اصلاحات، با استنتاجات روشنگرانه بخاطر ایجاد تغییرات بنیادی در جامعه همراه بود که خود پدیده جدیدی در حیات ایدئولوژیک در کشور شمرده میشد. زیرا این سیاستها و پافشاری بر اصلاحات با محتوای واقعی ترقی اجتماعی، نظریه ایجاد جامعه فرهنگی و مدنی را با خصلت دموکراتیک، غنا میبخشید. ترقی گرائی عینی حکومت در شرایط مشخص کشور، بمثابة بخش جدائی ناپذیر سیاست‌های آن، راه را برای انتقال به مراحل بالاتر تکامل ملی هموار میساخت.

بدینقرار، ما در شورای وزیران در نظر می‌گرفتیم که نخست خطوط عمده فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی بگونه ای طرح شود که پاسخگوی نیازهای زندگی، خواست زمان و آرزومند‌های مردم باشد و سپس در عمل، این فعالیتها، موجب تغییرات ماهوی در زندگی اجتماعی مردم و تحولات اقتصادی در کشور گردد.

۹۷۴

بخش نهم

دوران حاکمیت نجیب الله

و

مشى مصالحه ملی

گزینه ای نمادین از این بخش:

« بتاریخ ۱۶ جنوری ۱۹۸۷ اعلامیه ای از سوی دولت نجیب الله صادر گردید که محتوی آن مشی مصالحه ملی بود که در افغانستان آن زمان خیلی معروف گردید. پیرامون این موضوع تبلیغات گسترده صورت گرفت و امید های زیادی به آن مشی بخاطر قطع جنگ، سازش ملی و نیل به توافقات معین بخاطر تأمین امنیت و تشکیل یک دولت نیمه ائتلافی در کشور، بسته شد... از اعلام مشی مصالحه ملی مدتها سپری گردید. پیشنهادات جدیدی هرچند زمان بعد، از سوی نجیب الله ارائه میگردد... وی از جمله، مقام شورای وزیران را به حراج گذاشت و بدین طریق اهمیت و صلاحیت آن ارگان اجرائی همیشه فعال را در اذهان مردم و در عمل پائین آورد و توان کارائی آنرا بشدت لطمه زد... ولی باوجود تمام اینچنین پیشنهادات و تعهدات، تنظیمها و حامیان خارجی آنها از جا نجیبیدند و کوچکترین اعتنائی نکردند. یکباردیگر ثابت گردید که حرف درباره برنامه ها و سیاستها نه، بلکه برسر برانداختن رژیم بود، به هر قیمتی و هرگونه عواقبی!»

« دهه هشتاد در میان دو دوران تاریک، روزنه های امید را بسوی روشنی و روشننگری، بسوی ترقی و پیشرفت، بسوی آزادی و رهائی ملی و اجتماعی، در برابر مردم کشور ما گشوده بود.

من از افتخارات شخصی خویش می شمارم که در عین اعلام آشکار ریشه و پیشینه خود بمنابه فرزند یک خانواده متدین و زحمتکش هزاره، در طول سالهای کار و مبارزه، خویشان را بعنوان فرزند صادق میهن ثابت ساختم. ولی دز جریان زندگی سیاسی، هرگز در برابر سیاستهای تبعیض پسندانه ملی و در برابر تعصبات و کینه جوئیهای قومی، مذهبی، منطوقوی و زبانی، خاموشی اختیار نکردم. همچنان تا آنجا که امکانش بر بوده است، در راه تأمین حقوق ملی برابر در عین برای تمام ملتها و اقوام افغانستان و در راه برانداختن سیاستهای مبتنی بر برتری جوئی ملی و ستم ملی، مبارزه نمودم.

(ص ۹۸۸، ۹۹۰ و ۱۰۶۴)

- بجای پیشگفتار:
- ۹۷۹ پلنوم هجدهم کمیته مرکزی ح د خ ا و پیآمدهای آن:
تحکیم مواضع نجیب الله
- ۹۸۰ بعنوان منشی عمومی کمیته مرکزی حزب:
فصل اول:
- ۹۸۳ موقف نجیب الله در رهبری حزب:
نقش سازمانهای حزبی و اجتماعی
- ۹۸۴ در همکاری با شورای وزیران:
۹۸۴ جا بجائی نجیب الله در مقام قدرت:
فصل دوم:
- ۹۸۸ اعلام منشی مصالحه ملی:
فصل سوم:
- ۹۹۴ نظر دو کتور نجیب الله در رابطه به شورای وزیران:
۱۰۰۰ آغاز دوردوم کارمن بعنوان رئیس شورای وزیران:
فصل چهارم:
- ۱۰۰۲ کودتای نافرجام شهنواز تنی:
۱۰۰۵ آغاز کودتا:
۱۰۱۱ شکست کودتا:
فصل پنجم:
- ۱۰۱۲ سبکدوشی من و تعیین صدراعظم جدید:
۱۰۱۳ برگزیدن فضل حق خالقیار بعنوان صدراعظم:
فصل ششم:
- خاطرات شخصی من
۱۰۱۷ از سالهای پایانی دهه هشتاد و نخستین سالهای دهه نود:

- ۱۰۱۷ بازگشت به کشور:
- ۱۰۲۶ استعفاء از حزب وطن:
- ۱۰۳۲ وضع دشوار من پس از استعفاء:
- ۱۰۳۴ توطئه ترور در برابر من:

فصل هفتم:

- ۱۰۴۲ پایان حاکمیت حزب وطن و دوکتور نجیب الله:
- ۱۰۴۴ علل برافتادن نجیب الله از مقام قدرت در اپریل ۱۹۹۲:
- ۱۰۴۸ عوامل درونی:
- ۱۰۵۴ عوامل برونی:
- ۱۰۵۷ آخرین نتیجه گیری:

فصل هشتم:

- ۱۰۶۱ یادداشتها برای بخش پایانی خاطرات:
- ۱۰۶۲ نگاهی به نتایج کار بعنوان صدراعظم و دهه هشتاد:
- ۱۰۶۵ برخی موضوعگیریهای سیاسی و سازمانی:
دو مرتبه کناره گیری
- ۱۰۶۶ از مقام صدارت بنام مصالحه ملی:
- ۱۰۷۲ برخی نتیجه گیریها:
- ۱۰۷۳ اشاره به موقف من در نظر و نوشته دیگران:
- ۱۰۷۴ برخی نظریات و عقاید سیاسی من:

بجای پیشگفتار

پلنوم هجدهم کمیته مرکزی ح د خ ا و پیاآمدهای آن

در سال ۱۹۸۶، هنگامیکه قرار بود نجیب الله در حزب جاگزین ببرک کارمل گردد، شایعات زیادی در درون حزب و رهبری آن در اینباره پخش میگردید، دیدارها و صحبتها بعمل میآمد، جانبداریها و مخالفتها صورت میگرفت. در این میان از سوی برخی از مراجع شورویها نیز فعالیتهائی بسود نجیب الله بگونه غیر مشهود انجام میشد. در ابتدا مطرح شده بود که برای نخستین بار در کادر رهبری اتحاد شوروی، رهبر جوانتر (میخائیل گرباچوف) قدرت را بدست گرفته است و باید به پیروی از آن، در افغانستان نیز چنین تغییراتی رونما گردد. بعدها گفته میشد که رهبر آینده افغانستان باید پشتون تبار باشد. زیرا ممکن است که قبایل آنسوی خط دیورند در مبارزه برضد مداخلات پاکستان برخیزند. همچنان امکان دازد که تنظیم های مسلح، متشکل از پشتونها که از لحاظ شمار بیشتر اند، بخش بیشتر سلاح و کمکها را از خارج بدست میآورند و مورد اعتماد پاکستان هستند، با رهبری پشتونها در کابل سر مذاکره و آشتی را باز نمایند. البته این پیشبینی ها و نظریات دیگر از این قبیل، پنداره های واهی ای بیش نبودند.

واقعیت امر اینست که بن بست در مبارزه برضد گروه های مسلح، رکود در فعالتهای نظامی و عدم علاقمندی نظامیان شوروی، تشدید اختلافات درون حزبی، بحیث دلایل اعضای رهبری حزب اعم از خلقیها و پرچمیها را متقاعد به تغییر در رهبری حزب ساخت. در این میان، نجیب الله در اینجا و آنجا نظریات

خویش را در رابطه به ضرورت آوردن تغییرات اساسی در سیاست‌های حزبی تبلیغ مینمود؛ درحالیکه ببرک کارمل برای مدتهای طولانی بعنوان تداوی در کشور حضور نداشت.

بدینقرار، کارهای مقدماتی برای تدویر پلنوم (جلسه عمومی) کمیته مرکزی حزب که سرنوشت ساز تلقی میگردد، انجام مییافت. سرانجام پلنوم هجدهم کمیته مرکزی حزب بتاريخ ۴ می ۱۹۸۶ در کابل دایر گردید که صرف چند روز محدودی از بازگشت ببرک کارمل از اتحاد شوروی میگذشت. برغم اینکه کارمل استعفانامه خویش را از مقام منشی عمومی حزب تحت نام بیماری ارائه داد، ولی جلسه کمیته مرکزی درحالی بکار خویش ادامه میداد که مظاهرات به جانبداری از ببرک کارمل درخارج ساختمان دفاتر کمیته مرکزی پایان نیافته بود. در پلنوم، نجیب الله بعنوان منشی عمومی کمیته مرکزی حزب برگزیده شد و اعلام گردید.

تحکیم مواضع نجیب الله

بعنوان منشی عمومی کمیته مرکزی حزب:

پس از پلنوم متذکره، بگونه لاینقطع مبارزه درون حزبی ادامه داشت و هرروز اشکال نوین بخود میگرفت. از یکسو هواخواهان ببرک کارمل از مخالفت‌های خویش دست نمیکشیدند و با گذشت زمان متشکلاتر و پرشمارتر میشدند، از سوی دیگر نجیب الله در ضدیت در برابر آنان میافزود و اشکال مختلف فشار بشمول زندانی کردن‌های دسته جمعی آنان را بکار میگرفت. وی همچنان بخاطر ایجاد تضییقات، مخالفین دیرین ببرک کارمل اعم از خلقیها و پرچمیها را فرا میخواند و امتیاز میداد.

ولی با احراز مقام رهبری از سوی نجیب الله، مخالفت‌های خلقیها نه تنها فروکش نکرد، بلکه شیوه های نوینی بخود گرفت. گروهبندی های جدیدی در میان خلقیها بوجود آمد که برخی در کنار نجیب الله و برخیهای دیگر در موضع مخالفت با وی قرار گرفتند. شماری از اعضای رهبری خلقیها مانند:

محمد اسلم و طنجار، راز محمد بکتین، شیرجان مزدوریار، انجنیر نظر محمد و دیگران که تا پاپسان وفاداری خویش را با نور محمد تره کی حفظ کردند، همبستگی خویش را با نجیب‌الله آشکار ساختند؛ درحالی‌که گروه دیگری به رهبری سید محمد گلابزوی، شهنواز تنی، نیاز محمد مهمند، میرصاحب کاروال و دیگران در مخالفت شدید با وی قرار گرفتند. گروه وفادار به حفیظ‌الله امین که از زندان رها شدند، چون: دوکتور شاه ولی، عبدالحکیم شرعی جوزجانی، عبدالقدوس غوربندی، عبدالرشید جلیلی و دیگران، در میان دو جناح متذکره در بالا موقف بیطرفی اختیار نمودند. رهبری گروه چهارمی که هسته اصلی خلقیها را تشکیل میدادند، مانند: دوکتور صالح محمد زیری، غلام دستگیر پنجشیری، عبدالکریم میثاق و دیگران، درحالی‌که در مقامات حزب و دولت بودند، ولی سر سازگاری با سیاستهای دوکتور نجیب‌الله نداشتند.

وضع رهبری پرچمیها نیز بهتر از خلقیها نبود. در نتیجه سیاستهای دوگانه نجیب‌الله، اعضای رهبری پرچمیها نیز به جناح‌ها تقسیم شدند و هر یک جداگانه مورد توجه یا رد از سوی وی قرار می‌گرفتند. سیاست کج دار و مریز در قبایل جانبداران بیرک کارمل تا پایان ادامه یافته. وی باری آنان را بخود نزدیک مساخت و باردیگر از خود میراند. ولی ایشان از آغاز تا انجام، بروی اعتماد نکردند و بگفته خود ایشان فریب بازیهای او را نخوردند و کماکان به رهبری خویش بیرک کارمل، محمود بریالی، اناهیتر اتسبازاد، نورالحق علومی، عبدالمجید سربلند و دیگران وفادار باقی ماندند. صرف شمار محدودی از پرچمیها با برانگیخته شدن احساسات ملی گرایانه ایشان، با امتیازات اعطا شده از مقام رهبری حزب، فریفته شدند و از پابندی گذشته خود که وفاداری به بیرک کارمل باشد، بریدند.

عبدالوکیل وزیر امور خارجه، در آغاز بر خسی از ناراضیهای دوران حاکمیت بیرک کارمل را پیرامون خویش جمع کرد، ولی بعد ها مخالفت جدی با هواداران کارمل را کنار گذاشت و با نجیب‌الله نیز بیش از یک حد معین نزدیک نگردید.

شماری از اعضای رهبری جوان پرچمیها، مانند: نجم الدین کاویانی، عبدالظهور رزمجو، فرید احمد مزدک و دیگران با انجام کار فعال حزبی پیرامون نجیب الله گرد آمدند، ولی به زودی از سوی وی متهم به کارشکنی شدند. ظهور رزمجو از مقامات حزبی جبراً برکنار ساخته شد و کاویانی و مزدک تحت عنوان اینکه دارای گرایشهای ملی هستند، مورد شک قرار گرفتند؛ درحالیکه ایشان متقابلاً نجیب الله را متهم به برتری جوئی ملی میساختند.

نوراحمد نور که همیشه موضع اصولی درفضاوت و عمل خویش در رابطه بمسائل حزبی را توأم با تبارز احساسات پرشور، اختیار مینمود، به زودی یکبار دیگر از سوی نجیب الله متهم به جانبداری از جناح پرچمیهای حزب گردید و از مقامات رهبری تحت عنوان سفیر دور ساخته شد.

نجیب الله به تأسی از گرایشهای جدید ملیگرایانه خویش بخاطر تضعیف موقف من و برخی رفقای دیگر، تلاشهای زیادی را بکار گرفت. البته این یکی از اشتباهات جدی زندگی سیاسی وی شمرده میشود که شک و تردید درمورد خویش مبنی بر غلبه تمایلات تلقین شده برتری خواهی شخصی، گروهی و ملی را ثابت ساخت.

(فصل اول)

موقف نجیب الله در رهبری حزب

نجیب الله پس از آنکه "خاد" را ترک گفت و بحیث منشی امور تشکیلاتی بکار آغاز کرد، متدرجاً صلاحیتهای معین کاری از خود نشان داد و مناسبات خود را با اعضای رهبری، کادرها و فعالان حزبی توسعه بخشید. وی در پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی حزب در سال ۱۹۸۵ باین مقام برگزیده شده بود. در مدتیکه وی بعنوان منشی عمومی کمیته مرکزی با حضور ببرک کارمل در مقام رئیس شورای انقلابی، ایفای وظیفه میکرد، برای او زمان دشواری بود. زیرا نشستن شاگرد در برابر استاد، طوریکه او قبلاً بارها خویش را چنین میخواند، در صدر مجلس (از تاریخ ۴ می ۱۹۸۶ تا تاریخ ۲۰ نوامبر ۱۹۸۶) و همچنان با حضور دیگر اعضای ارشد بیروی سیاسی، برای وی ثقلیت ایجاد میکرد. بدینلحاظ امکانات دست زدن به ابتکارات در درون حزب، انجام کار فعال و اتخاذ تصمیم قاطع حزبی برای وی محدود شده بود. از سوی دیگر، تحمل یک شاگرد یعنی نجیب الله به معیارهای آن زمان، بحیث رهبر حزب، از سوی یک استاد پذیرفته شده حزبی یعنی ببرک کارمل، دشوار به نظر میآمد. بدینقرار، هر دو علاقمندی رهبری فعال را از دست داده بودند و این روحیه تا بخشهای پائینی حزب نفوذ کرده و بگونه ای خلاء رهبری بوجود آمده بود. ولی این خلاء بوسیله ادامه کار فعال و همه جانبه اقتصادی - اجتماعی از سوی شورای وزیران با جلب همکاری سازمانهای حزبی و اجتماعی تساحدودی پرمیگردید.

نقش سازمانهای حزبی و اجتماعی در همکاری با شورای وزیران:

افزون بر دستگاه حکومت، تمام بخشها، سازمانها و فعالان حزبی از سوی شورای وزیران به کار مفید و فعال اقتصادی و اجتماعی و کار با توده های مردم، اعم در پایتخت و ولایات کشور، جلب شده بود. سازمانهای اولیه حزب که هسته های اصلی حزبی را در سرتاسر کشور تشکیل میدادند، در کلیه وزارتخانه ها، ادارات، مؤسسات، ارگانها و سازمانهای دولتی و اجتماعی براساس محل کار و در مناطق مختلف براساس محل زیست، تشکیل شده بودند. اعضای سازمانهای اولیه حزبی با ادارات و مؤسسات مربوط دولتی همکاری میکردند و صرف این چنین سازمانها در مؤسسات خصوصی تأسیس نمیگردید و اعضای حزب در آنها، در سازمانهای اولیه بر پایه محل زیست متشکل میشدند. اعضای حزب، با شراک اعضای اتحادیه های صنفی، سازمان جوانان، جبهه ملی و گروه های مدافعین و سپاهیان انقلاب عمدتاً در امر انتقالات اموال از یک محل تا محل دیگر، در امر نظارت بر توزیع عادلانه مواد نفتی، مواد کوبونی، کالاهای امدادی، در امر تولید مواد فابریکاتی صنعتی و مصرفی، در سیستم آموزش و پرورش و سواد آموزی، در امر انجام خدمات بهداشتی و طبی، با حکومت همکاری میکردند. در این زمینه ها نقش رهبری کننده کمیته های حزبی ولایتی و شهری برانزنده و با اهمیت بود. از جمله میتوان از رهبری با کفایت ظهور رزمجو منشی اول کمیته حزبی شهر کابل و ستار پردلی رئیس اتحادی های صنفی افغانستان با قدردانی یادآوری کرد.

جابجائی

نجیب الله در مقام قدرت:

نجیب الله هنگامیکه منشی عمومی کمیته مرکزی حزب بود، گرایش شدیدی برای احراز کرسی رهبری دولت از خویشتن نشان نمیداد. دلایل آن میتواند چند گانه باشد: (۱) او برای قبول چنین امری از لحاظ روانی کاملاً

آماده نشده بود؛ (۲) خودخواهی های کرسی طلبانه در ذهن وی هنوز غلبه نیافته بود؛ (۳) زمان تصرف هردو مقام ازسوی وی هنوز فرانسیده بود و (۴) احساس خویشتن داری هنوز در اندیشه و عمل وی تفوق داشت.

معهذا او، وجود کارمل را در مقام رئیس شورای انقلابی، برای ادامه کار خویش مانع جدی می‌شمرد. بدین لحاظ او با پافشاری از شورویها تقاضا نمود تا ببرک کارمل را برای اقامت به اتحاد شوروی فراخوانند. برغم اینکه از یکسوی شورویها تمایل جدی به چنین امری نداشتند و از سوی دیگر کارمل خود بگونه قاطع خروج از افغانستان را نمی پذیرفت. ولی نجیب الله براین امر پافشاری مینمود تا اینکه شورویها پذیرفتند و از کارمل چنین دعوتی را بعمل آوردند. ولی کارمل مقاومت جدی از خود بروز داد و تقاضای آنان را رد کرد. نجیب الله از پاننشست و کار زیادی انجام داد تا اعضای بیروی سیاسی را به ضرورت دوری کارمل از کشور متقاعد ساخت. هنگامیکه کارمل در برابر تصمیم بیروی سیاسی و کمیته مرکزی مبنی بر عزیمت خویش به اتحاد شوروی قرار گرفت، راه دیگری نداشت، جز اینکه آنرا بپذیرد. وی در یک ویلای راحت دولتی شوروی در حومه مسکو با حفظ احترامات لازم، اقامت اختیار کرد و برای مدت بالنسبه طولانی در آنجا باقی ماند.

نجیب الله در آغاز، حاجی محمد چمکنی، یکتن از سران قبایل پکتیا را بعنوان کفیل رئیس شورای انقلابی برگزید. وی که غیر حزبی بود، از تاریخ ۲۰ نومبر ۱۹۸۶ تا تاریخ ۳۰ سپتمبر ۱۹۸۷ در این مقام کار کرد. پس از آن، دوکتور نجیب الله بجای وی بعنوان رئیس شورای انقلابی اعلام گردید و حاجی محمد چمکنی بحیث معاون رئیس شورای انقلابی برگزیده شد. نجیب الله بزودی از سوی لویه جرگه مؤرخ ۲۹ و ۳۰ نومبر سال ۱۹۸۷ بعنوان رئیس جمهوری افغانستان برای هفت سال انتخاب گردید. در لویه جرگه، قانون اساسی جدید کشور نیز مورد تصویب قرار گرفت و نام کشور از جمهوری دموکراتیک افغانستان به جمهوری افغانستان تعدیل گردید. همچنان لویه جرگه دیگری نیز

بتاریخ ۲۸ و ۲۹ جون ۱۹۸۹، دایر گردید و تعدیلاتی را در قانون اساسی بوجود آورد.

لویه جرگه یک نهاد مؤقتی عنعنوی است که با معیارهای دموکراتیک دمساز نیست. برغم اینکه در لویه جرگه های سالهای ۱۹۸۰ عنصر انتخاب بخشی از ترکیب اعضا را تشکیل میکرد، ولی در ماهیت آن کدام تغییری نمیتوانست وارد نماید. تجربه نشان داده است که رهبران افغانستان هرزمانیکه خواسته اند، لویه جرگه را با اشتراک محافل حاکمه طرفدار خویش دایر کرده اند و خواستههای خویش را بر کرسی نشانده اند. دوکتور نجیب الله نیز از این پدیده دوران فئودالی افغانستان بهره جست.

نجیب الله برای مدتی که تازه نفس بود، با اطمینان و فعال در رأس حزب و دولت کار کرد و ابتکارات عدیده ای از خویشتن تبارز داد. وی در آغاز بکار اقتصادی و اجتماعی که از جانب شورای وزیران انجام میگرفت، مداخله نمی نمود و تمام وقت، استعداد و تلاش خویش را بخاطر تقویت ارتش و ارتقای قابلیت رزمی و نظامی نیروهای مسلح بکار میگرفت. او در میان اعضای رهبری، کادرها و فعالان حزبی بخاطر جلب نظر، خوشبینی و آراء ایشان بگونه خستگی ناپذیر کار میکرد. او در سالهای نخستین حاکمیت خویش، تواضع و توازن لازم را در مناسبات خود با حزب، حکومت و مردم حفظ میکرد و هنوز فریفته قدرت نشده بود. او موفق شد که با جلب اعتماد حزب و حکومت، موضع خود را بگونه نسبی تحکیم نماید. او بمثابه فرمانده کل نیروهای مسلح، پس از خروج کامل نیروهای نظامی اتحاد شوروی از افغانستان، در امر دفاع از جبهات مختلف که مورد حملات شدید گروه های مسلح قرار میگرفت، شایستگی لازم تبارز میداد. نمونه رهبری مؤثر وی، دفاع سرسخت در جریان جنگ بخاطر تسخیر جلال آباد در ماه مارچ ۱۹۸۹ و سپس در برابر اقدام کودتائی شهنواز تنی در ماه مارچ ۱۹۹۰ میباشد.

نجیب الله در ماه جولای ۱۹۹۰ در دومین کنگره حزب دموکراتیک خلق افغانستان بحیث رئیس حزب وطن انتخاب گردید. در این کنگره نام حزب

دموکراتیک خلق افغانستان به حزب وطن تعدیل گردید و برنامه جدید حزب
مورد تصویب قرار گرفت.

(فصل دوم)

اعلام مشی مصالحه ملی

در بخش هفتم این اثر درباره تزه‌های ده گانه بیرک کارمل صحبت بعمل آمد که در واقع مقدمه مشی مصالحه ملی تلقی می‌گردید. به ادامه آن بتاريخ ۱۶ جنوری ۱۹۸۷ اعلامیه ای از سوی دولت نجیب الله صادر گردید که محتوی آن همان مشی مصالحه ملی بود که در افغانستان آن زمان خیلی معروف گردید. پیرامون این موضوع تبلیغات گسترده صورت گرفت و امیدهای زیادی به آن مشی بخاطر قطع جنگ، سازش ملی و نیل به توافقات معین بخاطر تأمین امنیت و تشکیل یک دولت نیمه ائتلافی در کشور، بسته شد.

درباره مصالحه ملی، مسایل مربوط به قطع یکجانبه آتش بس از سوی دولت، اعلام روزهای باز برای بازدید مخالفین از شهرها و بویژه از شهر کابل باحفظ امنیت ایشان، تأمین تماس با فرماندهان گروه‌های مسلح و ایجاد تسهیلات برای تشکیل نمایندگیهای تنظیمهای جهادی در شهر کابل و احزاب و سازمانهای سیاسی، گنج‌انیده شده بود. بمنظور رسیدگی به مسایل مصالحه و تحقق سیاستهای حزب و دولت در رابطه باین مسأله، کمیسیون عالی مصالحه ملی در جنب شورای مرکزی جبهه ملی و کمیسیونهای مصالحه ملی در تمام ولایات در جنب شوراهای ولایتی جبهه، تشکیل گردید.

بخاطر پشتیبانی از مشی مصالحه ملی، کنفرانس سراسری حزب دموکراتیک خلق افغانستان باشترک نمایندگان منتخب کمیته‌های سازمانهای حزبی از تاریخ ۱۸ تا ۲۰ اکتوبر ۱۹۸۷ در کابل دایر گردید. در کنفرانس اعلامیه ای درباره تسریع روند مصالحه و برخی تعدیلات در برنامه عمل متناسب به این مسأله، به تصویب رسید. همچنان در کنفرانس چنین اعلام گردید:

- تشکیل اتحاد چپ دموکراتیک.
- قبول سیستم چند حزبی و تنظیم میکانیزم همکاری با احزاب.
- ایجاد ارگانهای اداره ائتلافی در سطوح مختلف از بالا تا پایین.
- پیشنهاد مقامات معین دولتی برای احراز آنها از سوی نیروهای مخالف.
- رعایت و دوام آتش بس یکجانبه.
- طرح قانون اساسی جدید.
- آمادگی برای انتخاب رئیس جمهوری.
- اتخاذ آمادگی برای تدویر دومین کنگره حزبی.

برطبق برنامه مصالحه ملی، از سطح ولایات تا قریه ها، میتوانست ارگانهای ائتلافی تشکیل گردد و از فرماندهان گروه های مسلح برای پیوستن به آنها دعوت بعمل آید. همچنان راه برای گزینش نمایندگان گروه های مسلح بحیث اعضا درشوراهای محلی، بحیث اعضا یا رئیس کمیته های اجرائیه از قریه ها تا ولایات و بحیث اعضای کمیسیونهای مصالحه ملی، باز گذاشته شده بود.

پس از آن، اعلام گردید که احزاب سیاسی موجود میتوانند آشکارا و آزادانه فعالیت کنند یا جدیداً تشکیل گردند. در اعلامیه گفته میشد که هرگاه تنظیمهای جهادی مایل باشند، میتوانند نمایندگیهای خویش را با حفظ امنیت آنها در شهر کابل و شهرهای دیگر تأسیس نمایند. سازمانهای موجود: جازا (جوانان انقلابی زحمتکشان افغانستان)، سپکجا (سازمان پیشآهنگ کارگران جوان افغانستان) و سپزا (سازمان پیشآهنگ زحمتکشان افغانستان) به حزب دموکراتیک خلق افغانستان پذیرفته شدند. موافقتنامه همکاری با دو حزب: سازا (سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان) و سزا (سازمان زحمتکشان افغانستان) از سوی حزب دموکراتیک خلق افغانستان به امضا رسید و برپایه آن اتحاد چپ دموکراتیک تشکیل گردید.

احزاب موجود پس از نیمه دوم دهه هشتاد عبارت بودند از:

- حزب وطن: حزب دموکراتیک خلق افغانستان با تغییر نام از ماه جون ۱۹۹۰
- به بعد. رئیس دوکتور نجیب الله.

• سزا: حزب انقلابی زحمتکشان افغانستان که در سال ۱۹۶۸ تأسیس گردیده و رهبران، محبوب الله کوشانی بود (بنیادگذار: محمدطاهر بدخشی). محمد بشیر بغلانی، ظهورالله ظهوری و محمد اسحاق کاوه از اعضای برجسته رهبری آن حزب.

• سزا: سازمان زحمتکشان افغانستان که یکی از سازمانهای انشعابی ح د خ ا بود، در تحت رهبری حمدالله گران.

• حزب عدالت دهقانان افغانستان: پس از انفاذ قانون اساسی سال ۱۹۸۶ تأسیس گردید، به رهبری عبدالحکیم توانا.

• حزب اسلامی افغانستان: پس از انفاذ قانون اساسی تأسیس گردید و در جنب شورای عالی علما و روحانیون فعالیت میکرد.

• نهضت همبستگی مردم افغانستان (فدائیان): پس از انفاذ قانون اساسی تأسیس گردید، به رهبری محمد سرور نورستانی.

• سازمان کارگران جوان افغانستان: پس از انفاذ قانون اساسی به فعالیت علنی پرداخت، به رهبری عبدالعزیز تره خیل.

• اتحادیه انصارالله: پس از انفاذ قانون اساسی تأسیس گردید، به رهبری صفر محمد خادم.

• حزب الله: پس از انفاذ قانون اساسی تأسیس گردید، به رهبری شیخ وثوق الاسلام وثوقی.

• جمعیت رستگاری ملی افغانستان: پس از انفاذ قانون اساسی تأسیس گردید، به رهبری پوهاند محمد اصغر.

• جبهه ملی: در سال ۱۹۸۰ تأسیس گردید. رئیس آن عبدالرحیم هاتف بود.

احزاب متذکره در فوق از لحاظ عددی و سطح نمایندگی از افشار اجتماعی بدرجات گوناگونی قرار داشتند. حزب وطن، برغم اینکه شور و علاقمندی پیشین دوران حزب دموکراتیک خلق، دراذهان و قلوب اعضاء و فعالان آن دیگر احساس و گرمی نمی بخشید، کماکان بعنوان حزب حاکم شناخته میشد. روحیه کار و مبارزه آتشین پیشین درمیان اعضای حزب، بگونه

روزافزون به سردی میگردید. عضویت در آن برای بسیاری حالت ناگزیری داشت؛ زیرا یا بخاطر بقای خود و کرسی خود و یا بخاطر برخی امتیازات دیگر خویشان را در صفوف آن پناه میدادند. حزب وطن بگونه فزاینده ای از ماهیت دموکراتیک، مترقی و انقلابی خویش تهی میگردد. از میان احزاب دیگر، سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان و جمعیت رستگاری ملی افغانستان در وضع بالنسبه بهتری قرار داشتند و دیگران مانند اینکه گویا اسما وجود داشته باشند. از اعلام مشی مصالحه ملی مدتها سپری گردید. پیشنهادات جدیدی هرچند زمان بعد، از سوی نجیب الله ارائه میگردد. وی، وزرا و کارمندان بالا رتبه رژیمهای سابق را برای کار در پستهای رهبری کننده دولتی دعوت میکرد و مقامات بلند و حساس دولت چون: صدارت، مقام زعامت معنوی، وزارت دفاع و برخی وزارتخانه های دیگر را برای مخالفین ظاهرا پیشکش مینمود، درحالیکه برای تحقق آن در عمل آمادگی کمتر داشت. او بدینترتیب ستمهای بلند دولتی و از جمله مقام شورای وزیران را به حراج گذاشت و بدینترتیب اهمیت و صلاحیت آن ارگان اجرائی همیشه فعال را در اذهان مردم و در عمل پائین آورد و توان کارائی آنرا بشدت لطمه زد.

افزون بر آن، پیشنهادات نوینی را در جهت اعلام بیطرفی دایمی و غیر نظامی ساختن افغانستان، آمادگی برای انجام انتخابات همگانی آزاد تحت نظارت بین المللی، مراجعه به آراء عمومی برای آتش بس، آغاز مذاکرات برای قبول یک دوره انتقالی تا تشکیل حکومت جدید انتخابی، قطع ارسال سلاح به هر دو جانب درگیر و پیشنهادات دیگر، ارائه نمود. ولی گویا اینکه در جانب مقابل گوش شنوا وجود نداشت. در برابر مجموعه پیشنهادات هیچگونه واکنش مثبت از سوی تنظیمها و هواداران ایشان نشان داده نشد. آنان چیزی کمتر از واگذاری مقام ریاست دولت از سوی نجیب الله، مطالبه نمیکردند. آنان در وضع مساعدی قرار داشتند. ایشان مانند گذشته از یکسو هنوز سلاح و پول فراوان دریافت میداشتند و مورد پشتیبانی بیچون و چرا قرار میگرفتند و از سوی دیگر دولت نجیب الله با بی اعتنائی روزافزون مقامات شوروی روبرو میگردد. اینکه نجیب

الله بکرات میگفت که مصالحه ملی جاده یکطرفه نیست، متأسفانه یکطرفه باقی ماند.

اقدامات دیگری از قبیل برگزاری کنگره دوم حزب، تعدیل نام و برنامه عمل حزب وطن با سمتگیریهای راستگرایانه، اعلام اقتصاد بازار آزاد بشیوه غربی، غیرحزبی اعلام کردن شخصیت‌های مهم حزبی در برخی مقامات عالی دولتی، انجام مذاکرات بی نتیجه با برخی از اعضای رهبری تنظیمها برای روزگ‌ذرائی، هیچیک گره از مشکل مصالحه ملی نگشود. نه تنظیمها و نه پاکستان و متحدان آن به چنین چیزهایی اعتنا نمی نمودند و هدف آنان را صرف ساقط کردن و برانداختن رژیم، به هر شکل، شیوه و قیمت ممکن، تشکیل میکرد.

برنامه اقتصاد آزاد دولت را در جهت تحقق مصالحه ملی پیشنهادات آتی تشکیل میکرد:

- فراهم آوری تسهیلات وسیع برای جلب سرمایه گذارهای خارجی.
- ایجاد بورس رسمی سهام و جمع آوری سرمایه بوسیله معاملات سهام، اوراق قرضه و حق مشارکت بخش خصوصی در مؤسسات خصوصی.
- اعلام مناطق آزاد اقتصادی و در وهله اول تعیین قندهار که دارای میدان هوایی بین المللی بود، بعنوان یک منطقه خاص برای ترانزیت کالاها و خدمات برای منطقه جنوب آسیا.
- فروش فارمهای دولتی کشاورزی به بخش خصوصی.
- فروش برخی مؤسسات صنعتی دولتی به بخش خصوصی.
- واگذاری برخی از بانکها به بخش خصوصی.
- جلب بیش از پیش سرمایه های خصوصی داخلی و خارجی در زمینه بهداشت، فرهنگ و هنر.
- تعدیل در برنامه های اصلاحات ارضی و تمویض برنامه توزیع زمین به دهقانان با وضع مالیات ارضی ارتقا یابنده از زمینداران.

ولی با وجود تمام اینچنین پیشنهادات و تعهدات، تنظیمها و حامیان خارجی آنها از جا فنجینیدند و کوچکترین اهتثائی نکردند. یکبار دیگر ثابت گردید که حرف درباره برنامه‌ها و سیاستها نه، بلکه برسر برانداختن رژیم بود، به هر قیمتی و هرگونه عواقبی!

(فصل سوم)

دو کتور نجیب الله و شورای وزیران

موقف من در درون رژیم، از سوی نجیب الله بموازات تحکیم نسبی قدرت وی، تضعیف میگردید. در آغاز او خویشان را باصطلاح مرهون احسان من و چند تن دیگر از اعضای رهبری حزب میدانست. ولی متدرجا در برابر پیشنهادات حکومت روشهای کارشکنانه را اتخاذ میکرد. وی با استفاده از جو مسلط در رابطه به ضرورت مصالحه ملی پیشنهاد نمود که مقام صدارت به مخالفین واگذار گردد. من و برخی دیگر از اعضای رهبری حزب باین عقیده بودیم که آمادگیها برای چنین تغییری اتخاذ و عملاً اقدام گردد، نه اینکه این مقام مهم اجرائی از قبل به حراج گذاشته شود. زیرا شورای وزیران هرروز باید تصمیم میگرفت و تلاشهای مجموعه حزب و دولت را برای انجام کار فعال، بویژه در عرصه انتقالات و تأمینات مردم و بازار با اموال ارتزاقی و مصرفی، بکار میگرفت. ایجاد فضای تزلزل و بی ثباتی در شرایط نامطمئن ادامه جنگ در کشور، میتواند نتایج وخیمی در پی داشته باشد. من بخاطر اطمینان رئیس جمهوری، از قبل آمادگی خویش را برای ترک مقام شورای وزیران در هر لحظه معین ابراز داشتم. ولی او شاید به چیزهای دیگری می اندیشید، استدلال مینمود که اعلام این امر از لحاظ جلب نظر مخالفین به سیاست مصالحه ملی ضروری است. من در حالیکه موافقت خویش را به پیشنهاد وی ابراز داشتم تا آخرین لحظات ترک آن وظیفه، فعالانه تر، با صرف نیروی بیشتر بکار ادامه دادم. نتایج نسبی بزرگ و مشهود بویژه برای رساندن بهنگام مواد ارتزاقی و مواد سوخت، مواد کوبونی و کالاهای مورد نیاز، تأمین ذخایر کافی مواد مذکره و اقدامات دیگر مقتضی برای ادامه کار و زندگی عادی اجتماعی و

اقتصادی در کشور شاید هنوز درخاطره های برخی از گروه های مردم باقی مانده باشد.

چنین وضع برای مدتی تداوم یافت تا روزی نجیب الله با پیشنهاد تعیین دوکتور محمد حسن شرق بعنوان صدراعظم به بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب مراجعه نمود. چنین پیشنهادی برای اکثریت غیر مترقبه و غیر قابل پیشبینی بود. زیرا تا آنروز پیوسته از سوی نجیب الله گزارش داده میشد که با این و آن یک از رهبران مجاهدین و تکنوکراتهای محمد ظاهر، پادشاه پیشین دیدار و توافق بعمل آمده است. خیرت برانگیزتر اینکه، دوکتور محمد حسن شرق بنا بر همسویی و نزدیکی با محمد داود، چه در دوران صدارت و چه در مقام ریاست جمهوری وی، از زمره مخالفین هردو جناح پنداشته میشد. هواداران پادشاه پیشین نمیتوانستند بر وی اعتماد نمایند. زیرا او در کودتای ۱۹۷۳ شرکت داشت. رهبران تنظیمهای جهادی که با اقدامات سرکوبگرانه رژیم جمهوری افغانستان را ترک گفته بودند، او را همکار نزدیک محمد داود میشناختند. ولی دوکتور نجیب الله که بنا بر هرانگیزه ای به چنین نتیجه ای رسیده بود، بر پیشنهاد خویش پافشاری نمود و گویا تمایل رهبری شوروی را نیز تکیه گاه کلام خویش ساخت.

بیروی سیاسی، بخاطر پایان کار هشتساله من بعنوان صدراعظم، اعطای عالیترین نشان دولتی و سپاسنامه رسمی را بخاطر کار مؤثر در عرصه اقتصادی و اجتماعی کشور به تصویب رساند که بعداً از سوی ریاست جمهوری تأیید گردید. دوکتور محمد حسن شرق در ماه می ۱۹۸۸ صدراعظم تعیین گردید. وی خط مشی خویش را در شورای ملی ارائه نمود که باین مصرع، از یک غزل شیوای حافظ، شاعر شیرین کلام زبان فارسی آغاز میگردد: "قرعه فال را بنام من بیچاره (دیوانه) زدند. البته من سپاسگزارم که دوکتور شرق با اخذ رأی اعتماد از شورا مستقیماً بمنزل من آمد و من صمیمانه به وی شادباش گفتم و سپس نزد دوکتور نجیب رفت.

دو کتور شرق باوصف اینکه دارای تجارب قبلی کار در حکومت بود؛ ولی شیوه‌های گذشته کار وی با شرایط جدیداً شکل گرفته و تغییر یافته در سالهای ۱۹۸۰، مطالبت نداشت. بدین لحاظ طی ۹ ماه حکومت او وضع دشوار اقتصادی پدید آمد که فریاد مردم از لحاظ کمبود جدی مواد خوراکی و مواد سوخت و گرانی سرسام آور قیمت‌ها، به آسمان رسید.

به عقیده من، دو کتور شرق با شتاب به الغای برخی از وزارتخانه‌ها، نهاد های اجتماعی و اقتصادی و مؤسسات دولتی دست زد که در سیستم اداره دولت جایگاه‌های مهمی را احراز نموده بودند. الغای آنها بیشتر جهت نمایشی داشت تا ضرورت کاری یا صرفه جوئی در مصارف. وی در خاطرات خویش تحت نام "کریاس پوشهای برهنه پا"، ص ۲۵۰، چنین مینویسد:

«از اینکه حکومت درک نمود که مردم از لغو صدارت در سمت شمال و وزارت ملیتها و از بین بردن اقوام و قبایل و کمبود وزیر شئون اسلامی پنجویی استقبال کرده‌اند، جرئت آنرا یافتند تا تمام ریاستهای جرگه‌های مختلف از کوچیهای در بدر گرفته تا مردم زحمتکش هزاره را که از پول دولت تمویل میگردد لغو نمود حق فروش املاک غیر منقول اسهام بانکی و غیره را مطابق شریعت غرای محمدی از قید حکومت آزاد...»

در اینجا چند مطلب را باید توضیح کرد: نخست اینکه صدارت در شمال وجود نداشت، بلکه نمایندگی آن بنا بر ضرورت کاری که درباره قبلا در این اثر توضیحات ارائه گردیده است، در شهر مزار شریف در چهار چوب شورای وزیران به فعالیت میپرداخت. دوم اینکه وزارت اقوام و قبایل در حکومت دو کتور شرق لغو نگردید، بلکه اسم آن به وزارت سرحدات تعویض شد. ولی واقعا وزارت ملیتها، جرگه کوچیها و شورای مرکزی ملیت هزاره که نهادهای خیلیها ضروری، با اهمیت اجتماعی و سودمند برای حل مسایل مربوط به نیازمند ترین قشرهای مردم بود، لغو گردید.

وزارت ملیتها سیاستها و فعالیتهای گسترده‌ای را در جهت تأمین برابری حقوق ملیتهای مختلف مسکون در کشور کنفیر الملت افغانستان و جلب اتحاد و

همکاری آنان در یک دولت واحد، ایضا میکرد. جرگه کوچیها در رابطه به اسکان این قشر آواره تلاش می‌ورزید که توده هائو از اهالی نادر و فقیر در صفوف آنان رنج می‌بردند و موضوع چراگاه‌ها برای دامتداران آنان معضله و مسأله‌ای خلیها حاد اجتماعی را در کشور تشکیل میکرد. شورای مرکزی ملیت هزاره در راه رفع ستم و تبعیض قرون بر آن مردم مظلوم که بخاطر دستیابی به آزادی و حقوق ملی خویش جان میدادند، خدمت مینمود.

این شورا در پیجوجه مبارزه بخاطر تحقق مشی مصالحه ملی در کشور، جرگه سرتاسری ملیت هزاره را برگزار نمود. حین گشایش آن اجلاس گسترده هزاره‌ها در سپتمبر ۱۹۸۷، در معرفی نمایندگان شرکت کننده چنین اعلام گردیده بود:

« در این جرگه سراسری، هزاره جات بنام منطقه صلح اعلام می‌گردد، بیش از ۹۰۰ تن نماینده شرکت کرده‌اند و بیش از پنجاه درصد آنان را نمایندگان مخالفان تشکیل میدهند. در ترکیب نمایندگان، تمام اقشار اجتماعی مردم هزاره، مانند بزرگان و موسیدان، شخصیت‌های محلی، علما و روحانیون، روشنفکران، پیشه‌وران، متشیین ملی، برخی از سران گروه‌های مسلح و فرماندهانهای منطقوی بیش از هفت هزار قریه و هفده ولایت هزاره نشین با فیصدیهای متناسب اشتراک ورزیده‌اند.»

اینکه دوکتور شرق اظهار میدارد که مردم از الغای نهاد های متذکره در بالا و "کمبود وزارت شئون اسلامی" استقبال کردند، تعجب برانگیز نیست؟ وی چنین اقدامات را که در خاطرات خویش با تبختر یادآوری مینماید، درحالی انجام داده است که برای تطبیق سیاست مصالحه ملی در آن دوران گریبان دریده میشد و بقرار اظهارات وی، آن اقدامات مورد تأیید دوکتور نجیب الله نیز بوده است.

دوکتور شرق درحالی بعنوان صدراعظم بکار آغاز کرد که ذخایر قابل ملاحظه‌یی از مواد کوبونی، مواد خوراکی و مواد سوخت در کابل، حیرتان، پلخمیری، مزار شریف، هرات و تور غندی برای انتقال به تمام ولایات کشور انبار

شده بود. ولی بمنظور نشان دادن قنالیّت حکومت جدید، سر کیسه ها باز شد و ظرف یکی - دو ماه تمام اموال و کالاها توزیع گردید. در نتیجه به زودی کمبود مواد احساس گردید و حکومت دیگر قادر به عرضه مواد گهوونی به کوپونداران، آرد به نان وانیها و مواد سوخت برای اهالی شهرها و مؤسسات نبود. برغم اینکه اتحاد شوروی در آستانه خروج نیروهای خویش از افغانستان، کمکها و امدادهای اقتصادی خویش را افزایش بخشید. چنانکه برای چهار ماه متوالی حتی از طریق یک پل هوایی بوسیله هواپیماهای نظامی ترانسپورتی نوع تو ۱۷۶ آنکشور روزانه بیش از یکهزار تن آرد به کابل انتقال میگردد. هواپیماهای متذکره که در حدود چهل تن وزن در هر بار حمل میکردند، از تاشکند برمیخاستند و با سی تا چهل پرواز در روز و آتش کردن هزاران فشنگ بخاطر جلوگیری از اصابت ستنگرها، به فرود گاه های کابل و بگرام می نشستند. ولی برغم آن، از قطارهای طولانی مردم کاسته نمیشد که از نیمه های شب به بعد در عقب در نالوئیها و تانکهای توزیع تیل صف می بستند. در نتیجه طی مدت کوتاهی وضع اقتصادی در کشور رو به وخامت گذاشت. فیصدیهای تورم به سرعت بالا گرفت و ذخایر اسعاری بانکها ته کشید.

دو کتور نجیب الله در پایان ۹ ماهه کار دو کتور حسن شرق، بشدت از وی ناخوشنود گردید. افزون بر خرابی رو به افزایش اوضاع اقتصادی، از صحبت‌های وی با نمایندگان سازمان ملل نیز افسرده خاطر شد. بقرار معلوم دو کتور شرق حین مسافرت یک هیأت سازمان ملل به ریاست صدرالدین آقاخان بعنوان رئیس اداره هماهنگ سازی کمکهای آن سازمان برای بازسازی افغانستان، به همراهی کمیساریای عالی سازمان ملل و دیگران به کابل، مطالبی ابراز داشته بود که نجیب الله را ناخرسند ساخت. بگونه ایکه من از وی بعد ها شنیدم، شرق به نمایندگان سازمان ملل گفته بود که دو جهت درگیر در جنگ؛ یعنی رژیم و تنظیمهای جهادی هیچیک نمیتوانند و حق ندارند که بر افغانستان حکومت نمایند و باید قدرت به یک گروه بیطرف انتقال گردد که تجربه و صلاحیت کار را داشته باشد. و خود وی باید در رأس چنین گروهی قرار گیرد. اینچنین استدلال

را شرق، خود با اندکی تغییرات و نامشخص در خاطرات خویش (ص ۲۵۲) بیان کرده است.

نجیب الله این حرکت دوگتور شرق را فریب تلقی کرد و با چنان برافروختگی با وی معامله نمود که نه مجال استعفا به وی داد و نه مصوبه درباره الفای حکومت وی را اعلام کرد.

حکومت دوگتور شرق در حالی ساقط گردید که نیروهای اتحاد شوروی در حال خروج کامل از افغانستان بود و در عین زمان تمام مشاوران ملکی و نظامی آنکشور نیز افغانستان را ترک گفتند. وضع دشواری پیش آمده بود و باید دست کم نان و مواد اولیه مورد نیاز برای مردم تأمین میگردید. نجیب الله گروهی از اعضای ارشد بیروی سیاسی را برای مشاوره درباره تشکیل حکومت به دفتر کار خویش در کاخ ریاست جمهوری دعوت نمود. در جلسه نوراحمد نور، دوگتور صالح محمد زیری، سلیمان لایق و عبدالوکیل فراخوانده شده بودند و من هم حاضر بودم. هدف این بود که کاندیدی برای احراز سمت صدارت به جلسه کامل بیروی سیاسی ارائه گردد. عدالوکیل مرا بعنوان کاندید پیشنهاد نمود و من از قبول آن امتناع ورزیدم. این امر برای نجیب الله دستاویز مساعدی شد و وی گرایش خویش را بسوی سلیمان لایق آشکار ساخت. ولی این پیشنهاد با شدت از سوی اعضای شرکت کننده رد گردید و گفته شد که وی فاقد تجربه در زمینه های سازماندهی امور اجتماعی و اقتصادی کشور است که خلیها بدان نیاز وجود داشت. سلیمان لایق خود تمایل جدی به پذیرش چنان امری بروز نداد. ولی نجیب الله پیشنهاد دیگری ارائه نمود دایر بر اینکه، کار حکومت به دو بخش تقسیم گردد: امور اجتماعی و امور اقتصادی. بدینقرار، لایق بخش اولی را سرپرستی نماید و شخص دیگری بخش اقتصادی را و هر دو تحت رهبری مستقیم رئیس جمهور کار نمایند. من اظهار داشتم که چنین چیزی غیر عملی و غیر قانونی است. من گفتم در صورتیکه وی میخواهد همه چیز را در دست خود قبضه نماید، پس بهتر است که رئیس جمهور رسماً بعنوان صدراعظم نیز اعلام شود یا پست صدارت رسماً لغو گردد و برای پیشبرد کارها، رئیس جمهور

معاونان دلخواه خویش را برگزیند. ولی همه این نظریات در جلسه رد گردید و پافشاری از سوی نوراحمد نور، دوکتور صالح محمد زیری و عبدالوکیل مبنی بر گزینش من به مقام صدارت بنا بر تجارب کاری، بعمل آمد. سه تن دیگر: سلیمان لایق، من و دوکتور نجیب الله بنا بر عوامل مختلفی در تردد قرار داشتیم و فیصله بعمل آمد که موضوع برای تصمیم گیری به جلسه کامل پیروی سیاسی که در مقر کمیته مرکزی حزب در حال انتظار بود، مطرح شود. موضوع در جلسه مطرح شد و همه یکصدا به انتخاب من رأی دادند و رئیس جمهور در برابر قضیه انجام شده ای قرار گرفت و خواه نخواه بآن تن درداد.

آغاز دور دوم کار من معنوان رئیس شورای وزیران:

بدینقرار من همزمان با خروج نیروهای اتحاد شوروی از افغانستان در نیمه دوم ماه فبروری ۱۹۸۹ برای بار دوم بمقام رئیس شورای وزیران برگزیده شدم و برای شانزده ماه تا نیمه دوم ماه می ۱۹۹۰ در این موقف کار کردم. طی اینمدت، با اتخاذ سیاستهای متناسب و انجام کار سازماندهی گسترده و جلب همکاری اعضای حزب حاکم، سازمانهای اجتماعی، برخی از احزاب سیاسی، شخصیتهای مستقل اجتماعی و سیاسی کارهای با اهمیتی انجام گردید. نهادهای ضروری مانند وزارت ملیتها، نمایندگی شورای وزیران در شمال کشور در تحت سرپرستی دوکتور نجیب الله مسیر معاون شورای وزیران، وزارت شئون اسلامی و اوقاف، مرکز انسجام ملیت هزاره به رهبری شیخ علی احمد فکور، نهادها، ارگانها و مؤسسات دیگر ضروری احیاء شد. وضع اقتصاد کشور بگونه قابل ملاحظه یی بهبود یافت. مواد خوراکی و مواد سوخت مورد نیاز عامه، اموال کوبونی و کالاهای مورد ضرورت برای اقتصاد ملی با بکارگرفتن تمام امکانات ترانسپورتی و عمدتاً با تشویق مادی و معنوی ترانسپورت بخش خصوصی از بنادر انتقال گردید و ذخایر بزرگ این مواد بوجود آمد. از سیر صعودی قیمت‌های کالاها و نرخ اسعار جلوگیری بعمل آمد و

ذخایر اسطوری گذشته که دربانکهای معین درلندن، نیویارک و مسکو بمصرف رسیده بود باردیگر دربانکهای متذکره افزایش یافته.

در دومین ماه پس از آغاز کار، وضع دشواری درنیمه ماه مارچ ۱۹۸۹ پیرامون جلال آباد بوجود آمد (جنگ معروف برای تسخیر جلال آباد که بتاريخ ۱۴ مارچ آغاز گردید). در اثر تقاضای وکلای مردم در پارلمان، هزاران تن مواد خوراکی و مواد سوخت از کابل به جلال آباد برای توزیع در میان مردم نیازمند گیرمانده درچنبر محاصره، انتقال گردید و مردم از قحطی نجات یافتند. این یک اقدام بیسابقه بود. زیرا در گذشته ها مواد بگونه دوامدار از جلال آباد به کابل میرسیده از این بابت، من تا پایان از سپاسگزاری اهالی جلال آباد متحسسی بودم. ولی اینموضوع برای من به دردسرجدی نیز مبدل گردید. نجیب‌الله میندشست یا وانمود میساخت که گویا من بخاطر ارتقای محبوبیت خویش در میان سازمانهای حزبی و مردم کار مینمایم. برداشت ذهنیگرانه وی از آنجا ناشی میشد که اکثریت کامل رهبران و اعضای سازمان حزبی نیرومند ننگرهار کماکان هواداری خویش را به بیرک کارمل تبارز میدادند.

یکسال دیگر درکار و بیکار درجهت بهبود اوضاع اقتصادی و زندگی مردم و ارتقای سطح فرهنگ در کشور سپری گردید تا اینکه کودتای درون حزبی بوسیله شهناز تنی درماه مارچ ۱۹۹۰ رخ داد.

(فصل چهارم)

کودتای نافرجام شهنواز تنی

همانگونه که در پیشگفتار این بخش آمده است، گروهی از خلیقهای ناخرسند از حاکمیت نجیب الله، بگونه روزافزونی با وی در تضاد فکری و عملی قرار میگرفتند. در آغاز، رهبری این گروه بگونه مفهوم شده با سید محمد گلابزوی، وزیر امور داخله بود. گلابزوی با حفظ خصوصیات خلقی خویش سازمانده مؤفق در کار خویش بود و چندان امر و نهی رئیس جمهور و فرمانده کل نیروهای مسلح کشور را نمی پذیرفت. ولی، دوکتور نجیب الله مؤفق گردید نامبرده را که رقیب خویش مینداشت، برکنار نماید و بعنوان سفیر به مسکو بفرستد. بدینگونه عملاً رهبری گروه متذکره بدست شهنواز تنی، وزیر دفاع افتاد. ولی او نیز نمیتوانست با برخوردهای تند رئیس جمهور و فرمانده کل نیروهای مسلح، دوکتور نجیب الله سازگاری نشان بدهد. افزون بر آن، بخشی از خلیقها از دیرباز، رسیدن بمقام رهبری حزب و دولت را حق خویش مینداشتند. بیاد دارم که باری یکتن از رهبران ایشان چنین مطرح ساخت: «زمان آن فرا رسیده است که جاه‌ها در مقامات رهبری بگونه آرام تعویض گردد، در غیر آن بچه‌ها متوسل به زور خواهند شد».

این چیزی نبود که از نظر مجموعه رهبری حزب پنهان باقی بماند. همه میدانستند که گروه شهنواز تنی در وزارت دفاع با اتکاء به امکانات گسترده خویش در ارتش، در پی کسب قدرت هستند. شماری از افسران بلند پایه خلیقها در ارتش پیرامون شهنواز تنی گرد آمده بودند و وی را بشدت برای مقابله با دولت نجیب الله بر می‌انگیختند. گلبدین حکمتیار اسمای آنان را در اثر خویش

تحت عنوان «دسامین پنهان - چهره های عربیان - چنین یاد کرده است: جنرال آصف شور، جنرال کبیر کاروانی و جنرال جعفر سوتیر.

وی در اثر متذکره خویش (ص ۵۱) چنین مینویسد:

«بناظر وارد کردن ضربه کاری و شلیقه به رژیم از داخل و توسط افسران ناواضع، تصمیم گرفتیم تا کار در اردو را تسریع بخشیم و از طریق اردو کار مؤثری بنمائیم، با این اقدام یا رژیم سرنگون میگردد و یا لااقل رکود موجود پایان می یافت. جنرال آصف شور در حدیثی شونعی هم صنفی ام بود، موصوف در زمان اقتدار کمونیست ها مدتی در ننگرهار و مدتی در گردیز قوماندان قطعات دولت بود. هر چند که در آخر وقت استاد کورس (آ) بود، با نامبرده تماس برقرار کردیم».

وی سپس (ص ۵۳) چنین اظهار میدارد:

«جنرال آصف شور در نامه های اخیر خود بمن اطلاع داد که: در قرارگاه وزارت دفاع و حول و هوش وزیر دفاع کنار پیشرفت زیاد کرده، قرارگاه و دفتر وزارت، کلاً در کنترل ماست، مگر شخص وزیر را در جریان نگذاشته ایم، در وقت صدور قومننده اقدام، سوق و اداره نیروها در دست ما خواهد بود. آنها در نظر داشتند که اقدام شانرا در زمانی آغاز نمایند که تشنج میان نجیب و تنی به درگیری مستقیم تبدیل شود، مگر این تصمیم موجب شد که اقدام به تعویق بیفتد و برای نجیب در مقابله با این خطر فرصت آمادگی فراهم گردد».

در ماه دسمبر ۱۹۸۹، از سوی ارگانهای امنیتی توطئه ضد دولتی کشف گردید که در آن برخی از افسران خلقی نیز دست داشتند. در رأس گروه که به برانداختن رژیم از طریق زور متهم گردید، ولی شاه نام داشت و ظاهراً خلقی شمرده میشد. او یگمان غالب قوماندان قطعه راکتهای ضد هوایی در کابل بود و گفته میشد که وابسته به حزب اسلامی حکمتیار بوده است. دستگیری گروه متذکره و بویژه قوماندان آن، از سوی گروه تنی توطئه رئیس جمهور در برابر خلقیها پنداشته شد یا چنین چیزی وانمود گردید. از اینرو، وی و شماری از

افسران نزدیک به وی در فرار گاه وزارت دفاع در کاخ دارالامان کابل به سنگر بندی آغاز کردند. آنان رابطه خویش را با زهری دولت قطع کردند و به کار وسیع تدارک نیروها برای مقابله پرداختند. دو کشور نجیب الله باری اعضای بیروی سیاسی را برای مشاهده اسناد و مدارک مبنی بر اتهام گروه متذکره فراخواند و فیلم ویدیویی اعترافات صریح ویشاه قوماندان را به تماشا گذاشت. پس از پایان نمایش، رهبران خلقیها ناباوری خویش را به آن اعترافات به صراحت ابراز داشتند و آنرا جعل پنداشتند. در هر حال، این امر تاحدودی موضع تنی و همکاران وی را نرم تر ساخته، ولی رئیس جمهور همچنان جدی باقی ماند. در این میان، سفارت شوروی در کابل نیز پادرمیانی کرد تا مناسبات میان هردو جناح بهبود یابد، ولی جانی را نگرفت. مشاهده این وضع نمونه هائی از خصوصتهای قبیلوی را تداعی میکرد. در عین زمان توطئه دیگری بوسیله گروه دیگری نیز کشف گردید که در رأس آن افسری از ولایت پکتیا بنام حکیم رئیس اداره دهم امنیت دولتی، قرار داشت. گفته میشد که حفظ امنیت رئیس جمهور وظیفه اصلی آن اداره را تشکیل میکرد و افسر متذکره در نظر داشت که تمام اعضای بیروی سیاسی را حین شرکت در یکی از جلسات ازین ببرد.

بنا بر آن آمادگی از هردو جهت: برای انجام کودتا و شکست مواجه کردن آن، به سرعت و آشکارا اتخاذ میگردد. همه در حزب و دولت میدانستند که چنین چیزی در حال وقوع است. باری من از نجیب الله سوال کردم که چرا با وی مصالحه نمی نماید یا چاره ای نمی اندیشد تا از چنین فاجعه ای جلوگیری شود، و وی در پاسخ اظهار داشت:

« مصالحه با او (شهنواز تنی) ناممکن است. بگذار وی نخست به کدام

اقدام دست بزند».

من ادعان مینمایم که نمیدانستم اینچنین موضعی نوعی قمار، یکدندگی، خودخواهی و زور آزمائی بود یا ملامت ساختن جانب مقابل و یا بخاطر اتخاذ آمادگیها به زمان نیاز وجود داشت. در هر حال، هرگاه عنصر زمان مطرح بود، پس جانب مقابل نیز از آن بسود خویش بهره میگرفت.

وضع نگران کننده ای بدینمنوال برای مدت بالنسبه دراز ادامه داشت و مسایل درسرفروماندانی نیروهای مسلح به رهبری دوکتور نجیب الله و به شرکت محمد رفیع معاون رئیس جمهور در امور دفاعی، محمد اسلم وطنجار وزیر امور داخله، غلام فاروق یعقوبی وزیر امنیت دولتی، محمد نسی عظیمی معاون اول وزیر دفاع و قوماندان گارنیزون کابل و برخی نظامیان دیگر مطرح میگردد. بمنظور احتیاط، درباره به بیروی سیاسی، شورای وزیران یا مقامات دیگر گزارش نمیگردد. ولی صرف به شورای وزیران از سوی رئیس جمهوری دستور داده شد که وسایل تحفظی و آتش نشانی را پیشبینی نماید و اعضای حکومت هشاری و آمادگی خویش را برای روزهای سخت حفظ کنند. من بخاطر احتیاط و پیشبینی، این مطالب را در یکی از جلسات شورای وزیران خیلی مختصر مطرح کردم و وظیفه سپردم که بخاطر تجمع، اجرای وظایف احتمالی و حفظ جان وزراء، محل امنی در مقر شورای وزیران در نظر گرفته شود. بر پایه این دستور زیرزمینهای وسیع و بلند عمارت جدید شورای وزیران که درهشت منزل تحت ساختمان بود، مجهز با تمام وسایل ضروری، بسرعت آماده گردید. همچنان، از سوی عبدالوکیل وزیر امور خارجه نیز، زیرزمینهای آن وزارت باتمدید تلفونها و وسایل دیگر آماده پذیرش گردید. برای پیشبرد امور فرماندهی نظامی دو زیر زمینی پخته و اساسی وجود داشت: یکی در درون ارگ، پیوست با کاخ گلخانه و حرمسرا و دیگری در محوطه ریاست جمهوری که با دفتر رئیس جمهور متصل بود و برپام آن حتی هلیکاپتر میتوانست فرود آید و پرواز نماید.

آغاز کودتا:

به تاریخ ۷ مارچ ۱۹۹۰، در حالیکه در کاخ گلخانه شورای وزیران جلسه نوبتی کابینه برگزار بود، در حدود ساعت یک بعد از ظهر مرا در پای تلفون بگونه فوری خواستند. از آنسوی خط، دستیار نجیب الله با اطلاع رساند که حملات هوائی شهنواز تنی آغاز گردیده است و باید بصورت فوری تمام اعضای بیروی

سیاسی به ارگ ریاست جمهوری جمع شوند. برای من مسأله حملات هوایی تعجب برانگیز بود. زیرا تا یکروز قبل گفته میشد که تمام قطعات هوایی و ضد هوایی بسوی دولت موضعگیری دارند. ولی بعدها مطلع شدم که جنرال قادر آکا، قوماندان هوایی تا آخرین لحظات وطنجار را در فریب نگهداشته بود.

به هر حال، من وارد تالار جلسه شورای وزیران شدم و سر جای خویش قرار گرفتم. شرکت کنندگان جلسه با دیده‌های جستجوگر و نگران و گوش به آواز منتظر شنیدن خبر بودند که آوازه‌های نیرومند انفجارات بلند گردید. من موضوع را با اطلاع وزراء رساندم و با ایشان مشورت کردم که آیا میخواهند بگونه جمعی در محل امن آماده شده در مقر شورای وزیران بمانند یا ترجیح میدهند که در دفاتر و منازل خویش در پشت تلفونها و منتظر اطلاعات بعدی باشند. ایشان پیشنهاد دومی را پذیرفتند و من ختم جلسه را اعلام نمودم و خود بسوی ارگ حرکت کردم.

من از موتر در نزدیکی کاخ گلخانه ارگ پیاده شدم که در چند قدمی من بمب بزرگی اصابت کرد و حفره عمیقی ایجاد نمود. در اتاق کار نجیب‌الله در کاخ گلخانه دیگر اعضای بیروی سیاسی، عمدتاً پرمیها، جمع شده بودند. همه دسته جمعی از کوریدورها گذشتیم و وارد تالار پائینی کاخ حرمسرا شدیم و از آنجا وارد زیرزمینی گردیدیم که برای نخستین بار آنرا دیدم. در زیرزمینی، چند پایه چوکی و میز و تلفونها گذاشته شده بود. رئیس جمهور با اطلاع رساند که رفیع، وطنجار و یعقوبی در مقر زیرزمینی ریاست جمهوری فرماندهی نیروها را برعهده گرفته‌اند و از طریق تلفون خاص با ایشان در تماس شد. دقایقی بعد موج جدیدی از ضربات کشنده هوایی بر ارگ آغاز گردید و بمبهای دیگری پرتاب گردید که حتی زیرزمینی را بشدت میلرزاند و تکانهای قوی ایجاد میکرد. نجیب‌الله در حالیکه مصروف فرماندهی بود و دیگر اعضای بیروی سیاسی مشغول ارزیابی وضع پیشآمده، که در اثر اصابت یک بمب تمام خطوط ارتباطی قطع گردید. بملاحظه این وضع از یکسو و تجمع شمار زیادی از اعضای رهبری در یک محل از سوی دیگر، تصمیم گرفته شد که همه به دو

بخش آنجا را ترک گویند. در نتیجه، در یک وقفه بمباردمان، نجیب الله بسواری موتر بسوی کاخ ریاست جمهوری شتافت و دیگران پس از مشوره کوتاهی تصمیم گرفتند که تا پایان باهم یکجا باقی خواهند ماند و فیصله گردید که به عمارت وزارت خارجه بروند. بنابراین در یک وقفه دیگری، همه با پای پیاده به فاصله های معینی به حرکت افتادند. حین عبور از محوطه کاخ دلکشا، چندین بمب در نزدیکیهای ما اصابت کرد و یکی از آنها درخت کهنسالی را از بیخ و بن برکند. همچنان تا هنگامیکه به عمارت وزارت خارجه رسیدیم، شمار زیادی مرمی بوسیله هواپیماهای شکاری پیرامون ما فروریخت ولی خوشبختانه بجان هیچ یک ما اصابت نکرد.

پس از آنهمه نگرانی و دشواری، به محل راحتی در زیر زمینیهای وزارت متذکره مستقر و فوراً دست بکار شدیم. تماس با نجیب الله و مرکز فرماندهی تأمین گردید. کار اطلاعاتی و تبلیغاتی بعهده ما گذاشته شد. من تماس با تمام وزرا و رؤسای ادارات مهم و برخی والی هارا برقرار ساختم و وظایف لازم بایشان سپردم. در این میان نقش رادیو و تلویزیون بگونه فوق العاده ای ارتقا یافت. نشرات رادیو در مسیر دیگری تغییر کرد و هدف خود ارائه اطلاعات بمردم را درباره کودتای در جریان و دادن امید به پیروزی و اطمینان به خانواده ها را قرار داد. رفقای جمع شده در آنجا قلم بدست گرفتند و به نوشتن گزارشها و شعارها آغاز کردند. نشرات رادیو طی همان ساعات اولی تأثیر مثبت خویش را بر وضع وارد کرد و موجب تقویت روحیه مردم و نیروهای مسلح گردید. ولی پس از چندی استدیوهای رادیو و تلویزیون مورد اصابت چندین بمب بزرگ قرار گرفت. چند تا از بمبها در برون از ساختمان چنان حفره های عمیق ایجاد کرد که در نتیجه آن خطوط ارتباطی با دستگاه های امواج کوتاه و متوسط واقع در پلچرخی و در حدود بیست هزار لاین تلفون قطع گردید. وضع ناامید کننده ای پیش آمد. در چنین اوضاع و احوال تأمین ارتباط تلفونی با رادیو اهمیت درجه یک کسب نمود. من از میرعظم الدین وزیرمخابرات که در دفتر کار خویش نشسته بود، مطالبه نمودم که هر چه زود تر راهی برای ارتباط

پیدا نماید. وی اظهار داشت که درباره پس از دقایقی بمن گزارشی ارائه خواهد کرد. او واقعا پس از دقایقی اطلاع داد که بزودی ارتباط مؤقتی تأمین میگردد و درباره ترمیم لاینها نیز اقدامات فوری بعمل خواهد آمد. مدت زیادی هنوز سپری نشده بود که وزیر اطلاعات و کلتور، احمد بشیر رویگر از استدیوهای رادیو، تلفونی گزارش داد که خود وی از دفتر کار خویش واقع در مرکز شهر به اداره رادیو و تلویزیون رفته است و اکنون از طریق تلفونی که با تمدید لاین مؤقتی بوسیله کارکنان وزارت مخابرات تمدید گردیده است، صحبت مینماید. جالب است که وزیر مخابرات چند تن از کارگران را وظیفه داده بود که یکسر چند لاین تلفون را در مرکز تلفون اتومات وصل نمایند و رول کیبلهای طولانی را بسرعت چرخانده و باخود به ستدیوها که در حدود پنج کیلومتر فاصله داشت، ببرند و با دستگاه های تلفون وصل نمایند. این کار پرمخاطره و همچنان آغاز و انجام کار ترمیم لاینها در محل سربازی که قطع شده بودند، در زیر آتش بمب افکنها و هواپیماهای شکاری که برفراز شهر کابل درگشت بودند، صورت گرفت.

هرلحظه محمد رفیع از سرقوماندانی از من تقاضا مینمود که کاری نمایم تا نشرات رادیو بگوش مردم و قطعات نظامی بویژه در کابل که جانبداری خویش را از این یا آنسو تاکنون تعیین نکرده اند، برسد و بدانند که هنوز ابتکار در دست ما است و امیدوار شوندم. من از وزیر اطلاعات و کلتور خواستم که چاره ای باندیشد. وی درحالیکه اطمینان میداد کار ترمیم خطوط ارتباطی به زودی تکمیل خواهد شد، اجازه خواست که تا آن هنگام از طریق امواج ماوراء کوتاه (اف ام) واقع در یکه توت برای کابل اطلاعات و موسیقی پخش نماید. من موافقت کردم. کار آغاز گردید. رفیع از طریق ارتباطات نظامی خویش به قطعات ارتش اطلاع داد که رادیو را بشنوند و از زنده بودن ما اطمینان حاصل نمایند.

البته وزرای مخابرات و اطلاعات و کلتور در آن لحظات به بهترین وجهی وظایف میهنپرستانه خویش را انجام دادند. ولی ایشان در این امر تنها

نبودند، بلکه گروه‌هایی از همکاران فداکارانه و فعال در کار با ایشان سهم می‌گرفتند. همچنان شمار دیگری از معاونان صدراعظم و وزرا یا در دفاتر کارخویش باقی ماندند و آنچه می‌توانستند انجام دادند و شمار دیگری در محل امنیت شورای وزیران گرد آمدند و در تماس دائمی با من از یکسو و با ارگانهای محلی در ولایات و مناطق از سوی دیگر وظایف معینی را انجام میدادند. اعضای بیروی سیاسی در وزارت امور خارجه و وظایف سیاسی و تبلیغاتی خویش را مؤفقانه اجرا میکردند. عبدالوکیل وزیر امور خارجه با نمایندگیهای دیپلماتیک افغانی و خارجی در تماس بود و هر لحظه به این یا آن اطلاعات تازه ارائه میکرد. سلیمان لایق شعارها و رویدادهای روز را مینوشت و در وقفه‌ها اشعاری زمزمه میکرد و بدینگونه لحظات سنگین سبکتر میگردد.

بدینقرار، طی زمانی کوتاه نظم معینی بوجود آمد. بمباردمان که از ساعت یک روز آغاز گردیده بود، نزدیکیهای شام فروکش کرد. زیرا بگونه ایکه محمد رفیع توضیح کرد، برای جلوگیری از پرواز هواپیماها از پایگاه بگرام در وقفه هر پنج دقیقه یک راکت اورگان از کابل به آنجا آتش میشد و این امر موجب تضعیف روحیه پیلوتها میگردد. همچنان پروازها از فرودگاه مزارشریف آغاز گردید که پایگاه بگرام را تحت بمباردمان قرار میداد و روزگار را بر شهنواز تنی و همقطاران وی که آنجا بودند، سخت میساخت. گفتند که در این میان، نقش مصطفی پیلوت برجسته بود و وی آخرین امکانات انسانی را برای پروازهای مکرر در یک شب بکار گرفت و در این زمینه رکارد را شکست. جابجائی دستگاه‌های مدافعه هوائی تا آخرین ساعات روز دربرخی از جاه‌ها در شهر کابل عرصه را بر پیلوتهای هواپیماهای حمله بر، تنگتر میساخت. محمد رفیع از طریق تلفون میگفت که بسیاری از قطعات جانبدار شهنواز تنی حین خروج از محلات سوق و اداره خویش به موانع و مقاومت درونی و برونی مواجهه میگردد و فلج میشد. قرار بود که پس از ساعاتی بمباردمان سنگین بر محلات بود و باش رهبری و قطعات نظامی جانبدار نجیب الله، حرکات نظامی از زمین آغاز گردد و کار را یکطرفه سازد. اعلام برکناری

شهنواز تنی از سمت وزارت دفاع و شماردیگری از همکاران نزدیک وی و تعیین محمد اسلم وطنجار بجای او بعنوان وزیر دفاع و رازمحمد پکتین بعنوان وزیر داخله، ضربه سختی بر کودتاجیان وارد کرد. این اقدام بهنگام و در نخستین لحظات آغاز کودتا با اعلام فرمان رئیسجمهوری از طریق رادیو افغانستان، وفاداران کودتای شهنواز تنی را دچار سردرگمی و تزلزل ساخت.

شب سهمگین و سختی سپری میگردید. ولی در جریان آن، نیروهای وفادار به دولت، خاموشانه پیرامون کاخ دارالامان را که مرکز فرماندهی کودتا بود، در جنبر محاصره قرار میدادند. گفتند که در نیمه های شب حملات از چند جهت بر کاخ که خلیله به سختی سنگر بندی شده بود، آغاز گردید. کاخ که بر روی تپه بلند قرار دارد بوسیله شمار زیادی تانکها، وسایل زرهی، ماشیندراهای سنگین و تجهیزات دیگر نظامی محافظت میشد. گفته میشد که شماری از تانکها پیرامون کاخ در میان دیوارهای سنگی و بوجیهای ریگ تعبیه شده بود. در زیر زمینها، کوریدورها و منازل متعدد کاخ که از بتون آرمه سخت و سنگین بود، شمار بزرگی از افسران و سپاهیان زنده و تاپای جان وفادار به کودتاجیان، مسلح با سلاحهای وحشتناک گرد آمده بودند. از یکسو چیره شدن بر آنها با چنین وضعی کار دشواری پنداشته میشد و از سوی دیگر ترس آن وجود داشت که هرگاه تادیر زمان اینوضع ادامه ییابد، کودتاجیان که تمام وسایل ارتباطی نظامی را در دست داشتند، موفق خواهند شد که سیر حوادث را بسود خویش تغییر بدهند. در شرایطی که برای هر دو جانب مسأله مرگ و زندگی حتمی مطرح بحث بود، جنگ سختی پیرامون کاخ در گرفت. اینکه چگونه حمله آوران بر کودتاجیان تا نیمه های روز فردا غلبه یافتند، من چیزی نمیدانم. ولی شنیدم که گفتند رزم آوران و درپیشاپیش آنان نیروهای اداره پنج امنیت دولتی در تحت رهبری رئیس آن اداره، جلال رزمنده کار ناممکنی را امکانپذیر ساختند. در این جنگ نقش چشمگیری از سوی یکقطعه قومی نظامی از بگرام کوهدامن وابسته به اداره پنج در تحت رهبری جنرال بابہ جان، ایفا گردید.

شکست کودتا:

با شکست خط دفاعی مرکز فرماندهی وزارت دفاع و فلج شدن میدان هوایی بگرام، شهنواز تنی همراه با شماری از همکاران نزدیک خویش سوار بر هواپیما به پاکستان فرار کردند. درباره اینکه گفته میشود، شهنواز تنی از قبل با حزب اسلامی حکمتیار و اداره استخبارات نظامی پاکستان زد و بندی داشته است، مدارکی وجود ندارد. ولی، او شاید راه دیگری نداشت بجز اینکه خویشتن را به آنجا برساند.

بدینگونه کودتای نظامی نافرجام شهنواز تنی به شکست مواجه گردید؛ ولی پیامدهای ناهنجاری بجا گذاشت. اختلافات میان بخشهایی از خلقیها با پرچمیها تعمیق گردید. در این میان، زندانی ساختن بیمورد دو کتور صالح محمد زیری عضو بیروی سیاسی و منشی کمیته مرکزی حزب و دستگیر پنجشیری مسئول کمیسیون تفتیش مرکزی حزب، دوتن از رهبران خلقیها، یک عمل نادرست و تحریک انگیز تلقی گردید. ایشان درحالیکه در روز کودتا در دفاتر خویش در کمیته مرکزی حزب نشسته بودند، دستگیر و زندانی شدند. نجیب الله باین عقیده بود که ایشان نشسته بودند تا در صورت پیروزی کودتا، رهبری حزب را بدست بگیرند. شاید این استدلال درست نباشد و افزون بر آن، عملاً آنان تا آن هنگام به کدام کار غیرقانونی مبادرت نورزیده بودند.

اگرچه تلفات انسانی ناشی از بمباردها و کودتای نافرجام در شهر کابل اندک بود، ولی رفع تشویش و نگرانی مردم کار دشواری شمرده میشد. خرابیها و ضایعات مادی خیلیها زیاد بود و شورای وزیران تدابیری اتخاذ نمود و بزودترین فرصت کار ترمیم و بازسازی ویرانیه و تأسیسات آسیب دیده انجام گردید. خانواده هائیکه از این بابت خساره دیده بودند، کمک شدند.

(فصل پنجم)

سبکدوشی من و تعیین صدراعظم جدید

در ماه می ۱۹۹۰ که ثبات معینی از لحاظ اقتصادی در کشور بوجود آمده بود، بار دیگر دوکتور نجیب الله مسأله تعویض حکومت را بخاطر سیاست مصالحه ملی طرح کرد. او وانمود ساخت که بخاطر جلب اعتماد مخالفین بایستی یکن غیر حزبی بحیث صدراعظم تعیین گردد. باوصف اینکه این نظر چیز دیگری نبود بجز بهانه ای برای تضعیف موقف من که در میان اعضای حزب و مردم ارتقا یافته بود. من اشارات را در اینباره درک کردم و بنام "مصالحه" پذیرفتم که بار دیگر از مقام صدارت بی سر و صدا کنار روم. اینبار نیز بگونه مرموزی مسأله از سوی نجیب الله مطرح گردید. وی با نتیجه گیری از دیدارها و ملاقاتهاییکه با نمایندگان گلبدین حکمتیار، سیداحمد گیلانی و شخص صبغت الله مجددی در عراق، لیبیا، آلمان و سویس از سوی فرستاده های رئیس جمهوری صورت گرفته بود، وانمود ساخت که یکی از دوتن: سیداحمد گیلانی یا صبغت الله مجددی بعنوان صدراعظم برگزیده خواهد شد. البته چنین پیشنهادی موجه به نظر میآمد. زیرا هرگاه حتی منجر به اندک تخفیف در جنگ میگردید، باید پذیرفته میشد. چنانکه من پذیرفتم و کنار رفتم.

برگزیدن فضل حق خالقیار بعنوان صدراعظم:

دوکتور نجیب الله بمجردیکه از توافق برای تعیین صدراعظم جدید اطمینان حاصل کرد، مطرح ساخت که کاندیدای مناسب برای مقام صدارت فضل حق خالقیار، والی پیشین هرات را تشخیص نموده است. صرف نظر از آنکه اینچنین پیشنهادی هیچگونه مناسبتی با مصالحه نداشت، حیرت برانگیز به نظر

می‌آمد. زیرا فضل حق خالقیار در اثر یک حادثه تیر اندازی چند هفته پیش در هرات، شدت در ناحیه کمر مجروح شده و هنوز در بیمارستان بسر میبرد. این برگماری در حالی صورت گرفت که تازه کودتا به شکست مواجه گردیده و صرف چند هفته محدود از حادثه خونین تیر اندازی در هرات گذشته بود. تغییر حکومت، بدون ضرورت و با شتاب زیاد و نابهنگام که یکبار دیگر نمایانگر بی ثباتی دولت بود، صورت می‌گرفت.

رویداد تیر اندازی در هرات از این‌قرار بود: در حدود یکماه بعد از شکست کودتا، گرد همائی بزرگی از سوی مسئول امنیت زون شمال غرب در یکی از مناطق هرات برگزار گردید و از فضل حق خالقیار والی هرات و جلال رزمنده رئیس اداره پنج که نقش تعیین کننده را در امر درهم شکستن نیروی مقاومت کودتاجیان در قرارگاه وزارت دفاع ایفا نموده بود، برای شرکت در آن گرد همائی دعوت بعمل آمد. اعلام شده بود که گروهی مسلح، سلاح بر زمین خواهند گذاشت و گویا به مشی مصالحه ملی خواهند پیوست. ولی در عوض، آنان بر مهمانان آتش گشودند. جلال رزمنده و چند تن دیگر مورد اصابت مرمی های کشنده قرار گرفتند و جابجا، جان سپردند. ولی فضل حق خالقیار بشدت مجروح گردید. نجیب الله پس از شهادت جلال رزمنده لقب قهرمان به او اعطا کرد، در حالیکه در زندگی وی پس از شکست کودتای تنی، بنا بر دلایل نامعلومی پیشنهادات و انتظارات جدی حلقات نظامی را درینباره بیجواب گذاشته بود. حادثه تیر اندازی در پیش دیدگان مقامات امنیتی زون شمالغرب، انجام گردید، ولی در این باره تحقیقی صورت نگرفت. همچنان پرسش بعمل نیامد که چرا گروه آماده برای تسلیم شدن را در جریان ملاقات خلع سلاح نکرده بودند. در هر حال، بجای جلال رزمنده یک تن از نزدیکان رئیس جمهور بر گزیده شد.

در چنین حال و احوالی پیشنهاد برگزیدن خالقیار بعنوان صدراعظم از سوی نجیب الله در حالی ارائه گردید که در عین زمان به گونه مشکوکی به تمایل دوستان شمالی نیز در این رابطه اشاره گردید. ولی او که مواضع خود را

در درون رهبری حزب و دولت بویژه پس از شکست کودتای شهنواز تنی، تحکیم کرده بود، سهولت می‌توانست نظر خویش را تحمیل نماید. بنابراین، موافقت شد که فضل حق خالقیار بعنوان صدراعظم تعیین گردد. نمایندگان در شورا و برخی از وزرا می‌گفتند که وی بر روی تذکره بوسیله آمبولانس از بیمارستان به عمارت شورای ملی پی سر و صدا انتقال گردید. سپس از در عقبی وارد و نخست در عقب تریبون قرار داده شد، سپس و کلا داخل تالار شدند و وی خط مشی حکومت خویش را قرائت نمود. او از شورا بتاريخ ۲۸ می ۱۹۹۰ رأی اعتماد اخذ و بعدها بکار آغاز کرد. من اگرچه تمایلی برای ادامه کار بعدی دولتی نداشتم، ولی در اثر پافشاری رهبری حزب بعنوان معاون اول رئیس جمهور برگزیده شدم که به تصویب پارلمان رسید.

شایان یاد آوری است که حین تشکیل حکومت خالقیار، نجیب الله پافشاری میکرد که من بعنوان معاون اول رئیس جمهوری بخش اجتماعی و اقتصادی حکومت را عملاً اداره و کار نمایم و صدراعظم صرف بنام در کرسی باقی بماند. من چنین امری را خلاف اصول اداری و مداخله بيمورد میدانستم، بنابراین موافقت نکردم. ولی اظهار داشتم که از ارائه مشوره ها به رئیس جمهور دریغ نخواهم ورزید تا هرگاه لازم ببیند از سوی وی به صدراعظم ابلاغ گردد. با وجود آن، وی در آن لحظات اظهار میداشت که برخی از صلاحیتهای خویش را بمن انتقال خواهد داد. حتی ظاهراً بخاطر دادن اطمینان، حین وارد آوردن تعدیلات دیگر در قانون اساسی بوسیله لویه جرگه ماه جون ۱۹۸۹، اندکی بعد از تغییر در حکومت، فقره زیرین در فصل پنجم، ماده هفتاد و پنجم، در تحت فقره نهم قانون اساسی ایزاد گردید:

« رئیس جمهور میتواند برخی از صلاحیتهای قانونی خود را به معاونان

رئیس جمهور تفویض نماید. »

ولی در عمل برغم آن، من حتی یکمرتبه در کارهای حکومت فضل الحق خالقیار مداخله نکردم، در حالیکه مناسبات انسانی خیلی خوبی میان ما وجود داشت. نجیب الله نیز نه تنها برخی از صلاحیتهای خویش را رسماً به

هیچیک از معاونان خویش تفویض نکرد، بلکه مقام معاون اول را نادیده گرفت و در عمل بیشتر به عبدالرحیم هاتف، معاون رئیس جمهور و محمد اسحق توخی، رئیس دفتر و دستیار رئیس جمهور، اتکاء نمود. در هر حال، من نظریات و مشوره های خویش را از طریق دستگاه اداری زیاست جمهوری در عرصه های اقتصادی و اجتماعی به حکومت ارائه مینمودم. تشکیل این دستگاه، حین تعدیلات در قانون اساسی بعنوان فقره ۱۸ در ماده هفتاد و پنجم آن افزود گردیده بود.

اگرچه من اطلاعات کافی در رابطه به مشخصات، شیوه ها و نتایج کار حکومت خالقیار ندارم؛ ولی وضع بازار، شاخصهای اقتصادی و شکایات مردم گواه بر آن بود که یکباردیگر بی نظمیهای جدی در زمینه های اداره اقتصاد کشور رخ داده بود. نگرانی وجود داشت که بزودی مجموعه اقتصاد در آستانه بحران تمام عیار قرار گیرد. قیمتها با ارتقای نرخ تورم بگونه سرسام آوری افزایش مییافت و موجب نگرانی جدی مردم میگردد، کمبود مواد غذایی و کالاهای مورد نیاز در بازار و بویژه برای عرضه به کوپونداران شدیداً احساس میگردد. پلانه و برنامه های اقتصادی و اجتماعی به کندی تطبیق میگردد و سطح تولید صنعتی و کشاورزی پائین میآمد. در نتیجه سطح زندگی مردم تنزیل مییافت و شکایات ایشان بالا میگرفت.

نتایج تحقق پلان اقتصادی برای سال ۱۹۹۰ در تحت حکومت خالقیار و مقایسه آن با سال ۱۹۸۹، از سوی کمیته دولتی پلانگذاری چنین ارائه گردیده است: «باید یادآور شد که کاهش سطح تولیدات داخلی خاصاً در سکتور زراعت و صنایع در آهنگ نزولی میزان محصول ناخالص داخلی و عاید ملی تولید شده بمقایسه سال ۱۳۶۸ (۱۹۸۹) اثر بجا گذاشته است. محصول ناخالص ملی تولید شده با کاهش ۱۹/۳ میلیارد افغانی به تناسب پلان و ۳/۳ میلیارد افغانی بمقایسه سال ۱۳۶۸ (۱۹۸۹) بالغ بر ۱۱۵/۱ میلیارد افغانی گردیده است که ۸۵/۶ فیصد پلان مطروحه را احتوا مینماید. بهمین ترتیب حجم محصول ناخالص داخلی استفاده شده ۲۸/۰ میلیارد افغانی نظر به پلان و ۳/۸ میلیارد افغانی به

تناسب سال ۱۳۶۸ (۱۹۸۹) کاهش داشت» (اقتباس از سالنامه ۱۹۹۰، ص ۴۳۰-۴۳۱).

مطلب بالا صرف یک نمونه است که از چگونگی سیر نزولی شاخصهای اقتصادی در سال ۱۹۹۰ حکایت مینماید و البته در سال ۱۹۹۱ باز هم کاهش در تولید صنعتی و کشاورزی و افزایش در سطح قیمتها و نرخهای اسعار بمقیاسهای بزرگتر و بگونه گسترده تر رخ داد. نرخ هردالر امریکائی از ۴۰۰ افغانی در سال ۱۹۸۹ به ۶۰۰ افغانی در سال ۱۹۹۰ و به ۱۸۰۰ افغانی در سال ۱۹۹۱ به سرعت بالا رفت. میتوان تصور کرد که چنین کاهش بزرگ در نرخ افغانی چه پیامد های وخیم در قیمتهای کالاهای وارداتی و در مجموعه اقتصاد کشور، ارتقای هزینه های زندگی و پائین آمدن سطح زندگی مردم میتواندست وارد نماید.

هنگامیکه در رابطه به مسایل اقتصادی بگونه مقایسوی صحبت مینمایم، هدف من نه خود نمائی و از خود راضیگیری است و نه بزرگتر جلوه دادن نتایج کار خویش و کوچکتر نشان دادن نتایج کار دیگران. استدلال من در سالهای ۱۹۸۰ پیوسته در جهت توجه به سازماندهی و اداره اقتصاد و بهبود زندگی توده های مردم، انجام میگرفت. ولی دو کتور نجیب الله سیاست و جنگ را بر اقتصاد مقدم میدانست و به این نظر بود که همه چیز در رابطه بمسایل اقتصادی خود بخود راه خود را می یابد. بگذار که نخست در جنگ پیروز شویم، آنگاه اقتصاد درست میشود!

(فصل ششم)

خاطرات شخصی من از سال پایانی دهه هشتاد و نخستین سال دهه نود

من از بهار سال ۱۹۹۰ به بعد بعنوان معاون اول رئیس جمهور نامیده میشدم، ولی کار زیادی نداشتم که انجام بدهم. نجیب الله و برخی افراد وابسته به وی در دستگاه اداری ریاست جمهوری، فضای کار و زندگی را بر من تنگ و تنگتر میساختند. نام معاون اول بیشتر نمادین و تشریفاتی بود تا ضرورت‌های کاری و من به چنین وضعی عادت نکرده بودم. بدین‌قرار امکانات کار برای من خیلی محدود و انتظارات مردم خیلیها زیاد بود. من در حدود پنج ماه را بدین‌منوال گذراندم.

در پائیز سال ۱۹۹۰ برای تداوی به اتحاد شوروی رفتم. ولی بزودی، در غیابت من (سپتمبر ۱۹۹۰)، نجیب الله بدون اینکه بامن در میان بگذارد بگونه یکجانبه، پیشنهاد برکناری مرا از مقام معاون اول رئیسی جمهوری از پارلمان مطالبه نمود. البته چنین امری از سوی نجیب الله برای من نه غیر مترقبه بود و نه دلسرد کننده. زیرا من از نیات دوکتور نجیب الله نسبت به خود، بخوبی آگاه بودم. پس از آن، من برای مدتی در انستیتوت خاور شناسی فرهنگستان علوم اتحاد شوروی در مسکو و برای چند روزی در فرهنگستان علوم جمهوری تاجیکستان شوروی بکار مطالعه و پژوهش آشناشدم.

بازگشت به کشور:

در تمام مدت نزدیک به شش ماه که در خارجه بسر میبردم، پیوسته از سوی نمایندگان اقشار گوناگون مردم به بازگشت به کشور، ترغیب میشدم.

در بهار سال ۱۹۹۱ مطالبات مردم در این رابطه خیلیها بالا گرفت. سرانجام من دیگر نمیتوانستم که تقاضاهای صمیمانه مردم را بدون پاسخ بگذارم و در ماه می به کابل بازگشتم و در فرودگاه مورد استقبال برخی از اعضای هیأت اجرائیه حزب و پذیرائی بیسابقه نمایندگان مردم قرار گرفتم. نجیب الله نیز ظاهراً با گرمی برخورد کرد. من هنوز عضو هیأت اجرائیه شورای مرکزی حزب وطن شناخته میشدم و در پلنوم نوبتی شورای مرکزی که چندی بعد دایر گردید، نیز شرکت نمودم. در پلنوم مسأله مربوط به بازگشت بیرک کارمل نیز از روی تصادف مطرح گردید.

نجیب الله اگرچه وضع آشفته ای داشت؛ ولی به پیشنهاد عبدالوکیل عضو هیأت اجرائیه و وزیر امور خارجه موافقت کرد که در پایان کار پلنوم ضیافت کوچکی، بخاطر بازگشت من به کشور ترتیب بدهد. در این ضیافت رفقا درباره ضرورت همبستگی درون حزبی و از جمله همکاری فعال من نیز صمیمانه صحبت کردند. من اظهار داشتم که خواهان کدام مقام دولتی نیستم و از همان موقف خویش بعنوان عضو هیأت اجرائیه، در هر زمینه ای که مفید و امکانپذیر باشد کار خواهم کرد.

پس از آن، مراجعات گروه هائی از مردم برای دیدار در منزل روز روز افزایش مییافت. از آنجائیکه امکانات پذیرائی از مردم در درون اپارتمان منزل در بلاک چهار مکروریان اول، وجود نداشت؛ دوستان بر روی چمن سبزی در محوطه بلاک خیمه ای برپا کردند. هر روز شمار زیادی از مردم ساده تا روشنفکران عمدتاً دسته جمعی و بعضاً انفرادی برای دیدار و صحبت میآمدند. ایشان که هیچ وسیله دیگری برای بلند کردن آواز خویش نداشتند، بملاحظه و خامت مجدد وضع اقتصاد کشور، در رابطه به دشواریهای زندگی شکایت میکردند. مسأله مرکزی را در شکایتها و خواستههای ایشان، سیاستهای مشهود ملیگرایانه از سوی رئیس جمهور و هواداران نزدیک وی و تبارز آشکار گرایشهای برتری جوئی ملی در حرف و عمل آنان، تشکیل میکرد. این وضع از یکسو آشکارا از درماندگی و بیچارگی مردم حکایت داشت و از سوی دیگر

زنگ خطری بود برای گردانندگان دولت. شکایتهای مردم بی بنیاد نبود. چنانکه، بگونه نمونه پس از مدتی در تبارز آشکار نارضایتیها در شمال کشور بازتاب یافت. ولی پیرامون ریاست جمهوری را چنان نخوت فرا گرفته بود که نسبت به پیامدهای آینده نمی اندیشیدند.

من بمقتضای اندیشه های خویش در جهت دوام حاکمیت موجود، ولی با اصلاح شیوه های کار و برخورد آن با مردم، صحبت و مشوره میکردم. من به همه میگفتم هر دولت احتمالی دیگری که در کمین است جاگزین دولت موجود گردد، ارتجاع سیاسی مسلط خواهد شد. من چنین می اندیشیدم و میگفتم، در حالیکه نجیب الله قضایا را از دیدگاه تنگتر میدید. از نگاه او باید قبل از هر اقدام دیگری، ریشه هرگونه دگراندیشی را در درون حزب و دولت باید خشکاند. از دموکراسی و مصالحه حرف زدن خوش آیند است، ولی در عمل تحمل و تحقق آن دشوار. او نمیتوانست که هیچگونه حرف مخالفی را بپذیرد یا در برابر آن خویشتن داری نشان بدهد. من بارها به وی گفتم که نخست باید مصالحه را در درون حزب و دولت در یک حد معین باید پذیرفت و رعایت کرد و بعد با اندشه و عمل واحد بخاطر تحقق آن با مخالفان ایدئولوژیک و سیاسی، مبارزه نمود. در اینمورد چند نمونه را تذکار میدهم:

در تابستان سال ۱۹۸۹ من در کابل نبودم و هنگامیکه بازگشتم در یافتن که نجیب الله شماری از چهره های سرشناس حزب را تحت عنوان وفاداری به بیرک کارمل زندانی ساخته است. ایشان عبارت بودند: از محمود بریالی، انجنیر نعمت الله، محمد عزیز مجید زاده، عبدالله سپنتگر، صدیق کاوون، یاسین صادقی، معصوم سرباز، داؤد کاویان، فهیم اداء، امتیاز حسن، نبی شوریده، اسدالله راهیاب، جنرال قاسم، خالد حافظ، حیدر عدل و نصیر سهام.

من مخالفت جدی خویش را در این رابطه ابراز داشتم و خواهان رهائی آنان شدم. ولی نجیب الله به دلایل بی بنیاد متوسل شد که گویا آنان مانع تحقق مشی مصالحه ملی هستند، آنان انضباط درون حزبی را خدشه دار میسازند و

حرفهای دیگری بهمینگونه. من به وی گفتم که هیچیک از این حرفها، شکایات و استدلالها باعث آن نمیشود که ایشان زندانی گردند. من باین عقیده بودم که چنین اعمال و حرکات درواقع تیشه به ریشه دولت و سیاست مصالحه آن زدن است. نجیب الله باین حرفهای من وقتی نگذاشت و چندی سپری گردید تا اینکه هیأت وسیعی بخاطر ارزیابی اوضاع کشور و ادامه کمکهای شوروی به افغانستان درتحت رهبری ادوارد شوارد نازی عضو بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست و وزیر امور خارجه اتحاد شوروی به کابل آمد. نجیب الله با دعوت تمام اعضای بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب، جلسه ای را برای ملاقات با هیأت متذکره سازمان داد. وی نخست معلومات مفصلی از روی یک یادداشت تحریری ارائه کرد که درآن مطالب و مسایل زیادی اعم از درست و نادرست مطرح گردیده بود. برپایه تعامل، من که از لحاظ مقام، دوم شناخته میشدم و درکنار وی نشسته بودم، خواستم که صحبت نمایم. ولی نجیب الله بمن اشارتاً گفت که او به نمایندگی از رهبری حزب و دولت حرف زده است و ضرورت به توضیحات بیشتر نیست. من گفتم که نظریات شخصی خویش را مطرح میسازم.

نخست اظهار داشتم که مسایل مطروحه در گزارش نجیب الله با اعضای بیروی سیاسی قبلاً مشورت نشده است و من با بسیاری از ارزیابیها دراین گزارش موافقت ندارم. بگونه مثال، اظهار داشتم که ناکامی درتحقق مشی مصالحه ملی ازسوی نجیب الله در پشت پرده مبارزه درون حزبی در برابر اعضای حزب، پنهان میگردد. بهمین جهت وی برخی از رهبران و فعالان حزب را در زندان نگهداشته است تا این موضعیکی نادرست را توجیه نماید. درحالیکه این حرفها و استدلالهای دیگر من مورد تأیید بسیاری از اعضای بیروی سیاسی بود، نجیب الله توانست خویشتن داری نشان بدهد و به سختی برآشفته گردید. با ملاحظه اینوضع، شواردنازلی پیشنهاد نمود که برای چند دقیقه تفریح اعلام گردد.

در جریان صحبتها حین صرف چای من آشکارا به نجیب الله گفتم در صورتیکه تمام اعضای حزب اعم از پرچمیها و خلقیها را از زندان رها نکند، از مقام شورای وزیران و حتی از حزب استعفا خواهم داد. من که درد و رنج زندان را صرف بخاطر ملحوظات سیاسی در سالهای ۱۹۷۸-۱۹۷۹ تحمل میکردم و در عین حال رفقای دیروزی من باخاطر آسوده حکومت مینمودند، دیگر قابل تحمل نیست.

در پایان جلسه و در بازگشت به منزل، من استعفانامه خویش را نوشتم و برای نجیب الله فرستادم. ولی او که یکبار دیگر بر هیجانات خود مسلط گردیده بود، سر حال و خوشحال از طریق تلفون از من خواست که به دفتر کارش بروم. من رفتم و وی از آنچه در جریان جلسه و صحبتها بعمل آمده بود، پوزش خواست. در حالیکه او استعفانامه مرا باز میگرداند، گفت که هرگاه من موافقت داشته باشم، در جلسه بیروی سیاسی حزب پیشنهاد مرا مبنی بر آزاد ساختن زندانیان مطرح خواهد ساخت.

نجیب الله همانگونه که متعهد شده بود، موضوع را بحیث پیشنهاد من در جلسه بیروی سیاسی مطرح کرد و مورد استقبال خوب از سوی اعضای بیروی سیاسی قرار گرفت. در جلسه فیصله بعمل آمد که محمود بریالی و رفقا فردای همانروز آزاد گردند و بمن سپرده شد که با ایشان دیدار و صحبت نمایم. همچنان طی چند روز آینده اعضای حزب که تحت عنوان همکاران نزدیک حفیظ الله امین در زندان بسر میبردند، نیز آزاد گردند و با ایشان نیز من صحبت نمایم. من پیشنهادات را پذیرفتم و افزودم که در صحبت با زندانیهای خلقی پس از آزادی ایشان بهتر است که یکن از اعضای خلقی در بیروی سیاسی نیز با من همکاری نماید و فیصله شد که میرصاحب کاروال منشی کمیته مرکزی چنین همکاری را بعمل آورد.

من در کاخ گلخانه شورای وزیران از محمود بریالی و رفقا با گرمی پذیرائی نمودم و بایشان که یگراست از زندان پلچرخی آمده بودند، چای و شیرینی تعارف کردم. من نخست از ایشان که بناحق در زندان افتاده بودند، از

سوی رهبری حزب و دولت پوزش طلبیدم و آشکارا مواضع خویش را در رابطه به سیاست‌های دموکراتیکی که بایستی از سوی حزب و دولت دنبال گردد، بیان کردم. ایشان نیز در این رابطه حرف زدند و باوصف روش نامناسبی که در برابر ایشان درپیش گرفته شده بود، همکاری خویش را برای حفظ حاکمیت و دموکراتیک ساختن سیاست‌های آن ابراز داشتند. پس از آن، بنا به پیشنهاد من و موافقت نجیب الله، محمود بریالی بعنوان معاون اول رئیس شورای وزیران بکار فعال آغاز کرد.

اعضای خلقی آزادشده از زندان را نیز در کاخ گلخانه صدارت، در حالیکه میرصاحب کاروال حضور داشت، ملاقات نمودم و درباره کارهای آینده که به آنان تفویض میگردید، با ایشان مشورت و تبادل نظر نمودم. در صحبت با آنان، من بر پایه عادت همیشگی خویش حسن نیت تبارز دادم. ولی بعضیها آنرا دگرگون توجیه کردند. بگونه مثال: عبدالقدوس غوربندی از حسن نیت من بر اساس برداشتهای ذهنیگرانه و یکجانبه خویش انتباه خوب نگرفت. چنانکه او در کتاب کوچکی خویش تحت عنوان بزرگ - نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان - (ص ۱۱۴) مینویسد که من به وی حین یک ملاقات چنین گفته ام: «میخواهم شما پیشنهاد کنم که ریاست اتحادیه قالیان را در چوکات وزارت تجارت بدوش بگیرید».

پس او بدنبال مطلب بالا چنین مینویسد: «نگارنده (منظورش خود او بعنوان نویسنده کتاب خویش است و شاید در آن هنگام، کلمه من را استعمال کرده باشد) این پیشامد را از آقای کشتمند انتظار داشتم. لهذا روحیه و سخنان وی برایم خلاف توقع نبود. لهذا بدون آنکه تغییری درحالتم بوجود آمده باشد! گفتم آقای کشتمند ترحم خیر اندیشانه خود را در حق کسانی داشته باشید که نیاز دارند. نگارنده حزب دارم و از برکت آن احتیاج نیستم و در طول سالهای که در زندان بودم خانواده ام به زندگی نورمال خود ادامه داده اند و فعلاً هم دست طلب بسوی شما دراز نکرده ام. این ملاقات هم بر اساس درخواستی نگارنده نبوده بلکه شما دعوت نموده اید. حالا لطفاً صریحاً بگوئید که بهمکاری سیاسی

نگارنده در سطح اعضای حکومت با اختیارات کامل موافقه دارید و یا خیر؟ اگر ضرورت و موافقه داشته باشید تماس بگیرید. در غیر آن خدا حافظ و از جای خود بلند شدم. کشتمنند نیز بلند شد و گفت مقصدم خدا نخواسته کدام حرف خلاف و یا نادیده گرفتن مقام شما در بین حزب و رفقا نبود. اگر سوی (شیوه نوشتار بگونه ای که در متن آمده است) تفاهم بوجود آمده باشد عفو (شیوه نوشتار بگونه ای که در متن اصلی آمده است) میخوام. صبر کنید یک پیاله چای میخوریم، با هم صحبت میکنیم. اگر خواسته باشید با اختیارات وزیر فعلا برای مدت کوتاهی بصفتم معین کار کنید. گفتم از لطف شما تشکر. فیصله خود را برایتان گفتم و تکرار میکنم که برای همکاری حاضرم. اما در سطح مناسب. حال و بدر نظر داشت سابقه کار. در همان روز عبدالحکیم شرعی جوزجانی با پیش آمد مشابه روبرو شده و جواب مشابه گفته بود. « (متن، جملات و کلمات با شیوه نوشتار و اغلاط املائی و انشائی آن همانگونه که بود، در اینجا اقتباس گردیده است).

صرف نظر از آنکه من چنان مطالب را به وی گفته باشم یا او آنچنان که مینویسد، مطالبی را بیان کرده باشد؛ ولی معلوم است که خلیها کرسی طلب و از خود راضی بوده است. او در سال ۲۰۰۰ قبل از مرگ خویش، کتابی نوشت که برایش خلیها بهتر بود هرگاه نمی نوشت. او در سر تاپای کتاب خویش سعی کرده است که اعمال نادرست خویش و دوستان خویش و بویژه اعمال امین را توجیه نماید. با این تلاش، او مرتکب خبط و خطاهای فاحش گردیده است. معلوم است که یک مسأله بیش از هر موضوع دیگر، وی را از لحاظ درونی رنج میداده است و آن مسأله شهادت میراکبر خیبر بود که افکار عمومی در حزب او را نیز شریک آنانی مینداشت که مظنون اصلی آن حادثه بوده اند. او در اثر خویش خلیها تقلا کرده است که خود را از آن کابوس رهائی بخشد. وی در مورد پرچمیها و بویژه به آدرس سبرک کارمل زشت ترین و ناهنجارترین کلمات و اتهامات را بدون دلایل موجه بکار برده است.

نمونه دیگری را در رابطه به برخورد عاری از احساس انتقام جوئی و کینه ورزی با زندانهای خلقی در اینجا تذکار میدهم: برای شخصی بنام پتوال (اسم اول وی را نمیدانم) من پس از آزادی وی از زندان مشورت دادم که بهتر است هرگاه دیگر ذوق کار کردن در ارگانهای حراست حقوق را از سر برون کند و بجای دیگری کار نماید، بهتر خواهد بود. تصادفاً وی نیز باین نظر بود و در نتیجه به وزارت امور خارجه معرفی گردید. جالب خواهد بود که پتوال را اندکی معرفی نمایم. او در دوران حکمرانی حفیظ الله امین در سارنوالی کار میکرد و او بود که دریای دوسند، دومرتبه امضا نموده بود که در آن مرا به باد بدترین اتهامات و دشنامها گرفتند و بعنوان "نوکر امپریالیزم و اشراف زاده" برای من در هر دو مرتبه حکم اعدام مطالبه کردند، البته به اصطلاح "دادگاه" بر پایه مطالبات او حکم اعدام صادر نمود.

با ارائه یکی - دو مثال در بالا، حرف به درازا کشید. در واقع حرف بر سر موضعگیریهای دگرگون و تفاوت نظرها میان نجیب‌الله و شمار دیگری از اعضای رهبری حزب، از جمله میان او و من روی یک سلسله مسایل عمده در سیاستهای حزب و دولت بود. من جانبدار تعمیم مفهوم دموکراسی بگونه یکسان در درون حزب و در جامعه بودم، ولتی نجیب‌الله در عمل، شیوه‌های غیرآزمون شده دیگری را در درون حزب تحت نام انضباط حزبی از لحاظ تشکیلاتی و لیبرالیسم از لحاظ سیاستهای حزبی، اعمال میکرد. در هر حال، در سالهای اخیر ناشی از آن شیوه‌های عمل دشواریهای زیادی بوجود آمد.

نجیب‌الله در این اندیشه بود که در درون حزب با درپیش گرفتن سیاستهای سختگیرانه، انضباط و همبستگی درون حزبی تحکیم میگردد و سیاستهای دولت در درون برای دفاع از حاکمیت، بویژه در عرضه نظامی و مصالحه دربرون از لحاظ سیاسی به موفقیت می انجامد. ولی شاید با اتخاذ سیاست نرمش و ملایمت در برابر گروه‌بندیهای مختلف و برخورد دموکراتیک و مصالحه‌ها آنان در درون حزب، منظور فوق بگونه مؤثرتر بر آورده شده میتواند.

قبلاً گفتم که من برای مدتی در کابل از لحاظ حزبی و دولتی بیکار، ولی از لحاظ دیدارها و ملاقاتها و صحبتها با گروه‌های مختلف مردم مصروف بودم. این وضع شاید برای نجیب‌الله خوش آیند نبود. او بر پایه اطلاعات نادرست، بعضاً در مورد برخی از اعضاء رهبری با شک و تردید نگاه میکرد. برغم اینکه او بخوبی میدانست که من آشکارا یا درخفا با هیچکسی هیچگونه وابستگی درضدیت با او نداشتم؛ ولی معلوم بود که او از مراجعات حزیبها، روشنفکران و گروه‌هایی از مردم کابل نزد ببرک کارمل که بتازگی از مسکو به کابل برگشته بود و همچنان نزد من، بگونه غیر موجه نگران و مشوش گردید، مشکوک شد یا حسادت ورزید.

پس از یکماه و چند روزی که از بازگشت من میگذشت، نجیب‌الله مرا بمنزل خویش مهمان کرد. پس از انجام صحبت‌های طولانی، سرانجام مطلب خویش را بی پرده و برهنه چنین بیان کرد: «یا با من در مبارزه بر ضد ببرک کارمل همکاری کن و یا راه خود را بگیر و از این کشور برو!»

وضع دشواری برای من پیش آمده بود. من گفتم که هرگز در چنین مبارزه غیرعادلانه با هیچکسی همکاری نمیکنم و از این کشور هم نمیروم. حرف ما پایان یافت و من مرخص شدم و رفتم. تعجب آور است که وی در آن روز برافروختگی مشهود بروز نداد. پس از آن در یکی از جلسات هیأت اجرائیه شورای مرکزی حزب وطن شرکت کردم که در آن مسایل خیلی جدی در رابطه به مسأله ملی در افغانستان مطرح گردید.

نجیب‌الله ترجیح داد که نه بازور آزمائی، بلکه با نرمش و استدلال با من صحبت نماید. او پیشنهاد کرد که با امتیازات مادی و معنوی بعنوان سفیر یا به طرق دیگری از کشور بروم و در عین زمان نشان داد که در این تصمیم خویش قاطع است. من که پذیرش هرگونه امتیاز را از وی یا دیگران مترادف به زیر پا گذاشتن معیارهای اخلاقی میدانستم، پیشنهادات وی را رد کردم، ولی موافقت نمودم که بخارج بروم. از آنجائیکه فرزندانم در مسکو تحصیل میکردند

و بنا بر سهولت، بآنجا مسافرت کردم. در فرود گاه کابل شمار بسزرگی از نمایندگان مردم برای وداع گرد آمده بودند.

مدت یک هفته در مسکو، در حال مبارزه با گرایشهای درونی خویش، اقامت کردم. ولی نتوانستم بپذیرم که چرا می بایست وادار به ترک کشور و زادگاه خویش گردیدم. بنابراین، در نخستین پرواز به کابل برگشتم. در فرودگاه کابل از سوی عبدالوکیل عضو هیأت اجرائیه حزب و وزیر امور خارجه و فرید احمد مزدک عضو هیأت اجرائیه و معاون رئیس حزب و شمار زیادی از دوستان استقبال گردیدم. صبحگاه تازه به منزل پا گذاشته بودم که تلفون زنگ زد و نجیب الله گفت:

« او! رفیق کشتمند آمدی؟

گفتم: بلی!

گفت: چطور آمدی؟

گفتم: از طریق هوا!

گفت: منظورم را نفهمیدی. قرار نبود که به این زودی بیائی!

گفتم: منظورت را فهمیم. ولی من به کسی تعهد نکرده بودم که به وطن برنمیگردم!

گفت: پس خواهی دید! و گوشی تلفون را گذاشت. این آخرین صحبت

تلفونی ما بود تا اینکه وی یکبار دیگر پس از هشت ماه سر صحبت را با من باز کرد.

استعفاء از حزب وطن:

حرفها و برخورد نجیب الله در برابر من، خصمانه و تهدید آمیز بود. یکبار دیگر متیقن شدم که با وی نمیشود کار کرد. بنابراین، بر تصمیم خویش مبنی بر استعفا از عضویت هیأت اجرائیه و خود حزب وطن، برای آخرین بار مهر تأیید گذاشتم. استعفانامه ام را در چند نسخه نوشتم. یک نسخه را عنوانی نجیب الله رئیس حزب فرستادم. دومی را به شعبه اسناد و ارتباط شورای مرکزی

حزب و سومی را به سلیمان لایق معاون رئیس حزب در امور تبلیغات حزبی سپردم. متن استعفانامه چنین بود:

« بسم الله الرحمن الرحيم

به هیأت اجرائیه شورای مرکزی حزب وطن

اینجانب سلطان علی کشتمند عضو هیأت اجرائیه شورای مرکزی حزب وطن پس از تفکر عمیق بر پایه اندیشه های دیرین طی چند روزی که در اتحاد شوروی اقامت داشتم و اخیراً به کشور بازگشته ام و با برخورد هایی که طی این روزها در کابل مواجه شدم، باین نتیجه منطقی رسیدم که از عضویت در حزب وطن و مقامات آن، بمنابۀ یک نقطه عطف در زندگی سیاسی پیش از سی ساله خویش، پنا به دلایل زیرین استعفا بدهم:

۱ - بر پایه معیارهای جدید دموکراتیک که در مناسبات میان کشورها و دولتها و در رابطه به رژیمها، احزاب و اندیشه های سیاسی و در مجموع در طرز تفکر انسانی در جهان متمدن کنونی پدید آمده است و بر پایه تجربه حزب و کشور خودمان که تغییر واقعی بسوی رهبری جمعی و دموکراتیزه کردن حیات حزبی و جامعه متناسب به شرایط به وجود نیامده است، دوام عضویت در حزب وطن را برای خود زاید می‌شمارم. من به منابۀ یک تن از اعضای رهبری پیوسته مخالف انشعابات در حزب بوده و در برابر اشتباهات سنگین رهبریهای حزب همواره موضع مستقل و قاطع انتقادی داشته ام. با صراحت اظهار میدارم که من شخصاً در اشتباهات رهبری، علی رغم اینکه یک تن از مؤسسين حزب شمرده میشوم، نه تنها سهم نبوده ام، بلکه خود بارها هدف توطئه های درون حزبی قرار گرفته ام و مثال مشهود آن دستگیری، شکنجه و زندانی شدن اینجانب طی هفده ماه در سخت ترین شرایط خلاف تمام موازین انسانی هنگام حاکمیت خونین حفیظ الله امین در اثر یک توطئه سیاه میباشد که علیه من و خانواده ام و ملیت من سازمان داده شده بود. بر اساس چنین توطئه خائنانه و اسناد ساختگی دوبار حکم اعدام مرا توسط محاکم قلبی صادر کرده بودند.

- ۲ - تلاشهای گروهبندهای درون حزبی به خاطر حفظ و کسب قدرت موجب تضعیف اعتبار حزب گردیده است. درحالی که من شخصاً از هرگونه گروهبندهای درون حزبی به دور بوده با چنین شیوه هایی سازگاری ندارم. لذا دوام عضویت خویش را درحزب وطن لازم نمی شمارم.
- ۳ - سیاستها و عملکردهای حزب در رابطه به مسأله ملی و حقوق ملیتهای مختلف افغانستان که مضمون اصلی مبارزه را درشرایط کنونی تشکیل میدهد و دررابطه بمسائل کادری مرتبط با آن درمطابقت با اصول عام قبولشدهء جهانی و شرایط کنونی جامعه ما نیست و من که باچنین شیوه ها و برخوردها موافقت ندارم، دوام عضویت خویش را درحزب وطن موجه نمیدانم.
- ۴ - شیوه های عمل رهبری برپایه تحکم و شیوه های آزمون شده فرماندهی - اداری که درهمه جا نادرستی آن درعمل ثابت گردیده است، هنوز درحزب وطن استوار است و اصول قبولشدهء دموکراسی درحزب و جامعه و آزادی اندیشه که درهرگونه شرایط باید رعایت گردد، تحت عنوان ادامه جنگ درکشور، درنظر گرفته نمیشود. من که باچنین شیوه ها و عملکردها توافق ندارم، دوام عضویت خویش را درحزب وطن بيمورد میدانم.
- ۵ - درحالیکه من از مصالحه و توافق ملی درکشور بخاطر قطع جنگ و حل سیاسی مسأله افغانستان عمیقاً پشتیبانی مینمایم و برای تحقق آن درعمل صادقانه همکاری نموده ام، ولی شیوه های عمل حزب را دراین رابطه موجه و مؤثر نمیدانم. لذا دوام عضویت خویش را درحزب وطن لازم نمی شمارم.
- درلحظاتیکه من این استعفا نامه را می نویسم به این اندیشه ام تا باریگر بعنوان عضو حزب به امری خلاف اراده خویش وادار نشوم، چنانچه چندی قبل تحت همین عنوان برعکس تمایل خویش وادار شدم کشور را ترک بگویم.
- روشها و اقدامات تهدید کننده و نوعی تضییقات و تبلیغات تخدیش کننده آمیخته با تبعیضات و تعصبات که از مدتی باینسو یکباردیگر خلاف تمام موازین قبولشدهء حزبی دربرابر من انجام میگیرد، مرا وامیدارد که به اینوسیله موضع مستقل خویش را ازلحاظ سیاسی مشخص بسازم:

- من در شرایطی که وظیفه خویش را علی رغم تمام دشواریها بخصوص طی ده سال دو مرتبه در مقام صدارت افغانستان، بدون علاقمندی شخصی به مقامات دولتی، بخاطر خدمت گذاری صادقانه به وطن و هموطنان انجام داده ام و مردم شرافتمند افغانستان خود گواه آنند، هرگز علاقمند رسیدن به کدام مقام رهبری حزبی و یا دولتی نیستم. من میخواهم که بمثابة یک انسان عادی جامعه خویش در میان مردم مستضعف و بخاطر تأمین حقوق مشروع آنان به طریق مسالمت آمیز و با پشتیبانی قاطع از راه حل سیاسی مسأله افغانستان و اعمار مجدد آن، بقیه عمر خویش را وقف نمایم.

- من در حالیکه اشکال و شیوه های عمل غیر اصولی و غیر مسالمت آمیز دستیابی به قدرت، تروریزم، توسل به نیروی سلاح و زور، تهدید و شантаژ را محکوم میشمارم، در حالیکه مخالف جدی کرسی طلبی، قدرت طلبی، امتیاز طلبی، انحصار طلبی و جاه طلبی هستم، در حالیکه هرگونه سیاستهای توطئه آمیز، دسیسه کاریها، کینه توزیها و انتقام جوئیها را تقبیح نموده و شایسته اخلاق سیاسی افراد مسئول نمیدانم، و در حالی که در هرگونه شرایطی جانبدار آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی، تأمین حقوق عادلانه همه ملیتها، آزادیهای دموکراتیک انسانی و حقوق بشر هستم، امید وارم که این اقدام طبیعی و قانونی من بخاطر استعفا از حزب وطن باعث برانگیختن احساس انتقام جویی و ایجاد فضای تشنج و اختناق نگردد.

- من به صراحت کامل ابراز میدارم که با هیچ گروه و نیروی سیاسی درون و برون حزبی زد و بند سیاسی ندارم و متعهد به اجرای هیچ عمل خلاف اصول سوازین آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی نیستم. ولی تعهد خود را در برابر مردم شریف کشورمان بخاطر خدمتگذاری به آنان در حدود توان انسانی و امکانات دموکراتیک فراموش نمی نمایم. من احساس پاک و شریفانه، استقبال گرم و مخلصانه و بی شائبه هزاران تن از نمایندگان شریف اقشار مختلف اجتماعی ملت و مردم مستضعف ما را که در بازگشت قبلی نسبت به

اینجانب ابراز داشتند، هرگز از یاد نمیبرم که تا آخرین لحظه حیات در کنار آنان، در میان آنان و در اندیشه آنان باقی خواهم ماند.

- من آشکارا اظهار میدارم که به مثابه یک انسان مستقل سیاسی آرزو دارم که بخاطر تحقق حقوق مشروع ملی و اجتماعی، رشد فرهنگ مشترک و آرمانهای شریفانه مردمان مستضعف ما از طریق مسالمت آمیز در فضای باز سیاسی، علنیت و دموکراسی کار و مبارزه نمایم. من معتقدم که استقلال و تمامیت ارضی کشور، مصالحه و توافق ملی و وحدت مجموعه مردم افغانستان صرف به طرق زیرین میتواند تحکیم و تحقق یابد که عبارتند از: نیل به حل سیاسی مسأله افغانستان، احترام به اصول دموکراسی و آزادی، اتحاد داوطلبانه تمام ملیتها، اقوام و مناطق مختلف کشور بر پایه تأمین حقوق کامل سیاسی، مدنی، قانونی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و مذهبی آنان، رعایت اصل برابری در عمل و توجه به موضعگیری آن نیروهای داخلی و نیروها و کشورهای خارجی بخصوص در همسایگی افغانستان که خواهان صادقانه حل سیاسی مسأله باشند.

- من آرزو دارم که شرایط برای حل سیاسی، انتخابات آزاد بر اساس نفوس تحت نظارت بین المللی، ایجاد حاکمیت ائتلافی و فدرالی با پایه های وسیع و با شرکت فعال نمایندگان تمام ملیتها، اقوام و مناطق مختلف کشور، تأمین گردد و من نیز بتوانم بمثابه یک انسان مستقل از لحاظ سیاسی در کنار و در میان مردم مستضعف ما به عنوان یک تن از نمایندگان آنان، در این پروسه شرکت نمایم.

در لحظاتی که من به چنین تصمیم بزرگ در زندگی سیاسی خویش میرسم تا سرانجام از حزب وطن استعفا بدهم، هیچگاه احساس احترام نسبت به مجموعه خدمتگذاران صادق وطن و مردم و از جمله اعضای هم اندیشه و هم‌رزم حزب را از دست نمیدهم و از لحاظ عواطف انسانی و احساس معنوی خود را دور از آنان نسجی نخواهم.

با ایمان راسخ و اتکای مطمئن به خداوند بزرگ، من کماکان در خدمت مردم شریف و مستضعف خویش قرار خواهم داشت و من الله توفیق. یادداشت:

این استعفا نامه که در شش صفحه به خط خودم ترتیب گردیده است، همسراه با کارت عضویت اصلی نمبر ۳ حزبی که به اسم اینجانب صادر گردیده بود، ارائه میگردد.

سلطان علی کشتمند

کابل، تاریخ: ۲۵ سرطان ۱۳۷۰

متن کامل استعفا نامه در شماره سه شنبه اول اسد ۱۳۷۰ خورشیدی (۲۳ جولای ۱۹۹۱) در نشریه مستقل "آزادی" به چاپ رسید.

شایان یادآوری میدانم که در امر نشر استعفانامه در "آزادی"، محمد بشیر بغلاتی از شخصیت‌های برجسته سیاسی و فرهنگی کشور و غلام سخی غیرت مدیر مسئول نشریه، مهندس و فرهنگی شناخته شده در کشور، ضمیمانه همکاری نمودند که من از ایشان سپاسگذارم. این همکاری در شرایطی صورت گرفت که سانسور مطبوعاتی بشدت اعمال میگردید. ولی نشریه که قرار بود بگونه نوبتی به روز سه شنبه چاپ و انتشار یابد، سه روز قبل (بتاریخ ۲۶ سرطان) چاپ و توزیع گردید. بدینگونه سانسور چنان فرصت نیافتند که متن آنرا تا توزیع ببینند. برغم آن، غلام سخی غیرت را رژیم نجیب الله یک هفته پس از انتشار استعفانامه، زندانی ساخت و نشریه آزادی از انتشار بازماند. غیرت به یقین در زندان باقی میماند هرگاه خبر دستگیری وی از سوی رادیوی بی بی سی و خبرگزاریهای دیگر منتشر نمیگردید و یا سازمانهای حقوق بشر از وی با قاطعیت پشتیبانی و برای رهائی وی مبارزه نمیکردند.

به نظر من، متن استعفا نامه خود روشن و بازگو کننده حقایقی است که من در فصول بالا درباره آنها بگونه مشخص پرداخته ام. استعفانامه در عین زمان

بازتاب دهنده وضع در آن برهه از تاریخ پرتلاطم کشور نیز هست. بگونه مثال دربخشهای پایانی آن چنین گفته میشود:

« من آرزو دارم که شرایط برای حل سیاسی، انتخابات آزاد براساس نفوس تحت نظارت بین المللی، ایجاد حاکمیت ائتلافی و فدرالی با پایه های وسیع و با شرکت فعال نمایندگان تمام ملیتها، اقوام و مناطق مختلف کشور، تأمین گردد.»

برغم اینکه بیش از ده سال تمام از آرزومندی متذکره دربالا میگذرد، ولی هنوز چنین پیشنهادی بمنابۀ یگانه راه حل بنیادی برای مسأله افغانستان مطرح و به قوت خود باقی است. همانگونه که در پیشنهاد بالا مطروحه در استعفانامه آمده است، هرگاه انتخابات آزاد و همگانی برپایه جمعیت کشور انجام نگیرد و نظام فدرالی درافغانستان ایجاد نگردد، بمشکل میتوان از تأمین صلح دوامدار و دایمی درافغانستان سخن گفت.

وضع دشوار من پس از استعفاء:

مناسبات میان دو کتور نجیب الله و من تیره بود و بگونه روزافزون تیره تر میشد. ازسوی مقامات امنیتی دربرابر آنانیکه به منزل من میآمدند قیود شدید وضع شده بود. رئیس جمهور درجلسات حزبی و دیدار با گروه هائی از نمایندگان مردم به اشاره و کنایه درباره من صحبت و بعضاً گلایه میکرد. ولی شماری انگشت شمار از افراد که خود را وفادار به مقام ریاست جمهوری می پنداشتند، بمصداق ضرب المثل "آش گرمتر از کاسه" دربرابر من به مخالفت برخاستند و به شایعه پراگنیها و تبلیغات پرداختند. ایشان حتی مذبوحانه تلاش کردند که برای من و شماری دیگر بشیوه های دورانهای استبداد پیشین دوسیه سازی نمایند و مؤفق نشدند.

این زمان مصادف بود به تشدید تنشها و چالشها میان گروهبندیهای چندی درمیان صفوف حزب وطن. بیرک کارمل در کابل بسر میبرد و وجود وی غیر قابل تحمل برای طرفداران رئیس جمهور بود. کشمکشها میان اعضای حزب

و بویژه در میان هیأت رهبری آن عمدتاً در رابطه بمسائل ملی و مسأله مصالحه ملی گسترده تر و آشکارتر میگردید. نارضایتی بخشهایی از خلقیها در درون حزب از سیاستهای رهبری بیشتر میشد. سیاست مصالحه ملی با وصف پیشکش کردن امتیازات عده ای از سوی رئیس جمهوری با کوچکترین استقبالی از سوی "مجاهدین" مواجه نگردید. مذاکرات با برخی از نمایندگان تنظیمیها به هیچ نتیجه قابل لمسی نرسید و تلاشهای نماینده سرمنشی سازمان ملل در امور افغانستان به بن بست مواجه شده بود. وضع از لحاظ اقتصادی بگونه روزافزونی به وخامت میگرثید و مقامات شوروی سابق ارائه کمکها و حتی انتقالات را به افغانستان تا حدود زیادی قطع نموده بودند.

در چنین اوضاع و احوالی، رئیس جمهوری به دشواریها مواجه گردیده و بعضاً افسرده و عصبانی میگردید. در آن روزها میگفتند که نزدیکان وی بجای ارزیابی عینی وضع و اتخاذ یک سیاست متناسب جدید، در پی آن بودند که باصطلاح گناه را بگردن دیگران باندازند. گفته میشد که آنان میخواستند خود را به یکبارگی گویا از "شر" مزاحمین رها سازند و آن اینکه مخالفین درونی را یکسره با انجام نوعی کودتا از سرراه بردارند. این شایعات هنگامی در کابل پخش گردید که در ماه اگست ۱۹۹۱ آمادگیهای غیر معمول در اطراف ساختمان دادگاه عالی (ستره محکمه) اتخاذ شد و سلاح ها و افراد نظامی جایجا گردید. در عین زمان در نشریه حزب اسلامی حکمتیار بنام "الشهادة" منتشره پشاور این شایعه پخش گردید که رژیم نجیب الله کودتائی را کشف کرده است که بوسیله ببرک کارمل، محمود بریالی، سلطان علی کشتمند، نجم الدین کاویانی، فرید احمد مزدک، عبدالظهور رزمجو، جنرال عبدالقادر، جنرال نورالحق علومی، جنرال نبی عظیمی و دیگران گویا راه اندازی میشد. معلوم نگردید که آیا واقعا' هواخواهان نجیب الله میخواستند که تحت نام کشف کودتا، خود کودتائی را سازمان بدهند و "کودتا چیان" خیالی را محاکمه نمایند یا این، شایعه ای بیش نبود. ولی دوکتور نجیب الله در آن گیرودارها، پس از چندین روز متشنج، به

مقر دادگاه عالی رفت و بیانیه‌ای را در رابطه به کدام یک موضوعی ایراد نمود و ساختمان دادگاه از محاصره رهائی یافت.

توطئه ترور در برابر من:

من پس از استعفای خویش از حزب وطن مدت هفتماه دیگر در منزل خویش در بلاک ۴ مکروریان اول در کابل می‌نشستم و وقت خویش را به مطالعه، نوشته و ملاقات با دوستان سپری میکردم. اشخاص و گروه‌های زیادی از میان افسار گوناگون مردم از طریق دوستان در لحظات معینی از روزها به دیدار من می‌آمدند. ایشان برغم قیودات وضع شده از سوی محافظین امنیت دولتی رزیم و گذاشتن نام و نشان خویش، بمنظور ملاقات با من مراجعه میکردند. من شخصا کمتر از منزل خارج میشدم، مگر به دعوت دوستان و شرکت در برخی مراسم مهم خوشی و سوگواری خانوادگی ایشان.

در ماه‌های اخیر سال ۱۹۹۱ اطلاعاتی از سوی برخی دوستان آگاه بدستم میرسید که بر حذر باشم؛ زیرا توطئه‌هایی بر ضد من در اینجا و آنجا در حال سازماندهی بوده است. گفته میشد که دسیسه‌های گوناگونی از سازمان دادن یک حادثه ترافیکی تا مسمومیت غذایی، حمله غافلگیرانه در منزل من تا دعوت در محلی نامناسب برای من و مساعد برای تروریست، ضربه زدن حین خروج من از منزل و بازگشت به آن تا آتش گشودن در میان جمعیت مزدهم، مورد بحث بوده است.

باید اذعان نمایم که من به اطلاعات متذکره کم بهاء دادم و سهل‌انگاری کردم. من در این رابطه برغم تجارب گذشته خویش، در یک اندیشه نادرست بودم و آن اینکه: چون من عملاً سرراه کسی نه ایستاده‌ام و به کسی عملاً زیان نرسانده‌ام، پس دیگران چرا بر ضد من توطئه نمایند!

من فکرمیکردم که اختلافات من با این یا آن شخص و گروه از لحاظ اندیشه است، نه بر پایه کینه ورزی، انتقام‌جوئی و توسل به خشونت، پس

دیگران میتوانند اختلافات خویش را بدانگونه ابراز بدارند و ضرورت به دسیسه سازی و آدمکشی نیست!

در این شکی نیست که من با شیوه های عمل نیروهای بنیادگرا اعم از راست و چپ و گروه ها و نیروهای مسلح، مخالف بودم؛ ولی عملاً از لحاظ اندیشه و وظیفه درموقفی نبودم که در برابر هیچیک ایشان هرگز به شدت عمل و خشونت دست زده باشم. بنا برآن دلیلی وجود نداشت که آنان مرا هدف خصومت خویش قرار بدهند.

من در رابطه بمسائل سیاسی حاد آنزمان، جانبدار جدی حل سیاسی مسأله افغانستان بودم و آنرا آشکارا با همه ابراز میداشتم. چنانکه به تقاضای نجیب الله چند روز قبل از حادثه سوء قصد برای ترور من، نظریات و پیشنهادات ده فقره ای خویش را در این باره نوشتم و به وی تسلیم کردم که در بخش قبلی این یادداشتها آمده است. بدینگونه وضع برای من از لحاظ شخصی عادی جلوه میکرد، در حالیکه جنگ در کشور ادامه داشت و مخالفتها و رقابتها برای رسیدن به قدرت میان گروه های گوناگون به اوج خود رسیده بود و باصطلاح "تر و خشک" را میسوخت.

من با فعالیتهای جناحی، گروهی، روشها و سیاستهای ناسالم در درون حزب و در میان جناح های درگیر جنگ موافق نبودم و از آنها انتقاد میکردم، ولی هرگز بخاطر من نمی گذشت که کسی بخاطر انتقاداتم کمر به نابودی من بیند. من خود هنگامیکه در قدرت بودم بجز در حرف و بگونه مسالمت آمیز با هیچکسی بشمول شکنجه گران خلقی دیروزی خویش نه تنها مواجه نشدم، بلکه در عمل برخورد من با ایشان دوستانه و توأم با احترام متقابل بود. پس هیچ انگیزه ای نمیتوانست برای اقدام به ترور من وجود داشته باشد. هرگاه قرار میبود که کسی بخاطر اظهار حقایق و بخاطر ابراز عقیده و اندیشه خویش و بیان آن جزا ببیند، دهن خویش را ببندد و قلم خود را بشکند، پس حقیقت و مبارزه برای همیشه نابود میگردد!

همچنان شایان یادآوری میدانم که من درس‌اسرزندگی خویش دشمن شخصی نداشتم؛ زیرا عملاً با هیچکسی خصومت نورزیده بودم. پس چرا توطئه ترور من بوسیله کسی چیده شود.

البته که من منشأ قومی و خانوادگی خویش را بعنوان یک فرزند هزاره شیعه آشکارا ابراز میداشتم و نخستین صدراعظم در تاریخ کشورازمیان این ملت تحت ستم ملی و تحت تبعیض نژادی، ملی و مذهبی بودم؛ ولی بگمان من، این امر نمیتوانست تا آن حدود موجب تحریک، حسادت و رقابت دیگران گردد که تلاش بعمل آید تا بر ضد من دسیسه و توطئه سازمان یابد.

باید اذعان نمایم، برغم اینکه من در افغانستان عقب مانده از لحاظ اجتماعی زاده شده و در تحت شرایط تسلط زورگویی بر خردگرائی میزیستم، ولی تصور نمی‌کردم که اندیشه ترور من در ذهن کسی خطور نماید. البته آشکارا من در یک اشتباه ذهنی بودم و اندیشه های خود را بجای ذهن دیگران قرار میدادم. افزون بر آن، عوامل ناپاکی چون رسیدن به مقامات، منافع مادی و اهداف معین دیگر از طریق توطئه یا اقناع غریزه های خودخواهی، کینه ورزی، تعصب گرائی و برتری جوئی شخصی و گروهی دیگران را من نتوانستم به حساب بگیرم. در هر حال، آنچه را من در اوضاع و احوال شخصی خویش در آن زمان به اشتباه، غیرمنتظره می پنداشتم، بوقوع پیوست.

صبح روز هفتم فبروری ۱۹۹۱ بود که از سوی یکنن از آشنایان خانوادگی از طریق تلفون باصرار دعوت شدم که بایستی در محفل فاتحه خوانی یکی از بستگان شخصی بنام حاجی صداقتیار در مسجد امام حسن مجتبی واقع در پل سوخته کابل اشتراک نمایم. من اعتماد کردم و پذیرفتم و پس از آن، از یکنن از دوستان وفادار، حاجی غلام حیدر گوهرگان تقاضا نمودم که مرا بدانجا برسانند. وی و پسرانشان که رانندگی میکرد به ساعت دو بعد از ظهر آمدند و باهم رفتیم. ما برای لحظاتی چند در محفل فاتحه گیری نشستیم و برخاستیم و حوالی ساعت ۳ بعد از ظهر، از مسجد برون شدیم.

در برون مسجد شمار زیادی از افراد برای استقبال و مشایعت مراجعین به دوسوی یک راهرو ایستاده بودند و من در لحظه ای که از دروازه موتر وارد آن میشدم، احساس کردم که گویا سرم به صخره عظیمی از کوه شدت فوق العاده ای اصابت کرده است و لحظاتی از حال رفتم. هنگامیکه بخود آمدم که در عقب سبت عقبی موتر نشسته بودم و چندتن از دوستان در کنارم قرار گرفته بودند. خون از شقیقه راستم فوران میزد و بر روی و گردنم فرو میریخت. دوستان دستمالهای خونین را بر رویم فشرده در دست داشتند. پرسیدم که چه رخ داده است. ایشان گفتند که بر من بوسیله تفنگ یا تفنگچه آتش شده است و چیزی نیست انشاءالله به خیر میگذرد. آنان اظهار داشتند که بسوی بیمارستان میرویم.

در بیمارستان صلیب سرخ واقع در کنار پل سرخ کارته سوم، محل جراحی را بستند و پانسمان کردند تا بصورت فوری از خون ریزی جلوگیری بعمل آید و ادویه های معینی را زرق نمودند. در عین زمان، آنانیکه در مسجد بودند و دیگران اطلاع یافتند و به بیمارستان مراجعه نمودند. شمار عیادت کنندگان خیلیها زیاد و مشتمل بود بر دوستان خانوادگی، بزرگان قومی، رفقای حزبی، کارمندان بالارته دولتی و مردم منطقه. من در حالیکه روی بستر افتیده و در کنارم همسرم نشسته بود با مراجعین چند کلمه ای حرف میزدم و خیلیها شکر خدا را بجا میآوردم که هوش و حواس خود را برغم احساس درد کشنده و شدید در ناحیه سر و رویم، از دست نداده بودم. احساسات، دلسوزی و همدردی ژرف عیادت کنندگان بالاتر از آن بود که بتوان با کلمات و جملات بیان کرد یا بشایستگی ابراز سپاس نمود.

اندکی دورتر از من، مجروح دیگری نیز قرار داشت و وی امیرشاه، همکار آن زمان بخش فارسی رادیو بی بی سی بود که یکی از سه مرمی آتش شده بسوی من، بروی اصابت نموده بود. خوشبختانه او نیز نجات و بهبود یافت. در میان عیادت کنندگان، چند تن از اعضای رهبری و بیش از همه عبدالوکیل وزیر امور خارجه، محمود بریالی معاون اول صدراعظم و نبی عظیمی قوماندان گارنیزون کابل پافشاری داشتند که برای انجام عملیات و تداوی

بایستی به بیمارستان چهارصد بستر واقع در کارته وزیر اکبرخان انتقال کردم. برغم اینکه من راضی نبودم، ولی بنا بر تجویز دو کتوران معالج، اعضای خانواده ام تصمیم به انتقال گرفتند. من درحالیکه در آمبولانس در پیشاپیش انتقال میشدم، گفتند که صدها موتر دیگر آنرا بدرقه میکردند.

در بیمارستان نظامی معروف به چهارصد بستر شرایط خوبی برای عملیات جراحی و تداوی آماده گردید و امنیت آن بوسیله قطعات نظامی ویژه تأمین گردید. ترتیبات برای عملیات جراحی بسرعت اتخاذ شد و تا آنهنگام شمار بیشتر دوستان آنجا گرد آمدند.

پس از انجام عملیات که گفتند زمانی بالنسبه طولانی را دربر گرفت و درحالیکه تازه به هوش آمده بودم، بیاد دارم که مرا بر روی تذکره طبی از میان قطارهای بزرگی از دوستان که به دوسوی کوریدور طولانی صف کشیده بودند، گذشتاندند. برغم آن لحظات نیمه اغماء، تاکنون آنهمه دوستان عزیز را که در سیماهای شریف ایشان آمیزه ای از اندوه و خوشحالی یکجا پیدا بود، بخاطر دارم.

من تمام شب را با احساس دردهای عظیم درس و رویم در اتاق ریکوری گذراندیم و آن لحظات سنگین و طولانی نیز فراموش نمیشود. گلوله، بقرار معلوم با آتش تفنگچه از فاصله نه چندان دوزی از عقب گردن من وارد و از شقیقه راستم خارج شده بود. فاصله محل ضربه و مجرای ایجناد شده بطول ۱۲ سانتی متر درست از زیر جمجمه چند ملی متر پائینتر، واقع شده بود. پزشکان میگفتند که بگونه معجزه آسانی من از مرگ نجات یافته ام و شانس زندگی در چنین واقعاتی کمتر از چند هزارم است.

دراثر آن ضربه، اعصاب حرکی رویم و گوش راستم از فعالیت بازماند و نیم رویم فلج گردید. آن ضربه خیلی نیرومند طوریکه گفتند شاید بوسیله کدام آدمکش حرفه ای انجام شده بود. فیر دومی و سومی بر بدن همکار رادیو بی بی سی در افغانستان که نزدیک من قرار گرفته بود، اصابت کرد و وی نیز خوشبختانه زنده ماند.

من ده روز و شب در بیمارستان باقی ماندم و تحت مداوی و مراقبت طبی بی نظیری از سوی گروهی از پزشکان معالج قرار گرفتم. متخصصین جراحی چون اکادمیسین محمد موسی وردک، دوکتور گل محمد سوری، دوکتور تو تاخیل و دیگران عمل جراحی را انجام دادند و دوتن از استادان انستیتوت طب کابل پروفیسور عبدالحمید رحیمی متخصص جراحی اعصاب و دوکتور محمد آصف ایوبی متخصص داخله نیز دعوت شدند. دوکتور ولایت رئیس بیمارستان و بویژه دوکتور سوری و گروهی از پرستاران و پزشکان خدمات انسانی با ارزشی ارائه کردند که شایسته هرگونه قدردانی بود. تمام آن شبها و روزهای دشوار را همسر و اعضای خانواده ام در کنارم و دستیار پیشینم، سخی طاهر و دوستان دیگر بخاطر مراقبت از من پیوسته بیدار، سپری کردند. من هرگز نمیتوانم آنهمه از خود گذری و محبت دوستان عزیز خویش را فراموش نمایم. سخی طاهر که شخصیتی فداکار و شرافتمند بود، متأسفانه در یک سانحه هوایی پس از سال ۱۹۹۲ در شمال افغانستان چشم از جهان بست؛ روانش شاد باد!

توضیح احساس شریفانه عیادت کنندگان فرونشماریگمنام و بانام کاردشواری است و در قالب جملات و کلمات نمی گنجد. بخاطر دارم که احساسات باصفا و صمیمیت نمایندگان هزاران تن از عیادت کنندگان که آنروزها در بیمارستان مراجعه میکردند، روان و احساسم را مشحون از سپاسگزاری میساخت.

من هرگز فراموش نمیکنم که تقریباً تمام اعضای رهبری حزب و دولت و حتی شماری از شخصیتها به نمایندگی از هموطنان شرافتمند ما از ولایات کشور برای عیادت به بیمارستان آمدند و تلگرامها، نامه ها و پیامهای زیادی از سوی شخصیتهای محترمی مواصلت ورزید. آن لحظات بخاطرم است که ببرک کارمل در حالیکه در چشمانش قطرات اشک میدرخشید از من عیادت کرد و گفت که نمیتواند ریختن اشک توأم از تأثر و خوشحالی را بازدارد. دوکتور نجیب الله نیز به عیادتم آمد و دوکتوران و کارمندان بیمارستان را با قربانی کردن گوسفند هائی مهمانی کرد.

من سیاس‌گزارم که در شهرهای مزار شریف و حیرتان و جاه‌های دیگری دوستان، مردم را برای صرف صدقات دعوت کردند و برخی از دوستان گرامی از لحاظ مادی برای تداوی کمک نمودند.

آن فداکاری گروه کشیری از مردم شرافتمند که در سرمای یخبندان در زمستان درجاده‌های کابل به دفاع از من و برضد تروریستها اجتماع و راه پیمائی کردند، فراموش نمی‌شود. برخی از این جریانات تا حدود معینی از سوی بخش فارسی رادیو بی بی سی و برخی از خبرنگارهای دیگر در آن روزها پخش گردید.

مجموعهٔ اینهمه همدردی و صمیمیت از سوی دوستان، همقطاران، همکاران، هم‌زمان و علاقمندان موجب تسکین درد و تأثر من می‌گردید و مرا شادمان می‌ساخت. با آنهم طبق تجویز دوکتوران معالج ضرورت احساس می‌گردید که برای ادامه تداوی و انجام عملیات جراحی بعدی بایستی به خارج از کشور مسافرت نمایم. بنابر آن، همراه با همسرم بتاريخ ۱۷ فبروری ۱۹۹۲ عازم مسکو شدم. برغم اینکه از سوی کشورهای فرانسه و سوئیس بنابر دخا‌ت‌های معینی برای انجام عملیات مغلق، اشکالات بوجود آمد، در روسیه امکان پذیر گردید که عملیات پاکسازی مجرای عبور گلوله زیر میکروسکوپ جراحی مؤف‌فانه انجام گیرد و بعداً سه عملیات پیهم برای رفع فلج روی، گوش و چشم راستم در بریتانیا انجام شد که تا حدود معینی وضع صحی ام را بحال عادی برگرداند. باوجود تعیین هیأت تحقیق از سوی رئیس جمهوری در روزهای وقوع حادثه، تروریست ناشناخته باقی مانده بود. ولی می‌گویند، بعداً شاید وی که آدمکش حرفه‌ای و اجاره‌ای بوده است، شناسائی گردیده و در نتیجه اعمال جنایتکارانه مکرر خویش از میان رفته است. محرکین، سازماندهندگان و عاملین اصلی نیز نمیتوانند ناشناخته باقی بمانند.

در حالیکه اکنون نزدیک به یکدهه از آن حادثه می‌گذرد، من باین عقیده باقی مانده‌ام، آنانیکه از خرد و منطق بیگانه میشوند به زور و ترور متوسل می‌گردند؛ ولی می‌گویند که خواهی نخواهی، دیر یا زود، باین یا آن گونه، توطئه

و توطئه گر حتماً افشا می‌گردد و این ضرب‌المثل وطنی که گفته میشود: بار کج
به منزل نمیرسد، مصداق می‌یابد.

فصل هفتم

پایان حاکمیت حزب وطن و دوکتور نجیب الله

اکنون روزتاروز آشکارتر میگردد که در پشت پرده قتل تراژیک نجیب الله، رئیس جمهوری افغانستان، چه دسایس وحشتناکی نهفته بوده است. نخست چهارسال و نیم آزرگاری را در محوطه رسمی سازمان ملل متحد خلاف تمام موازین قبولشده جهانی و در ضدیت با آزادی و کرامت انسانی زندانی نگهداشتند. سپس طالبان حین ورود به کابل، بیرحمانه ترین برخورد ممکن ضد انسانی را بدون ملاحظه مصئونیت دیپلماتیک نمایندگی سازمان ملل در کابل، در برابر وی و برادر جوانش که هیچگونه مسئولیتی نداشت، بعمل آوردند.

بقرار اظهارات همسر دوکتور نجیب الله، خانم فتانه نجیب، پس از وقوع آن حادثه سهمگین ضد بشری و در نخستین سالگرد آن (از طریق بخش فارسی رادیو بی بی سی) به صراحت ابراز گردید که دقیقی قبل از ورود طالبان به کابل، نجیب الله سر حال بوده و با اطمینان با خانواده خویش در دهلی هند صحبت تلفونی داشته است. فرد هالیدی استاد رشته مناسبات بین المللی در مکتب اقتصاد وابسته به دانشگاه لندن نیز این امر را تأیید مینماید. او در رساله ای تحت عنوان «افغانستان، اسلام گرائی و اثرات جنگ سرد» چنین مینویسد:

«طالبان به نجیب الله گفته بودند که میخواهند با وی کار نمایند و باینجهت او پیشنهاد رژیم در حال فرار را دایر بر آنکه وی را با خود ببرند، رد نمود. صرف چند ساعت قبل از قتل وی، او به خانواده خویش در دهلی تلفون نمود تا به ایشان اطمینان بدهد که با طالبان مناسبات خوبی دارد. ولی وی به زودی به حقیقت مسأله پی برد.»

مایکل گرiffin، نویسنده انگلیسی زبان نخستین فصل کتاب خویش را تحت عنوان "درویدن گرد باد" به موضوع فوق اختصاص داده است و در این باره به استناد بر روزنامه های انگلیسی زبان مانند گاردین، سندی تایمز، انترنیشنل هرالڈ تریبون و غیره مطالبی را درباره علل و چگونگی کشته شدن دوکتور نجیب الله به رشته تحریر درآورده است.

شایعات و حدسیات گوناگونی در آن زمان پخش گردید مبنی بر اینکه قبل از تسلط کامل طالبان بر اوضاع در کابل، هیأتی از سوی آنان یا احتمالاً بشمول پاکستانیها نزد نجیب الله مراجعه کرده و به وی اطمینان به زندگی، آینده خوب و حتی صحبت در رادیو تلویزیون بشارت داده و بدینگونه وی را اغفال نموده بودند. شاید بهمین دلیل وی مراجعه دولت برهان الدین ربانی را حین تخلیه کابل برای خروج از آن، قبل از تصرف آن بدست طالبان نپذیرفته باشد. شاید هم هیچگونه اطمینان قبلی از سوی طالبان مطرح نبوده و وی ترجیح داده باشد که به عوض عزیمت با قید در محل دیگری، بهتر بوده است که هنوز هم تحت حمایت سازمان ملل متحد باقی بماند. نه او و نه هیچکس دیگری تا آن زمان، حدود وحشت و دهشت تازه وارد ها را نمیدانست.

قراین و حدسیات دیگری از سوی صاحب نظران ارائه میگردد مبنی بر اینکه: شاید وی قربانی مسأله جنجال برانگیز "پشتونستان" شده باشد. واقعیت اینست که پاکستان پیوسته در جستجوی آن بود تا برچنان نیروی حاکمه ای در افغانستان تکیه نماید که از مسأله تشکیل و آزادی پشتونستان یکسره دست شسته باشد، این مسأله را دیگر هرگز بلند نکند. درلین راستا بهترین نماینده، طالبان بود که مسأله متذکره برای ایشان اهمیت نداشت. زیرا آنان مدعی اُمت اسلامی بودند. افزون بر آن، ایشان برای سرکوب تمام ملیتها، اقوام و گروه های آنتیکی مخالف در افغانستان آمادگی داشتند. سوال بوجود میآید که چگونه پاکستانیها از تسلط یک دولت پشتون تبار در افغانستان پیوسته حمایت کرده اند، درحالیکه مسأله پشتونستان در آخرین تحلیل آرمان هر پشتونی را تشکیل میدهد. شاید دلیل چنین باشد که آنکشور آشکارا از ادعای بهم پیوستن پشتونهای اینسو

و آنسوی خط دیورند درهراس اند و این امر وحدت لرزان پاکستان را بمخاطره میاندازد. بنابراین، آنان باید در افغانستان دست بالاداشته باشند و ادعاهای دیگری را پیش نکشند.

شایعاتی وجود دارد که قبل از دستگیری و بقتل رساندن نجیب الله برخی از افراد معین، سندی را مبنی بر قبول خط دیورند برای امضاء پیش روی وی گذاشته و وی از این امر استکاف ورزیده باشد. این مطلب کرارا در اینجا و آنجا گفته شده و به نشر نیز رسیده است. ولی به گمان صاحب نظران چنین چیزی نمیتواند واقعیت داشته باشد. زیرا همه جهانیان میدانستند که پس از چهار سال ونیم از برافتادن نجیب الله از قدرت دولتی، وجود چنین سندی را هیچکس نمیتوانست باور نماید. ولی شاید این حدس و گمان درست باشد که نجیب الله کیفر مسأله را پرداخته باشد. زیرا وی از آوان جوانی به تأسی از احساسات ژرف قومی و خانوادگی خویش دل بسته و شیفته این مسأله بود. او به جناحی از رهبری پرچمیها منسوب بود که باین عقیده جدا بانند بودند. در دوران حاکمیت پرچمیها نیز در دهه هشتاد وی و شماری از همکاران نزدیک او یخش اعظم تلاشهای خویش را با کار در میان قبایل، متمرکز ساخته بودند.

علل برافتادن نجیب الله از مقام قدرت در اپریل ۱۹۹۲:

نجیب الله بعنوان رئیس حزب وطن و رئیس جمهور افغانستان تلاشهای خستگی ناپذیری را بخاطر تحقق مشی مصالحه ملی و سازش با مخالفین مسلح که برخی از آنها عمدتاً از پاکستان رهبری میشدند، بخرچ داد؛ ولی با تأسف سودی نبخشید. پاکستان هرگز یک گام به عقب نه نشست و در نتیجه گروه های مسلح به جنگ ادامه دادند. برغم اینکه در موضوع جمهوری اسلامی ایران انگدک تغییراتی برای پذیرش وضع موجود در افغانستان پدید گردید، ولی از سوی رئیس جمهوری افغانستان استقبال لازم بعمل نیامد. ایالات متحده امریکا پس از خروج نیروهای شوروی در فبروری ۱۹۸۹، در حالیکه علاقمندی خاصی در امور

افغانستان نشان نمیداد، ولی هنوز از سوی اداره آنکشور تمایلی برای قطع جنگ بمشاهده نمیرسید.

موافقتنامه های ژنیو درباره افغانستان تحت عناوین: "توافق دوجانبه میان جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان درباره اصول مناسبات متقابل، بخصوص درباره عدم دخالت و عدم مداخله"، "اعلامیه درباره تضمینات بین المللی"، "توافق دوجانبه میان جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان درباره عودت داوطلبانه مهاجرین"، "توافق درباره مناسبات مشترک بخاطر استقرار وضع درارتباط به افغانستان" بوسیله وزرای خارجه افغانستان، پاکستان، اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا بتاريخ ۱۴ اپریل ۱۹۸۸ به امضا رسید.

از مجموعه شرایط موافقتنامه های متذکره صرف مسأله خروج نیروهای شوروی از افغانستان عیناً تطبیق گردید و بقیه گویا دریغ نوشته شده بود و زیرشعاع آفتاب ذوب شد.

فرد هالیدی استاد مناسبات بین المللی در مکتب اقتصاد لندن، علل و منشأ مداخلات درافغانستان را و اینکه چگونه موافقتنامه های ژنیو از سوی پاکستان و ایالات متحده امریکا نادیده گرفته شد، در رساله اخیر خویش تحت عنوان "افغانستان، اسلامگرایی و جنگ سرد" به بررسی گرفته است. وی مینویسد:

« جنگ سرد سالهای ۱۹۸۰ نه تنها علت کشمکشهای داخلی درافغانستان، بلکه تحمیل کننده قاطع آن میباشد. ایالات متحده امریکا و پاکستان برای خود فرصت آنرا یافتند که منافع استراتژیک خویش را با مسلح ساختن جناحهای طرفدار افغانی دنبال نمایند. تصمیم آخرین به جانب پاکستانیها واگذار گردید تا کتیا سلاح و کمکها را دریافت نمایند و مسئولیت عمده را برای ایجاد جریانات بنیادگرایانه درافغانستان برعهده بگیرند. برخورد عمومی واشنگتن این بود که تفاوت نداشت کتیا سلاح را بدست میآوردند، بشرط اینکه هدف عمده "کشتن روسها" برآورده میگردد. شگفت انگیز این، درزمانیکه

ایالات متحده تمام تلاشهای خویش را به خرج میداد که با بنیادگرایی در همسایگی در ایران مخالفت نماید، ولی در افغانستان نوع مشابه را کمک و حمایت میکرد. هنگامیکه زمان خروج نیروهای شوروی فرارسید، نه پاکستان و نه ایالات متحده در پی آن شدند که راه سازش با رژیم کابل را پیدا نمایند. آنان موافقتنامه‌های امضا شده با کابل، پاکستان و اتحاد شوروی را در ژنیو در اپریل ۱۹۸۸ صرف بعنوان وسیله ای برای برون ساختن روسها در نظر گرفتند. نه واشنگتن و نه اسلام آباد آماده نبودند که تمهیدات خویش را در این موافقتنامه‌ها احترام بگذارند که خواهان قطع تدارکات نظامی به چریکها بود. در عوض، در میان آشفتگیهای ناشی از برخوردها و کشمکشهای کشنده همدیگر بین مجاهدین، واشنگتن و اسلام آباد فشار وارد میکردند تا ائتلافی که در آن بنیادگرای افراطی خلیفا عقبگرا و بیرحم به قدرت برسند که بگونه گسترده از تجارت هیروئین تمویل میگرددیند...»

بموازات خروج نیروهای شوروی، عمده ترین مسأله عبارت از قطع دخالت در امور افغانستان از سوی پاکستان بود که نه تنها تحقق نیافت، بلکه چندین بار افزایش یافت. مصداق این گفته صرف بصورت یک نمونه، سازمان بخشیدن جنگ خونین جلال آباد از سوی اداره استخبارات نظامی پاکستان در ماه مارچ ۱۹۹۰ است. این مداخلات آنقدر عیان است که ضرورت به بیان شواهد ندارد. با آنهم، عباراتی را از کتاب دگروال محمد یوسف رئیس شعبه افغانی در آی. اس. آی تحت نام "فاجعه قرن - تلک خرس - شکست روس - انکشاف تکانهنده و رازهای پشت پرده مقاومت افغانستان" در اینجا میآورم. او پس از شکست حمله منظم مجاهدین به جلال آباد در بازه بد سازمان دادن آن شکایت و گلایه دارد و نقشه خود را برای حمله "منظم" بر افغانستان در صفحه ۲۴۹ اثر خویش (ترجمه فارسی) چنین بیان مینماید:

«من و جنرال اختر متوجه این امر بودیم؛ فلهاذا تصمیم گرفتیم که چطور بمرحله "منظم" قوا حتی بدون در نظر داشت نیروی زمینی شوروی نیز یک عمل جدا خطرناکی بوده است. ما قبل از انفصال جنرال اختر از I. S. I. یک

ستراتژی عملیاتی ایرا رویدست گرفتیم که در عرصه ماقبل و مابعد خروج شورویها جریان داشت. هدف این ستراتیژی سقوط کابل بود... ولی امکان آنرا در حمله مستقیم جستجو نمیکردیم، بلکه شهر کابل باید بحال یک محاصره کامل در آورده میشد، یعنی با قحطی آرد، مواد غذایی و مواد سوخت و همچنان با قلت پرسونل و وسایل جنگی باید مواجه میگردد،... مادرفکر این نبودیم که مجاهدین آماده یک حمله "منظمی" اند و یادآور آن لازم باشد. ما متفق بودیم که ستراتیژی "مرگ از هزار جناح" باید در تاکید بیشترشان بر کابل و خطوط اکمالاتی آن همچنان ادامه یابد.

نقشه بیست و دوم نشان میدهد که ما چه طرح های در نظر داشتیم. کابل باید ذریعه پایگاه های مجاهدین که وقتاً فوقتاً حملات نیز از آن صورت میگرفت، بحال محاصره در آورده میشد... قویترین انسداد راه در نواحی تونل سالنگ که نقطه اصلی اختناق کابل پنداشته میشد ایجاد میگردد...

ما بدلیلی برای اجرای عملی ستراتیژی فوق الذکر تصمیم گرفته نمیتوانستیم که آنهمه به تقسیم اوقات خروج شورویها، تأثیرات موسم (سرما) و استطاعت ما در رابطه به رساندن تدارکات لازمه به مناطق معینه آن بستگی داشت...

دگروال یوسف در اثر دیگر خویش تحت نام "خاموش مجاهد - چهره مدبر پشت پرده جهاد افغانها شهید جنرال اختر عبدالرحمن" می نویسد (ص ۵۱):
 «بعقیده جنرال اختر کابل کلید پیروزی بود و در هر موقعیکه فرصت مذاکره و ملاقات با مجاهدین را می یافت تکرار این جمله را هرگز فراموش نمیکرد که "کابل باید بطور دوامدار زیر آتش گرفته شود"، کابل باید بسوزد»

شاید بر پایه این وصیت نامبرده بود که کابل واقعا پیوسته از کوه های اطراف آن تحت آتش راکتهای ویرانگر قرار میگرفت و ویرانی، آتش و خون برای باشندگان آن بوجود میآورد.

در آستانه تکمیل خروج نیروهای شوروی از افغانستان، رسانه‌های گروهی جهان بگونه یقینی پیشبینی میکردند که طی چند روز دیگر دولت افغانستان سقوط خواهد کرد و حتی شماری از خبرنگاران خارجی در هاتل انترکانتیننتل کابل چشم براه و گوش به آواز نشسته بودند که اخبار این سقوط را هر چه سریعتر برای پخش و نشر بفرستند. ولی چنین پیشبینی‌ها به حقیقت نه پیوست. دولت برای سه سال دیگر پس از خروج نیروهای شوروی نیز پابرجا باقی ماند، تا سرانجام در اپریل ۱۹۹۲ ساقط گردید. ولی معلوم است که مجاهدین از برون بر آن پیروز نشدند، بلکه بنابر وجود بیماریها، اشتباهات و خطاها، از درون فرسوده گردید و از هم پاشید. البته شرایط جنگ فزایکی و روانی دوامدار و مداخلات آشکار از خارج بدنه آنرا ضعیف ساخته و روحیه شمارزیادی از گردانندگان و رزمندگان آنرا شکسته بود. عوامل سقوط حاکمیت را باید در اعمال سیاستهای اشتباه آمیز در درون و برون جستجو کرد.

عوامل درونی:

برخی از همکاران نزدیک رئیس جمهور نجیب الله از پیروزیهای معین برای حفظ حاکمیت، اعم از شکست "مجاهدین" در جنگ جلال آباد، غلبه بر نیروهای کودتاگر به رهبری شهنواز تنی، مساعدت نسبی جو سیاسی پس از خروج نیروهای شوروی و شهرت نسبی مشی مصالحه ملی، تاحدی غره شدند و آنان را نخوت فراگرفت. با اتکا به چنین روحیه، اشتباهات معینی رخ داد که به برشماری آنها میپردازم:

- بروز بی اعتنائی نسبت به برخی از اعضای رهبری و فعالان حزبی: در این راستا نسبت به شمارزیادی از کادرهای حزبی اعم از پرچمیها و خلقیها آشکارا اظهار بی اعتمادی میشد و آنان وابسته به این و آن گروه و نیرو، به این و آن اندیشه برجسپ میخوردند. برخی از ایشان از سوی رئیس جمهوری بنام پرچمیهای طرفدار ببرک کازمل، خلقیهای طرفدار شهنواز تنی، ملیگرایان و غیره در حالی خوانده میشدند که حفظ اتحاد با ایشان ضرورت جدی بود.

در آن اوضاع و احوال اختلافات جدی در درون حزب وجود داشت، ولی راه غلبه بر آنها مقابله و شدت عمل نبود. روشهای تند موجب ناخوشنودی در رده‌های از صفوف حزبی و در دولت میگردید.

• ابراز بی‌اعتنائی در برابر نمایندگان مردم: دسته‌های از نمایندگان مردم، موسسیدان و بزرگان هر روز به کاخ ریاست جمهوری فراخوانده میشدند و با ایشان صحبت و مذاکره بعمل می‌آمد. بعضاً در برابر سوالات نمایندگان و خبرنگاران و حتی در برابر وکلای پارلمان، سناتوران و وزرا از سوی رئیس جمهور با بی‌اعتنائی برخورد صورت می‌گرفت. در آن اوضاع و احوال ضرورت جدی بود که باید نخست در میان طرفداران دولت جبهه گسترده‌ای بخاطر دفاع و پشتیبانی از مشی مصالحه ملی بوجود می‌آمد و این امر با اتخاذ سیاستهای دموکراتیک و توأم با نرمش سیاسی امکان پذیر بود. ولی روشهای مغرورانه از خاطره ملاقات کنندگان زدوده نمی‌شد و از زبان به زبان انتقال می‌یافت و موجب افزایش ناخووسندیها میگردید.

• گرایش به ملی‌گرایی: در مسالهای اخیر حاکمیت، چنین گرایشی در وجود شخص رئیس‌جمهوری و شماری از همکاران او که خود را از این طریق به وی خیلی نزدیک ساخته بودند، آشکار شده بود. بروز مجدد چنین تمایل و روحیه‌ای در ارکان قدرت که در گذشته‌ها نیز پیوسته در وجود محافظان حاکمه تسلط داشت، موجب نارضایتی شدید در حلقه‌های حزبی و دولتی و در میان مردم میگردید. این وضع تا حدود معینی موجب بروز عکس‌العملهای ملیگرایانه بگونه دیگریز میشد.

• کم‌بها دادن به اوضاع اقتصادی و اجتماعی کشور: رئیس‌جمهوری از همان آغاز معتقد بود که مسایل اقتصادی اهمیت درجه چندم دارد و بگذار که جنگ ختم شود و آنگاه جامعه بسرعت ساخته خواهد شد و اقتصاد شگوفان! ولی من و صاحب‌نظران مسایل اقتصادی و اجتماعی در حزب و دولت باین باور بودیم که اقتصاد و پرداختن بمسایل حاد اجتماعی حایز اهمیت درج یک می‌باشد و بایستی بگونه دوامدار و بدون لحظه‌ای غفلت بآن پرداخت.

آشکاراست که بدون آنها نه مصارف نظامی تدارک خواهد شد و نه مردم از نظام پشتیبانی خواهند کرد. معهدا، رئیس جمهوری برپایه تصورات خویش در رأس حکومت صرف صدراعظمی حرف شنو ضرورت داشت و آنرا تحقق بخشید. همانگونه که قبلا گفته شد، من از مقام صدارت کناره رفتم. در نتیجه در مدتی کمتر از دو سال یکبار دیگر وضع وخیم اقتصادی بروز کرد و بار دیگر کمبود بودجه، کمبود کالاهای مصرفی و بویژه اموال کوپونی و مواد غذایی بمیان آمد و قیمتهای آنها بسرعت افزایش یافت، انفلاسیون بالا گرفت (۱۰۰ درصد افزایش) و نارضایتی شدید توده های مردم مشهود گردید.

ایفای نقش دوگانه در برابر اتحاد شوروی: نجیب الله از همان آغاز نسبت به اتحاد شوروی، دولت و نمایندگان آن در افغانستان برپایه اعتقادات ایدئولوژیک خویش اظهار دوستی و وفاداری مینمود و مورد اعتماد جدی آنان نیز بود. این حقیقتی است که در عمل و در نوشته های غالب نویسندگان، خاطره نویسان، گزارشگران روسی که درباره اوضاع سالهای هشتاد مطالبی نوشته اند، بازتاب روشن دارد. او حتی پس از خروج نیروهای شوروی یکی دو تن از مشاوران بالار تبه نظامی و حزبی اتحاد شوروی را در کنار خویش حفظ نموده بود. بر طبق گزارشهایی که از سوی وی به هیأت اجرائیه حزب وطن ارائه میگردد از صحبتهای تلفونی فراوان با میخائیل گرباچوف، رهبر حزبی و دولتی اتحاد شوروی (از طریق ترجمان که بعدا یادداشتهای فارسی ترجمه میگردد) اطلاع داده میشود. همچنان هیأتهای بالار تبه شوروی، غالبا تحت ریاست ادوارد شوردنازی عضو بیروی سیاسی حزب کمونیست و وزیر امور خارجه اتحاد شوروی برای انجام مذاکرات با وی به کابل میآمد و او نیز حین مسافرتهاى خویش به اتحاد شوروی به گرمی استقبال میگردد. ولی او در محافل و در جریان صحبتها با برخی از گروه های مردم بخاطر جلب نظر "مجاهدین" بعضا آنکشور را نکوهش میکرد. اگر چه از چنین اشارات وی مشاوران شوروی نزدیک او اطلاع داشتند و ظاهرا چیزی ابراز

نمیداشتند و حتی شاید تأیید هم میکردند، ولی عملاً چنین برخوردی دروئی تلقی میگردید و موجب دلسردی و عدم اعتماد آنان نسبت به رهبری حزبی و دولتی افغانستان میگردید.

برپایه توهم غرور آمیزی که به نجیب‌الله و همکاران وی دست داده بود، از مدت‌ها درباره نابکاری عبدالرشید دوستم و نیروهای وی حرف میزدند. از یکسو بنا بر نیاز، قطعات رزمی وی را در خطرناکترین صحنه‌های نبرد در قندهار، ننگرهار و خوست میفرستادند و از سوی دیگر برای تضعیف وی از هیچگونه تلاشی دریغ نمی‌ورزیدند. در جریان جنگها غالباً سربازان از یک تبار دوستم با گروه‌های مسلح پشتون درمیافتادند و خصومت‌های خونین تباری و قومی در میان هر دو طرف دامن زده میشد. برخی از بدنامیهای نیروهای دوستم ناشی از این روحیه و فضا بود. مناسبات میان دوستم و رهبری فرماندهی نیروهای مسلح در زیر اداره رئیس جمهوری از پایان سال ۱۹۹۰ بگونه آشکار رو به خرابی نهاده بود. قرارگاه نیروهای دوستم در شهرهای مزارشریف و شبرغان بود که شامل یک حوزه نظامی میگردید و در رأس آن شخصی بنام جمعه خان اسک قرار داشت. او انسانی بسیار مغرور و در عین زمان بی‌کفایت بود. او حتی در زادگاه خویش، قندهار به هیچوجه مورد قبول قرار گرفته نمیتوانست، ولی در شمال بازور، یکدندگی و لجاجت حکم میراند و به والی‌ها، فرماندهان قطعات نظامی و رؤسای ادارات دولتی کوچکترین اعتنائی قایل نبود. او دارای گرایشهای شدید قوم پرستی بود و با ایجاد نیروهای قومی متخاصم منطقوی در برابر دوستم و نیروهایش کارشکنی مینمود. افزون بر آن، شخص دیگری از همکاران رئیس جمهوری از پکتیا، تاج محمد به صفت رئیس امنیت دولتی خصایل بد اسک را می‌ستود و تقویت میکرد. مردم ولایات شمال از این دو تن خیلی رنجیده خاطر بودند و پیوسته ناخورسندی ابراز میداشتند. دوستم و بزرگان مزارشریف بارها برکناری اسک و همکاران او را تقاضا میکردند، ولی نه تنها جایی را نمیگرفت، بلکه شخص ظالم دیگری را از همان تبار بنام رسول بی‌خدا (این اسم را خود

وی برخواستن گذاشته بود) به فرماندهی فرقه ۱۸ مزارشریف گماشت. این امر، آشکارا چون ریختن روغن برانباری از هیزم بود که به یک جرقه نیاز داشت. این جرقه امضای فرمان برکناری جنرال مؤمن تاجیک تبار، فرمانده فرقه نظامی مستقر در شهر حیرتان و تعیین شخص دیگری بجای او، از سوی نجیب الله بود. اکنون که دیگر نیات از پرده برون افتاده بود، مؤمن از قبول فرمان رئیس جمهوری سرباز زد و عبدالرشید دوستم به پشتیبانی از وی برخاست. کشمکشها آغاز گردید که تفصیل تجارب و چشم دیده‌های خویش را نبی عظیمی در اثر معروف خویش بیان کرده است و من نه از جزئیات آگاهی دارم و نه در پی توضیح آن برمی‌آیم. من وظیفه خویش توضیح علل و انگیزه برخی از رویدادها را می‌شمارم که در اینمورد نیز به اختصار چنین اشاراتی بعمل آوردم.

معهذا، من هم در یک برهه خیلی کوچکی از ماجرای شمال وارد شدم که به شرح کوتاه آن می‌پردازم. دقیقا نمیدانم که چه روزی بود، ولی چهار - پنج روز قبل از حادثه تلاش تروریستی برضد من که تلفون منزلم به صدا درآمد و در پشت خط دو کتور نجیب الله، رئیس جمهوری بود. برای من تعجب آور بود که وی پس از نزدیک به یکسال مقاطعه بمن تلفون زد و احوال پرسی نمود. سپس از من دعوت کرد که برای دیدارش بمنزلش بروم. من پذیرفتم و رفتم.

او مانند گذشته‌ها ظاهرا^۱ بالبخند و کلمات شیرین از من پذیرائی کرد و در ضمن صحبت گفت که از حوادث شمال آگاهی دارم یا چطور؟
 من گفتم: البته تا حدودی آگاهی دارم.
 او گفت: مؤمن نمیتوانست نافرمانی کند، ولی او از کابل رهبری می‌شود.

من گفتم: که از کابل رهبری میشود به چه مفهوم است؟
 وی اظهار داشت: از دورن هیأت اجرائیه حزب خود ما!
 من به شوخی گفتم: خوب است که من اکنون عضو هیأت اجرائیه نیستم و آلا متهم میشدم!

او خندید و گفت: تشویش ندارد و مابراوضاع مسلط هستیم. اخیراً یکتن از دوستان جنرال مؤمن را نزد وی فرستاده ام که به وی ابلاغ نماید که به کابل بیاید و ما جزای جرایم از احضارات محاربوی را که مرگ است براو تطبیق نخواهیم کرد و حتی وی را شاید عفو نمائیم.

من گفتم: این راه حل نیست. من فکر نمیکنم که وی از تصمیم خویش برگردد و بخصوص در برابر دوست خویش سستی نشان بدهد یا به حرف کسی باور نماید.

وی گفت: پس چه باید کرد؟

من گفتم: کاری بکن که ریشه ای باشد و انگیزه آن نافرمانی از میان برداشته شود.

وی اظهارداشت: چه کاری باید کرد؟

گفتم: هنوز آغاز کار است. مشوره من اینست که هرگاه درگام نخست جمعه اسک، تاج محمد و رسول بی خدا به کابل احضار گردند و به عوض اسک، دوستم قوماندان قوای نظامی شمال تعیین شود، بخش بزرگی از ناراضیاتیها در شمال رفع میگردد. دوستم همین اکنون از چنین نیرو و امکانات در شمال برخوردار است و شما چیزی از دست نمیدهید، ولی اعتماد او و مردم را بدست میآورید. درگام دوم هرگاه به تقاضای دوستم، جنرال مؤمن باردیگر به وظیفه قبلی خویش تعیین گردد و فرمان قبلی ریاست جمهوری در مورد برکناری وی ملغی شود، انگیزه آن ایستادگی از میان برداشته میشود. بمنظور توضیح بیشتر موضوع اضافه نمودم که تصحیح اشتباه واقعی یا آنچه اشتباه پنداشته شود، عیبی ندارد و "کسرشان" شمرده نمی شود و ما در رابطه به مصوبات شورای وزیران بارها به چنین امری مبادرت ورزیده ایم.

نجیب الله اندکی در اندیشه فرورفت و گفت: همینقدر که من ترمذ جنرال مؤمن را میتوانم عفو نمایم برایش کافی خواهد بود. هرگاه امتیازات بیشتر برای وی قایل گردم، این امر اتوریته دولت را از میان میبرد. او گویا بعنوان پایان آن بحث چنین گفت: دیده شود که وضع چگونه انکشاف مینماید.

پس از آن ما به حرفهای دیگری پرداختیم و بنا به تقاضای وی برعهده گرفتیم که نظریات خویش را در رابطه به حل سیاسی مسأله افغانستان برای او بفرستیم. ساعتی بعد به منزل برگشتم.

بعدها شنیدم که وی واقعا اسک، تاج محمد و رسول بی خدا را از مزارشریف برکنار و ایشان به کابل آمده بودند. ولی معلوم نیست که چه انگیزه ای موجب برافروختگی مجدد وی گردید که باردیگر افزون بر هر سه تن متذکره، جنرال منوکی منگل را که به دوستی نزدیک با رئیس جمهوری و خشونت شهرت داشت، با صلاحیتهای بدون مرز به مزارشریف اعزام نمود. این دیگر واقعا سرزوری بود و اینبار واقعا خرمن خشم درشمال آتش گرفت و جنرال دوستم همراه با مؤمن و دیگران به قیام دست زدند و برای چهارتن متذکره راهی جز فرار باقی نماند.

نتیجه اینکه، بازی با احساسات ملی مردم درولایات شمال کشور، دامن زدن به خصومت‌های اثنیکی و قومسی، برخورد تبعیض آمیز و متکبرانانه در برابر کادرهای محلی، اشاعه برتری جوئی ملی و تحمیل اندیشه ها و تمایلات خویش بر دیگران که از سوی افراد متذکره اعمال میگردید، به نیروئی مبدل گردید که کنترل آن دشوار شد و از کان دولت جمهوری دوکتور نجیب الله را از بنیاد لرزاند.

عوامل برونی:

اتحاد شوروی تا پایان دوران حاکمیت میخائیل گرباچوف از دولت نجیب الله با ارسال کمکهای نظامی - اقتصادی و ارائه مشوره های سیاسی پشتیبانی مینمود. ولی با فروپاشی اتحاد شوروی در پی حوادث ماه اگست ۱۹۹۱ و تحت حاکمیت بوریس یلتسن وضع دگرگون گردید و از حجم همکاریها درارتباط به ارسال تجهیزات و مهمات نظامی به افغانستان شدیداً کاسته شد. فدراسیون روسیه عملاً هیچگونه آمادگی برای حمایت از دولت افغانستان ابراز نمیداشت. اینوضع افزون بر موضعگیری جدی پاکستان، ایالات متحده و نماینده

ویژه سرمنشی ملل متحد که همه روی استعفای نجیب الله از مقام قدرت پافشاری میکردند، بمثابة عوامل برونی زمینه های سقوط حاکمیت را تسریع نمود. در اینجا به بررسی خیلی کوتاه هریک از عوامل متذکره میپردازم.

• موضع ایالات متحده و اتحاد شوروی برای حل سیاسی مسأله افغانستان: اداره جورج بوش رئیس جمهوری پیشین ایالات متحده امریکا بقرار معلوم در سالهای پایانی حاکمیت میخائیل گرباچوف و پس از فروپاشی اتحاد شوروی، بر مسأله تشدید جنگ برضد دولت افغانستان پافشاری نمی نمود. چنانکه مقارن با اوضاع آن لحظات سرنوشت ساز برای افغانستان، حل مسایل کمپوچیا و انگولا باحفظ رهبری های قبلا "کمونیستی آنها ضمنا" با توافق ایالات متحده، امکان پذیر گردید.

گرباچوف در کتاب خاطرات خویش (ص ۶۹۸ متن انگلیسی) ضمن بررسی نتایج مسافرت خویش بتاريخ ۳۰ ماه می ۱۹۹۰ به واشنگتن و ملاقات با جورج بوش، رئیس جمهوری امریکا درباره افغانستان چنین مینویسد:

« جورج بوش اعلام داشت که ایالات متحده قصد ندارد که ورق افغانی بازی نماید و علاقمند تأسیس یک رژیم بنیادگرا در افغانستان نیست که با اتحاد شوروی در خصومت باشد.»

گرباچوف با تفصیل بیشتر مینویسد که رهبران هردو کشور توافق کردند تا انتخابات آزاد در افغانستان در تحت رهبری سازمان ملل انجام شود و یک دولت انتقالی با بنیاد وسیع ایجاد گردد که تا انجام انتخابات اداره امور کشور را برعهده بگیرد. هردو کشور در پی آغاز چنین دوره ای از ارسال سلاح و تجهیزات نظامی به هردو جانب درگیر (دولت افغانستان و مجاهدین) امتناع ورزند. وی اضافه مینماید:

« موقف رئیس جمهوری افغانستان، نجیب الله یکی از نکات دشوار بود که بسیار موجب اندیشه گردید.»

وی اظهار میدارد که به رئیس جمهوری امریکا گفته بود که نجیب الله دستنشانده ایشان نیست و او ممکن است هرگونه تقاضا را برای استعفای فوری

خویش رد نماید. گرجاچوف در پایان این بخش نتیجه‌گیری مینماید که بوش به استدلال وی ابراز موافقت نموده بود.

ولی عملاً چنین نشد و حوادث در جهت معکوس سیر نمود که در فقرات پائین به آنها اشاره میگردد.

• برغم توافقات ژنیو مبنی بر عدم مداخله و توافقات رهبران امریکا و شوروی، اداره استخبارات نظامی پاکستان کماکان اسلحه و مهمات از ذخایر عظیم سلاح‌های انباشته شده در آنکشور بدسترس فرماندهان گروه‌های مسلح قرار میداد و آنانرا به جنگ ترغیب مینمود. مجاهدین برای حل سیاسی مسأله کوچکترین رغبتی نشان نمیدادند. ایالات متحده نیز تا زمانی به فرماندهان مستقیماً سلاح و پول توزیع مینمود.

• با فروپاشی اتحاد شوروی در جریان رخدادهای ماه اگست ۱۹۹۱، حکومت یلتسن هرگونه غلاقمندی را نسبت به سرنوشت دولت افغانستان از دست داد و بیشتر تلاشهای خویش را بخاطر رهائی اسیران جنگی اتحاد شوروی بدست "مجاهدین" در پاکستان متمرکز کرد. "مجاهدین" و دولت پاکستان که همچنان در همکاری و همسوئی تنگاتنگ بودند، کوشیدند تا از این نیاز و تلاش روسها حداکثر استفاده را بسود خویش بعمل آورند. آنان دربارہ قطع هرگونه کمک و معاملات اقتصادی روسیه با جمهوری افغانستان پافشاری مینمودند؛ در حالیکه پاکستان حجم عرضه تسلیحاتی خویش را برای گروه‌های مختلف مجاهدین و تلاشهای خود را برای به کرسی رساندن آنان به کابل، بگونه روزافزون و بی‌پرده تر افزایش می‌بخشید. در این عرصه بیش از همه کوزیروف وزیر امور خارجه و الکساندر روتسکوی معاون اول رئیس جمهوری روسیه فعال بودند. آنان در پایان سال ۱۹۹۱ هنگام بازدید از پاکستان در رابطه به مسأله رهائی اسیران شوروی بارهبران مجاهدین دیدار و گفتگو کردند و در جریان آن به ایشان اطمینان دادند که ارسال هرگونه کمک مادی، مالی و نظامی به دولت افغانستان را متوقف خواهند ساخت (افغانستان در منگنه ژئوپولیتیک، صفحات ۱۰۷-۱۰۸).

به دنبال این دیدارها، هیأتی متشکل از برخی رهبران مجاهدین تحت ریاست برهان الدین ربانی رهبر جمعیت اسلامی افغانستان به دعوت مقامات روسی از مسکو بازدید نمود. روسیه با هیأت مذکوره به توافق رسید که افزون بر قطع ارسال تجهیزات تخنیکی و مهمات که انجام گرفته بود، پس از آن حتی ارسال مواد سوخت مورد ضرورت هواپیماهای نظامی را نیز متوقف خواهد ساخت و عملاً چنین کرد. این اقدام بمعنی قطع شریانهای ماشین جنگی دولت افغانستان بود.

آخرین نتیجه گیری:

به عقیده من، برغم اینکه با موجودیت نجیب الله در مقام ریاست جمهوری یا مقام دیگری در نتیجه فروکش کردن جدی فضای جنگ سرد امکانات آن باید بوجود می‌آمد که توافق بعمل آید تا در ترکیب حکومت در کابل شماری از نمایندگان گروه‌های دیگر سیاسی شامل گردد و انتخابات زیر نظر سازمان ملل متحد انجام شود، ولی نماینده ویژه آن سازمان، یسین سوان بر طرح قبلاً ساخته و پرداخته خویش پافشاری میکرد. بر پایه طرح مذکوره باید دو کشور نجیب الله از مقام ریاست جمهوری افغانستان استعفا میداد و یک حکومت گذرا گویا متشکل از تکنوکراتها تشکیل میگردد. یسین سوان فهرستی از اعضای حکومت جدید را در جریان مسافرت‌های عدیده خویش در منطقه باخود داشت. بقرار معلوم وی طرح خویش را با طرف‌های ذیدخل روسیه، امریکا، پاکستان و ایران و بویژه با تنظیم‌های جهادی پخته نساخته یا شاید ساخته بود. ولی بهیچوجه در عمل مورد توافق و احترام پاکستانیها و تنظیمها نبود. او فشار عظیمی را بر دولت افغانستان و شخص نجیب الله برای عقب نشینی از مواضع موجود خویش وارد آورد. سرانجام، نجیب الله و سپس مجموعه رهبری حزب وطن و دولت در برابر آن پافشاریها تسلیم شدند. بقرار نامه شخصی نجیب الله عنوانی سرمنشی سازمان ملل متحد که به خط و کتابت خود وی حینیکه تحت حمایت نمایندگی سازمان ملل متحد در کابل بسر میبرد، بتاريخ ۴ نومبر ۱۹۹۲

نوشته شده است و اخیراً بگونه‌ای به نشر رسیده است، او بر حسب تقاضای نماینده ویژه سرمشی از مقام خویش استعفا داد و در اینباره اعلامیه مؤرخ ۱۸ مارچ ۱۹۹۲ را صادر نمود. هدف این بود تا راه برای انتقال قدرت به یک شورای باصطلاح غیر جانبدار و یک دولت انتقالی هموار گردد. باینقرار عملاً خلاقیت قدرت که پیشبینی میشد، بوجود آمد و برای پر کردن آن، تنظیم‌های معینی از مجاهدین پیشدستی کردند و خود را به کابل نزدیک ساختند.

فرد هالیدی در رساله‌ای تحت نام "افغانستان، اسلام گرائی و اثرات جنگ سرد" در رابطه به ناکامی نماینده ویژه سازمان ملل و برخوردهای ناشیانه وی و همچنان اشتباهات و شتابزدگیهای رهبری حزب وطن و شخص نجیب الله چنین مینویسد:

«نجیب الله، آخرین از میان چهارتن از رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان است که در اثر اعتماد اشتباه آمیز در روند میانجیگری سازمان ملل متحد قدرت را واگذار نمود.»

بارنت رویین نویسنده مشهور امریکائی در اثر خویش تحت عنوان "جستجو برای صلح در افغانستان" در رابطه به نقض موافقتنامه‌های ژنیو از سوی پاکستان، عربستان سعودی و ایالات متحده امریکا و در پایان برخورد غیر مسئولانه از سوی نماینده ویژه سازمان ملل چنین مینویسد:

«در پایان جنگ سرد، در هیچ جای دیگری، آرزومندیها برای صلح و نظم، بیرحمانه تر از افغانستان مورد استهزاء قرار نگرفته بود.»

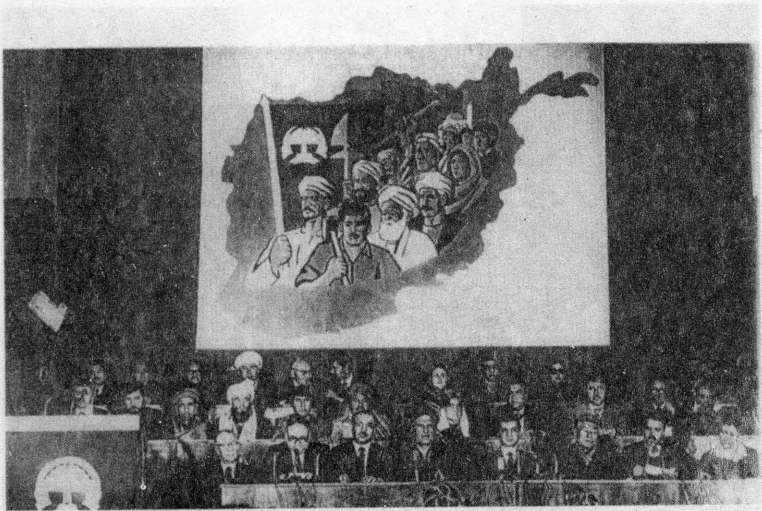
در آن لحظات تاریخی سرنوشت ساز که برای حل و فصل سیاسی مسأله افغانستان باید از سوی سازمان ملل متحد و جهان تدابیر واقعینانه و سازنده اتخاذ میگردد و کشور بسوی صلح و سازندگی باز میگشت، ولی نگرش غرب در مورد افغانستان آن زمان توأم با بدبینی و بی اعتنائی بود. چنانکه تونی بلیر، صدراعظم بریتانیا به این امر در مصاحبه‌ای در رادیو بی بی سی به تاریخ ۹- اکتوبر ۲۰۰۱ چنین اذعان نمود:

۱۰۵۸۹



نخستین کنگره نویسندگان جمهوری دموکراتیک افغانستان منعقدۀ کابل

اکتوبر ۱۹۸۰



هیأت رئیسه یکی از جلسات مردمی - سال ۱۹۸۰

۱۰۵۸۵۵



دهقانان و وسایل میکانیزه و معاصر کشاورزی در سالهای ۱۹۸۰



در سالهای ۱۹۸۰، زنان نیز در مؤسسات تولیدی و صنعتی

بعنوان کارگران ماهر کار میکردند

۱۰۰۱۰۱۰



در مراسم افتتاح استرحتگاه کاگران در جلال آباد

(۱۹۸۱)



در کنفرانس علما و روحانیون افغانستان

(۱۹۸۰)

۱۰۵۸۰۰



در مراسم افتتاح کاخ پیشآهنگان، کابل

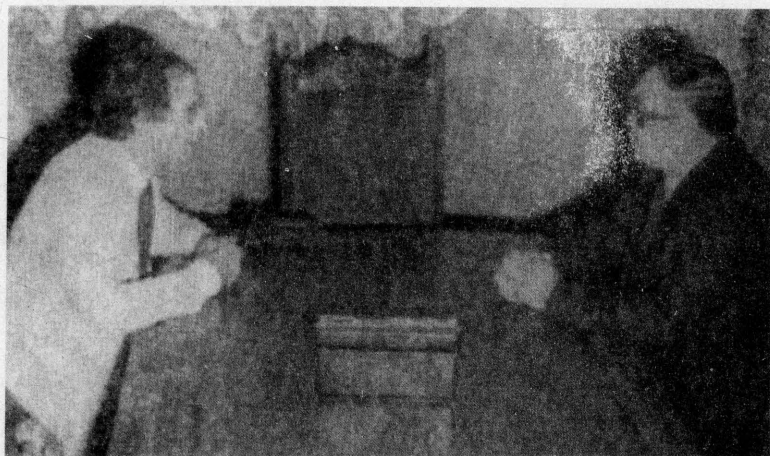
(۱۹۸۰)



در مراسم افتتاح موزیم ملی کابل در دارالامان کابل

(۱۹۸۰)

۱۰۵۸ ad



مصاحبه با خبرنگار مجله تایم

(۱۹۸۱)



در جلسه شورای عالی علما و روحانیون

(۱۹۸۱)

۱۲۵۸۰۰



سالهای هشتاد: همراه با شماری از نمایندگان ملیتهای مختلف افغانستان

مکتبه زینالی



در مراسم افتتاح بخش دوم پرورشگاه وطن در کابل (۱۹۸۳)

۱۰۸۲



فوتوی یادگاری با شماری از نمایندگان اقوام جاجی و توری
درسالهای هشتاد

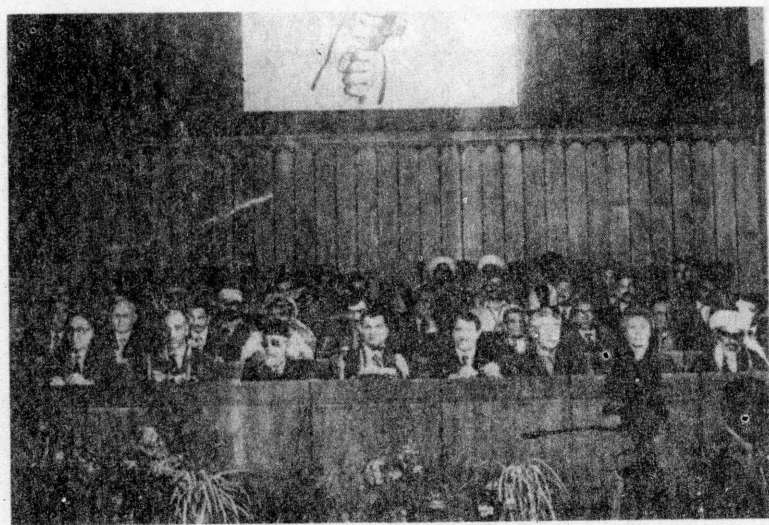


بازدید از یکی از فابریکات در ولایت کندز

۷۵۸ ب



امضای اعلامیه مشترک اتحاد شوروی و جمهوری دموکراتیک افغانستان
در کاخ کرملین مسکو از سوی بیرک کارمل و لئونید برژنف - ۱۶ اکتوبر ۱۹۸۰



کنگره مؤسس جبهه ملی پدروطن که باشتراک ۹۴۰ تن نماینده در کابل برگزار

شده بود - سال ۱۹۸۰

۱۵۸ ha

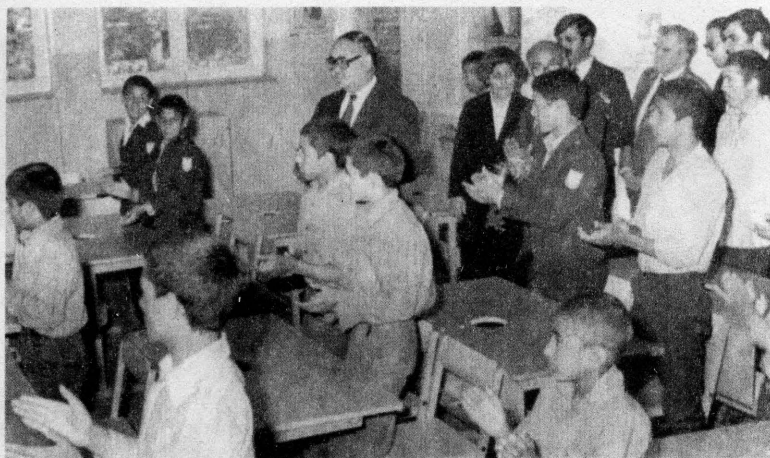


شرکت در سمینار دادگاه عالی (ستره محکمه)، سال ۱۹۸۳



شرکت در یکی از برگزاریها به شرکت شخصیت‌های اجتماعی
و نمایندگان ملیتها و اقوام مختلف افغانستان در سالهای ۱۹۸۰

۱۵۸۷۰



در یکی از صنوف مکتب پرورشگاه وطن، سالهای هشتاد



پس از افتتاح یکی از کودکانها در شهر مزار شریف

از سوی همسر کریمه کاشمندی

۱۰۵۸۶۵



دیدار با شهریان خان آباد ولایت کندز، زمستان ۱۹۸۶



در پرورشگاه وطن، در شهر کندز، زمستان ۱۹۸۶

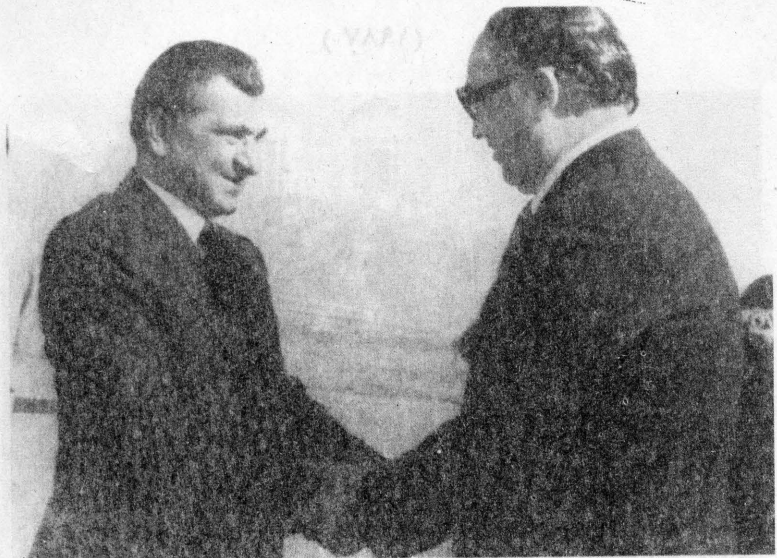
گفتگو با مردم و سینه زنی

۱۰۵۸۷



دریگی از جلسات، حین بحث پیرامون اصول اساسی

جمهوری دموکراتیک افغانستان، سال ۱۹۸۰



مصافحه با ببرک کارمل، منشی عمومی کمیته مرکزی حزب

و رئیس شورای انقلابی در فرود گاه کابل

۱۰۵۸۹



حین مسافرت به عراق، زیارت و اتحاف دعا در کربلای معلا

(۱۹۸۷)



پس از ادای نماز جمعه، صحبت با نماز گزاران در مسجد جامع هرات

(۱۹۸۵)

۱۰۵۸۲



یک صنف درسی در یکی از مکاتب دخترانه درسالهای ۱۹۸۰



درسالهای هشتاد، مردان و زنان در یک ردیف تحصیل و کار میکردند

۱۰۵۸



درس‌های ۱۹۸۰، در یکی از کورسهای سواد آموزی



بازدید شاگردان مکاتب، درس‌های هشتاد، از گالری نقاشی

«این احساس واقعی را من دارم و بوش رئیس جمهوری امریکا و بسیاری از رهبران دیگر در آسهیم هستند که در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ ما از افغانستان دوری جستیم. شورویها به تازگی افغانستان را ترک کرده بودند و در آن زمان ما می‌بایست برنامه‌ای را برای نجات آن کشور تنظیم و اجرا میکردیم و چنین نکردیم».

در صورتیکه در آن سالها درباره حل سیاسی مسأله افغانستان توافق بعمل می‌آمد و دست ارتجاع پاکستان از مداخله در امور افغانستان کوتاه ساخته میشد، امکانات زیادی در دست یود که از بروز آنهمه ناهنجاریها و فجایع چون جنگهای خونین فرقه ای، گروهی و قومی و دربی آنها از ویرانی کشور و خانه خرابی مردم آن جلوگیری بعمل می‌آمد و زمینه برای ایجاد افغانستان طالبان و بدل شدن آن به مرکز تروریزم جهانی و مواد مخدر، تصفیه های نژادی، نسل کشیها، زن ستیزیها و هزاران فاجعه و بدبختی دیگر، از جمله تخریب تندیسهای بودا - آن میراثهای گرانبهای فرهنگی کشور و بشریت - بوجود نمی‌آمد. ولی با تأسف بزرگ که وضع چنان پیش آمد که افغانستان و مردم آن چنین سرنوشتی داشته باشند!

از ظهور بی نظمیها، افسردگیها، سردرگمیها، سراسیمگیها، جانبداریهای ملیگرایانه و آشفتگیهای آن لحظات ناهنجار در تاریخ کشور (بهار ۱۹۹۲) محمد نبی عظیمی مؤلف اردو و سیاست رویدادها و چشم‌دیدهای خویش را از استعفا تا پناهنده شدن نجیب الله به دفتر سازمان ملل متحد در کابل، تا انتقال قدرت به مجاهدین، جنگهای خونین کابل و پیامدهای نزدیک آنرا، بتفصیل بیان کرده است و ضرورت به تکرار آنها نیست. ولی قابل یادداشت میدانم که هرگاه جناح های گوناگون دخیل در مسأله اعم از داخلی و خارجی، با احساس مسئولیت در برابر مردم و تاریخ کشور، نه بر اساس منافع کشوری، شخصی و گروهی خویش، سنجیده و با شکیبائی عمل میکردند، باز هم به تکرار ابراز می‌دارم که امکانات آن وجود داشت تا آنهمه شوربختی و سیه روزی طی ده سال تمام

بر مردم و کشور درمانده افغانستان تحمیل نگردد. ولسی به ندای دوکتور نجیب الله هیچکس بشمول خود وی توجه نکرد که میگفت مبدا خلاق قدرت بوجود آید و در پی آن بی نظمی و انارشی بر اوضاع چیره گردد. عملاً چنان شد و ده سال تمام سرتاپای جامعه را بحران مزمن فراگرفت و هر آنچه باصطلاح به خون جگر و عرق جبین میلیونها انسان زحمتکش کشور و به قربانی هزاران تن از مهنپرستان افغانستان ایجاد شده بود، همه به باد فنا رفت. چنان همه چیز ویران و بریاد گردید، چنان تمام هستی به نیستی مبدل شد و چنان وضع پدید آمده، مردم را از زندگی ساقط کرد که گویا از آغاز حتی خشت روی خشت گذاشته نشده بود و با باد و باران و توفان همه چیز را یکسره ویران کرد و یکسبه از بنیاد برانداخت.

در رابطه به اوضاع پدیدآمده در افغانستان آن دوران، من نیز به آن پندار عمومی هم باورم که از جمله، مداخلات خارجی در امور افغانستان، بویژه از سوی پاکستان و تلاش نیروهای ارتجاعی آنکشور برای به کرسی نشاندن دولت دلخواه آن که سرانجام در وجود طالبان تحقق یافت، موجبات بدبختی و خانه خرابی مردم را فراهم آورد. پس از ناهنجاریها، ویرانیها و جنگهای خونین فرقه ای و گروهی در نیمه اول دههٔ اخیر که عامل آن یکباردیگر انحصار طلبی، برتری جوئی و مداخلات ازخارج بود، سرانجام مقاومت آگاهانه ملی پس از نیمه دوم دهه، راه را برای آزادی خواهی ملی تاحدودی هموار ساخت. ولسی موضوع مورد بحث من در این اثر بررسی گوشه ها و برهه هائی از حقایق و دستاوردهای زندگی مادی و معنوی مردم افغانستان طی دهه های شصت، هفتاد و هشتاد است که در مجموعه این یادداشتهای و خاطرات از آن سالها، بیان گردیده است و بخاطر آگاهی و قضاوت هم مینان و علاقمندان بدسترس ایشان قرار میگیرد.

(فصل هشتم)

یادداشتهای برای بخش پایانی خاطرات

در لحظاتی که من این سطور را می نویسم زمان بالنسبه زیادی از رویدادهای سالهای ۱۹۸۰ سپری گردیده است. به پندار من آن لحظات معین فرارسیده است که یادداشتهای و خاطرات جمع بندی شده خویش را منتشر بسازم و برای آگاهی و احیاناً قضاوت خوانندگان هموطن خویش و سایر علاقمندان ارائه نمایم. بگونه ای که بملاحظه میرسد، این اثر حاوی سه مطلب عمده است که عبارتند از: (۱) سرگذشت و سرنوشت حزب دموکراتیک خلق افغانستان، اعضا و سیاستهای آن بگونه عام و در رابطه به بخش پرچمیهای آن بگونه خاص که من خویشتن را جزء آن می شمارم. (۲) بررسی دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان و تأثیر آن بر روند تکاملی جامعه که من نیز در آن نقش معین داشتم. (۳) توضیح رویدادهای عمده برهه هائی از تاریخ سیاسی معاصر افغانستان طی دهه های شصت، هفتاد و هشتاد بر پایه یادداشتهای و برداشتهای و پندارهای من به استناد و استنباط بررسیهای تاریخی از سوی گزارشگران، وقایع نگاران و مؤرخین افغانی و خارجی.

در این بخش پایانی لازم می شمارم که فشرده ای از انتباهات شخصی خویش را از رویدادهائی که به کلر و زندگی سیاسی و اجتماعی من در جریان سالهای ۱۹۸۰ وابستگی دارد، بیان نمایم:

نگاهی به نتایج کار بعنوان صدراعظم و دهه هشتاد:

هدف از طرح مسایل و بررسی مطالب مربوط به کارهای انجام شده در دهه هشتاد، صرف شمارش کارهای شورای وزیران درسالهای کارمن بحیث صدراعظم نبوده است، ولی برخورد مشخص به مسأله نقش شخصی و بازگویی بخشی از حقایق که درباره آنها کمترین اطلاعات پخش گردیده است، این ضرورت را پدید آورد تا اشاراتی درزمینه بعمل آید. مطالبی که در تحت عناوین چند گانه از جمله درباره نتایج کار من در چهارچوب شورای وزیران آمده است غیر مستند و ادعاهای میان خالی نیستند، بلکه درباره هریک مصوبات متعدد ومفصل شورای وزیران، گزارشها و نشرات وجود دارد و هریک از مطالب قابل ارائه در بخشهای جداگانه این یادداشتها وخاطرات برمبنای مبدارک به تفصیل مورد بحث قرار گرفته اند.

تذکر از کارهای انجام شده بوسیله حکومت درسالهای هشتاد بمعنی آن نمیباشد که اعتبار آنها را من منحصراً بخود مربوط بسازم. چنین امری نه از لحاظ عقل سلیم قابل قبول است ونه من بخود حق میدهم که چنین ادعائی را بعمل بیاورم. با آن، سازماندهی کلی ابتکارات، رهبری وسرپرستی عمومی فعالیتهای ادارات و کارمندان آنها، جمعبندی نظریات وتعیین مشی عملی اداره ومنسوبین آنها در مراحل مختلف، ازوظایف خود میشمارم.

در کار ومؤفقیتهای نسبی شورای وزیران شماری از همکاران آگاه، صادق وباحساس و عده ای از شخصیتهای برانزده، سیاسی، اجتماعی وفرهنگی بعنوان کارمند و کارشناس، وزیر ورئیس نقش با اهمیت ایفاء کرده اند. دربخش تفصیلی این یادداشتها از برخی از شخصیتهای بارز همکار در کادر شورای وزیران یادآوریهای مشخص بعمل آمده است. همچنان همکاریهای باوقف سازمانهای حزبی وبویژه کمیته های ولایتی وشهری، سازمان حزبی شهرکابل وسازمانهای اجتماعی از اهمیت قابل ملاحظه ای برخوردار بوده اند.

هنگامیکه از کارهای انجام شده واز موفقیتها در این یا آن امر سخن گفته میشود، آرزومندم تصویری بوجود نیاید که ادعا میشود گویا افغانستان عقب مانده به کشوری با اقتصاد پیشرفته و فرهنگ شگوفان درمقایسه با کشورهای دیگر جهان و حتی با کشورهای همسایه مبدل شده بود. درچنین موارد مقایسه کردن کوچک با بزرگ وقرینه سازیها مجاز نیست، ولی بمقایسه گرفتن نسبی سطوح پیشرفت از لحاظ زمانی و مکانی، راه درست دریافت واقعیت‌های عینی میباشد.

حقیقت اینست که ازدورانهای قبل برای حکومت دردهه هشتاد دسوارها و ناهنجاریهای بیشماری به ارث مانده بود. در این دهه تا حدود زیادی برناگوارها و نارسائیهای پیشین غلبه حاصل گردید و نه تنها گامهای متینی در جهت رشد و گسترش اقتصاد و فرهنگ در کشور به پیش گذاشته شد، بلکه راه پیشرفت نسبی بر روی مردم و کشور، بازگردید. ولی افسوس که تمام دستاوردهای پنجاه سال اخیر در افغانستان بشمول دهه هشتاد که ادامه پیشرفتهای نسبی در کشور بود، در سالهای بعدی به یکبارگی به باد فنا داده شد و مردم افغانستان بادستان خالی و دل پر خون به پیشواز قرن بیست و یکم میلادی و هزاره سوم شتافتند و با حسرت وارد آن شدند.

بحیث یک واقعیت عینی، میتوان در نظر گرفت که دهه متذکره کشمکش در میانه دوتوفان شمرده میشد. حزب و دولت نه تنها از گذشته وارث عقب ماندگیها و دسوارهای عدیده بود، بلکه تا پایان درگیر جنگ دوامدار داخلی باقی ماند که منابع مالی محدود کشور را می بلعید و دسوارهای جدید می آفرید. بنابراین آرزومندیها برای تسریع آهنگهای رشد اقتصادی و فرهنگی در کشور نمیتوانست بمیزان دلخواه تحقق یابد. در این ارتباط گفته معروف که "هر خواستن توانستن نیست" صدق مینمود. افزون برآن، عامل ادامه جنگ و نبود امنیت لازم موجب میگردد که توده های مردم در کار سازندگی کشور از لحاظ اجتماعی و سیاسی بگونه گسترده نتوانند شرکت ورزند.

معهدا، برغم دشواری های متذکره گامهای استواری بسوی روشنی و روشنگری، بسوی ترقی و پیشرفت، بسوی آزادی ورهائی ملی و اجتماعی، در کشور برداشته شد. یکی از مشخصات عمده این دهه، پدیدار شدن فضای نسبی اعتماد، همبستگی و همکاری از لحاظ ملی و منطوقی در میان روشنفکران افغانستان بود. شایان یادآوری میدانم که در این روند، موجودیت شخصی در مقام صدراعظم که قابل قبول برای حزب و نیروهای مختلف همکار با دولت بود و آنهم برای نخستین بار در تاریخ کشور از میان یک قشرو خانواده زحمتکش و از لحاظ ملی مورد تبعیض، نقش معینی ایفاء میکرد.

من از افتخارات شخصی خویش می‌شمارم که در عین اعلام آشکار ریشه و پیشینه خود بمثابة فرزند یک خانواده متدین و زحمتکش هزاره، در طول سالهای کار و مبارزه، خویشان را بعنوان فرزند صادق کشور واحد مان افغانستان ثابت ساختم. ولی در جریان زندگی سیاسی، هرگز در برابر سیاستهای تبعیض پسندانه ملی و در برابر تعصبات و کینه جوئیهای قومی، مذهبی، منطوقی و زبانی، خاموشی اختیار نکردم. همچنان تا آنجا که امکانپذیر بوده است، در راه تأمین حقوق ملی برابر در عمل برای تمام ملتها و اقوام افغانستان و در راه برانداختن سیاستهای مبتنی بر برتری جوئی ملی و ستم ملی، مبارزه نمودم.

برای نخستین بار در دهه هشتاد در کشور کثیرالملت ما زمینه های عینی و قانونی برای اتحاد واقعی، داوطلبانه و پایدار کلیه ملیتها، اقوام و قبایل در سرزمین واحد مان افغانستان، بوجود آمده بود. ولی با کمال تأسف روند از هم پاشیدن شیرازه آن که از نخستین سالهای ۱۹۹۰، حتی در دوران حاکمیت حزب وطن؛ آغاز گردیده بود، در سالهای بعدی به جنگهای خونین و پایان ناپذیر گروهی مبدل شد. در رابطه به اوضاع و خیم کشور و درباره درماندگی مردم در بند افغانستان، درباره تعصبات و تصفیه های نژادی در دوران طالبان همه آگاهی دارند.

قابل یادآوری میدانم که من در شرایط دشوار و خیلی پیچیده ناشی از ادامه جنگ داخلی در افغانستان کار میکردم. در این شرایط هیچگونه غرور،

افتخار، خوشبختی و خوشنودی شخصی نمیتوانست برای من وجود داشته باشد. زیانهای جنگ ورنجهای عظیم مردم، اندوه ورنج دایمی برای من نیز بوجود می‌آورد. ولی وظیفه خود می‌شمردم که از آن مقام کارهائی بنفع مردم فقیر و جنگ زده افغانستان انجام گیرد و از طریق رساندن کمکهای همه روزه، ازسوی شورای وزیران، تاندازه ای برزخم های خونین ایشان مرهم گذاشته شود.

برخی موضعگیریهای سیاسی و سازمانی:

بوجود آمدن اختلافات درون حزبی درافغانستان، مانند هر حزب دیگری درجهان، درسالهای هشتاد نیز یک امر ناگزیر تلقی میگردید. درحالیکه اختلاف میان جناحهای خلقیها و پرچمیها درهربار شدید و فاجعه انگیز بود، بعضاً دردرون حلقات خلقیها و درمیان پرچمیها نیز ازلحاظ موضعگیریها دراین یا آن مورد، اختلاف بوجود می‌آمد. یکی از اختلافات عمده درون حزبی مسایل مطروحه قبل از اعلام خروج قوای شوروی از افغانستان بود. درحالیکه من ازلحاظ اصول حزبی درموضع اکثریت دربیروی سیاسی و کمیته مرکزی حزب قرار گرفتم که منجر به تغییررهبری درحزب و دردولت، گردید، ولی من از مبارزه دردفاع ازبخش پرچمیهای حزب دربرابر برخوردها و سیاستهای نادرست بعدی، دست نکشیدم.

قابل تذکار میدانم که نظریات و تقاضاهائی وجود داشت که من بجای بیرک کارمل، مقام رهبری حزب و ریاست دولت را برعهده بگیرم. زیرا براساس قدامت حزبی و کاردولتی، ارشدیت و صلاحیت، پشتیبانی وسیع حزبی و مردمی، کاملاً طبیعی و قبولشده تلقی میگردید که چنین تغییری بوقوع پیوندد و دردرون حزب و درجامعه نیز چنین انتظاراتی وجود داشت. در آن زمان نجیب الله حتی درردیف چندم برای احراز آن مقامات قرار نمیگرفت. ولی من شخصاً برای قبول چنین مسئولیتی درشرایط ادامه جنگ، آمادگی تبارز نندادم.

درمجموع و درهرحال، من بشدت از رعایت شیوه های برخورد دموکراتیک دردرون حزب و درجامعه پشتیبانی می‌کردم و بنابراین درسابقه

خویش، مخالف اعمال خشونت و زور در برابر اعضای حزب و در برابر مردم بودم. چنانکه در اثر پیشنهاد و بافشاری من گروهی از رهبران و فعالین حزبی که تحت نام همکاران و طرفداران بیرک کارمل از جانب نجیب‌الله زندانی شده بودند، رهائی یافتند و در امور حزبی و دولتی بکار پرداختند. همچنان گروهی از رهبران خلقیها که بعنوان طرفداران نزدیک حفیظ‌الله امین چندین سال در زندان بسر برده بودند، به پیشنهاد من آزاد شدند و شماری از ایشان از جانب شورای وزیران، به کارهای دولتی گماشته شدند. جالب اینکه در این میان، اشخاصی نیز حضور داشتند که من جمله در بای پیشنهادات برای اعدام من نیز امضاء نموده بودند. همچنان با وصول نامه‌ها از جانب سازمانهای حقوق بشر و بویژه سازمان عفو بین الملل بخاطر رهائی زندانیان عقیدتی، من آنها را همراه با مشوره‌ها و توصیه‌های خویش بمراجع مربوط میفرستادم و با بافشاری از تقاضاها برای آزادی آنان، پشتیبانی مینمودم.

ولی با تأسف بزرگ، ادامه جنگ در افغانستان روزتاروز ابعاد وسیعتر کسب میکرد و رنجها و بدبختیهای مردم را افزونتر میساخت. ضرورت بود تا راه برون رفت از آن وضع جستجو گردد. راه معقولی که در آن زمان به نظر میرسید، عبارت از انجام مذاکرات و سرانجام رسیدن به نوعی مصالحه میان نیروهای مخالف همدیگر بود که با تأسف از سوی نیروها و گروه‌های درگیر اهمیت، مبرمیت و ضرورت آن بگونه‌ایکه لازم بود درک نگردید.

دو مرتبه کناره‌گیری

از مقام صدارت بنام مصالحه ملی:

من در طرح و اجرای مشی مصالحه ملی در کشور نقش شخصی قابل توجه داشتم و در امر تحقق آن با قبول گذشتهای فراوان همکاری میکردم. چنانکه بطور داوطلبانه در ماه می ۱۹۸۸ از مقام صدارت افغانستان کنار رفتم تا راه برای گزینش یکن از شخصیت‌های میانه رو و بیطرف بحیث صدراعظم بمنظور قطع جنگ و تأمین صلح در کشور، هموار گردد. ولی از این فرصت مساعد، نه

از جانب نیروهای مخالف ونه از جانب رئیس جمهور افغانستان استفاده مطلوب بعمل نیامد.

در آستانهٔ خروج کامل قوای شوروی از افغانستان در فبروری ۱۹۸۹، وضع بفرنجی در کشور پدید آمد. سقوط دولت از جانب مجموع رسانه های غربی طی چند روز دیگر قاطعانه پیشینی میشد و در تحت حکومت دوکتور محمد حسن شرق، کشوریکیبار دیگر در پرتگاه ورشکستگی اقتصادی قرار گرفته بود. در چنین اوضاع و احوالی بحرانی، از جانب هیأت رهبری حزبی ودولتی بر من فشار وارد گردید که باریگر بعنوان صدراعظم افغانستان ایفای وظیفه نمایم. من ناگزیر پذیرفتم و فعالانه دست بکار شدم. طی یک مدت کوتاه وضع از لحاظ تأمینات مادی بحال بالنسبه عادی برگشت. این امر کمک نمود که مردم تا حدودی از حالت پانیک و بی باوری برون شوند و همچنان نیروهای مقاومت در برابر حملهٔ گستردهٔ هدایت شده از پاکستان بر جلال آباد در ماه مارچ ۱۹۹۰ تقویت گردد.

با وجود این، بر خورد شانزده ماه قبل رئیس جمهور یکبار دیگر در برابر من تکرار شد. تا آنگاه درباره مشی مصالحه ملی حرفهای زیادی گفته شده بود و این بار نیز پای عمل در میان بود تا نمونه ای برجسته در جهت تحقق آن ارائه داده شود و آن اینکه یکتن از رهبران تنظیمهای مجاهدین (حرف درباره سید احمد گیلانی یا صبغت الله مجددی بود) بحیث صدراعظم افغانستان تعیین شود و راه برای جلب اعتماد و همکاری، مذاکره و مفاهمه، آشتی و صلح تاحدودی هموار گردد. در این بار نیز، از جانب رئیس جمهور ترجیح داده شد که در عوض طرح عملی فوق و برداشتن گامی بزرگ به پیش بسوی مصالحه، یکتن از شخصیتهای مساعد برای وی (فضل حق خالقیار)، این وظیفه را برعهده بگیرد.

لازم به تذکر میدانم که برای من صرف انجام کار بسود مردم مطرح بود، نه حفظ مقامات حزبی یا دولتی و باین مناسبت در هر دو بار با تفاهم و آرامش کامل روانی. پس از انجام دومرتبه کار صادقانه در مقام صدارت افغانستان بسادگی کنار رفتم، در حالیکه پیشنهادات جدی برای پشتیبانی قاطع

بخاطر ادامه کار من بحیث صدراعظم از جانب گروه های کثیری از مردم وجود داشت و من آن پیشنهادات را بنحو جدی رد کردم.

هر دو مرتبه پس از کناره گیری من از مقام صدارت، به رغم مخالفت‌های پنهانی و آشکار رئیس جمهور نجیب الله، از جانب هیأت رهبری حزبی و دولتی با سیاس و حق شناسی از خدمات من یادآوریهای رسمی بعمل آمد و عالیترین نشانهای دولتی آنزمان بمن تفویض گردید. البته من هرگز روان خودخواهانه و از خود راضی گری نداشتم و کار خود را نیز بی نقص نمی شمردم، ولی از ابراز پشتیبانی بیدریغ رفقا، دوستان و بخصوص شمار عظیم نمایندگان مردم، خیلها متحس و سپاسگذار شدم.

به رغم کلیه مؤلفیتهای نسبی در کار شورای وزیران، رئیس جمهور در نظر داشت که کارهای حکومت در سطح معین گذشته انجام گیرد ولی دیگر اسم من صدراعظم نباشد. بنابراین، به پیشنهاد او من در ماه جون ۱۹۹۰، به اکثریت قاطع آراء مجلس شورا بعنوان معاون اول رئیس جمهور افغانستان در امور اقتصادی و اجتماعی انتخاب شدم. پیشنهاد نجیب الله برای من اینچنین بود که تمام امور اقتصادی و اجتماعی حکومت را من تحت دساتیر مستقیم رئیس جمهور و بنام وی انجام بدهم و فضل الحق خالقیار در حالیکه شدیداً بیمار بود صرف اسماً صدراعظم نامیده شود. ولی این امر از نگاه من غیر عملی تلقی گردید و آن موافقت نکردم. باینجهت صرف مدت کوتاهی (چهار - پنج ماه) در این مقام بیشتر تشریفات باقی ماندم و در اواخر سال ۱۹۹۰ مخالفت‌های رئیس جمهور با من بالا گرفت و من تحت عنوان تداوی مجبور شدم کشور را ترک بدهم. مدت کوتاهی از عزیمت من گذشته بود که در غیاب از جانب وی از مقام معاونت ریاست جمهوری برکنار گردیدم.

من در بهار سال ۱۹۹۱ به احترام پیام ها و تقاضاهای مکرر برخی از اعضای رهبری حزب و نمایندگان اقشار معین مردم، بدون اطلاع قبلی رئیس جمهور از اتحاد شوروی به کابل بازگشتم و مورد استقبال گرم و بیسابقه جمعیت هائی از مردم قرار گرفتم. این روزها از لحاظ زمانی مصادف بود با او جگیری

اختلافات در درون رهبری حزب و دولت از یکسو و نارضایتی شدید مردم ناشی از کمبود جدی مواد اولیه مورد نیاز، بلند رفتن بی کنترل قیمت‌ها و سقوط کامل پول افغانی.

بدینگونه، یکباردیگر وضع بسیار وخیم از لحاظ اقتصادی و سیاسی در کشور پدید گردیده بود. در حالیکه در هر دو بار من هنگامیکه مقام صدارت را ترک می‌گفتم ذخایر عظیم مواد غذایی و مواد سوخت و مواد مهم برای حکومت‌های بعدی بجا گذاشته بودم، تورم پولی می‌توانست تا حدودی تحت کنترل قرار گیرد و ذخایر اسعاری دولت در بانک‌های افغانستان و بانک‌های خارجی، قابل توجه بود.

من مدت دوماه را به استقبال از مراجعات هزاران تن از موسپیدان و نمایندگان اقشار مختلف مردم در کابل سیری کردم و این وضع حلقه حاکمه در رهبری حزب و دولت را نگران ساخت. رئیس جمهور یکباردیگر بزمین فشار وارد نمود که افغانستان را ترک بگویم. اگرچه من مقاومت کردم، ولی ناگزیر شدم که سرانجام به آن تن دردم. یکباردیگر در اواسط سال ۱۹۹۱ در حالی عازم مسکو شدم که صدها تن از بزرگان و نمایندگان مردم زحمتکش کابل در میدان هوایی برای وداع، آمده بودند.

اگرچه از لحاظ شخصی من هیچگونه باور و تمایلی برای بازگشت به گذشته‌ها نداشتم، ولی از یکسو احساس من برای نزدیکی با توده‌های مردم و خواست جدی آنان برای چنین نزدیکی و از سوی دیگر زورگوئی رئیس جمهور و حلقه حاکمه پیرامون وی، روانم را می‌فشرده. من توانستم که صرف یک هفته را در مسکو سیری نمایم و پس از آن، باردیگر بدون اطلاع قبلی رئیس جمهور، به کابل برگشتم و بازهم مورد استقبال گرم برخی از اعضای رهبری حزبی و دولتی و نمایندگان مردم قرار گرفتم.

برای اینکه از یکسو هرگونه شک و شبهه رفع گردد مبنی بر اینکه خواهان کدام پست دولتی یا حزبی نبودم و از سوی دیگر آشکارا مخالفت خود را با سیاست‌های فرصت طلبانه حزب حاکم و دولت ابراز بدارم، به مجرد ورود به

کابل، استعفا نامه مفصلی نوشتم و برای رئیس جمهور که در عین زمان رئیس حزب نیز بود، فرستادم. براساس آن، من از عضویت از هیأت اجرائیه کمیته مرکزی حزب حاکم (حزب وطن) و از عضویت حزب استعفا کردم. متن استعفا نامه را، اعتراض به سیاستهای رهبری حزب حاکم تشکیل میکرد که در این زمینه ها مشخص میشد: نقض اصول دموکراتیک در درون حزب و در جامعه؛ ایجاد تحریکات در ارتباط به مسایل ملی و اتنیکی در کشور و پیروی از سیاستهای برتری چوئی ملی؛ عدم صداقت در زمینه مشی مصالحه ملی در کشور. متن استعفا نامه در جریده "آزادی" به چاپ رسید.

در واقعیت امر، من نمیخواستم که حزب را ترک بگویم هرگاه حلقه حاکمه در رهبری، در رأس نجیب الله، آنرا به بیراهه نمیبرد و عملاً آنرا بحیث وسیله ای برای حفظ قدرت شخصی و گرایشهای ملیگرائی مورد استفاده قرار نمیداد. به رغم اینکه، من امکانات واقعی در دست داشتم که حزب رقیب پر قدرتی تشکیل بدهم، ولی این امر بمعنی انشعاب در حزب و وطن بود و من نخواستیم که بار این مسئولیت را بردوش خویش بگیرم.

معهداً، من مدت ۸-۹ ماه در منزل خویش واقع در یک آپارتمان مکروریان کابل تحت نظارت غیر رسمی بسر بردم. با وجود اینکه مراجعه کنندگان از جانب افراد امنیتی رژیم تحت عنوان تفتیش بدنی مورد اهانت و بازپرسی قرار میگرفتند، ولی شخصیتهای ناراضی از دولت بشمول برخی از وکلا در پارلمان، برخی از اعضای رهبری حزب حاکم و سایر احزاب و سازمانهای مخالف شامل ائتلاف سیاسی و نمایندگان مستقل مردم، روشنفکران و فرهنگیان، موسسیدان و بزرگان اقوام و دوستان خانوادگی، نزد من میآمدند و تبادل نظرهای وسیع میان ما صورت میگرفت. همچنان من به رغم تعقیبات آشکار امنیتی ها یکجا با برخی از دوستان در برخی از محافل جمعی مردم تحت عنوان فاتحه گیرها، گرد همآئیهای اجتماعی، دعوتها و مراسم ملی و مذهبی، شرکت میکردم. اینکه با وجود اعمال تزییقات و ابراز خصومت آشکار، رژیم نجیب الله نتوانست

به تحت نظارت گرفتن رسمی یا بازداشت من دست بزند، ملاحظه حساسیت شدید مردم و پشتیبانی جدی ایشان از اینجانب بود.

در این جریان، من از لحاظ سیاسی نظریات خویش را به جانبداری از تشکیل یک دولت فراگیر ائتلافی بانیاد وسیع، آشکارا ابراز مینمودم. من عقیده داشتم که باید نمایندگان تمام ملیت‌ها و اقشار اجتماعی از طریق نمایندگان سیاسی و مذهبی ذیصلاح خویش بشمول تنظیم‌ها و سازمانهای مخالف رژیم، مجاهدین و تکنوکراتها و احزاب شامل ائتلاف، در این حاکمیت یا اداره مؤقت فراگیر ملی و مذهبی شرکت نمایند و از لحاظ ملیتی و منطوقی، آزادی تشکیل حکومت‌های خودمختار و خودگردان ملی و محلی، تضمین گردد. سپس انتخابات آزاد و دموکراتیک بوسیله اداره مرکزی مؤقت سازماندهی شود که براساس معیار نفوس و برپایه نظارت سازمانهای بین‌المللی، انجام گیرد. من این نظریات و تحلیلات خویش را با ملاقات کنندگان آزادانه در میان می‌گذاشتم که مورد استقبال ایشان قرار میگرفت و در عین حال، نظریات ایشان را در رابطه به مسایل بغرنج و پیچیده آنزمان می‌پرسیدم که مشابهت‌های زیادی بهم میرساندند. در این جریان با شماری از خبرنگاران نیز که قابل دسترسی بود، مصاحبه‌هایی انجام میدادم.

مسایل مطروحه از سوی من در رابطه به ایجاد یک حاکمیت فراگیر با بنیاد وسیع به شرکت نمایندگان تمام ملیتها و اقوام، اقشار اجتماعی و نیروهای سیاسی کشور که از سوی نماینده ویژه سرمنشی ملل متحد نیز عنوان شده بود، نه مورد پسند حلقه حاکمه دولتی بود و نه مورد قبول نیروهای مخالف دولت. بنابراین، به نظر می‌آمد که خصومت ملی و سیاسی پیرامون من بگونه خطرناکی شکل میگرفت، تا اینکه در یکی از روزهای زمستان (۷ فبروری ۱۹۹۲) من در محفل فاتحه‌خوانی یکتن از شخصیت‌های قومی در مسجدی شرکت کردم، ولی حین خروج از مسجد مورد اصابت گلوله در ناحیه گردن از عقب قرار گرفتم. گلوله که معلوم است از جانب کدام تروریست حرفه‌ای از فاصله نزدیک آتش

شده بود، درست چند ملی متر پائین تر از جمعیه، از شقیقه راست من خارج گردید و من بقرار اظهار دو کتوران معالج معجزه آسا از مرگ نجات یافتم.

آنچه برای من اهمیت جدی داشت، همدردی و پشتیبانی بیدریغ مردم بود. من هرگز احساسات عمیق و هیجانات پرشور، همدردی و همبستگی اکثریت بزرگ عیادت کنندگان را، خلوص نیت، تأثرات عمیق ناشی از حادثه و درعین زمان خوشنودی ایشان را از نجات من که طی آنروزها ابراز میگردید، فراموش نخواهم کرد. من آنهمه صفا و صمیمیت انسانی را با قلب و وجدان خود با ابراز سپاسگذاری عمیق برای همیشه احساس مینمایم.

از آنجا که امکانات عمل جراحی زیرزره بین و مسأله پیوند زدن عصب از هم گسیخته گوش و شقیقه راست من در کابل امکانپذیر نبود، به تجویز هیأتی از دو کتوران، عازم خارج شدم. دومین عملیات مایکرو سرجری در مسکو انجام شد و تا کنون سه عمل جراحی دیگر در بریتانیا در ارتباط به مسأله صورت گرفته است.

برخی نتیجه گیریها:

معمولاً خاطرات نویسی خواه دارای خصلت سیاسی باشد یا شخصی، شامل شرح حال نگارنده از زبان یا قلم خود وی نیز میباشد و این شیوه را من هم در این یادداشتها و خاطرات بکار گرفته ام. ولی هدف من هرگز، خودم را که در مقیاس توده های مردم افغانستان و در مقایسه با ایشان کوچک می شمارم، بزرگ جلوه دادن نبوده است. در واقعیت امر، من خود را در افق تاریخ افغانستان نقطه ای بیش نمیدانم. اعتراف مینمایم که در کار و روشهای من کمبودهای جدی وجود داشته است. ولی به پندار من، کمبودها عمدتاً غیر آگاهانه یا ناشی از نبود امکانات بوده است. نه ناشی از نیت ناصواب، نه از روی عمد یا سهل انگاری. زندگی بمن آموخته بود که باید هیچگاه از خود راضی و مغرور نباشم و آگاهانه به تملک و به قدرت دل بستگی شخصی نشان ندهم. خدارا شکرگذارم که از سوی من در برابر مردم هیچگاه خودخواهی متبازر نگردید و هرگز از طریق من عمداً

به کسی آزاری نرسید. من در هیچ زمانی هیچگونه ثروت مادی ناندوختم و در پی کسب شهرت و قدرت ندویدم. ولی در عین زمان بخاطر حقیقت و به دفاع از اصول عقیدتی خویش در جامعه، در درون حزب و دولت بشمول رهبران حزبی و دولتی، رودر رو به مبارزه برخاستم. داستان‌های مقابله اصولی من در سطوح بلند و در مراحل مختلف، در این یادداشتها و خاطرات تاحدودی بازتاب یافته است.

اشاره به موقف من در نظر و نوشته‌های دیگران:

در شمار زیادی از گزارشها و نگارشها و آثار پژوهشگران، صاحب نظران و تاریخنگارانیکه درباره رویدادهای دهه هشتاد چیزهایی نوشته اند و نظریات ایشان قابل اعتبار است، نسبت به نقش شخصی من نیز اشاراتی عمدتاً مثبت بعمل آمده است. در میان اینگونه نوشته‌ها، اعم از منابع شرقی و غربی که تاحدودی (بیشتر از یکصد مرجع) از طریق شبکه اینترنت نیز قابل دریافت است، درباره موقف و کار من نیز در جریان توضیح رخدادهای دهه متذکره، یادآوری‌هایی بعمل آمده و در رابطه به زندگی اجتماعی و سیاسی ام تذکراتی صورت گرفته است. ولی خوشبختانه من به موردی برخوردی که حاصل منفی داشته باشد. ولی برخی از دوستان اظهار میدارند که پس از انتشار این یادداشتها و خاطرات که عین حقایق اند، احتمال آن وجود دارد که بگونه‌ای حسادتها و رقابتهای ناسالم برانگیخته شود؛ در حالیکه از نگاه من اظهار حقایق بایستی قاعدتاً حساسیت ایجاد نه نماید. در هر حال، من نمیتوانستم آزادی بیان را که خیلیها دلبسته آن هستم، از خودم سلب نمایم.

بعقیده من، قضاوت واقعی و مدار اعتبار از آن توده‌های مردم است. من افتخار مینمایم که در تمام مدت کار، خویشان را در خدمت مردم شرافتمند افغانستان قرار دادم و پاداش نکوئی دریافت کردم که عبارت از: کسب اعتماد و سپاس مردم قحشناس افغانستان میباشد. این ودیعه گرانبه‌ا را من در بقیه زندگی، برغم مهاجرت و غربت، تکیه گاه معنوی خویش ساخته‌ام. ایکاش

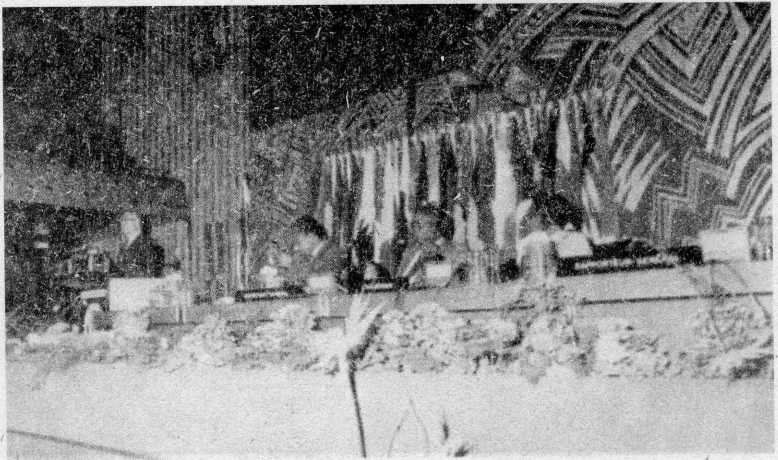
هزاران نامه شخصی مردم را که با احساس شریفانه خویش عنوانی من نوشته بودند، باخود میداشتم تا از میان آنها نمونه وار چند تارا بخاطر ابراز سپاسگذاری از ایشان، اینجا نقل میکردم.

برخی نظریات و عقاید سیاسی من:

در اینجا لازم می‌شمارم، درباره این سوال احتمالی که: اساسات ایدئولوژیک در زمینه کار و اندیشه من در سالهای مورد بحث، سالهای ۱۹۸۰، چه بوده اند و هم اکنون چگونه می‌اندیشم، پاسخهای تقریبی ارائه نمایم. زیرا شرایط دشوار مهاجرت، تحولات عظیمی که در سطح جهانی بوقوع پیوسته است، ناهنجاری هائی که در یک دهه اخیر در افغانستان رخ داده است و عوامل دیگر، میتوانند اثرات معینی از لحاظ اندیشه سیاسی و عقیدتی بوجود آورند یا سوالاتی را برانگیزند.

در هر حال، پس از یکدهه کامل از سالهای ۱۹۸۰، میتوان نگاهی انتقادی و عینی بر شیوه ها و نتایج کار خویش افگند و اینکه این شیوه ها و نتایج ناشی از آنها بر چه اندیشه هائی استوار بوده اند، ضرورت است که توضیح گردند: از آنجا که من یکن از اعضای کنگره مؤسس حزب دموکراتیک خلق افغانستان و عضو منتخب کمیته مرکزی آن بوده‌ام، پیوسته به اصول اساسی آن بخش از سیاستهای حزب که در مطابقت به برنامه عمل پذیرفته شده اولی آن بوده است، پابند بوده و وفادار باقی مانده‌ام. من آگاهانه به آن حزب پیوستم، به ایدئولوژی آن گرویدم و در امر تکمیل و تعمیم اصول و سیاستهای بخش پرجمیهای حزب، سهم فردی خویش را اداء کردم.

جناح پرجمیهای حزب دموکراتیک خلق افغانستان به اصول دموکراسی سیاسی و پارلمانی، به امر دموکراتیزه کردن حیات اجتماعی مبتنی بر عملیات اجتماعی تحت عنوان دموکراسی ملی، معتقد بوده و پیوسته از تشکیل جبهه متحد ملی و دولت دموکراتیک ملی متشکل از سازمانها و نمایندگان طبقات و اقشار گوناگون اجتماعی اعم از روشنفکران و عوام. از کارگران و دهقانان تا سرمایه

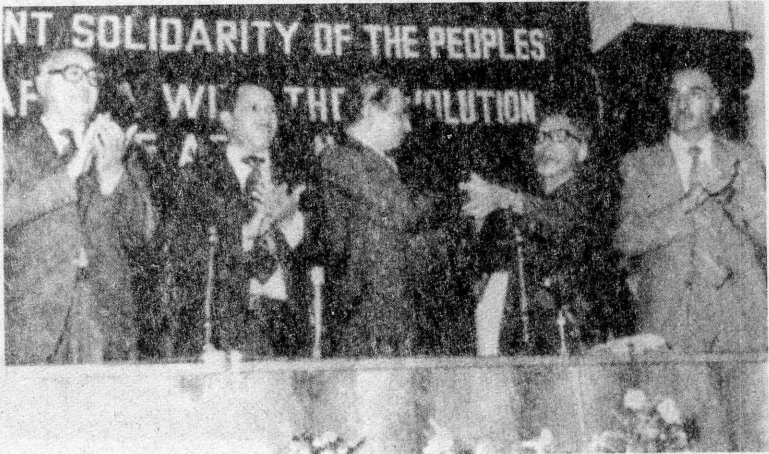


حین ایراد بیانیه در هشتمین کنفرانس کشورهای غیر منسلک

هراری (زمبابوی) سال ۱۹۸۶



درتالار هشتمین کنفرانس کشورهای غیر منسلک، هراری (۱۹۸۶)



دریك همایش مشترك با سكرتريجنرال و نمايندگان
سازمان همبستگی خلقهای آسیا و افریقا، سال ۱۹۸۰



ملاقات با ديگو كوردوویز، معاون سرمنشی و نماينده خاص وی
در امور افغانستان، درمقر شورای وزیران، سال ۱۹۸۲

ab



ملاقات با ادواردو دو سانتوش رئیس جمهورانگولا

سال ۱۹۸۶



درکنار تریبیون خطابه فیدل کاسترو که دربرابر بیش از یک میلیون تن

جمعیت سخنرانی مینمود، درمیدان خوزه مارتی، هاوانا (۱۹۸۴)

ac



در دفتر کار، درشورای وزیران، سالهای هشتاد



درشورای وزیران در سال ۱۹۸۸

ad



مصافحه با نیکلای ریشکوف، صدراعظم اتحاد شوروی

مسکو، سال ۱۹۸۶



امضای موافقتنامه همکاریهای اقتصادی با نیکلای ریشکوف

صدراعظم اتحاد شوروی در کاخ کرملین، مسکو، ۱۹۸۶

ae

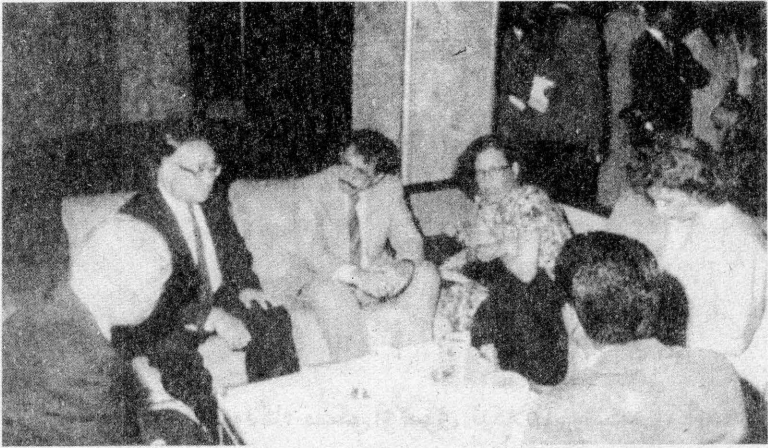


حین پذیرائی در فرودگاه مسکو از سوی نیکلای ریشکوف، ۱۹۸۶



پذیرائی از سوی شهریان مسکو در مسافرت رسمی سال ۱۹۸۶

af

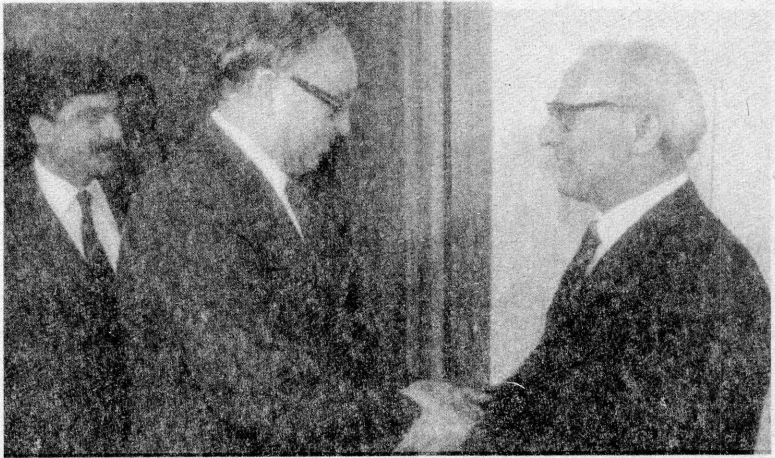


ملاقات با دانیل اورتیگا، رهبر نکاراگوا

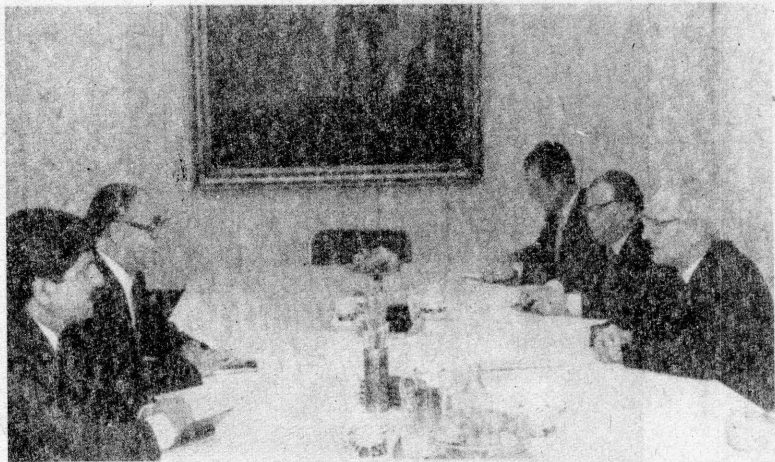


همسرم کریمه کشتمند (درعقب میخائیل گرباچوف) در جایگاه هیأت رئیسه

کنگره فدراسیون بین المللی زنان منعقدہ مسکو، ۲۴ جون ۱۹۸۷



مصافحه با اريش هونيكر، رئيس شوراي دولتي
جمهوري دموكراتيک آلمان، سال ۱۹۸۵



ملاقات با اريش هونيكر، رئيس شوراي دولتي
جمهوري دموكراتيک آلمان، سال ۱۹۸۵



کنفرانس سراری سازمان دموکراتیک زنان افغانستان
همسرم کریمه کشتمند، حین ایراد بیانیه (۱۹۸۰)

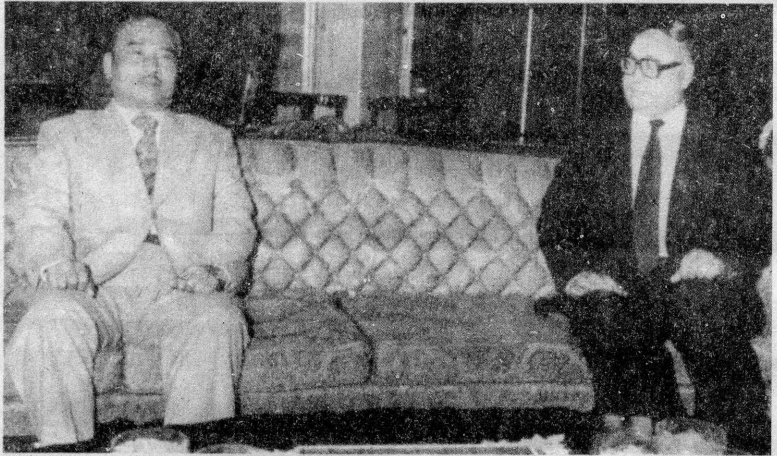


حین ایراد بیانیه در یکی از جلسات شورای تعاون متقابل اقتصادی



فوتوی یادگاری درجریان مسافرت رسمی به منگولیا

سال ۱۹۸۷



ملاقات با رئیس جمهور لائوس، سال ۱۹۸۳



فوتوی یاد گاری : من و همسر
سالهای ۱۹۸۰



پس از حادثهٔ سوء قصد، در بیمارستان شهر کابل

همسرم بر بالینم

۱۷۴۰



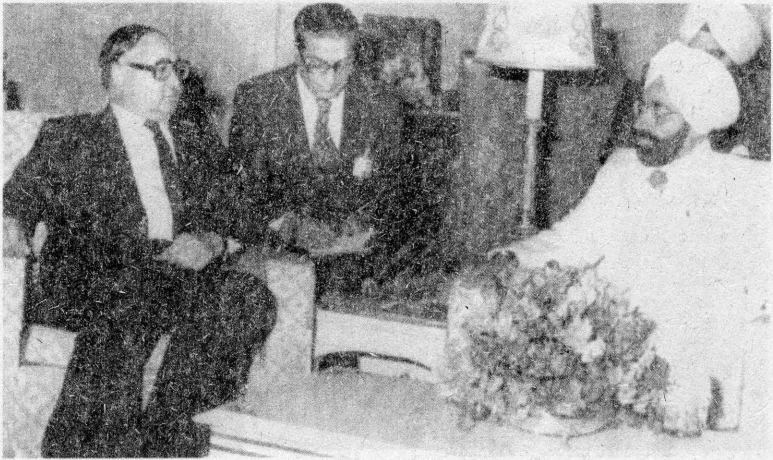
حین ورود در فرودگاه دهلی و استقبال از سوی

خانم اندیرا گاندهی صدراعظم هند، سال ۱۹۸۳



ملاقات با خانم اندیرا گاندهی صدراعظم هند

دهلی، سال ۱۹۸۳



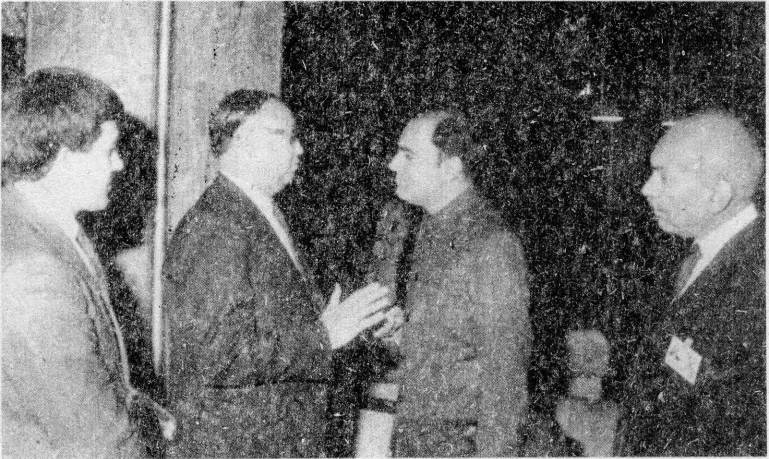
ملاقات با ذیل سنگ، رئیس جمهور هند

سال ۱۹۸۳



ملاقات با فام وان دونگ، رئیس شورای دولتی ویتنام

سال ۱۹۸۳



دیدار با راجیف گاندهی صدراعظم هند، سال ۱۹۸۶

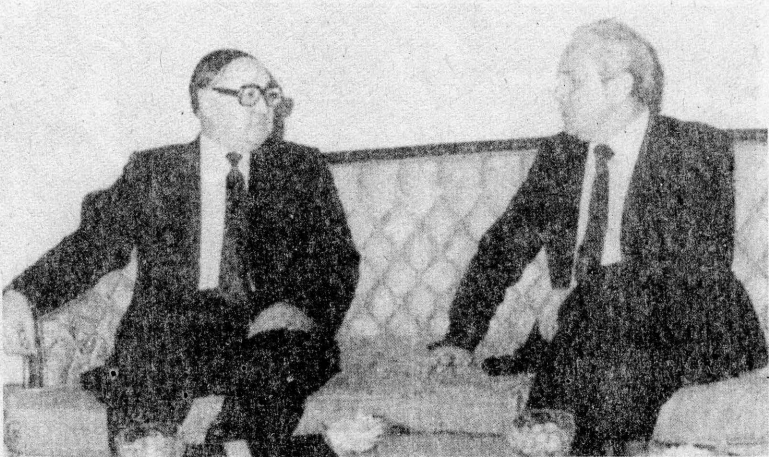


ملاقات با یک هیأت عالیرتبه حزبی و دولتی جمهوری دموکراتیک ویتنام

در کاخ شورای وزیران ج د ا (سال ۱۹۸۱)



ملاقات با فیدل کاسترو، رئیس شورای دولتی
و شورای حکومتی کیوبا، سال ۱۹۸۶



ملاقات با پرز دو کوپار، سرمنشی سازمان ملل متحد
سال ۱۹۸۳

داران ملی و زمینداران متوسط، جانبداری میکرد. ولی باتأسف، دو عامل عمده در مسیر مبارزه جناح پرچمها، تأثیرات منفی وارد کرد. اولی رقابت و حسادت شدید جناح خلقیها بود که پرچمها را متدرجا به پذیرش گرایشهای چپ واداشت و در برخی موارد آنانرا به رادیکالیزم چپروانه لغزاند و عامل دومی ورود و بویژه حضور طولانی قوای نظامی شوروی در افغانستان بود که به اعتبار بزرگ پرچمها، لطمه وارد کرد.

باید در نظر گرفت که سیاستهای خوشنترار رژیم پس از قیام نظامی اپریل و تشدید مداخلات از خارج، موجب ورود قوای شوروی گردید. ولی تداوم و گسترش اعمال مداخله گرانه پاکستان و طرفداران منطقوی و غربی آن در امور افغانستان و سوسه پایان بخشیدن باین مداخلات از سوی شوروی، منجر به اقامت طولانی این قوا شد. در هر حال، هر دو عامل متذکره موجب گردید که تبلیغات شدید خصمانه نیروهای ارتجاع داخلی و منطقه و سیاستهای غرب، در بحبوحه جنگ سرد، علیه حزب و دولت و فعالیتهای آنها، زمینه های عینی بیابد و حزب بخش اعظم نیرو و امکانات خود را مصروف سیاستهای دفاعی بسازد تا بکار سازندگی.

در واقعیت امر، پرچمها قبل از همه در سیاست معتقد به دموکراسی بودند و سوسیالیزم هدف نهائی ایشان را تشکیل میکرد. آنان در اقتصاد از تعمیم عدالت اجتماعی سخن میگفتند و خود را کمونیست نمی شناختند، ولی اصطلاح کمونیزم از برون بایفشاری بر آنان اطلاق میگردد و هنوز هم با پافشاری اطلاق میگردد. از تصادفات روزگار، پای پرچمها در قیام نظامی اپریل عمیقاً کشانیده شد و سپس بخاطر نجات خویش از امحای کامل بدست رژیم حفیظ الله امین، در گیر حوادث ناخواسته شدند. در غیر آن، آرزو مند رسیدن بقدرت سیاسی از طرق دیگر، بجز از طریق مبارزات سیاسی و کسب اکثریت پارلمانی در کشور، نبودند.

هر گاه پرچمها در سالهای ۱۹۸۰ قربانی مبارزه حاد میان دو ابر قدرت آن زمان و قربانی جنگ سرد نميگردیدند، شاید آنچنان باتلاشهای سازنده حزب

و حکومت افغانستان بابدینی و بداندیشی معامله صورت نمیگرفت و آنگونه آرمانهای عادلانه، اندیشه‌های ترقیخواهانه و فعالیتهای نوآورانه ایشان آماج حملات خصمانه واقع نمیگردید.

به هر حال، هدف من در این مختصر، برخاستن به دفاع عمومی از تمام سیاستها و موضعگیریهای حزب دموکراتیک خلق افغانستان در تمام شرایط نبوده است. زیرا اولاً این امر به بررسی نقادانه و وسیع نیاز دارد؛ ثانیاً بملاحظه نواقص و اشتباهات عدیده در مراحل گونه‌گون حیات و مبارزه سیاسی آن، نمیتوان از لحاظ اصولی به چنین دفاع عمومی پرداخت؛ ثالثاً جناحهای جداگانه آن، سیاستهای متفاوتی را دربرهه‌هایی از تاریخ مبارزات خویش، اعمال میکردند. بنابراین، من سعی کرده‌ام که بطور کلی درباره موقف فکری و فعالیتهای خودم بمثابه عضو حزب متذکره در اینجا اشاراتی بعمل آورم. معهذاً، سیاستهای حزب و بویژه جناح پرچمیهای آن در مراحلی از رشد و تکامل و همچنان بخشهایی از مبارزه ترقیخواهانه آن، در این اثر توضیح گردیده است.

شایان تذکر میدانم: همانگونه که من در یک خانواده متدین مسلمان بار آمده و بزرگ شده‌ام، هرگز اندیشه‌ها و فعالیتهای ترقیخواهانه را مبتنی بر آزادی، برابری اجتماعی و ترقیخواهی، مغایر با تدین و خداپرستی، با احساسات و معتقدات مذهبی ندانسته‌ام. من از لحاظ اندیشه‌های حزبی و سیاسی خویش هرگز انسانی منجمد الفکر و جزمی نبوده‌ام. من شخصاً به گرایشهای سوسیالیستی بمفهوم عدالت اجتماعی، تأمینات مادی خانواده‌های نیازمند و ارتقای سطح استخدام، رفاه عامه، قابل دسترس ساختن آموزش و پرورش و بهداشت برای همه‌ی مردم و گسترش مؤسسات خیریه و کمک‌رسانی، در شرایط افغانستان باور داشتم و جانبدار سیاستها و شعارهای چپ‌روانه نبوده‌ام. من بمثابه یکی از اهداف عمده تکاملی بشریت، به ایجاد دولت رفاه عامه اعتقاد دارم. همچنان توسعه بازار و رقابت را در نظام اقتصادی و اجتماعی و تحقق دموکراسی را بمثابه یک نظام قابل قبول سیاسی و اجتماعی در نظر و عمل ضروری می‌پندارم. من وجود این نهادها و گسترش مالکیت خصوصی را توأم با

موجودیت اشکال دیگر آن و بویژه مالکیت عامه، برای رشد ابتکارات انسان جامعه ما و جلب علاقمندی وی بکار و برای پیشرفت اجتماعی و اقتصادی کشور، شرط لازم می‌شمارم؛ درحالی‌که جانبدار جدی برنامه‌های کمک‌های انسانی به نیازمندان و گسترش نهادهای رفاه اجتماعی هستم. من باور دارم که برنامه‌های کنونی برای تأمینات مادی اقشار نیازمند جامعه که در برخی از کشورهای صنعتی و پیشرفته جهان معمول گردیده است و دست‌آوردها بسوی ایجاد دولت رفاه اجتماعی همه از برکت بخش اندیشه‌های جهان شمول سوسیالیستی و نتیجه مبارزات طبقه کارگر، آزاد اندیشان و نوآوران بوده است.

من نسبت به فرد و شگوفائی استعدادش احترام می‌گذارم و لازم نمی‌شمارم که منافع و استعدادهای افراد میتواند بگونه غیرموجه قربانی جمع گردد. زیرا من جمعیت را مجموعه‌ای از افراد جداگانه میدانم که هر یک از افراد جایگاه معین خود را بدرجات مشخص، بیشتر و کمتر با اهمیت، در مراحل مختلف تکامل جامعه و در اوضاع و احوال مشخص، در جمع توده‌های مردم، حایز اند. محرک اصلی من در کار و زندگی، کسب رضایت عامه مردم و کمک به افراد جداگانه که مستحق بوده‌اند یا بسخن دیگر نگاه مین پیوسته بسوی حفظ منافع توده‌های مردم بگونه عام و کمک به اقشار و افراد از لحاظ قانونی مستحق بگونه خاص، بوده است و درآینده نیز لاقبل از لحاظ اندیشه، تا آخرین لحظات حیات، چنین خواهد بود.

بنابر آن، من از اندیشه و عمل خویش که پیوسته مبتنی بر اصول متذکره بالا بوده است، چه در گذشته در جریان جنگ سرد که یکی از منخراقه‌های عمده آن افغانستان بود و چه در شرایط تغییر یافته کنونی که سیستم جهانی سوسیالیسم و اتحاد شوروی از هم پاشیده است، نه نادم هستم و نه مغرور. من معتقدم که صحت و سقم هر عمل و اندیشه‌ای را معیارهای قبول شده دانش و تجارب بشری تعیین مینماید و قضاوت اصلی درباره، در آخرین تحلیل بدست توده‌های مردم و تاریخ است.

(پایان - پائیز ۲۰۰۱ - لندن)

1. VA

مآخذ:

- برغم اینکه درباره مآخذ استفاده شده در این اثر، درمتین و بعضاً دریاورقی ها تذکرات مشخص ارائه گردیده است؛ در اینجا بطور کلی از آثار نوشته‌ها، گزارشها، نشرات، اسناد و مدارک مطالعه شده و استفاده شده در جریان نگارش این اثر، بقرار زیر یادآوری میگردد:
- افغانستان در پنج قرن اخیر - در دو جلد و دو قسمت، اثر میرمحمد صدیق فرهنگ.
 - افغانستان در مسیر تاریخ - در دو جلد، اثر میرغلام محمد غبار.
 - افغانستان، اثر لوئیس دوپری، مؤرخ امریکائی.
 - آنسوئی افغانستان - داستان درونی خروج شوروی، اثر مشترک دیگو کوردوویز نماینده ویژه سرمنشی سازمان ملل متحد برای افغانستان و سلیگ هرین گزارشگر معروف امریکائی.
 - افغانستان در منگنه ژئوپولیتیک، اثر و. پلاستون و و. اندریانوف، ترجمه عزیز آریانفر.
 - افغانستان: اهمیت قاطع کشوری در چهار راه، اثر جورج آرنی گزارشگر انگلیسی.
 - افغانستان گذرگاه کشورگشایان، اثر فوق جورج آرنی، ترجمه پوهاند دوکتور سید محمد یوسف علمی و پوهاند حبیب الرحمن هاله.
 - ارتش سرخ در افغانستان، اثر بوریس گروموف، فرمانده نیروهای شوروی در افغانستان، ترجمه عزیز آریانفر.
 - افغانستان و اتحاد شوروی، اثر هنری برادشر.
 - تراژدی افغانستان، اثر راجا انور.
 - جنگ سرد، جهان سوم، اثر فرد هالیدی.
 - رساله ترس از شرق، اثر فرد هالیدی.
 - تلک خرس، اثر دگروال محمد یوسف و مارک ادکین. ترجمه دوکتور تارا احمد صدق.

- خاموش مجاهد، اثر دگروال محمد یوسف.
- ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، اثر دستگیر بنجشیری.
- سرزمین و رجال هزارجات، اثر حسین نایل.
- کرباس پوشهای برهنه پا، خاطرات دوکتور محمد حسن شرق.
- جنگ مقدس، پیروزی ناققدس - شاهد عینی جنگ مخفی سیا در افغانستان
اثر کورت لوهسیک.
- دهه قانون اساسی اثر صباح الدین کشکی.
- خاطرات میخائیل گرباچوف - رئیس جمهور پیشین اتحاد شوروی به زبان انگلیسی.
- افغانستان و مسایل جنگ و صلح، اثر گروهی از دانشمندان و پژوهشگران روسی
و افغانی، ترجمه عزیز آریانفر.
- جنگ اعلام نشده علیه افغانستان، از نشرات دهه هشتاد.
- سالنامه های سالهای مختلف دهه هشتاد و قبل از آن.
- افغانستان در زیر سلطه شوروی، اثر انتونی هایمن.
- افغانستان - پنج سال نخست اشغال شوروی، اثر بوروس امستوزس، دپلمات و
گزارشگر امریکائی.
- افغانستان نوین، اثر گریش ماتور، گزارشگر هندی.
- جنگ، سیاست و جامعه در افغانستان، اثر انتونیو گویستوزی، پژوهشگر جوان
ایتالی.
- مجله افغانستان، منتشره نمایندگی سازمان عفو بین الملل در آلمان.
- انتشارات و گزارشهای سازمان عفو بین الملل.
- اردو و سیاست، اثر محمد نبی عظیمی.
- درسنامه، راه های دگر سازی اقتصاد چند سیستمی در جمهوری دموکراتیک
افغانستان.
- درباره سیاست اقتصادی حزب وطن، از نشرات حزبی.
- افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی، اثر محمود قاریف، ترجمه عزیز
آریانفر.

- اسناد کنفرانس ژورنالیستهای کشورهای غیر منسلک در کابل.
- خلاصه ای از تاریخ افغانستان، اثر اخراموویچ مؤرخ روسی.
- دوحزب کمونیستی افغانستان - پرچم و خلق، اثر انتونی آرنولد نویسنده امریکائی.
- یادداشتها، اثر شاه علی اکبر شهرستانی.
- پیشرفت پلان و تحلیل اوضاع اقتصادی سالهای مختلف، منتشره ریاست احصائیه وزارت پلان و سپس اداره مرکزی احصائیه.
- خاطره ها و تحلیلهای تاریخ مختصر افغانستان درنود سال اخیر - برنامه تاریخ شفاهی رادیو بی بی سی به زبان پشتو، ترجمه حامد علمي.
- حقیقت درباره افغانستان - اسناد، واقعیات، شهود، از نشرات نووستی.
- خاطرات او تو بيوگرافي جان میجر، صدراعظم پیشین بریتانیا.
- تاریخ نوین افغانستان، از نشرات حزبی
- درباره سیاست اقتصادی حزب وطن، از نشرات حزبی.
- شورویها و همسایه های جنوبی شان، اثر میخائیل ولودارسکی، ترجمه عزیز آریانفر.
- شماره های مختلف پرچم، ارگان نشراتی حزب دموکراتیک خلق افغانستان.
- شماره های معینی از روزنامه حقیقت انقلاب ثور.
- شماره های معینی از روزنامه کابل نیوتایمز.
- اسناد و گزارشهای منتشره در شبکه انترنت.
- اسناد جرگه سراسری ملیت هزاره، منعقد شده سال ۱۹۸۷.
- یادنامه محمد طاهر بدخشی بمناسبت دهمین سالگرد شهادت وی.
- وظایف حزب در عرصه سیاست خارجی و مناسبات بین المللی - نشریه حزبی.
- اسناد سمینار مسئولین وسایل اطلاعات جمعی، نشریه حزبی.
- برخی نظریات درباره طرح تاریخ مختصر د خ ا.
- جنگ در افغانستان نوشته گروهی از دانشمندان انستیتوت تاریخ نظامی فدراسیون روسیه. ترجمه عزیز آریانفر.



- جنگ و انقلاب در افغانستان، اثر پروفیسور فرد ہالیدی.
- افغانستان، اسلام گرائی و جنگ سرد، اثر پروفیسور فرد ہالیدی.
- سیاست خارجی شوروی و جنگ در افغانستان، اثر پروفیسور فرد ہالیدی.
- جستجوی صلح در افغانستان، اثر بارنت روبین.
- درو کردن گرد باد، اثر مایکل گریفین.
- گزیدہ های شاخصہای احصائیوی سالہای مختلف.
- توفان در افغانستان، اثر الکساندر لیاخوفسکی، ترجمہ عزیز آریانفر.
- افغانستان سرزمین حماسہ و فاجعہ، اثر میر عنایت اللہ سادات.
- نگاہی بہ تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان، اثر عبدالقدوس غوریبندی.
- نشرات ادارہ مرکزی احصائیہ و کمیٹہ دولتی پلانگذاری.
- اخبار از جیبہ، اثر سندیکال، گزارشگر انگلیسی.
- کلکیونہای سالہای مختلف - جریندہ رسمی حاوی متون قوانین، مقررات و لوایح قانونی رسمی افغانستان.
- از سقوط سلطنت تا ظہور طالبان، اثر عبدالحمید مبارز.
- اسلام و سیاست در افغانستان، اثر استاؤلسن، ترجمہ خلیل اللہ زمر.
- شبہای کابل، خاطرات جنرال عمرزی.
- شناسنامہ احزاب و جریانات سیاسی افغانستان، اثر بصیر احمد دولت آبادی.
- ارمغان امید، گرد آورندہ سید عزیز اللہ مرموز.
- مجلات غرچستان، نشریہ مرکز تسجام امور ملیت ہزارہ در دہہ ہشتاد.
- شاخصہای اقتصادی و اجتماعی سال ۱۹۷۹ - ۱۹۸۳، منتشرہ ادارہ مرکزی احصائیہ.
- پلان انکشافی و ساختمانہای اساسی، سال ۱۹۹۰.
- درباره جیبہات مختلف مصالہ ملی.
- از نشرات بخشہای انگلیسی و فارسی رادیو بی بی سی.
- دسایس پنهان، چہرہ های عربان، اثر گلبدین حکمتیار.
- طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید در آسیای میانہ، اثر احمد رشید.

- پلان هفت ساله انکشاف اقتصادی و اجتماعی افغانستان ۱۹۷۶-۱۹۸۱.
- پلان انکشاف اقتصادی و اجتماعی سال ۱۹۸۲.
- سند موافقتنامه بن درمورد تعیین حکومت (اداره مؤقت) افغانستان.
- از بیانیه تونی بلیر، صدراعظم کنونی بریتانیا.
- اصول اساسی سال ۱۹۸۰ جمهوری دموکراتیک افغانستان.
- قانون اساسی سال ۱۹۸۷ جمهوری افغانستان.
- برخی از شماره های روزنامه "گاردین" انگلیسی.
- برخی از شماره های مجله "تایم" امریکائی.
- برخی از شماره های جریده "آزادی" منتشره در کابل، سال ۱۹۹۱
- مصاحبه ها با دوستان و معلوماتیکه از سوی برخی از رفقا بدسترس قرار گرفته است.
- مطالبی که درباره "افغانستان بر روی شبکه انترنت اشاعه یافته است و از جمله: نقل قولهای معین از شماری از یادداشتهای که تحت عنوان "اتحاد شوروی و افغانستان، ۱۹۷۸-۱۹۸۹: اسناد از آرشیفهای روسیه و آلمان شرق" در صفحات انترنت پخش گردیده است. اسناد متذکره به زبان انگلیسی با ذکر مأخذ برگردانده شده و طی ۱۱۱ صفحه بر روی شبکه ظاهر گردیده است که حین نوشتن این اثر هنوز قابل دریافت بود. رونوشت متن اسناد متذکره در دسترس است.

به ادامه فشرده ای از زندگینامه نویسنده:

آثار و نگارشهای کشتمند:

سلطان علی کشتمند در سالهای ۱۹۶۰ - ۱۹۶۵ برای روزنامه ها و مجلات دولتی مقالات مینوشت و از منابع خارجی ترجمه میکرد. او در میان سالهای ۱۹۶۷ و ۱۹۷۷ در حلقهات آموزشی حزب، اقتصاد سیاسی تدریس میکرد و درسنامه هائی در زمینه های اقتصادی و جامعه شناسی، تدوین نموده و نگاشته بود.

کشتمند بعنوان یکتن از نویسندگان دایمی جریده «هرچم»، ارگان نشراتی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، مقالات و تحلیلات اقتصادی نوشت که در آن جریده بچاپ رسیده است. او در مقام صدراعظم افغانستان بیانیه های خویش را در موارد گوناگون، خود مینوشت که شماری از آنها چاپ و منتشر گردیده است.

کشتمند دوائر دیگر:

(۱) تحلیلی تاریخی تحت عنوان:



فوتوئی از سلطان علی کشتمند در سالهای ۱۹۸۰

« از باختر کهن و خراسان باستان تا تشکیل دولت تحت نام افغانستان» و (۲) بررسی ای تحت عنوان: « هزاره ها و مقاومتها » نوشته است که در آینده بچاپ خواهند رسید.

او اکنون مصروف نوشتن اثری پژوهشی از لحاظ جغرافیائی، اقتصادی و جامعه شناسی است درباره: « ساختار و پیداوار طبیعی، تولید اقتصادی، راه های ارتباطی و مناطق مسکونی افغانستان».

افغانستان و روند سازندگی و ویرانی؛
درزندگی مادی و معنوی جامعه؛
در ساختمان، تأمینات و خدمات اجتماعی؛
در زمینه های اقتصاد، آموزش، بهداشت و فرهنگ.

